



فخستین کنگرہ

تبرستان
www.tabarestan.info

نویسندگان ایران

فرمابہ ۱۳۲۵



نخستین

کنگره نویسندگان

www.tabarestan.info

ایران

تهران ۱۳۲۶

چاپخانه رنگین

تبرستان

www.tabarestan.info

دیپاچه

نخستین کنگره نویسندگان ایران بر حسب ابتکار هیئت مدیره
انجمن روابط فرهنگی ایران و ا.ج.ش.س. و بهمت کمیسیون ادبی انجمن
تشکیل گردید.

در جلسات کمیسیونی که با اسم «کمیسیون تهیه مقدمات کنگره»
مرکب از اعضای هیئت رئیسه کمیسیون ادبی و نمایندگان هیئت مدیره تشکیل
گردید، محل کنگره و عده نمایندگان شهرستانها و نمایندگان تهران و برنامه
کنگره و تاریخ تشکیل آن مورد بحث و مطالعه قرار گرفت و تعیین شد.
۷۸ نفر از شاعران و نویسندگان ایران (رجوع شود به صفحه خ) از طرف
رئیس هیئت مدیره انجمن برای شرکت در کنگره دعوت شدند و فقط عده
معدودی از آنها بعلت کسالت و یا مسافرت و علل دیگر از حضور و شرکت
در کنگره خود داری کردند. بعلاوه عده زیادی از روزنامه نویسان و
رجال برجسته و روشن فکران ایران بعنوان مهمان در جلسات کنگره
حضور می یافتند و جلسه اول کنگره در حضور جناب اشرف آقای نخست
وزیر ایران و جناب آقای سادچیکوف سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر
شوروی سوسیالیستی در ایران و عده ای از وزیران و رجال و روشن
فکران ایران افتتاح یافت.

کنگره از ۴ تا ۱۴ تیر جریان داشت.

روز ۱۳ تیر آقای کالبشیان نماینده و کس در ایران ضیافت
باشکوهی با افتخار اعضای کنگره در خانه فرهنگ برپا کرد و روز ۱۴ تیر
جناب آقای بهار وزیر فرهنگ وقت در قصر زیبای صاحبقرانیه پذیرائی
گرمی از اعضای نخستین کنگره نویسندگان ایران و مهمانان شوروی

بعمل آورد.

در مهمانی آقای کالیشیان دوتن از شاعران بنام ایران آقایان حبیب
یغمائی و رهی معیری آثاری از ورا اینبر و الکساندر سور کف دوشاعر روس
که مهمان کنگره بودند بشعر فارسی در آورده و قرائت کردند.
اینگ ترجمه آقای حبیب یغمائی از قطعه بانوو ورا اینبر

مرگ کودک

بخون جگر خامه را در کنم
که نام ورا ثبت دفتر کنم
هر آن نامه کاشته با خون شود
مبتدا رنگش دگر گون شود
غم مرگ آن کودک در بدر
غم پسیری و رنج های دگر
چو بدهد بهم دست و یکجا شود
خود اسباب پیروزی ما شود
بچنگ اندرون يك هدف بیش نیست
که آن جز شکست بد اندیش نیست
نیره من آن کودک بسی گناه
درین جنگ از دست شد، آه آه!

نه او جنگجو بود و نه رزم ساز
نه پیموده از عمرز راه دراز
بفصل بهاران که گلهای پاک
بر آرند در گلستان سر زخاک
اگر بود او، میتوانست نیز
کند در میان چمن جست و خیز.

دریغا که پیش از مه فروردین
گل من نهان کرد تن در زمین،

دریغا که آن طفل ز کبابی پاک
زد امان من شد بد امان خاک.

° ° °

پسپیکار دشمن دلیران ما
نه تنها جوانان که پیران ما،

همه شهر و پیران و آتش زده
بر افر و خسته همچو آتشکده.

بیایست طفلان ازین جای سخت
بدان سوی ولسکایندند رخت

همه کبود کان تا بجویند راه
پراکنده پیران ایستگاه

بهر جا یکگاهی، بهر واگونی
ز گل ها و از غنچه ها خرمنی.

تبسم کنان، نو گل شاد من
برفت از یر، اما نه از یاد من.

° ° °

بگیتی نه انسان که هر جانور
چو فرزند را بیند اندر خطر

باندیشه هر سو کشاند و را
مگیر از خطر وارهاند و را

° ° °

زیخی یکی شاخه ای تازه جست
بیاید و از برک پیرانه بست

ز خاک و ز خورشید نیرو گرفت
 ز نیرو گرفتن تکاپو گرفت.
 دریغا که ناگاه از باد سرد
 چنان شاخه تازه شد خشک و زرد،
 بلرزد از غرش توپ مرگ
 جدا شد ز بیخ و فرو ریخت برگ

۵۰۰
 مرا عرصه خساطر داغدار
 بود چون یکی عرصه کارزار
 بهر گام آتش، بهره کمین
 پراکنده زین سوی و آن سوی مین
 بدانگونه آماده انفجار
 کرد آن کردتوان گذر یا فرار.
 خروشان و لرزان بنیمه شبان
 بجان و تن خویش ناهمربان
 ازین عرصه سخت گیرم گذر
 که از یاد او باز جویم خبر.

منظومه زمستان، اثر الکساندر سورف که آقای رهی معیری بشعر
 فارسی درآورده اند

زمستان

درون کلبه تنگی شبانگاه ز آتشدان بهر سو شعله خیزد
 در آتش چوب تر همچون دل من سری سوزد سری خونابه ریزد (۱)
 بخواند ساز از سوز جدائی
 بگوشم نغمه های آشنائی.

ز برف بهمنی پوشیده هامون بر ندسیمگون بر پیکر خویش
 من از سیمینه هامون باز یابم نشان دلبر سیمین بر خویش
 صبا در گوش من نام تو گوید /
 نسیم آهسته پیغام تو گوید
 کجائی کز نو ای آتشینم دلت در سینه گردد آتش انگیز
 میان برف و یخ در آتشم بیرف اندر شکفت است، آتش تیز
 جهان در دیده من محو و تاریک
 تواز من دور و من بامرک نزدیک
 بر آرای ساز آوازی که گردون طریق ساز کاری پیش گیرد
 فراخوان بخت ره گم کرده امرا که راه آشیان خویش گیرد
 سردی گرفتارم بیداد کیش است
 دل من گرم از سودای خویش است.

عصر ۲۷ تیر از طرف جناب آقای بهار وزیر فرهنگ با افتخار میهمانان
 شوروی شامی در مهمانخانه دربند داده شد که در آن اعضای هیئت مدیره
 انجمن و هیئت رئیسه کنکره دعوت داشتند.
 در آن مهمانی جناب آقای بهار قصیده زیر را که فی الیدیه سرودند،
 قرائت کردند.

فیض شمال

(فی البداهه)

ز البرز بزرگ در شمال ری هر شب دم دلکش شمال آید
 از یاد شمال مشکبو مردم جان رقصد و دل بوجد و حال آید
 وز عطر خوش گل و ریاحینش آفات سمو مرا زوال آید
 برفش بگدازد و بشهر اندر بس چشمه دلکش زلال آید
 امشب ز نسیم سخت خشنودم، کز سوی شمال بی ملال آید
 جنبید بجنوب از شمال آسان و آزاد به بزم اهل حال آید

در محفل ما هوای جان بخشش	با روح بفعل و انفعال آید
همراه شمال جانفزا زی ما	پیوسته قوافل کمال آید
باری نکنم نهان که سوی ما	هر فیض که آید از شمال آید.

صورت امتزائی که بکنگره دعوت شده بودند

- | | |
|------------------------------------|--------------------------|
| ۲۸ - بانو زهرا خانلری | ۱ - آفای آذراغلی |
| ۲۹ - آفای دکتر خطیبی | ۲ - آفای اعتماد زاده |
| ۳۰ - علی اکبر دهخدا | ۳ - افراشته |
| ۳۱ - دکتر رعدی آذرغشی | ۴ - عباس اقبال |
| ۳۲ - بانو زاله | ۵ - جلال آل احمد |
| ۳۳ - آفای حسین سنجی (ادیب السلطنه) | ۶ - امینی |
| ۳۴ - حبیب | ۷ - بزرگ نیا - دانش |
| ۳۵ - دکتر حاجیکان | ۷ - بزرگ نیا - علی |
| ۳۶ - شکوهی | ۹ - بهار (ملك الشعرا) |
| ۳۷ - شمس | ۱۰ - بهروز (ذبیح الله) |
| ۳۸ - شهاب فردوسی | ۱۱ - بهمنیار |
| ۳۹ - شهریار | ۱۲ - پژمان |
| ۴۰ - منوچهر شیبانی | ۱۳ - پورداود |
| ۴۱ - صبحی | ۱۴ - تقوی |
| ۴۲ - صدارت | ۱۵ - توللی |
| ۴۳ - دکتر صورتگر | ۱۶ - دکتر جرجانی |
| ۴۴ - طاعنی | ۱۷ - جلی |
| ۴۵ - طباطبائی | ۱۸ - جواهری |
| ۴۶ - طبری | ۱۹ - چوبک |
| ۴۷ - علوی (بزرگ) | ۲۰ - حالت |
| ۴۸ - علوی (پرتو) | ۲۱ - حبیب اللهی |
| ۴۹ - دکتر علی آبادی | ۲۲ - حجازی (مطبع الدوله) |
| ۵۰ - قران | ۲۳ - حشمت زاده |
| ۵۱ - فروزانفر | ۲۴ - علی اصغر حکمت |
| ۵۲ - فلسفی | ۲۵ - بانو فروغ حکمت |
| ۵۳ - فیاض | ۲۶ - آفای حبیبی شیرازی |
| ۵۴ - قریب (میرزا عبدالعظیم خان) | ۲۷ - دکتر خانلری |

۶۷ - آقای معینان	۵۵ - آقای قهرمان
۶۸ - > میری	۵۶ - > میرزا محمدخان قزوینی
۶۹ - > مؤیدنابین	۵۷ - > کشاورز (کریم)
۷۰ - > میلانی	۵۸ - > کمالی
۷۱ - > ناصحی (علی)	۵۹ - > کیا
۷۲ - > نفیسی	۶۰ - > کرکائی
۷۳ - > نواب صفا	۶۱ - > گلچین
۷۴ - > نوشین	۶۲ - > گنابادی
۷۵ - > نیلوفر مستان	۶۳ - > بانو مهکامه محمسی
۷۶ - > هدایت	۶۴ - > مدرس رضوی
۷۷ - > هتایی	۶۵ - > مزده
۷۸ - > بشانی	۶۶ - > د کتر معین

برنامه نخستین کنگره نویسندگان ایران

تیر ماه ۱۳۳۵

دستورات کلی مذاکرات کنگره

- ۱ - افتتاح توسط جناب آقای مستشارالدوله .
- ۲ - سخنرانی جناب آقای حکمت در باره نظم معاصر ایران .
- ۳ - سخنرانی آقای دکتر پرویز خانلری در باره نشر معاصر ایران .
- ۴ - سخنرانیهای فرعی در باره اهمیت انتقاد در ادبیات توسط بانودکتر فامه سیاح و آقای احسان طبری .

برنامه

سه شنبه ۴ تیر ماه ساعت ۶ تا ده عصر

افتتاح کنگره توسط جناب آقای مستشارالدوله و تبریک ورود به میهمانان و اظهارات جناب آقای وزیر فرهنگ . سخنرانی جناب آقای حکمت در باره نظم معاصر ایران (مدت سه ساعت با یک تنفس ده دقیقه) .

چهارشنبه ۵ تیر ماه ساعت ۶ تا ده عصر

بحث در اطراف سخنرانی جناب آقای حکمت (مدت بحث دو ساعت ، هر یک نفر منتهی بانزده دقیقه حق صحبت دارد . پس از آن مدت دوساعت آثار منظوم قرائت خواهد شد . بترتیب الفباء) .

پنجشنبه ۶ تیر ماه ساعت ۶ تا ده عصر

قرائت قطعاتی از شاعران معاصر (برای هر یک از ۱۵ تا بیست دقیقه بترتیب حروف الفباء) .

جمعه ۷ تیر ساعت ۷ عصر
کنسرت .

شنبه ۸ تیر ساعت ۶ تا ده عصر
سخنرانی آقای دکتر پرویز خانلری در باره شر معاصر ایران (سه
ساعت با يك تنفس بیست دقیقه) .

یکشنبه ۹ تیر ساعت ۶ تا ده عصر
بحث در اطراف سخنرانی آقای دکتر پرویز خانلری (مدت بحث دو
ساعت . وقت سخنرانی برای هر يك منتهی پانزده دقیقه) پس از آن دو ساعت
قرائت آثار مشور بترتیب الفباء .

دو شنبه ۱۰ تیر ساعت شش تا ده عصر
قرائت آثار مشور بترتیب الفباء (برای هر يك از ۱۵ تا ۲۰ دقیقه) .

سه شنبه ۱۱ تیر ساعت شش تا ده عصر
سخنرانی فرعی توسط بانو سیاح و آقای طبیری در باره اهمیت انتقاد
در ادبیات (هر يك چهل دقیقه) .
پایان کنگره و نطق های جناب آقای مستشارالدوله و جناب آقای وزیر
فرهنگ و دیگران .
تقریر - آقایانیکه میخواهند در بحث شرکت کنند و یا آثار خود را
قرائت نمایند باید قبلا نام خود را در دفتر کنگره ثبت رسانند .

نطق رئیس انجمن روابط فرهنگی ایران با ا.ج.ش.س

کنگره دوازده شنبه دوازده ساعت اولیم عصر توسط جناب آقای مستشارالدوله
رئیس هیئت مدیره انجمن روابط فرهنگی ایران با ا.ج.ش.س در باغ خانه فرهنگ
افتتاح گردید و ایشان نطق زیر را ایراد کردند :

از بانوان و آقایان محترم که دعوت انجمن مرکزی روابط فرهنگی ایران
و اتحاد جماهیر شوروی را از دور و نزدیک پذیرفتند و امروز در محل کنگره
شرف حضور ارزانی داشتند از طرف انجمن مرکزی صمیمانه تشکر میکنم. ضمناً
بیان مغفرت و تأسف را لازم میدانم که انجمن مرکزی بر رغبتم اشتیاق خود



هیئت رئیسه کنگره - از راست چپ: آقایان کریم کشاورز، صادق هدایت، میلانی، بانو محمدی
و آقایان دهخدا، فروزان فرحنگ و دکتر شایگان

توفیق نیافت همه ادباء و نویسندگان را چه از مرکز و چه از شهرستان ها دعوت نماید . این نفس عمل فقط از ضیق مجال و غیر کافی بودن اطلاعاتی است که میبایست لزوماً در دسترس انجمن باشد . از مدتها است که در میان دو ملت دوست و همجوار شرط ادامه صفا و صمیمیت در قدم اول تقویت و تزئید روابط است ، در سرلوحه انواع روابط که میتواند رشته های حسن تفاهم و مودت را بین دو ملت هرچه بیشتر محکم سازد بدون تردید باید روابط فرهنگی را قرار داد ، زیرا از فیوضات فرهنگ است که اینهمه تصایح مشفقانه و تبلیغات و تشویقات برای همدردی و هم آهنگی ملل جهان با همدیگر از ساحت فصاحت دانشندان نوع پرور و دهمبران بشر دوست برخاسته و مخازن علم و ادب را آراسته است . بطور خلاصه با اندک دقت بتجویی معلوم میشود که منحصرأً رابطه فرهنگی است که از احیای دلها تا فراز افتخارات میدان تأثیر دارد .



جناب آقای مستشار الدوله

پس برای حصول این مقصود گویاترین راه بزرگ از دست سیاسیون بلکه گاهی بر دوش سیاسیون بدست صاحبان فضل و کمال و خادمان علم و ادب میگردد، بدست آنانی که بانیروی آذکار و با هدایت ذوق سلیم باین حقیقت پی برده اند که علل ارتقاء بحدارج عالییه انسانیت و نیل بمراتب ترقی و تعالی حقیقی شاهراه فرهنگ است که ما را به منابع پربرکت معنویات هدایت میکند و برای رسیدن بکمال مطلوب یعنی تأمین سعادت و راحت بشر مزارع سعی و عمل را باید از این سرچشمه فیاض سیراب نمود .

از این مقدمه باین نتیجه کلی میرسیم : حال که معلوم شد بهترین راه وصول به مقصود راه فرهنگ است باید در توسیع و تصفیه این راه و تشویق و ترغیب سالکان آن از همه یکره ییج وسیله و از اغتمام هیچ فرصت غفلت نورزید . باین

منظور است که انجمن مرکزی تصمیم گرفت با تشکیل کنگره ای از آثار قلمی محصول فکری و بیانات سودمند دانشندان ادب، نویسندگان، شعرا و سخنوران دو کشور وسیله استفاده فراهم سازد. علیهذا با اجازه حضار محترم امروز با افتتاح اولین کنگره نویسندگان ایران کسب افتخار میکنم. نه نفر از آقایان محترم برای تشکیل هیئت رئیسه پیشنهاد میشوند: جناب آقای بهار، جناب آقای حکمت، جناب آقای دهخدا، آقایان دکتر شایگان، بدیع الزمان، بانو محمسی و آقایان صادق هدایت، کریم کشاورز و میلانی. در صورت تصویب آقایان اعضای کنگره از آقایان نامبرده تقاضا میکنم تشریف فرما شده با انتخاب اعضای خود اقدام فرمایند برای استحضار آقایان محترم عرض میشود که از هیئت رئیسه انجمن مرکزی فقط یک نفر آقای کریم کشاورز بسمت منشی با هیئت رئیسه کنگره همکاری خواهد نمود

نطق رئیس کنگره

سپس جناب آقای بهار، وزیر فرهنگ و رئیس نخستین کنگره نویسندگان ایران نطق زیر را ایراد فرمودند



جناب آقای بهار، وزیر فرهنگ و رئیس کنگره

امروز اولین کنگره ادبی در زبان شیرین و وسیع فارسی جامعه هستی می پوشد .
ما افتتاح این کنگره و مجمع بزرگ ادبی را رهبت ابتکارات انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی میدانیم. انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی یکی از پرکار ترین و پرشور ترین انجمنهایی است که در مسائل ادبی و فنی و اجتماعی کار کرده و میکند و تاکنون فعالیتهای زیاد و مفیدی بروز داده و اینکه نیز مهم ترین کنگره ادبی را در ایران گرد آورده است .
در تهران محافل بزرگ ادبی تشکیل شد ولی هیچوقت

جلسه ای که حاوی مجموع ادبا و نویسندگان کشور شاهنشاهی باشد تا امروز
کسی یاد ندارد و در دیار معهود غزنوی نیز چنین مجمعی از شعراء و فضلا
در يك زمان گرد نیامده بود .

من به این مجلس بزرگ و پراز روح تبریک میگویم و بدان روح لطیفی
که درین مجمع بوجود آمده و از امتزاج با افکار و آرزو های وطن دوستانه
نویسندگان و گویندگانی که يك پیکر زیبایی اجتماع ملی بوجود آورده است
درود میفرستم . من دست هنرمند و زیبایی این دختر و جوان را میبوسم و از شکر خند
لبان شریں وی لذت جلودانی کسب میکنم .



افتتاح کنگره در حضور جناب اشرف آقای نخست وزیر و جناب آقای سیرگیر شوروی.
ردیف اول: جناب آقای مستشار الدوله - جناب مشرف آقای قوام السلطنه - جناب آقای
ساجدیگوف - سر ردیف دوم: حله ای از وزیران ایران دیده میشوند.

نخستین کنگره ادبی جوان ما را پسری وطنخواه در حضور پیشوای
آزادیخواهان، رئیس دولت اصلاح طلب (آقای قوام) افتتاح کرد و اینک جناب
آقای علی اصغر حکمت که مظهر ذوق و فعالیت و استاد دانشکده ادبیات هستند
نخستین سخنرانی پر مغز خود را در چگونگی شعر فارسی در پنجاه سال اخیر

و کلیات دیگر بسم حضار خواهند رسانید - اهمیت بزرگی که این مجلس دارد شرکت جناب آقای سادچیکوف سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی است که بانهایت شادکامی نتایج برجسته همکاری فرهنگی و فضایی شوروی را با دانشوران ایران از نزدیک مشاهده نموده و می بینند که شکوفه های این روابط دوستانه چگونه میوه گرفته و این میوه ها چطور روز بروز آبدارتر و رسیده تر میگردد .

حیات عبارت از جنبش و فعالیت است و حیات ادبی نیز همواره در گرو فعالیتها و جنبش ها بوده و ازین رو حرکت انقلابی خواه اجتماعی خواه فکری و عقلی موجب ترقی ادبیات و باعث بروز و ظهور ادبا و نویسندگان بزرگ شده و می شود . همانطور که جنبش مشروطه موجب بدید آفریننده يك دسته از ادبا و چند مکتب ادبی مهم و چندین استاد و هنرمند نامی گردید - شك ندارم که جنبش امروز - جنبشی که در نتیجه جنگ خونین و حرکت آزادیخواهانه روشن فکران و تحول بزرگ سیاسی و اجتماعی و ادبی پیدا شده است - بار دیگر دست تازه و مکتبی بزرگ و استادانی نامدار برای ماتداریک خواهد کرد که پیش از آن تحول باوجود نبودن کوچکترین وسایل تشویق خوشبختانه امروز در میان ما نشده اند .

ایران بتصدیق دوست و دشمن گاهواره هنرمندان و ادباء بوده و هست ما آثار درخشان ادب عالی را در کتیبه بیستون و در میان قطعات گائۀ زرتشت و در باقی مانده آثار ساسانی و در فهلویات و اشعار محلی بعد از اسلام و زبان شیرین «دری» در طول ۲۵ قرن متمادی سراغ داریم و میدانیم که هر وقت هنر های زیبا خاصه شعر و ادب درین کشور از طرفی حمایت شده است بیدرنك پهلوان ها و هنرمند هائی در این فن بوجود آمده و عالمی را حیران خود ساخته اند .

یکروز این حمایت از طرف دین و روز دیگر از طرف دولت و دربار بدل میآمد - ولی ایامی فرا رسیده است که بایستی این فن از طرف خود ملت حمایت شود و مردم دریابند که حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آنها رهین زبان و ادبیات آنها است و برای بقای شخصیت ملی و استقلال سیاسی خود باید از نویسندگان و گویندگان باعلاقه و التهاب تمام حمایت نمایند .

زیرا دیگر حوزه دینی و استطاعت دربار قادر نخواهد بود از ادبیات وسیع امروزی حمایت کند و اگر مردم خود از ادباء و نویسندگان خویش حمایت ننمایند و باز هم دیوانگانی پیدا شوند که بخواهند این حقیقت بارز و مسلم جهانی را انکار کنند و بگویند : ملت شعر و ادب نمیخواهد (!) باید اعتراف کرد که ریشه ادبیات ما ازاینکه هست باز هم خشکتر خواهد شد و آن ضربت کشنده

که در دوره دیکتاتوری با کمال نفرت و خشم بیسگر ادب و صنعت و زبان ما وارد آمد بار دیگر تکرار خواهد شد *

در پایان بیاناتم که سعی دارم کوتاه باشد و وقت کافی تر برای سخنرانی بسیار جالب جناب آقای حکمت باقی بماند بگویندگان و نویسندگان متوجه شده با ایشان چند کلمه سخن میگویم *

لازم است که هنوز دولت تادیری از ادبیات حمایت کند، همانطور که میبینیم دولت بزرگ شوروی چگونه و با چه شتاب و مهربانی و جوانمردی از ادبیات ملل جواهر شوروی حمایت میکند و امید بسیار دارم که پیشوای محبوب ما جناب آقای قوام که خود از گویندگان و نویسندگان معروف این کشور است عنایت خاصی در این باره مبذول دارند و در برنامه هفت ساله دولت خود برای ایجاد یک جنبش تازه و سریع ادبی پیش بینی های عمده فرمایند، لیکن میخواهم ادبای جوان را بیک نکته متوجه سازم که ادبیات خود باید شفی کند تا گریبان او از دست دربار ها و دولتها رها گردیده کالای زیبایی وی در بازار ملت و در سایه تقاضای عموم دست بدست بگردد و این معنی صورت تحقق وقتی پیدا خواهد کرد که سخن بنفع عموم و بمقتضای مصلحت عموم و برطبق میل عموم و بزبان عموم گفته شده باشد *

عوام را با سخن نباید فریفت - یعنی گوینده نباید پیرو خیالات و افکار خام عوام شود بلکه عوام باید پیرو گویندگان و نویسندگان باشند و این نخواهد شد مگر آنکه گوینده و نویسنده از روی ایمان و با زبان دل و از سر شفقت و غمخواری با عوام سخن بگوید و ست پیشوائی را احراز نماید *

سخنانی که مبتنی بر منافع شخصی گوینده است هر چند آن منافع معنوی و غیر مادی باشد تأثیر سخن یک پیشوا را هرگز پیدا نخواهد کرد - بلکه باید موجب گفتار جوانان ما تنها داعی عظمت ملت و نفع عموم باشد تا دیر یا زود گوینده بمقام پیشوائی ادبی ارتقاء یابد و ناصح ملی شناخته شود - چنین آثاری طبعاً باید از اغراض پست و فرومایه خالی و از کزاف و دروغ عاری باشد و انتقاد که رکن بزرگ ادبیات امروز دنیاست بایستی منبعه از لحن امروزی خود که آلوده بازاری و رنجه ساختن طرف و احياناً افترا و دشنام است احتراز جوید و پایه اش بر اصول فنی و اخلاقی نهاده گردد *

ما امروز درسردو راهی تاریخ خود قرار داریم - راهی بسوی کهنگی و توقف و راهی بطرف تازگی و حرکت ، هر گوینده و نویسنده که مردم را بسوی آینده و جنبش و حیات هدایت نماید و صنعت او حقیقی تر و غمخوارانه تر باشد کالای او در بازار آتیه رایج تر و مرغوبتر خواهد بود :

آقایان - توقف و طفره در طبیعت محال است. هستی عبارت از حرکت است. هر متفکر و نویسنده که هوادار توقف و محافظت وضع حالیه باشد با دلیل منطقی باید اذعان کند که رو به عقب می‌رود - و هر کس در زندگی رو به عقب رفت بسوی مرك شتافت - خاصه ادیب و گوینده که باید همواره بسافات بعیده پیشاپیش قوم حرکت کند تا قوم را که فطره دیر باور و مایل بتوقف است قدری پیشتر بکشد. اغراق روزی در شعر مطلوب بود و امروز اغراق در عمل و فکر مطلوب تر است. اغراق فکری و عملی همانست که گوینده خود چند قدم پیشتر از آنچه می‌خواهد قوم را بدان رهبری کند قرار گیرد و از آنجا قوم خود را آواز دهد تا قوم بدانجائی که باید رسید بطیب خاطر نزدیک شود و بر جای طبیعی خود استقرار یابد.

سعادت ایرانیان در فهمیدن و خواندن است و نشر آثار شما در صحنهای نمایش و صحایف جراید و رادیو و گرامافون و متون دواوین بزرگترین مدرسه ملی است. سعی کنید درین مدارس فکر بد و کلام رکبک و لفظ زشت تدریس نشود.

پس رقبا پیش بروید و قوم خود را بحق و عدالت و سعادت که در انتظار ایشان است رهبری کنید.
حق یار شما.

نطق نماینده وکس

آنگاه آقای کالیشیان نماینده انجمن روابط فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی با کشورهای خارجه (وکس) در ایران از طرف انجمن نامبرده به کنگره دود فرستاده و نطق زیر را ایراد کرد.

بانوان و آقایان محترم:

اجازه می‌خواهم بنام انجمن روابط فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی با ممالك خارجه (وکس) به نویسندگان و شاعران ایرانی که در کنگره منعقد از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی شرکت جسته اند صمیمانه تهنیت بگویم و بهیشت مدیره انجمن که متشکر این اقدام سودمند گشته تبریک عرض کنم.

سنن عالی ادبیات ایران که از اعماق قرون و اعصار سرچشمه می‌پذیرد اظهر من الشمس است.

نام فردوسی بزرگ و سعدی و حافظ و عریخام و دیگر شاعران سترگی

که جهانیان بالاتفاق ب مقام بلند و افتخارات آنان اذعان دارند معرفت من
مزبور می باشد :

جای شك نیست که از میان مردم با استعداد و هنرمند ایران شاعران و
نویسندگان که شایسته اسلاف پر افتخار و داهی آنان باشند خواهند برخاست .



آقای کالیر ، نماینده «وکس» در ایران

در عصر ما قنون ترقیات
بزرگی نایل آمده و مهندس
ماهری شدن آسان نیست - ولی
مهندس روحیات و نفسانیات
بشری گشتن یعنی طبق تعریف
متقدین شوروی نویسنده و شاعر
گشتن بسیار دشوار تر می باشد .

من از صمیم قلب موقعیت
نویسندگان و شاعران ایران را
در انجام کار دشوار و پر افتخار
شان آرزو می کنم و امید دارم
این کسره که در طریق ادبیات
معاصر ایران مرحله مهمی بشمار
خیزود کار پر برکتی انجام دهد
و رجاء و ائق دارم که در امر
تحکیم مناسبات دوستانه بین
نویسندگان و شاعران اتحاد

شوروی و ایران نیز مفید و مؤثر خواهد بود .

پاینده و برومند باد ادبیات ایران

برومند باد روابط فرهنگی بین ملل اتحاد شوروی و ملت ایران ،

روابطی که ضامن دوستی خلل ناپذیر ما می باشد .

شعر فارسی در عصر معاصر

کارکنگره بانطق جناب آقای حکمت ، استاد دانشگاه آغاز گردید سخنرانی ایشان
مربک از دو قسمت بود . قسمت اول در باره تاریخچه شعر فارسی در عصر معاصر
و قسمت دوم نمونه هایی از اشعار شاعران این عصر .

قسمت اول

هر کلام موزون که دارای معنایی لطیف باشد شعر نامیده میشود . این
چنین سخن محدود به یک عصر و زمان و یا یک جا و مکان نیست . مادام که
دماغ بشر دارای احساسات و عواطف رقیق باشد و مادام که چشم او مظاهر
جمال را به پسندد و گوش او نغمات و الحان دلانگیز را طلب کند ، زبان او نیز



جناب آقای حکمت

به سخن تیز و کلام زیبا مترنم
است . هنرمندی و ظرافت بشر
در فن سخنوری و شاعری بر
دیگر اقسام فنون ظریفه برتری
دارد . زیرا سخن از دل تراوش
میفکاید و دل منبع الهام الهی است
از اینجاست که حکما سخن را
بار دوخت آفرینش گفته اند و
شاعر را با عالم نهانی و جهان
غیب رابطه نا پیدا برقرار
و باید اداست که مانند خم بدریا
راه دارد و از آن دریا سیر آب
میشود . دل شاعر راهسای افکار
ازلی و قلم او نماینده جهان نا
متناهی که از پیشگاه عزالهی
در این جهان بهترین تر جهان
است . و از اینجاست که گفته اند:

«ان الله کنوز تحت العرش مفاتیحها الجنة الشعراء» .

ناطقه متناهی حکمت انسانی و شعر خلاصه فکر و تقاوة فوق بشری است

و در آن قوت و نیروی غیبی نهفته است که از آن باعجاز کلام تعبیر نموده اند و انسان از ذوایب صحراها و بیابانها گرفته تا قصور عالی دوشهرهای بزرگ در هر حال یاری آن قوت نهانی آثاری بمرض ظهور آورده که ادبیات عظیم جهان را تشکیل میدهد .

در اساطیر قدیم یونانیان آمده است که آمفیون Amphion پسر ژوپیتر Jupiter قدیسترین گوینده و شاعر و نوازنده میتولوژیک هنگامی که دیوارهای شهر تب Thèbe را بنا مینهاد همه روزه ارغنون خود را بر میگرفت و ترانه های سحر انگیز می سرود . نیروی شعر او جادات را بجنش میآورد و پاره های سنگ از معدن خود جدا شده و غلطان در اطراف او گرد می آمدند و او آنها را هر جا که میخواست جای میداد .

و نیز دختران نه گانه ژوپیتر از عالم علوی فنون مختلفه علم و ادب را در کنف حمایت میگرفتند که یکی از آنها (موس) یا اله شعر است که این فن جمیل را در این جهان سفلی همواره رهبری مینماید . این تمثیلات که در افسانه ها و اساطیر آمده برای اثبات این معنی است که شعر از حسیض خاکداز باوج آسمان مرتبط است و شاعر انسانی است از جهان بالا که از جنس این جهان پست نیست .

شعراء بزرگ در سراسر اقوام و ملل از همر و هوراس و ویرجیل گرفته تا پوشکین و فردوسی همه رسول و پیک آن جهانند که برای ابناء زمین سخن میگویند . اگر در صف کبریا انبیا را مقدم بر شعراء دانسته اند تعبیری دیگر است از مزیت سخن، زیر انبیا و پیغمبران خود نیز رسالت خویش را برای سعادت و خوشبختی ابناء آدم در قالب کلماتی که غالباً موزون و مسجع است بیان کرده اند کتب آسمانی از مزامیر ایوب و داود تا سوره قرآن مجید همه کلماتی معجز آیات اند که بزبور فصاحت و بلاغت آراسته و برای رهبری جهانیان به فصیح ترین صورتی ادا شده اند این نامه های الهی بنیروی کلام غرائز خشن و ناموزون بشری را تلطیف و تصفیه نموده و دل های سخت و ارواح تیره را صفا و جلا بخشوده اند . اگر دست این پیکهای آسمانی در عالم ماده از آنچه که دیگران تعبیر از آن بمال میکنند تهی است عجب نیست زیرا سرمایه شاعر از عالم معنی است و از آنجاست که همه شعراء و نویسندگان در هر عصر و زمان از صورت گذشته و بمعنی قناعت جسته اند . و سرمایه ای جز روح حساس و دل پر عاطفه و زبان گویا ندارند .

شیلر گوینده آلمانی در این باب قطعه ای لطیف دارد که عظمت مقام و جلالت قدر شاعر را وصفی بسزا کرده است . میگوید : روزی خدا بندگان

خود را در روی زمین مخاطب قرار داده گفت: شما وارث این کره خاکی هستید. برخیزید و از مال موروث سهم خود بگیرید. فرزندان آدم خطاب الهی را پذیرفته هر کسی نصیبی از میراث جهان برای خود بکف آورد. هر زارعی کشت زاری و هر ملک داری جنگلی را تصاحب کرد. بازرگانان کنجینه های خود را از ذرو سیم اندوختند و کمیش کلیسا را برای زائرین زینت نمود و آب مقدس را در آن ذخیره کرد. پادشاه نیز طرق و شوارع را گرفته و گفت خلائق باید هر چه دارند ده يك آنرا بسن بدهند.

باری ثروت زمین قسمت شد و چیزی بجای نماند. در آن هنگام نوبت بشاعر رسید. وی دامن کشان پیامد و چون مشاهده نمود که دیگر برای او سهمی نیست دست شکایت بدرگاه الهی بلند کرد و گفت «ای خداوند من که راستگوترین بندگان توام تهی دست و بینوا ماندم. مرا باری کن» خطاب آمد: «وقتی که برادران تو جهان را بین خود قسمت می کردند تو در کجا بودی؟ گویا در عالم وجود نبودی!»

شاعر گفت «بار الهی! من در آنوقت در ساحت عرش تو سیر می نمودم. چشم من بروی تو و گردش من بسخن تو بود. من سرمست باده های آسمانی بودم! از اینرو به نعمتهای زمین نظر نکردم» خداوند فرمود «اکنون کار از کار گذشته و زمین از دست رفته و دیگر برای تو قسمت و نصیبی در آنجا نمانده است. من خودم را بتومی بخشم، بیا و با من زندگانی کن. همیشه درهای بارگاه من بروی تو باز است.»

باری این ذخیره الهی و نعمت آسمانی که از آن بزبان بشری به «شعرو شاعری» تعبیر میکنند متناسب بهیچ قوم و ملت خاص نیست و این بارقه غیبی تمام اولاد آدم را یکسان مستغرق نور و روشنائی خود ساخته است.

وحدت معانی و یگانگی افکار که در اشعار اقوام و ملل با وجود اختلافات نژادی و جنسی و مذهبی و انسانی موجود است دلیل بر وحدت منبع این مائده الهی است که جمعی از افراد بشر را در شرق و یا در غرب بآن نعمت متنعم ساخته است. و از آن بیان قوم و نژاد ما نیز ازین خوان روحانی بهره ای فراوان برده اند و نصیبی وافر گرفته. در قالب زبان فارسی آناری جاوید و مغلطه بجای گذاشته اند که تاج جهان باقی است عظمت قدر و جلالت مقام آن گویندگان بلند مرتبت ثابت و برقرار می باشد. و آنچه ذخیره ادبی کشور ایران است مجموعه ایست از لطیف ترین و زیباترین آثار شعری که در طی سالها و قرنهای فرزندان صاحبذوق این سرزمین از عالم غیب بصحیفه شهود آورده اند.

کلی از باغ وفا ریخته اند و ز نسیم نفس آویخته اند

سخنش کرده لب ناطقه نام
خرم آنکس که سخن پیشه اوست

گوش را آمده بویش بشام
طبع ماخر از اندیشه اوست



در عصر وزمانی که ما اینک در آن زندگانی میکنیم همان غریزه دیرین شعرو شاعری در مردم این مرز و بوم همچنان بمنتهای کمال و قوت خود نمایان گردید و چون موجبات تکمیل و تکثیر سخن و کلام نسبت باعصار قدیم آماده تر بود دایره انتشار آثار شعری نیز وسیعتر گشت - بطوری که میتوان گفت پنجاه سال اخیر یعنی نیمه اول از قرن بیستم میلادی که در تاریخ هجری اسلامی از دهه دوم قرن چهاردهم شروع میشود و بزمان حاضر ختم میگردد طلسم صبح درخشانی است که در افق آن دلبدم آفتاب دانش و ادب آوج میکیرد و انا فانا با عظمت و جلال خود نمایان تر میگردد .

این دوره پنجاه ساله که يك قسمت از آنرا با پدران خود بسر آورده و قسمتی دیگر را با فرزندان خویش بسر میبریم بخصائص و صفات چند موصوف است که از آنرو این نیم قرن از قرون واعصار ماضی امتیازی روشن و با ادوار مختلفه تاریخ گذشته ادب اختلافی واضح دارد . اگر شعر فارسی از آن هنگام که رودکی در هرات رود خود را مینواخت و فردوسی در کنار کشت زارهای طوس رزم نامه باستانی خود را انشاء میفرمود تا آخر قرن سیزدهم هجری تحولی سربع نداشته و انواع شعر فارسی از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی بیش و کم بیک نهج و بیک منوال سروده شده است از آنروست که اوضاع و احوال اجتماعی و مدنی کشور ایران در طول مدت ده قرن بیک روش و بیک نسق جریان می یافت، و هر گاه حوادثی چند در تاریخ سیاسی ایران روی داد بدانسان مؤثر نبود که دستگاه اجتماع و مدنیت ایران را بکلی منقلب سازد. از این سبب در تاریخ ادبی این مملکت نیز در پیروی وقایع سیاسی انقلاب اساسی روی نشود و نظم و ثمر فارسی بیک صورت نسبتاً ثابت و مستقر مانده .

لیکن در قرن نوزدهم میلادی حوادث عظیمی در جهان روی داد که حیات سیاسی جهانیان را دگرگون ساخت و از این انقلاب بالطبع تمدن ایرانی نیز مصون نماند . حوادث بسیار مهم در زندگانی سیاسی ایرانیان بوقوع پیوست که قرن بیستم را عصر جدیدی معرفی نمود و به پیچ و خم با قرون ماضیه مشابهت ندارد . ادبیات در این عصر نیز بحکم قانون طبیعت اجتماع تحولی بزرگ حاصل نمود و اگر آثار کلاسیک (شیوه متقدمین) رفته رفته منسوخ گردید و انحطاطی از يك طرف در سبک شعر و نظم معاصر بظهور پیوست از سوی دیگر مکتب جدیدی ایجاد شد که اکنون هنوز در مراحل نخستین حیات خویش است و

باشد که این جرثومه ادب بروز گاران درختی بازور گردد

صفات و خصایص نمایان این عصر در نظر ناقد بصیر بسیار و متعدد است. نخستین آنها همانا انتشار و سرح سواد خواندن و نوشتن میباشد. زیرا در این عصر بود که فن چاپ در ایران متداول گردید و آثار بسیار از قدیم و جدید و از نظم و نثر به نسخ فراوان و کثیر منتشر گشت. هم چنین روزنامه ها و جراید روزانه و هفتگی که آن نیز از اختراعات عصر حاضر است در ایران دائماً وسعت یافت و مطالعه مقالات و منظومات که سابقاً منحصر بیک طبقه از خواص قوم بود. در صفحات جرائد برای هر خواننده میسر گشت. کلمات ادبا و نویسندگان دیگر ملل از فرانسوی و انگلیسی و روسی و آلمانی و عرب و ترک از برکت فن طباعت در اطراف جهان منتشر شد باینرا آمد و ترجمه ها از آن بزبان فارسی در آمد و بچاپ رسید و محل مطالعه و استفاده اصحاب قریحه و ارباب ذوق قرار گرفت.

نتایج قوی و عظیم این امر و تأثیر آن در ادبیات پوشیده نیست. و همچنین در این عصر بود که مدارس جدید مطابق قواعد فن تعلیم و تربیت دائر و رایج شد و مکتبهای طرز قدیم بمدارس ابتدائی و دبستانهای اسلوب نوین مبدل گردید. و از سال ۱۳۱۵ ه. ق. اینگونه دبستانها در پایتخت و سپس در دیگر بلاد ایران دائر شد و این دستگاه بزرگ در توسعه سواد خواندن و نوشتن کمک بسیار نمود. خلاصه آنکه این دو عامل یعنی مطالعه و مدرسه دائماً عدد کسانی را که توانایی قرائت کتاب و یا روزنامه را داشتند زیاد میکرد. جوان نوآموز در مدارس جدید قسمتی از منتخب آثار منظوم یا منثور اساتید قدیم را میخواند و ملکه شعری او تقویت می شد و در روز نامه آثار نویسندگان معاصر را مطالعه میکرد و قریحه ادبی وی بجنبش می آمد. و این هر دو برای تحریک قرائح و تهییج طبایع و تشویق ذوقها بزرگترین عاملی بودند که فوائد و نتایج آن از حد حساب بیرون است.

صفت دیگر از مشخصات این عصر ارتباط روز افزون مردم ایران است با مردم دیگر ممالک. در طول قرون وسطی و بالآخر در قرون دهم و یازدهم و دوازدهم تا نیمه قرن سیزدهم تعصبات مذهبی و کشمکشهای سیاسی جامعه ایران را از همسایگان خود منقطع نمود و آمد و شد از ایران با سایر ممالک جز در دایره بسیار محدودی غیر ممکن گشت. در قرن سیزدهم که از حرارت و اشتعال تعصبات دینی کاسته شد و اصول روابط ملل بر پایه حقوق و قوانین بین المللی نهاده شد، سفرهای مکرر و پیایی سلاطین قاجار بارو با سرمشق دیگران گردید. همه ساله قافله ها از پیر و برنا بدیار فرنگستان رهسپار می گشتند و از

آنمالك نیز هزارها تاجر و سیاح و معلم و سفیر و ایلچی بایران می آمدند. تماس يك قوم با قوم دیگر مانند تماس دو فلز که تولید حرارت و برق میکند در قرائع و ذوق مردم ایران نیز برقی برانگیخت و در ادب فارسی شعله تابید که پرتو آن در آثار نویسندگان این عصر بخوبی نمایان است.

و دیگر از صفات بارزه این زمان همانا تبدیل رژیم حکومت و دولت و دستگاه فرمانروایی و سلطنت است. و اینرا میتوان بزرگترین مظهر تمدن جدید اروپا دانست. پس از انقلاب کبیر فراسه در پایان قرن هیجدهم، اسلوب حکومتهای ملی که پایه و اساس آن بروی (حقوق انسانی) وضع شده و بپای مبادی «آزادی و برابری و برادری» نشوونما می نمود در غرب زمین بسط و انتشار یافته و مانند موجی که از مرکز حرکت کرده بسوی محیط می رود در اواخر قرن نوزدهم به دائره خاک ایران رسید. افکار آزادیخواهی و اندیشه تأسیس حکومت جمهوری و مشروطه که ملل غرب اروپا را بیکایک فرا گرفته بود در ابتدای قرن بیستم رژیم حکومت ایران را هم واژگون ساخت و سلطنت مستبد (اسولوتیزم) در سال ۱۳۲۴ ه. ق. بمبدل بسلطنت مشروطه (کنستی توسیونل) گردید. مسلم است که تغییر اسلوب مملکت مداری بقدری مؤثر بود که در جامعه ایران تمام دستگاههای رائج قرون وسطی بحکم طبع میبایستی از میان برود و اسلوبهای جدید جانشین آن شود. ادبیات کلاسیک ایران نیز یکی از آن جمله بود. و از این جهت است که ما تاریخ این مقال را از سال ۱۳۱۳ قمری مطابق با سال ۱۸۹۵ قرار دادیم و آن سالی است که ناصرالدین شاه کشته شد و تاریخ سیاسی ایران برای نخستین بار قتل پادشاهی را بر اثر گلوله یک نفر «انقلابی» ثبت نمود. و همان وقت بحکم ناموس طبیعی اجتماع در کتاب تاریخ ادبی ایران نیز صفحه جدیدی باز شد. و از آن تاریخ عقاید و افکار تازه که پایه آن بروی غرور ملی و وطن پرستی و افتخارات تاریخی قرار دارد بظهور رسید و همچنین مبادی آزاد یخواهی و قوانین مدنی و جزائی و تأسیس دستگاهها و چرخهای منظم با اسلوب نو که تعبیر از آن «بادارات جدید» میکردند در حکومت و برای انتظام امور هیئت جامعه بوجود آمد، این افکار و عقاید و این تأسیسات نوین عالم شعر فارسی را نیز متقلب ساخت. روزی که حکومت فردی بمبدل بحکومت ملی شد بالطبع فکر «ملیت» در شعر فارسی جانشین فکر «فردی» گردید.

این فکر (ملیت) بعد از وفات مظفرالدین شاه که بهار شروطیت و ابتدای شباب آزادی ایران است روز بروز رشد نمود و ادباء و شعرا از سیاسیون و راهبران اجتماعی تقلید کردند و بجای آنکه با اسلوب قرون وسطی پادشاه را

هدف و منظور خود قرار دهند — هیئت جامعه را انصب‌العین خویش ساختند. یکی از مستشرقین ایران شناس در مقدمه کتاب خود که در سال ۱۹۱۴ یعنی نه سال بعد از مشروطیت ایران در باب شعر جدید نوشته است چنین گفت :

«طبقه عامه ملت پیشتر از طبقات دیگر باید منظور نظر ارباب سخن و مخصوصاً شعرا و ادبا باشد — و من چنین تصور میکنم که در عالم ملتی نیست که بقدر ملت ایران مجذوب شعر باشد و شعر در طبیعت ایرانی جاذبه مخصوصی دارد که کمتر نظیر آن در سایر اقوام دیده شده است».

از این نظر شعرانی که اصلاح حال طبقه عامه ملت را در نظر دارند مرجع بر دیگران میباشند... و ما می‌بینیم که ادبا و شعراء عصر حاضر می‌بدین نکته برده اند، یعنی ابتکار معانی را از آن دایره محدود بیرون آورده و خوان الوان نظم را پیش خاص و عام گسترده و طبقه عامه را از آن بر خوردار کرده اند».

پس از آنکه وجه نظر شاعر هیئت جامعه شد شعر او هم باید در پیرامون مسائلی باشد و از مطالبی گفتگو کند که مفید بروزگار هیئت جامعه بوده و باب سعادت را بروی قوم باز کند و از آنچه که در سیاست و اقتصاد و اصلاح دستگاه حکومت و سایر امور اجتماعی دیگر محل ابتلای خاص و عام است بحث نماید. این نتیجه طبیعی و قهری انقلاب سیاسی بود که در این عصر به ظهور رسید.

دیگر از خصایص بارزه این عصر پیدایش هنر و صنعت جدید است که آن خود نیز مولود انقلاب علمی و صنعتی عظیمی بود که در قرن ۱۸ و ۱۹ در اروپا حادث گردید — اختراعات تازه و اکتشافات جدید که ناشی از تسلط بشر بر قوه بخار و برق و بدست گرفتن قوای مکانیکی بود ورق زندگانی نوع بشر را یکباره متقلب نمود، و کارخانجات جدید جانشین دکان های صنعتگران قرون وسطی شد. بهترین اختراعات در امر و سائل ارتباط بشر بظهور پیوست. تلگراف و تلفون و راه آهن و اتومبیل و هواپیما نوع انسان را یکدیگر نزدیک نمود. علم وسعت گرفت و لی عرصه خاک تنگ شد. زندگانی اقتصادی و صنعتی ایران که از زمان پیدایش تاریخ تا قرن دوازدهم هجری پیش و کم یک حرکت بطی و یک نواخت پیش میرفت یکباره واژگون گردید، بجای کاروانهای شتر موتورهای «مارک دوج و فرد» عرصه فلات ایران را قطع نمودند، و بجای شمع کافور حبابهای الکتریک نوربخشی گرفتند.

اقتصاد جدید اوضاع جدیدی روی کار آورد. رسوم و ادب تازه مستلزم قوانین و نظامات نوین بود. تشکیلات حکومت بناچار جامعه عصری پوشید و

قوانین جدید برای انتظام امور زندگی مدنی و تجاری و زراعتی و خانوادگی وضع گردید. همه چیز حتی طعام و لباس و مسکن تازه شد. شعر که تار و پود آن از محسوسات شاعر بافته میشود بالطبع در اثر تغییر محسوسات تغییر مضامین داد. آن نیز بحکم طبیعت مبدل گردید. این حرکت سریع سیاسی و اقتصادی و صنعتی مانند موجی که از مرکز خود بطور دایره بسوی محیط وسعت یابد پیوسته بر سرعت حرکت و وسعت دامنه خود میفزاید و این سیل عظیم روزافزون بستر خود را پهن تر نمود و در برابر هیچ مانعی متوقف نشد. از این رودر طول مدت پنجاه سال اخیر در جهان سیاست و اقتصاد افکار جدیدی بوجود آمد و آن افکار در همه جا حتی دورترین نقاط ایران در سواحل خلیج فارس و در مراکز کوبرلوت و نمک انتشار یافت. و اختراعات تازه پیوسته بسرعت انتشار آن یاری می نمود. تحول شعری نیز بهمان قاعده تغییر و تبدیل و بسط و نشر حاصل کرد. این است که در ابتدای مشروطیت شعرای ایران غالباً در تحول محور رژیم حکومت مشروطه و وضع قوانین اساسی و حقوقی سخن گفته - ایجاد و تأسیس مؤسساتی مانند بانک ملی و کارخانجات و کشیدن راه آهن راجز و امال و امانی خود میدانستند. اینک که بوسط آن قرن رسیده ایم شاعر معاصر اینگونه افکار را قهرآکنه و قدیمی دانسته و در تبدیل رژیم دمکراسی به سوسیالیزم و در منافع ملی شدن منابع ثروت و کارخانجات بحث میکند.

حرکت تکاملی در تمام شئون و نوامیس حیات تابع قانون محکم و استوار شتاب (اکسپلر اسیون) است که بنسبت مربع بعد از مرکز بر سرعت خود میافزاید. برای مثل آنچه که در مدت چهل سال اخیر در تمدن بشری پیشرفت حاصل شده بیش از آن است که در مدت چهارصد سال یا چهار هزار سال اخیر روی داده. این قاعده طبیعی در معانی و افکار ادبی که خود موجودی حی و زنده و تابع قوانین حیات است نیز حکم فرماست. آن مقدار اندیشه و معنی که در طول مدت پنجاه سال اخیر در فکر گویندگان ایران تکامل یافته بیش از آن است که در مدت پانصد سال یا پنجاه هزار سال زمان ماضی سیر کرده است. بنابراین واجب بود که شعر فارسی، که موضوع سخن است، در این مدت کم راهی بسیار طولانی پیموده باشد و نیز آنچه که در نیمه دوم این قرن نصیب او خواهد شد هزار مرتبه بیش از آن است که در نیمه اول حاصل کرده - نهایت آن است که افتخار قرن معاصر ما بر سایر قرون از آنجهت است که خود مبدع تاریخ حرکت جدید و نقطه اولیه این جنبش عظیم است. بعبارت دیگر عمر ما مصادف با عصری است که حیات سیاسی و اقتصادی و زندگی ادبی و شعری ما شروع بجنبشی تازه نموده است و حرکتی را آغاز کرده است که پایان آن جز

بر خدای غیب دان بر احدی معلوم نیست .

اینهمه دولت بیک تأثیر صبح بخت تست باش تا خورشید اقبال بر آید اشکلو

در این مدت پنجاه ساله شعر فارسی به سه سبک که هر سبک مولود زمانی و

زاییده زمانی دیگر است و ناشی از زمان ماضی و مقدم بر سبک زمان مستقبل

است تقسیم میشود . نخست اشعار بسبک قدیم و آن منظومانی است که گویندگان

آن منحصرأ اسلوب پیشینیان را تقلید کرده اند . مکتب شعر که در زمان غزنویان

و سلجوقیان بکمال فرو شکوه رسید و در دوره قاجار یعنی در قرن سیزدهم

تجدید حیات نمود اساتیدی در هر عصر و زمان بظهور آورد که مدت هزار سال

معمار کاخ کلام منظوم فارسی بوده اند . عنصری و فرخی و انوری و معزی در نوع

قصیده ، فردوسی و جلال الدین رومی و نظامی و جامی در مثنوی ، سعدی و حافظ

در نوع غزل ، و خیام و ابو سعید در نوع رباعی با هزاران اساتید که همکاران

ایشان این بنای عظیم را بی افکندند و از سبک کلام ایشان تعبیر بسبک « کلاسیک »

یا اسلوب متقدمین میشود . از اول قرن بیستم تا زمان حاضر گویندگانی بوده و

هستند که با خود در مکتب کلاسیک استادند و یاد در نزد اساتید آن مکتب

تربیت یافته اند و از این روسنخان ایشان از دائره سبک متقدمین بیرون نیست .

دوم اشعاری است که آنرا بسبک هر گب از قدیم و جدید میتوان تعبیر

نمود ، و آن اشعار تازه است که در اثر عوامل جدید سیاسی و اقتصادی بظهور

پیوست و مخصوصاً نفوذ شعر اروپائی در آن نمایان است . این سبک و اسلوب

مخصوص گویندگان نیست که معانی جدید را در قالب الفاظ و تعبیرات قدیم ابراد

نموده اند . پیروان این مکتب خود اساتیدی هستند که با اینکه قواعد و نظامات

عروض و قافیه و صرف و نحو و معانی و بیان و حتی کلمه بندی (و کبوتر) متقدمین را

محترم شمرده اند ، افکار جدید و اندیشه های نوین خود را در قالب قدیم فارسی

بیان کرده اند و از آنها آثار بسیار لطیف که غالباً در حد اعلای ظرافت و

لطافت و بستیهای کمال زیبایی و تغزی است بظهور رسیده هم در این اشعار

طرزهای جدیدی در قافیه و وزن و بانوع شعر و تعبیر مضامین تدریجاً مشاهده میشود .

سوم اشعار سبک جدید ، و آن منظومانی است که محصول فکرهای

نوین است . در این اشعار بطور واضح و نمایان زنجیرهای قواعد لفظی و معنوی

و نظامات عروض و قافیه و بیان کلاسیک بکلی گسسته و اختلاف آنها با روش

قدیم بسیار محسوس است . اشعار مکتب جدید از آنجا که هدف آن هیئت

اجتماعیه است و برای درج در جرائد و یافرائت در محافل و مجامع ساخته

میشد و خوانندگان کثیر داشت طبیعتاً میبایستی بزبانی ساخته شود که هیئت جامعه

آن را فهم کند و مقبول طبایع علم واقع شود .

از اینرو گویندگان این مکتب از بحر های ثقیل و باصحب معمول کلاسیک عدول کرده اوزان و بحر مطرب و فرح انگیزی که طبیعت عامه آنرا پسندد انتخاب و یا اختراع کرده اند. تکرار قوافی و تمدد آن به پیروی اشعار اروپائی بیشتر مطلوب ایشان بود. در ترکیب جمل و عبارات و اختیار الفاظ و لغات، از عبارات مقدس و صنعتی و کلمات ثقیل و مزین که تنها خواص دانشمندان و ادبامخصوصاً آشنایان به ادب عربی آنرا فهم میکردند اجتناب نموده و در ترکیب جمل و اختیار الفاظ سهولت و روانی و عام پسندی را برگزیدند.

زبان فارسی که آمیخته به عربی و تحت الشعاع آن لسان بود در این عصر استقلال خاصی حاصل نمود. و از این رو تمایل به تصفیه زبان از لغات یگانه و مخصوصاً لغت عربی در نتیجه احساسات مبالغه آمیز ملیت و «شوینیزم» در این عصر بعد کمال رسید. از این رو شعر خوب بسبب جدید آن شمری بود که کمتر لغات مغلق عربی داشته، سهولت و روانی و عوام فهمی ممتاز باشد و هم چنین سرودن چامه های پارسی سره به پیروی از نویسندگان پارسی نویس بسیار شد. تشکیل فرهنگستان به نیت تصفیه زبان بر این معنی یاری نمود. و چون طباع عامه به فکاهیات راغب تر است اشعار انتقادی در انتقاد از اوضاع سیاسی و منظومات هزل (ساتیریک) متداول السه شعرا شد و منظومات و ترکیبیات بزبان شوخی و فکاهت ساخته شد. و همچنین در انواع شعر که محدود به قصیده و مثنوی و قطعه و رباعی بود ترکیب بندها و مسط های جدید که در هر مصراع آن قافیهها بطرز نوین ابداع شده بود و در سر هر بند چند مصراع و یا نیم مصراع بطور برگردان باهمان قافیه تکرار میشد و ترانه های گوناگون از اینگونه بظهور پیوست که در کتب قدیم «بدیع» از آن نوع اسمی و عنوانی ذکر نشده است. و چون انعطاف اشعار با موسیقی که در این عصر رواج بسیار گرفته بود مطلوب عامه بود اشعار جدیدی برای همساز کردن با ادوات موسیقی ساخته شده و در نتیجه انواع تصنیفها و سرود ها و غزل های طربناک و فرح انگیز در این عصر بظهور پیوست.

این سه سبک سه مرحله است از تکامل شعر فارسی که بحکم قانون طبیعی «تکامل تدریجی» در عصر معاصر بظهور رسیده است. زیرا زمان سلسله مستندی است که یک سوی آن بگذشته و دیگر سو به آینده اتصال دارد و از اینرو زمان ماضی در حال، و زمان حال در مستقبل، دائماً مؤثر می باشد. هر دقیقه مولود دقیقه قبل و مولود دقیقه بعد است. و از خصائص طبیعی هر موجود حی و زنده که اسیر سلسله زمان است آن است که دائماً و بدون لحظه درنگ آثار گذشته را محو و آثار جدید را اثبات می نماید تا اهل کتاب وجود ازین محو و اثبات پیوسته

زنده و پایدار بماند. شعر فارسی نیز موجودی می‌ورزاند است که پای بند دست
 زمان می‌باشد و ناگزیر همین قاعده کلیه را پیروی می‌کند. روش متقدمین که از آن
 بسبک‌های «ترکستانی و عراقی و فارسی و هندی و غیره» تعبیر کرده اند هم از حیث
 صورت و هم از حیث ماده، هم لفظاً هم معنأً هم از حیث قواعد عروض و قافیه و هم از
 حیث قواعد معانی و بیان در ترکیب جمل و کلمات و خلق تشبیهات و استعارات
 و ایجاد مجازات و کنایات و خلاصه در تمام جزئیات وجود در روش متاخرین
 موثر است - که بتدریج اصول و قواعد قدیم جای خود را با سلوب‌ها و آئین
 های جدید میدهد و هر چه بر طول سلسله زمان می‌گذرد از قوت قدیم کاسته شده
 موجود جدید بطباع مانوس تر میگردد تا آنکه عاقبت کهن مرده و نووارث او
 میشود. و این کارخانه ابدی در همه جا و همه چیز و بهین سنت دائمی آدر حرکت است.



اگر بخواهیم از حیث زمان تاریخی این مدت پنجاه ساله را بادواری چند
 قسمت کنیم و برای این مدت کوتاه تقسیماتی (کرنولوژیک) قائل شویم، باید
 حوادث و وقایع مهمی که در تاریخ سیاسی کشور ایران در این مدت کوتاه روی
 داده مبداء تقسیم قرار دهیم - چهار واقعه مهم این نیم قرن را به چهار دوره بارز
 و نمایان منقسم میکند که هر يك از آنها نقطه اولیه حرکت و سر آغاز زمان
 جداگانه‌ای است که اوضاع و احوال آن زمان را بکلی دگرگون ساخته است. و این
 ادوار چهارگانه در شعر فارسی در این نصف قرن نتیجه طبیعی چهار محیط مختلف
 سیاسی است و آنها از این قرار است - (مادر این مقاله تواریخ را همیشه بهجری
 قمری ذکر میکنیم تا اشتباهی روی ندهد)

۱- دوره اول از ۱۳۱۴ ه. ق. تا ۱۳۲۴ يك دوره دهساله از قتل
 ناصرالدین شاه تا اعلام مشروطیت ایران .

۲- دوره دوم از ۱۳۲۴ تا ۱۳۴۰ ه. ق. يك دوره بانزده ساله از اعلام
 مشروطیت تا واقعه کودتای حوت ۱۳۳۹

۳- دوره سوم از ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ ه. ق. يك دوره بیست ساله از بدو
 پیدایش پهلوی تا سقوط سلطنت او .

۴- دوره چهارم از ۱۳۶۰ ه. ق. تا کنون که زمان حاضر است .
 در هر يك از این ادوار باقتضای اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی
 يك نوع اشعار خاصی به ظهور رسیده است که از آثار ادوار دیگر واضحاً ممتاز
 و دگرگونه میباشد .

دوره اول- که مصادف با سلطنت مظفرالدین شاه است مقارن با زمانی
 است که تازه افکار جدید سیاسی و احساسات وطنی و ملی در کشور نشو و نما

کرده است. از حیث سبک - شیوه گویندگان غالباً همان روش قدیم بطرز «کلاسیک» است و بندرت ابداع یا ابتکاری در شعر دیده میشود ولی از حیث معنی مبادی و ظنیستی و ترویج و تعریف علم و ذکر صنایع جدید در آن بتازگی پیدا شده. در این زمان است که جراند و روزنامجات تأسیس و متداول گردید و مدارس و دبستانهای جدید در هر گوشه افتتاح شد. رفت و آمد باسلامبول و بطرزبورغ و غرب اروپا بسیار معمول گردید، جنگ روس و ژاپن و فتح ژاپونیا احساس غرور ملی و افتخارات وطنی را در سرها پرورش میداد. راه آهن و تلگراف و تلفن و حتی اتومبیل و بسیاری دیگر از صنایع جدید در ایران شناخته شد. و حس اعجاب و شکفتنی نسبت به علم و صنعت اروپا در خاطر ها پدید آمد. و خلاصه در این زمان است که خلق از رژیم حکومت انفرادی استبدادی بستمه آمده و بامقایسه اوضاع خود با ممالک مقتنه حکومت های اجتماعی ملی، و عدلیه مبتنی بر قانون را طالب شدند، سراسر این وقایع و احساسات و افکار در اشعار این دوره منعکس است. در این برهه از زمان تشویق بزرگان و اولیای دولت مخصوصاً شاه و صدر اعظم و شاهزادگان در ترویج شعر هنوز عامل مؤثر بود. هر چند مظفرالدین شاه را ذوق ادبی و شعری بیایه پدرش نمیرسید و برخلاف او شخصاً طبع شعر نداشت ولی بروش او از شاعر نوازی مضایقه نمیکرد. میرزا علی اصغر خان اتابک و ذیری شعر دوست و شاعر پرور و کریم النفس بود در تکریم و ترفیه خاطر شعرادریغ نداشت. در ایندوره دیوانهای شغراساتید از سنایش و مدح اینشاه و وزیر مملو است.

از طرف دیگر انتشار جراند فارسی هفتگی و ماهیانه در تهران و تبریز و اصفهان و مشهد و دیگر شهرها و در خارج ایران مانند اسلامبول و مصر و هندوستان بنام: تربیت و اطلاع و ایران و فرهنگ و ادب و جبل المتین و پرورش و تربیا و غیره. وسیله خوبی برای انتشار آثار شعری بود. این انتشار بحکم طبع تشویق گویندگان و تحریک خوانندگان میکرد. مخصوصاً قصائد و منظومانی که در تجلیل وطن و ذکر مفاخر تاریخی و یاد موضوع اتحاد دول اسلام و یا در تجسس و تمجید از علوم و صنایع فرانکستان ساخته میشد در صفحات آنچراند با کمال اهمیت و رونق جلوه گر میشدند.

دوره دوم - یعنی پانزده سال مشروطیت: زمانی است که رژیم حکومت استبدادی بکلی منسوخ گردید، سازمان ادارات و وزارتخانه ها بسبک اروپا و لااقل به تقلید از عثمانیها در مملکت دائر شد.

هر چند حکومت مشروطه هنوز نضج و رواج نگرفته و طبایع عادت نکرده بود، تشکیلات اداری نیز بنحودلخواه بجریان نیفتاده بود، در ایندوره روزنامه ها

و جرائد یومیه و هفتگی بعد و فور منتشر میشد .
 کتب فرانسه و عربی جدید و ترکی و ترجمه آنها بفارسی در ایران بفرمانی
 متداول گردید . عدد شاگردان مدارس ابتدائی و متوسطه دائماً روبازدید بود
 در این دوره است که جنک بزرگ عالمگیر اول واقع شد . و اثرات
 بلیغ در اعنای فکر اهل عالم و از آن جمله اهل این مملکت ایجاد کرد .
 در این دوره شاه جوان مشروطه بر تخت خود درست مستقر نشده و
 دائمآ راه فرنگستان را پیش میگرفت و کارها چندی بدست نایب السلطنه ها و چندی
 بدست رئیس الوزرا ها محول بود . در اثر ضعف حکومت مرکزی فساد و
 اختلال در تشکیلات حکومت ظاهر شده و در نتیجه خوانین و گردن کشان بیلات
 در اطراف مملکت سر به طغیان برداشتند . در هرگز نیز اختلاف عقاید و تشنه
 افکار و کشمکش مابین احزاب و دستجات سیاسی مانند «دموکرات ها و اعتدالیون»
 بعد کمال رسید .

تنقید از حکومت ها و اعتراض به ادارات ، عدم رضایت از اوضاع اجتماعی
 توجه بحال اسف ناک نسوان و فکر بیبود اوضاع اجتماعی و مدنی جنس لطیف ،
 سعی در استقرار آزادی و مشروطیت ، همه افکاری بود که در دماغها جولان میکرد
 و انعکاس آن در اشعار عصر و زمان مشاهده میشود . انتقاد از فساد ادارات و
 ادب و عادات قدیم ، تأثر از فشار ها و زور گویی های حکومت تزاری
 روسیه موضوعات شعر آن زمان است ، در این دوره که عصر حکومت ملی است
 و هیئت جامعه منظور نظر شاعر است تشویق بزرگان و متصدیان امور دوله
 در ترویج شعر و شاعری کمتر موثر بوده است . معذک وجود چند نفر از رجال
 فاضل و با ذوق در این باره تأثیری بسزا داشته اند یکی از آن جمله ابوالقاسم
 خان ناصر الملك نایب السلطنه است که چند سال نایب السلطنه ایران بود و
 دیگری حاج علیقلی خان سردار اسعد بختیاری که پس از فتح طهران بدست
 مجاهدین و سقوط حکومت محمد علیشاه یعنی از ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۵ از رجال
 معتبر عصر بشمار میرفت .

این هر دو تن بادییات خارجه آشنا بودند و خود بعضی از شاهکارهای
 شعری را از السنه خارجه بفارسی ترجمه نموده و از اینرو اهل علم و فضل را
 احترام میکردند و این احترام موجب تشویق بود .

در سال ۱۳۳۷ نوبت زمامداری دولت باقای حسن وثوق رسید
 که مدت دو سال در غیاب مجلس حکومتی بالاستقلال داشت و زمان حکومت او
 مصادف با خاتمه جنک بین المللی اول و شکست آلمان و انقلاب کبیر روسیه و
 تأسیس جامعه ملل بود . در زمان او جنبش و حرکتی در معارف بظهور پیوست

هم خود او شخصاً اهل ذوق و دانش و دارای قریحه شعری ممتاز و صاحب آثار منظوم است و هم وزیر معارف دولت او مرحوم احمد نصیر الدوله مردی فاضل و شعر دوست و شاعر مشرب بود و این هر دو از شعرا و اساتید سخن تجلیل و تکریمی بسزا میکردند. از اینرو بسط و انتشاری در این رشته از ادب پدید آمد. در روزنامه‌جات و مجلات آن زمان جنبه ادبی و شعری تقویت میشد. قطعانی که از رئیس الوزراء و وزیر معارف در دست است جزو آثار نفیسه آن زمان میباشد.

دوره سوم — مصادف با بیست سال حکومت رضا شاه پهلوی است از آن زمان که بوسیله کودتای سوم خوت ۱۳۳۹ بر صفحه سیاست پدید آمد تا سوم شهریور ۱۳۶۰ هجری قمری که کوکب دولت او غروب نمود — این زمانی است که از آن به «دوره دیکتاتوری» تعبیر میکنند. عصری است که مبادی حکومت فردی و اصول نازیسم و فاشیزم در اغلب ممالک معنوره جهان متداول گردید و چند تن دیکتاتور بر ملیونها نفوس بشری حکومت میکردند. در ایران نیز حرکت بسوی آزادی و حاکمیت ملی رو بقیقرا باز گشته اراده فرد واحد حکمفرمای اجتماع گردید. در نتیجه مملکت را مرکزیت فوق العاده شدیدی اداره نمود، و نفوذ حکومت تا نقاط بسیار بعید سرحدی توسعه یافت. در این عصر پیدایش بسیاری از آثار صنایع جدید و مخصوصاً سهولت ارتباطات و سرعت وسائل نقلیه و آسانی مسافرت و توسعه قشون و ترویج «میلیتاریزم» و ایجاد صنعت «اندوستری» جنگی همه اموری بود که در انرجیک جهانی اول در عالم پدید آمد و مملکت ما نیز از آن بی نصیب نگشت. اوضاع استبدادی و شخصی و حکومت فردی در آثار ادبی نیز انعکاس یافت و در اشعار آن دوره کمتر آثار انتقاد نمودار است و اگر اشعاری در انتقاد از وضع حکومت و رژیم اجتماعی در زوایا و نهانخانه ها و زندان ها گفته میشد از ترس شدت عمل پلیس مخفی و مستور میماند و غالب اشعار در مدح و ثنا و تمجید از شخص واحد است زیرا هدف و منظور او بود.

اگر دیکتاتور ایران برسم خسروان قدیم، شاعر دوستی و شاعر پروری را شعار خود قرار میداد و از گویندگان و سخن سرایان به ایجاد وسائل رفاه زندگانی یا بدل اختراعات تشویقی میکرد هر آینه ممکن بود که در شعر فارسی جنبش شدیدی روی دهد و قرائح و استعداد ها جلوه گری آغاز کند لیکن شاه چنانکه باید بلطف ادب فارسی پی نبرده و شعر خوب را از بد فرق نمینهاد و از گویندگان قدر شناسی نمیکرد. چنانکه مکرر اتفاق افتاد که شاعری قصیده مدحی بامید صله و عطا یا عریضه بث و شکوائی بزبان شعر در

شکایت از تعدی مامورین دولت بدفتر مخصوص شاه فرستاده بجای آنکه سخن او را محل توجه قرار دهند مورد عتاب و عقاب قرار میگرفت که چگونه جسارت کرده و در پیشگاه سلطنت بزبان شعر سخن گفته است .

لکن وجود چند تن از رجال دولت مانند علی اکبر داور و مخصوصاً مرحوم محمد علی فروغی که مردمانی ادب دوست و بکلی ذوق بودند و از اشعاران معاصر و اساتید سخن بقدر امکان تشویقی میکردند این رویه شاه را تعدیلی مینمود .

در این عصر در صفحات جرائد و روزنامه‌جات کمتر قطعات منظوم دیده میشود . در مجالس و محافل رسم شعر سرائی منسوخ شد .

ولی با اینهمه بی‌اعتنائی وعدم توجه به شعر و شاعری در این دوره چند امر اتفاق افتاد که نتیجه قهری اقتضای زمان بود و خارج از حیطه قدرت پادشاه . و این امور گویندگان و شعرا را تشویقی بسزا کرد و بر ذل مجروح چامه سربان مرهمی نهاد . بعضی از آن وقایع در شعر فارسی بی‌سابقه است .

یکی از آن جمله این بود: که در قرن ۱۹ و قبل از آن شعر فارسی در خارج ایران مانند گلی که در بیرون از بستان شکفته باشد دماغ همسایگان را معطر ساخت . و بسیاری از اروپائیان صاحب قریحه که بحدوث ذهن و صفای طبع و فکر صواب و رأی روشن موصوف بودند بی‌به عظمت و جلالت شعر فارسی برده بمطالعه و تحقیق در آن و ترجمه احوال شاعران ایران و ترجمه منشور و منظوم آثار نادسی بزبان ملی خود همت گماشتند و این مصنوع لطیف ذوق ایرانی را چنانکه باید بجهان ادب معرفی نمودند .

در تمام ملل بزرگ مانند فرانسوی و آلمانی و انگلیسی و ایتالیایی و امریکایی و روسی چند تنی از زبده هوشمندان و نخبه صاحب‌دلان بظهور رسیده‌اند که از ادبیات فارسی ترجمه‌های دل‌آویز کرده‌اند و یا در باب ادب و تاریخ فارسی تحقیقات و مطالعات بسیار نموده‌اند و این جماعت را مستشرق (اورینتالیست) نام میدهند . نولدکه، ولف و ساردر آلبن- فیتزجرالد ، برون و نیکولسن در انگلیس، شفر ، هوارد و ماسه در فرانسه - مار ، برتلزورمسه کویچ در روسیه نمونه از صدها تن شرق شناسان اروپا هستند که در کتابها و تالیفات جلیل خود نام ادب فارسی را بلند کرده‌اند .

این گواهی که بر عظمت قدر شعر فارسی بعمل آمد در روح اهل وطن تحریکی بسیار میکرد و خوش طبعان جوان ما که فریفته ادبیات ییگانه بودند دانستند که دیگران تا چه پایه بقریحه و ذوق موروث ایشانت قیمت مینهند و

فارسی زادگان سخنور باین نکته پی بردند که خداوند عالیمان در نهادایشان چه مقدار از صفای ذوق و لطف طبع و قوت قریحه بودیم نهاده است.

در این زمان بسیار اتفاق افتاد که از این جماعت مستشرقین و نیز از شعراء عالیقدر ممالك خارج بعضی از ایران دیدن نمودند. هر وقت که از فرانسه فاضلی مانند لوئی ماسینیون مرید حلاج، یا از انگلیس دانشمندی مانند سردنسن رس هواخواه خیام، یا از هندوستان شاعری مانند ربندرانات تاگور، یا از امریکا مستشرقی مانند پرفسور ابهام پوپ، و یا از روسیه باستان شناسی مانند پرفسور اوربلی بایران میآمد وزراء و رجال دولت و وجوه و خواص قوم و ملت ناگزیر مقدم این مهمانان ایران دوست را بحرمت و ادب پذیره میشدند و علی رغم بینوقی های داخلی از این ارباب ذوق خارجی تجلیلی بسزایمیکردند از این رو در ضمن تاریخ حوادث ایام سلطنت رضا شاه غالباً تصادف می کنیم بذکر مسافرت دانشمندانی از این قبیل، و تفصیل پذیرائی دولت ایران از مقدم آنان. پیداست که این تجلیل و تکریم نسبت به هواخواهان شعر و ادب بیگانه تا چه پایه برای تشویق شعرا و ادبای مملکت سودمند بوده است.

واقعه جشن هزاره فردوسی که در سال ۱۳۵۳ ق. اتفاق افتاد و کنگره عظیمی که از شعرا و ایران شناسان سایر ملل در تهران تشکیل شد، از حوادث مهمی است که در تاریخ شعر و شعرا بی نظیروبی سابقه است. در این جشن که اغلب مال شرق و غرب عالم شرکت نموده و بنای رفیعی که بیادگار بر سر آرامگاه احتمالی استاد طوس بنا کردند و قصاید غرا و چامه های دلاویز که در سراسر مملکت سخن سرا بیان عصر در تجلیل مقام صاحب شاهنامه سرودند بزرگترین مشوقی بود برای تحریک قریحه شعری در افراد قوم و ملت.

البته این خدمت بزرگ مدیون فداکاری جمعی از خواص قوم بود که در آن ایام در تهران انجمنی بنام «انجمن آثار ملی» در تهران تشکیل کرده و این کار بزرگ و گرانمایه را باهمتی بلند و سعی وافر و جیدی مستمر پیایان رسانیدند.

هم در آن زمان، در سال ۱۳۵۶ ق. که از تألیف دو شاهکار بزرگ شعر یعنی گلستان و بوستان شیخ شیراز در دست هفتصد سال میگذشت به تجلیل نام آن استاد بزرگ همت گماشته و شرحی که در «سعدی نامه» ضمیمه مجله تعلیم و تربیت مندرج است از آن شاعر بزرگوار از طرف وزارت معارف سیاسی شایان بعمل آمد.

ساختن آرامگاه فردوسی باعث شد که بر ساختن مقابرو مراقده دیگر شعرا نیز اقدام شود. از این رو در سال ۱۳۵۶ آرامگاهی رفیع و بنایی مجلل

برای حافظ در شیراز برپا گردید. همچنین برای دیگر شعرا مانند کمال اصفهانی و خواجوی کرمانی و حمدالله مستوفی و بابای همدانی و دیگران همه در صدد برآمدند که آرامگاههای شایسته برپا نمایند.

براین جمله اضافه میشود طبع کتب ادبی و دواوین شعرا هم در ایران و هم در ممالک خارجه، که باطرز و اسلوب نوینی - با تحقیق و تدقیق و تصحیح و مقابله بسبک و طرز محققین فرنگستان بانگارش تعلیقات و فهرستم - کتب بسیار از دیوانهای شعرونه کرده و تاریخ ادبی چاپ و در معرض استفاده دانش جویان و خرد پژوهان قرار گرفت که ذکر احصایه دقیق آن از حوصله این مقاله خارج است. و باید گفت که پیشوای این نهضت مبارک یک تن از اساتید نقد و دانشمندان معاصر آقای محمد قزوینی است که در این باب آثار مخلصه یادگان گذاشته است.

دیگر از مسائلی که موجب تشویق هم و تشجیع اذهان و تحریک قرائح بود و در این دوره رواج داشت - تاسیس انجمن های ادبی و مجالین شعراست که هم در تهران و هم در سایر بلاد تشکیل گردید. پیداست که برای تحریک طبع و انگیزش قریحه هیچ وسیله سودمندتر از اجتماع شعراء و قرائت آثار در معرض جمع نییاشد و همین رویه بوده است که از اعصار و قرون قدیم تاریخی تا کنون در یونان و روم و عرب و عجم شاعران اشعار خود را در معرض معاینه و در دست رس صاحبان ذوق میگذاشته اند.

در این زمان - در ایران نخستین بار انجمنی بنام (دانشکده) بهمت استاد بزرگ آقای بهار در حدود سال ۱۳۳۵ تشکیل گردید که جوانان صاحب استعداد و شاعران با ذوق در آنجا بطرح مضامین و انشاء منظومات پرداختند و سبکی اختیار کردند که عبارت بود - از پیروی اساتید در صورت، و طرح افکار جدید در معنی - و حاصل آن انجمن در مجله نفیسی بنام دانشکده طبع میشد که هم اکنون موجود و یکی از منابع تاریخ ادبی این زمان است.

مجمع دیگری از شعراء بنام (انجمن ادبی ایران) در تهران در سال ۱۳۳۹ تشکیل گردید که تا این اواخر برقرار و دائر بود و بسیاری از فضلا و اساتید مانند آقای حسین سیمي، مرحوم میرزا رضاخان نائینی، مرحوم وحید دستگردی و شاهزاده هاشم میرزا افسر، در آن انجمن ریاست داشتند. آثار اعضاء این انجمن که در غالب شهرها نیز شعبی داشت در دوره های بیست ساله (مجله ارمغان) مندرج است. و ازین رهگذر آن مجله را یکی از بهترین اسناد شعر فارسی معاصر باید دانست.

در مدار س جدید به شوق بعضی از وزرای معارف و به راهنمایی معلمین دانشمند سخن سنج مانند مرحوم شمس العلماء گرگانی، میرزا ابوالحسن خان فروغی،

میرزا عبدالعظیم خان قریب، بدیع الزمان فروز انفر، جلال الدین همایی، دهقان بهمنیار و دیگران جوانان تشکیل مجامع شعری پیشمار داده و گفته‌های خود را در نزد آن ناقدان سخن حک و اصلاح میکردند.

و مخصوصاً در سالهای ۱۳۵۳ بعد در وزارت معارف اعتنا و توجه خاصی بشعر مبذول گردید و مقرر بود که جوانان دانش آموز در مجامع جشن و سخنرانی چامه های بدیمی نیز براریند و صاحبان اشعار خوب بحصول جوایز تشویق میشدند.

این مسائل همه در تشویق و احیاء روح شعر فارسی در این دوره مؤثر بوده و تمام این عوامل باعث بقای اینشمله فروزان در کانون دل‌های گویندگان گردید که «آتش که نبرد همیشه در دل ماست».

اما دوره چهارم - که از حدانده سوم شهریور ۱۳۶۰ ق. شروع و اینک پنج سال از عمر آن میگذرد، دوره جدیدی است، که آتیه بسیار وسیع و پهناور در برابر آن گشاده است.

از خصائص این عصر کوتاه - طلوع عقیده آزادی است این فکرنوین که در افق سیاست بظهور رسید بر آسان ادب نیز تجلی کرد و نهضتی نوین در شعر فارسی بسبک بسیار بدیع و تازه بظهور رسید که قیود و سلاسل قواعد کلامی قدیم را متزلزل ساخته است.

تغییر اوضاع سیاسی در مسالک جهان و همچنین تجدیدناکهانی رژیم حکومت ایران از فردی با اجتماعی زبانها را باز و قلم هارا آزاد و موانع را از میان برداشت. بحث در افکار عقاید اشتراکی، توجه بحال اقتصادی طبقه کارگر، سعی در بهبود زندگانی رنجبران و کشاورزان، توجه بفساد حکومت، و اهتمام در بهبودی اوضاع اجتماعی و سیاسی - همه مطالبی است که در ایندوره در افکار اجتماع پدید آمده است. خاصه که ایندوره درست مقارن با ختم جنگ دوم بین المللی است که خوشبختانه بشکست فاشیسم دیکتاتوری (فاشیسم) و فتح و فیروزی ملل آزادیخواه خاتمه پذیرفت و در نتیجه در سراسر جهان استبداد و سرکشی بطور قطع نابود شده و آزادی و حاکمیت ملی جانشین آن گشت. «دمکراسی» بر «اتوکراسی» غالب آمد. در مملکت ما که خود نیز در جهان سیاست هم پیمان ملل دمکرات بوده است و جزو سازمان ملل متحد بر علیه دول فاشیست اعلات جنگ نموده این حوادث عهد جدیدی در تاریخ سیاسی و اقتصادی او شروع می کند.

چنانکه گفتیم تغییر تاریخ سیاسی و اقتصادی همواره مستلزم تغییر و تحول تاریخ ادبی است. از اینرو با اینکه از عمر این دوره چند سالی یش

نگذشته اشعار بسیاری به ظهور رسیده است که کماو کیفاً از منظومات دوره سابق امتیاز دارد.

موضوعاتی که در این دوره محل بحث شعر است، غالباً انتقاد از رژیم، شکوه از پزیشانی اوضاع سیاسی، ذکر معایب و نواقص اجتماعی و آرزوهای اصلاحات اقتصادی است، تعدد و انتشار کثیر روزنامه ها در این دوره مجدداً توجه سخنرایان را از فرد واحد بهیئت جامعه معطوف ساخته است و شعر برای جامعه گفته میشود و بزبان عوام و برای طبقات ناس، بناچار باید بهمان صفاتی متصف گردد که مقبول طبع عامه قرار گیرد. از اینرو ادبیات و شعر جدیدی ولادت یافته است.

امید واری مآبآینده از اینجهت است که در عصر حاضر جوانان با دانش و ادبی برخاسته اند که دارای ذوقهای لطیف و فریجه های سوزان و معلومات عمیق و روحهای آزاد هستند و از ذخائر فضل نیاکان و آثار اساتید متقدم بهره وافی دارند و باروح آزاد و طبع و قلم مکتب جدیدی از شعر و ادب بوجود میآورند. یکی دیگر از آثار این دوره جدید همانا ایجاد روابط فرهنگی و ادبی ایران با دیگر ملل است. دوره سابق هرگونه رابطه را با سایر ممالك جهان خاصه با اتحاد جماهیر شوروی قویاً مانع میشد، در دوره کنونی ایجاد این روابط را جزو امور ضروری حیات سیاسی و فرهنگی ایران دانسته اند، و انجمنهای روابط فرهنگی تشکیل شده. مسافرت هیئت های علمی و ادبی و افراد ادباء و دانشمندان و تماس با فضلا و دانشمندان ملل دیگر آغاز گردیده است.

اکنون ادبیات عظیم شوروی بزبان فارسی بسط و نشر می یابد و امتزاج این دو ادب و تأثیر فرهنگ دیگر ملل در روح زبان و ادب ایرانی به یقین نتیجه شگفت آوری خواهد داد که وصف آن از عهد قلم عاجز ما بیرون است.

اینک یکی از آثار فرخنده آن همین انجمنی است که بهمت «خانه فرهنگ» و بابتکار ادباء و فرهنگیان «انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی» بر پا شده است. اینک در زیر پرچم این کنکره جمعی از شعراء و نویسندگان ایران از پیر و جوان از نقاط مختلفه کشور گرد آمده و از مصاحبت و همزبانی بایکدیگر بر خوردار میشوند. ما اولیاء خانه فرهنگ و هیئت مدبره انجمن روابط فرهنگی را بر این ابتکار سودمند سیاس و شاد باش میگوئیم و باین شادباش قسمت نخستین سخنان خود را پایان میدهم.



بعد از پایان قسمت اول خطابه آقای حکمت
 نشانهای کنگره بین بانوان و آقایان اعضای
 کنگره تقسیم شد، بدین ترتیب آقای کریم کشاورز
 اسمی را قرائت میکردند و جناب آقای بهار
 وزیر فرهنگ وقت و رئیس کنگره نشانها را
 بسینه بانوان و آقایان نصب مینمودند

بجای قسمت دوم خطابه آقای حکمت نامه ایشان
 ذیلا بچاپ می رسد .



نامه جناب آقای حکمت

تهران مرداد ۱۳۲۵

خدمت دوست دانشمند آقای کریم کشاورز معاون انجمن روابط فرهنگی
 ایران و شوروی .
 دوست گرامی :

روزی که از طرف انجمن محترم روابط فرهنگی ایران و شوروی
 به نویسنده این سطور تکلیف شد که گزارشی در باب نظم فارسی و آثار شعری
 گویندگان ایران در قرن معاصر فراهم سازم . یعنی تاریخ مختصر شعر فارسی
 را در پنجاه سال اخیر بنگارم . خویش را در برابر اشکال عظیمی دیدم و
 بموانعی که در راه حصول این مقصود وجود داشت پی بردم . و اگر بخاطر
 شریف باشد همانروز عرض کردم که برای مبادرت باین چنین خدمت بزرگ چسارتی
 لازم است که شاید در بنده ضعیف موجود نباشد . مثل من در ارتکاب این وظیفه
 مثل شناگری بود که در کنار لجه عیقی ایستاده و هر آن به غوطه خوردن در آن
 آب ژرف تشویق شود تا آنکه عاقبت دل بر خطر موج نهاده و خود را در
 آب میافکند . لیکن هر چه بیشتر در آن دریای پهناور دست و پا میزند بیشتر

به عمق و وسعت آن پی میبرد و سرانجام در آن محیط پیکران مستغرق و نابود میگردد .

من نیز عاقبت سخن آن دوست گرامی را شنیده و خود را در آن دریا افکندم و گفتم:

حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل دیده دریا کنم از اشک و دروغ و طعنه خورم حقیقه شعر فارسی در مدت پنجاه سال گذشته که یک نیمه قرن از پر شور ترین ادوار تاریخی کشور ایران را متضمن است بی شباهت بهمان دریای ژرف و پهناور نیست که موجهای سهمگین و ورطه های عمیق زیر و زبر آنرا فرا گرفته است. و نهنگ ها در اعماق آن پنهان شده اند.

چون عاقبت تشویق آن دوست دانشمند و پندیده و ژرف انداز و برانجام این خدمت خطیر یگدله شدم از روح بزرگان شعراستمداد بهت کردم و اقدام نمودم: هتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نویسم! علل آنکه انجام این بحث دقیق و کاوش علمی اگر محال نباشد بسیار مشکل است متعدد میباشد .

از جمله یکی آن است که دامنه نظم فارسی که حاصل قریحه سوزان ملت شعر دوست و شاعر پرور ایران است در تمام اعصار و قرون و بالاخص در نیم قرن ماضی که عصر تحولات بزرگ سیاسی و ادبی و دوره تکامل و ترقی روز افزون علم و فرهنگ است آنقدر وسعت دارد که برای یک تن ضعیف استقصاء کامل و احاطه بر تمام جزئیات و دقائق آن غیر ممکن میباشد . تعدد افراد و تعدد آثار آنقدر فراوان و بسیار است که میتوان آنرا بجرأت « لاتعد و لا تحصی » نامید . اگر مورخ ادبی بخواهد که تحقیق خود را باحوال و آثار تنی چند از معاریف و نام آوران زمان محدود نماید و بدگر اساتید مشهور اکتفا کند هر آینه کمال بی انصافی است . زیرا چه بسیار شعراء گمنام هستند که از ضعف طالع یا در اثر پیش آمد های حوادث نقد شهرت نصیب آنان نشده است . در حالتی که در حدت طبع و صفای ذهن و جودت قریحه و ابتکار معانی و سلاست کلام بهیچرو از شعراء معروف دست کمی ندارند، سهل است از بعضی کسان که در اثر بخت و اتفاق شهره شده اند از بعضی جهات گوی سبقت می ربایند و کلمات لطیفی که در عدد بهترین شاهکارهای ادبی میتوان قرارداد از آنان تراوش نموده است که چون گوهر در معدن و ماه در محاق از انتظار عام مخفی و مستور مانده است .

دیگر آنکه در آثار و اشعار استادان نامی نیز غث و سمین بسیار است و نویسنده تاریخ ادب در انتخاب کلمه یا قطعه از ایشان دچار تردید و حیرت میشود. و انصافاً ذوق و سلیقه یک تن ناچیز نمیتواند در آثار بزرگان سخن یک قوم

بزرگ قاضی مطلق و داور قطعی بشود. زیرا طبع سرشار گویندگان بزرگ همچنان مانند دریای ذخای است پر از لثالی شاهوار که در صفا و رونق و لطف و جلا يك از يك بهتر است - بیچاره آن گوهری که بخواهد از آن بیان چند دانه مروارید گرانها انتخاب کند - سرانجام مورد ملامت واقع شده و بفساد ذوق منسوب خواهد شد.

از اینجاست که اکثر مورخین ادبی و تذکره نویسان بهین روش غم انگیز دچار شده و گرفتار تعبیر و ملامت شعرا و شعر شناسان شده اند. هرگاه فن نقد جدید بهمان اسلوب که دوست دانشمند آقای احسان الله طبری در مقاله «محققانه خود بخوبی بیان کردند روزی در مدرسه ادبیات فارسی معمول، و پایه و اساسی مانند دیگر ممالك حاصل نمود شاید برای مقنن و سخن سنجان کار آسان باشد و بتوانند از آن پس بسبب سبب سخنان منظوم و یا منثور را در ترازوی انتقاد علمی بسنجند و مانند يك زرگر قیاس که در بوتۀ امتحان خود دقیقاً فلز صافرا از نا صاف جدا میکند و عیار آنرا معین مینماید او نیز کم و کیف سببک های زرین کلام را بدروستی تحقیق و تعیین کند. لیکن هنوز انتقاد فنی بمعنای کلمه در عالم ادب فارسی رواج نیافته و مبادی «نقد الشعر» و قواعد موضوعه معانی و بیان بروش قدما که در کتب ادب در دست دارای منقصد است که نمیتوان فقط آنها را ترازوی سنجش کلام و معک امتحان سخن قرار داد.

دیگر آنکه طبع لطیف ارباب فنون ظریفه و صاحبان هنرهای زیبا بالغاصه شعرا که نقاشان کلام اند اقتدر حساس و تأثیر پذیر میباشد که اندک امری همبکنه خوش آیند ذوق ایشان نباشد خاطرشان را رنج میدهد. طبع شاعر مانند گلی است که به نسیم سحری پریشان میشود و دروغ است که این چنین گلیرا قلم بی - پروای مورخ یا منتقدی بخیال خام خود آشفته سازد. در اینجا برای هنر نویسنده تاریخ ادب مسئولیت وجدانی دشواری وجود دارد که از مسئولیت خبره تابلوهای کار رفایل و رامبران براتب صعب تر است. رنجاندن دلهای که - بزعم و عقیده من - مهبط الهام الهی است گناهی آمرزش ناپذیر است و مرد ادیب باید در هریم این صاحبان بسیار با احتیاط و حزم قدم بردارد
بادب نافه گشائی کن از آفت زلف سیاه

جای دلای عزیز است بهم بر منش ۱۰۰۰

از سوی دیگر در هر عصر و زمان برای کالای نظم در بازار کلام اقتدر فروشنده گان بی مایه یافت میشود که شاره آنها بیش از صاحبان حقیقی بضاعت ادب است. چه بسیار بوالفضولان که بصرف داشتن طبعی کج و گفتن سخنی

نا موزون خویشتن را در عداد بزرگان سخن قرار میدهند . و بی آنکه اثری بلیغ یا شاهکاری برجسته که در نزد سخن شناسان وزن و ارزشی دارد عرضه بدارند خود را « شاعر » و « نویسنده » میخوانند . در عصر ما که بازار ژاژخانی و هرزه درائی بسیار رائج شده تکلیف مورخ ادب با این جماعت چه خواهد بود ؟ اگر بخواهد از ایشان نام نبرد یا آنکه آنانرا چنانکه هستند وصف کند اندکی نخواهد گذشت که بانواع دشنام و ناسزا که سرمایه ناجوانردان و فرومایگان است دچار می شود و با کمال بی شرمی آبروی او را بر خاک نیستی می ریزند .

این جانب بخوبی بخاطر دارم یکی از دوستان دانشمند زمانی بر آن سر شد که کتابی در تذکره شعراء معاصر بنگار دارد پس از آنکه روزگاری دست نیاز بدرگاه ارباب سخن دراز کرد و با هزاران اصرار و ابرام از هر کدام قطعه شعری یا ورقه تصویری یا مختصری در ترجمه احوال ایشان نخوا نمود . و پیوسته تقاضای او به بی اعتنائی و لاقیدی مواجه می شد . عاقبت بوسائل مستقیم و غیر مستقیم موادی جمع کرد و با هزاران دقت و اهتمام کتابی پسندیده با حسن انتظام تألیف نمود . هینکه آن مجموعه انتشار یافت بیچاره مورد حمله و اعتراض بلکه دشمنی و خصومت همگنان قرار گرفت ، جمعی از او کله ها آغاز کردند که از آنان نامی نبرده است ، جمعی دیگر شکایت ها ساز نمودند که در انتخاب اشعار ایشان حسن انتخاب نشده است ، پاره دیگر بکین او برخاستند که شأن و مقام ایشانرا چنانکه باید ننشوده است ، و عجب تر آنکه یکی از آنیان که مؤلف برای استرضاء خاطر مشکل پسند او سعی بسیار کرده بود و نام ویرا به تجلیلی زیاد ثبت نموده بازرنجیده خاطر شد که چرا اسم او را در عدا « شعراء » ذکر کرده و حال آنکه ویرا داعیه پیغمبری بود و میبایستی که نام وی دزجر که « انبیاء » ثبت شود . . .

پس ناگزیر مودخ بیچاره در هر عصر و زمان و بالخاصه در عصر ما که عصر سرکشی و وطنیان قلم است باید که از هجای بدسکالان و دشنام غرض پیشکان ناجوانمرد اندیشه کند .

برای محصل ادبیات بسیار سهل و آسان است که نسبت بگذشتگان تحقیق و بررسی نماید و در آثار پیشینیان داوری کند . زیرا طول زمان کلمات سره را از ناسره جدا کرده و آنچه که از مقوله اباطیل و ترهات است در سبد پاره های نیسان روزگار افکنده و ذوق هیئت جامعه آنها معو و نابود ساخته است . و آنچه در عداد شاهکارهای فنا ناپذیر صنعت و هنر قرار دارد جاوبندی و مغلد گردانیده . بزبان مثل قرآنی - از فلز ناپاک و سیلاب وجود کف بیافایده

نابود شده و آنچه که بفتح مردم جهان است بروز گاران باقی میماند - ازینرو شاکرد مکتب ادب میتواند از نقاوه آثار اعصار گذشته استفاده نماید و در آنها تحقیق و تدقیق و فحص و مطالعه کند - بدون شبهه تحقیقات او از هر گونه تمایل یا تنافر - حب و بغض - بیم و امید پاک و منزه است - ولی برای محقق تاریخ معاصر موجبات این مغنی فراهم نیست. وی وارد بازاری عظیم می شود مملو از خرمهره و جواهر که فروشندگان آن حی و حاضرند و متاع خود را باصرار بر مشتری تحویل می کنند. آن بیچاره در این بازار بناچار در تحت تأثیر دلالتان سخن پرداز قرار گرفته گوهر پاک را فدای خنزف خواهد ساخت و سرانجام تهیدست از آن بازار باز میگردد .

اینجانب در نخستین جلسه کنگره نویسندگان و شعرا که يك قسمت از آثار منتخبه معاصرین را عرض کردم وضیق وقت مجال سخن نداد از همان لحظه مورد عتاب و بازخواست بسیاری از دوستان واقع شدم. زیرا هر کسی تصویری میکرد که مبادا حق دانشمندان ادب بواقعی ادا نشده باشد. بنده از فردای آنروز دائماً همت بر تکمیل آن مجموعه گشاشته و همه روزه وقتی بسیار مصروف آن نموده و اکنون کوشش می کنم که از همه شعرا، معاصر چنانکه درخور مقام ادبی ایشان است بشایستگی نام برده و مقال خود را خالی از شوائب احساسات و آراسته بزیور نقد سلیم تقدیم دفتر کنگره نمایم . هزار افسوس که تاکنون مصاعی من پایان نرسیده و در برابر تلفونهای منشی محترم کنگره که قسمت دوم مقالات حقیر را مطالبه مینماید نتوانسته ام پاسخ مثبتی تهیه نمایم. همه روزه دامنم پر از گل از بوستان آثار گویندگان گرد می کنم و آخر روز « بوی گلم چنان مست میکند که دامن از دست میرود»، آری خرمن های ریاحین و ازهار انقدر است که روزها و ماهها مرا همچنان سرگرم و مدهوش خواهد داشت! پس بر آن شدم که عجله مختصری از ابواب و فصول مجموعه خود متضمن فهرستی ناقص از نام گویندگان و سخن سرایان عظام که تاکنون بنام و ترجمه احوال ادبی ایشان دسترس حاصل شده تقدیم دفتر کنگره نمایم و آنرا جانشین مقال مفصل خود قرار دهم. تا بعد ها با وقت موسع و مجال بیشتر آن مجموعه را چنانکه باید پرداخته و بزیور کمال و جامعیت بیارایم .



کلمات گویندگان معاصر بناسبت سه سبک سخن که در قست اول این مقال مشروحاً ذکر آن شده به سه نوع تقسیم می شود :

نخست آنان که سبک متقدمین « کلاسیک » در انواع شعر از قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و رباعی سخن گفته اند و اشعاری هستند کلام پیشینیان

و بروش بزرگان سروده اند. تاکنون اسانیدی که به احوالشان آگاه شده و سخنانی از ایشان نقل کرده ام عبارتند از :

مرحوم سید ادیب پیشاوری و مرحوم شیخ ادیب نیشابوری و شوریده فصیح الملک شیرازی و ملک الشعرا صبوری خراسانی و مرحوم حاجی میرزا حبیب مشهدی و مرحوم هاشم میرزا افسر و میرزا آقا فرصیت شیرازی و ادیب الممالک امیری فراهانی و ملک الشعرا بهار . و حیدر علی کمالی اصفهانی و میرزا احمد خان اشتری (یکتا) و جلال همائی - و بهمن یار کرمانی و میرزا تقی خان دانش (مستشار اعظم) و میرزا عبد الله رحمت شیرازی و آقای حسن (وثوق الدوله) و مرحوم احمد بدر نصیر الدوله و مرحوم وحید دستگردی و نظام وفا کاشانی و محمد حسین شهریار و حبیب یقانی و شعاع الملک شیرازی و لطفعلی صورتگر شیرازی و غلامعلی رعدی تبریزی و مرحوم میرزا سید عبد الله خان اتابکی و شیخ هادی هادوی بیرجندی و اسمعیل امیرخیزی و بزمان بختیاری و ادیب طوسی و غیرهم که بعداً نیز بتدریج این فهرست تکمیل و براین نام ها که ذکر شد افزوده خواهد شد.

دوم آنانکه سبک جدیدی در صورت و یا در معنای شعر ایجاد کرده ، بابتکار طبع غرا یا در اثر نفوذ اشعار ممالک غرب باب تازه در ادب فارسی افتتاح نموده اند و در عین آنکه بسبک قدیم آثار برگزیده بجای گذاشته اند معلمین مکتب نوین بشمارند . از این طائفه کسانی که تاکنون بنظومات ایشان دست یافته و در مجموعه خود مندرج ساخته ام عبارت اند از

مرحوم میرزا محمد حسین فروغی و آقای علی اکبر دهخدا و مرحوم ایرج میرزا جلال الممالک و پروین اعتصامی و مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت آبادی و عارف قزوینی و میرزاده عشقی و فرخی بزدی و لاهوتی کرمانشاهی و سید اشرف الدین گیلانی و صادق سرمد و پروین گنابادی و نیسامازندرانی و ذبیح الله بهروز و فریدون توللی و مهدی حمیدی و ملک حجازی قلزم و گلشن آزادی خراسانی و غلامرضا روحانی و فرات بزدی و دیگران .

سوم آنانکه سبک ترکیبی اختراع کرده و منظومانی که از حیث معنی جدید و از حیث صورت سبک قدیم است از خزینه خاطر خطیر برورز داده اند و از اینان کسانی که تاکنون در مجموعه خود بذكر نام و آثار ایشان توفیق یافته ام عبارت اند از :

استاد محترم آقای بهار که مؤسس این مکتب است و دیگر اسانید مانند مرحوم فرخی بزدی و غلامعلی رعدی و رشید یاسمی و هادی حائری و سعید نفیسی و مؤید ثابتی و فرخ خراسانی و صورتگر شیرازی و رهی معیری و نصر الله فلسفی

و شیفته شیرازی و دیگران

و توجیح آنکه از هر يك از این گویندگان آناری بسیار در هر سه سبك در دست است که در ردیف بهترین کلمات و شعار این عصر میباشد و نمیتوان بعضی از آنانرا خاص و محدود يك مکتب قرار داد .

سخنان منظوم این پنجاه سال را به اعتبار دوره ایام زندگانی شاعر نیز به چهار طبقه تقسیم میتوان کرد .

نخست اشعاری است که در دوره مظفرالدین شاه ساخته شده از ۱۳۱۳

۵۰ ق تا ۱۳۲۴ هـ . ق

دوم اشعاری که در دوره مشروطیت اول و دوم سروده شده از ۱۳۲۴

تا ۱۳۴۰ هـ . ق

سوم اشعاری که در دوره بیست ساله سلطنت رضاشاهی گفته شده از

۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ هـ . ق

چهارم اشعاری که در چند ساله اخیر که آنرا به « مشروطیت سوم »

تعبیر می کنند بظهور رسیده از ۱۳۶۰ هـ . ق تا کنون .

يك نوع تقسیم بندی دیگر نیز به اعتبار موضوع اشعار و موادی که باقتضای عصر و محیط طبع شعرا را بر انگیزته است نیز وجود دارد. اینگونه منظومات بچندین باب تقسیم شده اند و از هر باب نمونه چند از کلمات گویندگان متناظر که از لطائف چکامه های خاص این دوره پنجاه ساله است بر سبیل مثل ایراد نموده ام از اینقرار :

۱- اشعار وصفی - تا کنون از آثار گویندگان ذیل قطعاتی انتخاب

شده است :

ملك الشعراء بهار - رشید یاسمی - جعفر خامنه - شهریار - وحید دستگردی

هادی حائری - رعدی - منیری - و غیرهم

۲- اشعار وطنی - که در حماسه ملی و علاقه بهرز و بوم ایراف و از

روی احساسات وطن پرستانه سروده شده است و در این باب قطعاتی از مرحوم

عبد الرحیم طالبوف تبریزی - وادیب الممالك فراهانی - وسید ادیب پیشاوری و

حیدر علی کمالی و مرحوم ذکاء الملك فروغی - و میرزاده عشقی - فرخ خراسانی و دانش

مشهدی و فرامرزی و دیگران در دست دارم و در ضمن این باب است آنچه که بنسبست

آثار باستانی و مناظر طبیعی خاص ایران سروده شد است مانند اشعار بهار و

صورتگر و جلال هسانی و حسین مسرور و بارسا توپسرکانی و دیگران - و هم

چنین در ضمن این باب است اشعار بسیاری که بنسبست فردوسی شاعر بزرگ ملی و

گوینده حماسه ایرانی و جشن هزاره او در این عصر ساخته شده است .

۳ - **اشعار تاریخی** - که در آن یا اشاره به حوادث و وقایع تاریخی نیم قرن ماضی در ایران نموده‌اند از کشته شدن ناصرالدین شاه تا کنون - و یا اشاره به اتفاقات و حوادث جهانی که در سایر ممالک جهان اتفاق افتاده و تأثیر عام داشته است مانند جنگها و صلح‌ها و کنفرانسهای بین المللی و انقلابات عظیم سیاسی - از مقوله اشعار اول نمونه‌هایی از کلیات گویندگان ذیل جمع‌آوری شده است: ادیب الممالک فراهانی - حاجی سید نصرالله نقوی - ابوالحسن میرزای شیخ رئیس - شوریده شیرازی ، ملک الشعراء بهار ، فرخی یزدی ، هاشم میرزا افسر ، مرحوم میرزاده عشقی ، مرحوم وحید دستگردی و یزدان بخش قهرمان ، علی اشرف دبیر و دیگران .

و از شعرائی که اشعار تاریخی جهانی سروده‌اند مانند مرحوم سید احمد ادیب ، آقای حسین سبعی ، پرنس ارفع الدوله لاهوتی کرمانشاهی و مرحوم وحید دستگردی ، ملک الکلام کردستانی و دیگران .

اشعار مترجم - که از ادبیات السنه‌خارجه بزبان فارسی نظماً نقل شده است و معانی بیگانه کسوت آشنا پوشیده است. در این باب تاکنون قطعاتی از مرحوم نعمت فسانئی و حیدر علی حکمالی و نصرالله فلسفی و رشید یاسمی و عبد الرحمان فرامرزی و حسن وثوق الدوله و خانلری و لاهوتی کرمانشاهی و دیگران ثبت شده است .

۵ - **اشعار سوسیالیستی یا ادبیات کارگری** - که باب خاصی است در ادبیات این عصر و گویندگان فارسی یا بصرف قریحه طبیعی یا با استفاده از منابع بین المللی در این باب سخن گفته‌اند. البته این گونه اشعار در ابتدای این نیم قرن کمتر و در این اواخر بیشتر شعراء جوان در این رشته سخن سروده‌اند و قطعاتی که تاکنون ثبت افتاده است عبارت است از منظومات مرحوم فرخی یزدی ، لاهوتی کرمانشاهی ، ایرج میرزا جلال ، رعدی ، امینی ، پروین گنابادی ، فضل الله کرگانی ، افراشته گیلانی ، علی اشرف دبیر ، صدارت یزدی ، مایل توسرگانی ، میرزاده عشقی ، کاظم رجوی و دیگران .

۶ - **اشعار انتقادی** - که در انتقاد از رژیم‌های سیاسی یا شکایت از اوضاع اجتماعی و سازمانهای اداری و امثال آن سروده شده و ازین قبیل نمونه‌هایی چند از کلیات گویندگان ذیل ذکر شده است :

ادیب الممالک فراهانی - و آقای علی اکبر دهخدا - وحید دستگردی - و مرحوم حسن بدیع ، سید اشرف گیلانی - غلامرضا روحانی و ناصح و حالت و دیگران .

۷ - **اشعار اخلاقی** - که در تشویق بسلام اخلاق و ترویج فضایل نفسانی یا انتقاد از عادات مضره اجتماعی که مخصوص این عصر بوده است سروده شده

مانند منظومات ملك الشعر بهار و وحید دسکتری و ایرج میرزا و پروین اعتصامی و اسمعیل امیر خیزی و حبیب یغمائی و جلال همائی و رعدی ویاسی و دیگران و در ضمن این باب است اشعار فکاهی که با سلوب ترکیب بندها و مسطحات با قطعات مختلف برای درج در جراید سروده اند مانند اشعار اشرف الدین گیلانی و منظومات غلامرضا روحانی و فرات یزدی و ناصح و ابوالقاسم حالت و دیگران.

۸- **نصائیات** - که در دفاع از حقوق سیاسی و مدنی نسوان و آزادی

جنس لطیف و اشاره ب مقام ارجمند زن در هیئت جامعه گفته شده است ، یا اشعاری که خود بانوان شاعره سروده اند. از این باب آنچه جمع آوری شده تا کنون عبارت است از کلمات پروین اعتصامی - و بهار خراسانی و حسین سمیعی و ایرج میرزا جلال و روحانی و دانش و ژاله اصفهانی و جنت تهرانی و دیگران

۹- **اشعار صنایع عصری** - که در آن اشاره بمصنوعات و اختراعات

عصر حاضر شده است و از تقدم علمی و صنعتی و هنرهای زینا و اکتشافات در علوم که خاص این دوره میباشد سخن میگوید، - برای مثل و نمونه قطعاتی چند ثبت شده است از کلمات مرحوم سید ادیب (در وصف مجسمه و نوس) و ملك الکلام مجدی کردستانی (در وصف راه آهن) و مرحوم شیخ الریس ابوالحسن میرزا (در وصف تلگراف) و فروزانفر (در وصف آسمان پیمای) و صورتگر (در وصف اتومبیل) و شوریده شیرازی (در وصف ساعت) و بهار (در وصف پرده سینما) و غلامرضا روحانی (در وصف دو چرخه) و حسین شجره مینا (در وصف چراغ برق) و لاهوتی (در وصف دوربین عکاسی) و افسر (در باب میکروب و امراض) و غیره .

۱۰- **اشعار تربیتی** - آن اشعاری است که بمناسبت تعلیم و تربیت جدید و پیدایش مدارس نوین و سازمان های تربیتی یا برای تعلیم به اطفال و نوباوگان سروده شده است و از این باب قطعاتی چند از مرحوم شمس العلماء گرگانی و میرزا عبدالعظیم خان قریب و ادیب السلطنه سمیعی و مخبر السلطنه هدایت و محیط طباطبائی و ادیب طوسی و شهاب فردوسی و جلال همائی و بهمن یار و فضل الله گرگانی و ابوالحسن فروغی و دیگران استشهد شده است

۱۱- **اشعار موسیقی** - که عبارتند از تصنیفها و ترانه ها یا سرودها که به آهنگ های موسیقی تناسب دارد و مشتمل است بر معانی عشقی و غرامی یا وطنی و حماسی و یا انقلابی در این رشته که اگر از خصائص این عصر نباشد لا اقل در این عصر دارای اهمیت و اعتبار خاصی شده و تدوین و تنظیم گردیده است نمونه های چند از آثار عارف و امیر جاهد و بهار و افسر و گل کلاب و قریب و دیگران درج شده است .

این است طرح مجمل و خلاصه فهرستی از آنچه که ابواب و فصول گذارش این بنده به کنگره نویسندگان و شعرا شامل خواهد بود و البته در این خلاصه نمیتوان مفصلاً چگونگی تقسیم بندی و روشی که در ثبت قطعات منظوم اتخاذ شده است شرح داد و نیز ممکن است بر آنچه که تاکنون تنظیم و تدوین شده اضافات بسیار و تغییرات چند داده شود. لیکن تا کنون سعی بلیغ نموده ام که رعایت تناسب اجزاء کلام بشود و هم اکنون يك قسمت از اوقات خود را وقف تفحص و جستجوی اشعار معاصرین می نمایم تا قطعه بدیعی یا منظومه زیبایی از هر مقوله که درج آن در این مجموعه شایسته باشد بدست آورم و هم چنین کوشش نموده ام که در ثبت اسامی و اشاره بترجمه احوال گویندگان و ثبت آثار ایشان هیچگونه ترجیح و تفضیلی قاعده قائل نشده باشم. با آنکه بعضی از آن عزیزان با نویسنده این سطور حق دوستی قدیم دارند در اینجا که صرفاً تحقیق تاریخی است بقدر مقدور سعی کرده ام که بنظر انتقاد ادبی بیطرفانه در آثار معاصرین نگریسته و گذارش نا قابل خود را از هر گونه احساس پاك و منزّه نمایم و آرزو مندم که این خدمت ادبی که خواه و ناخواه از طرف انجمن روابط فرهنگی به عهده این حقیر محول داشته اند با حسن وجه انجام شود. آرزو مندم که این گذارش مختصر روزی با تمام رسیده و برای آیندگان که بخواهند تاریخ ادبیات این مدت را مطالعه نمایند منبع اطلاعی فراهم باشد و این تحقیقات ناقص و بی قیمت من در خور مطالعه و استفاده دانشمندان قرار گیرد. آرزو مندم اگر بر حسب اتفاق از روی سهو و نسیان نام گوینده از قلم فوت شود و یا اثر لطیفی از گویندگان در این گذارش درج نگردد مورد ملامت و اعتراض واقع نشوم و شاعران که روح حساس ایشان مظهر فضائل اخلاق است بکرم جمیل بر این مجموعه نظر فرمایند و با تذکر ادیبانه خود مرا بر خبط و خطای خود واقف و بجبران مافات موفق سازند.



چون در آغاز این نامه حال خود را برگشته ای در کنار دریای معانی تشبیه نمودم بحکم تداعی افکار اندیشه من منتهی بکلام یکی از بزرگان شده که در کلام خود طالب حقیقت را بجوینده مرواریدی تشبیه کرده است که در ساحل بهره رستی مشغول تکاپو است و عاقبت نصیب آواز دریای حقائق صدف شکسته ای چند بیش نیست، این تمثیل را که از کلمات حکیم معروف « ایزاک نیوتن » است با حال و کار خود سخت متناسب دیدم و بر آن شدم که در پایان این نامه آنرا نظماً تقدیم آن دوست گرامی نمایم. چون سخن از شعر و شاعری در میان است همان بهتر که عرائض من هم بشعری چند ناقابل خانه پذیرد :

« صدق شکسته »

بشاگردان خود رازی بهانی : یکی دریا مثل در یکرانی کند که لنگری که بادبانی ! بکف تا عقیق این دریا بدانی . طلب کردم بسی درمعانی . بماندم زین محیط جاودانی ! بدست عجز و پای ناتوانی ! از این دریا بعد آن گوهر فشانی ! چو اوراق گل از باد خزانگی ! در این دریای بی پایان برانی . و گریابی بود در بی نشانی ! سخن باشد چو وحی آسمانی	شنیدم اوستادی را که میگفت جهالت باشد بنزد مرد دانا خرد در پهنه این ژرف دریا ترا از عقل کوتاه ریسمانی است من سرگشته اندر ساحل بحر پی یک نقطه سرگردان چو پرگار به پیسودم کمرانه تا کمرانه نصیب من صدق بشکسته ای بود مرا شد دفتر دانش پریشان مبادا کز جهالت ذورق و هم نشانی در نیابی از تک او مرا اندر زمین از راز گردون
---	---

علی اصغر حکمت

بحث در باره نظم معاصر

روز چهارشنبه ۹ تیر ماه بحث در باره نظم معاصر ایران
آغاز گردید. آقایان احسان طبری و دکتر پرویز لائل خالری
و هیدالغین لوشین در آن شرکت کردند.

ایشان سخن رانی آقای طبری :

من به سبخرانی جناب آقای حکمت از نظر انتقاد دارم . سبخرانی
ایشان که بایک روان و شیوایی نوشته شده بود چنانکه باید و شاید توقعات ما را
بجهانی که اکنون ذکر میکنم
ارضاء نکرد :



آقای احسان طبری

۱- از جهت تعریف شعر
و ادراك مفهوم واقعی آن من در
گفتار سخن ران محترم تناقضی
دیدم. ایشان در ابتدای سخن خود
شعر را رابطه نهانی شاعر با عالم
غیب دانستند و قلم شاعر را نماینده
جهان نامتناهی خواندند. فرمودند
شعر از حسیض خاکدات باوج
آسمان مرتبط است و شعرا از هراس
گرفته تا ویرژیل و هراس همه بیک
آن جهان هستند. شعری از شیلر
در وصف شاعر خواندند که مضمون
آن وارستگی شاعر از کلیه متعلقات
این جهان بود. این تعریفها به

نظر من جز زیبایی ظاهری چیزی در بر ندارد و حاوی واقعیت و حقیقتی نیست. این
تعریفها از نظر ایده آلیستی است. مطابق این تعریفها شعر چیزی نیست که
بجامه ما مربوط باشد بلکه شاعر باجهانی ماوراء طبیعی سرو کار دارد و از

سرچشمه غیبی فیض میگیرد و زبان او «کلید در گنج های نهانی» است با اینکه سخنران محترم شعر را تا این اندازه از روی افکار ایده آلیستی و خیالبافی صرف تعریف میکنند با این وجود، در سراسر سخنرانی خود کوشیدند تا برای تحولات شعری تحولات اقتصادی و اجتماعی را بعنوان موجب و محرك ذکر نمایند. مثلاً فرمودند شعر که تار و پود آن از محسوسات شاعر است در اثر تغییر محسوسات تغییر یافت یاد و مورد پیدایش سبکها فرمودند این مسئله نتیجه عوامل جدید سیاسی و اقتصادی بوده است. و حتی بقدری در انکاء باین نظریه اصرار ورزیدند که برای حرکت مسرعه جامعه مطابق روش مکانیستی فرمولی بیان کردند و فرمودند که شتاب حرکت تکاملی جامعه بنسبت ربع بعد از مقصد است و یا حتی بایک بیان دیالکتیکی تذکر دادند که «آثار گذشته محو و آثار تازه اثبات میشود تا آنکه کتاب وجود از این محو و اثبات بایدار باشد». در این قسمت سخنران محترم هنگام ذکر تحول شعر در دوره دیکتاتوری از دیدنوقی مراکز اولیه و «اراده فردی» بعنوان عوامل تنزل ادب صحبت کردند.

بارادکس در همین جاست. اگر درست است که شعر نتیجه محسوسات شاعر و محسوسات شاعر نتیجه زندگی او در جامعه است پس نمیتوان شعر را به عالم نهانی و غیبی متصل دانست و آنرا از حضیض خاکدان باوج آسمان مرتبط کرد. اگر درست است که تغییر سبکها نتیجه عوامل جدید سیاسی و اقتصادی است و حرکت مسرعه تاریخ و تکامل ورژیمهای سیاسی و بیندوقی مراکز اولیه در حرکت شعر تأثیر دارد پس زبان شاعر مبین اوضاع محیط است نه کلید در گنجینه غیب. شعر همانطور که ایشان نشان دادند تابع تکامل اجتماعی است زیرا محصول کار بشری است.

بوشنر در کتاب خود موسوم به «کار و ریتم» میگوید چون ریتم با وزن کار را آسان و متشکل میکرد بشر از آن استفاده نمود. رقص در ابتدا حرکت بوزن و شعر آوای موزون بود. بعد کلمات بدان اضافه شد. شعر در ابتدا یکلی جنبه مذهبی داشت و شاعر بمعنای نقاش احساسات بوجود نیامده بود. گاتها و یشتها و ریک و دوامز امیر و حتی قرآن که حاوی جملات موزون زیاده است از آن قبیلند. سپس شعر برای توصیف پهلوانی تیاکان و اعمال خدایان بکار برده شد و بعداً شعرا بیک یا حماسی که زائیده شعر مذهبی است بوجود آمد. فقط خیلی بعدها و در اثر تحول اجتماعی شعر بعنوان یکی از تجلیات مستقل فکر بشر بروز کرد. بقول کوریه نخستین مورد استعمال هنر حوائج زندگی است. این حقیقت درباره شعر مانند تمام شعب مختلفه صحیح است.

۲ - نکته دیگری که در مورد گفتار سخنران محترم باید ذکر کنم اینست

که سخنرانی ایشان فقط منظره عامی از تحولات پنجاه ساله اخیر بوده است حال آنکه مامنتظر بودیم که تتبع ایشان حاوی دقت ها و کشف های تازه ای باشد. بهر جهت لازم بود که نقش بسیاری از کسان که برچمدار تجدد ادبی هستند روشن شود. تقسیم بندی ایشان از لحاظ سبک و زمان فقط با مسامحه قابل پذیرفتن است، من تصور میکنم آنچه که ایشان میبایستی در این سخنرانی برای ما واضح فرموده باشند داستان چگونگی پیدایش تحول در شکل و مضمون و تعبیر شعر فارسی است. برای اینکار لازم بود بدقت تأثیر تحولات اجتماعی و بخصوص تأثیر مکاتب و تفکر ادبی اروپائیان معلوم و راه این تجدد نشان داده شود. در این زمینه البته مطالبی وجود داشت ولی اقتضای مقصود کلی و منسجمی را نیکرد.

۳ - باختصار میکوشم نکته مهم دیگر اینست که ایشان از سخنرانی خود استنتاج لازم را نکردند. ما در اینجا گرد نیامدیم تا فقط يك مجلس ادبی ترتیب دهیم. منظور ما از این اجتماع مباحثه و مشاوره و استنتاج بود. ما میخواهیم وقتی این کنگره پایان رسیده هر کس که در آن شرکت کرد مفهوم روشنی از هنر داشته باشد و راه آینده خود را بداند. در شعر فارسی تحولی هست. این تحول چیست؟ از کجا شروع شده؟ به کجا میرود؟ چه گونه باید باشد؟ از مختصات شعر کلاسیک فارسی یکی جمود آن است. شعر رامینوان به عنصر تجزیه کرد شکل (که قواعد شعری و سبک کلام تابع آن است) مضمون و شیوة تعبیر یا Expression.

در شعر کلاسیک فارسی هر سه اینها بنحو عجیبی ثابت مانده است و همین جمود و ثبوت مبتد قواعد شعری و سبک کلام و مضمون و شیوة تعبیر موجب شد که نظم یا versification بر شعر یا poésie در ایران غلبه کرد. هنر شعری بجای اینکه عبارت از محصول يك روح حساس باشد محصول مهارت و تمرین در قوافی و بحر و اوزان شد. مختصات تحول اخیر آنست که در هر سه این عناصر حرکتی و انقلابی پدید شده است. باید راه این حرکت را معین کرد. من متأسفم که در پانزده دقیقه باید عرائض خود را تمام بکنم. هیتقدر باید بگویم که ساختن ثلاثی یا خماسی و زیر و رو کردن مضامین و گذاشتن عشق و وطن بجای عشق دلبران طراز و یا ساختن لُز هوا پیمای بجای لُز قلم تجدد ادبی نیست.

نخستین تحولی که باید انجام بگیرد آن است که شاعر خود را از قیود زیادی که جمود شکل و مضمون و تعبیر بر او تحمیل کرده است بنحو عاقلانه ای رها کند، برای اینکار نباید شتابزدگی یا دیوانگی کرد. هر کاری اسلوبی و حسابی

دلود. شاعر جدید باید بزندگی و طبیعت از نزدیک تماس بگیرد و مانند شعرای باستانی آنقدر اسیر استعارات و حکنایات و تشبیهات و گرفتار لغاضی نباشد و چیز هائی را وصف نکند که در طبیعت و زندگی وجود ندارد.

من بسیار میل داشتم که درباره چگونگی تحول شعر در فارسی بحث شود و این نکته در این کنگره روشن گردد و اگر فرصت میداشتم نظریات خود را واضح تر و وسیع تر می گفتم. اینکه با اعتبار از سخنران محترم کلام خود را بیابان میرسانم.

آنگاه نوبت سخن باکای دکتر پرویز نوری خاقدری رسید

قستی از مطالبی که اکنون میخواهم باطلاع حاضران محترم برسانم توضیحی است در باره بعضی از نکات سخنرانی در باره شعر معاصر فارسی که بنظر من بسبب ایجاز یا علل دیگر ممکن است در ذهن شنوندگان یا خوانندگان متن خطابه شبهاتی تولید کند و قستی دیگر در واقع ذیل و تکمیلی بر خطابه مزبور است.



آقای دکتر پرویز نوری خاقدری

اولین نکته ای که بکسان من محتاج شرح و بسط بیشتری است تعریف شعر است. مگر میخواهیم بر حسب شیوه حکمای قدیم که در تعریف جامع و مانع بودن را لازم میدانستند رفتار کنیم یا مثال این عبارت که «شعر گنج خداوندست و کلید آن بدست شاعر است» اکتفا نمیتوان کرد. اینگونه عبارات بیشتر تعارف است تا تعریف. مگر اینکه بجای بحث منطقی و تجزیه مطلب خواسته باشیم نکته لطیف شعرمانندی بگوئیم و این البته امری دیگر است. چنانکه شعرای قدیم ما نیز در تحت شعر، نه در تعریف آن ابیات بسیار بلند و زیبا گفته اند:

«شعرست لطیفه الهی - مضمون سبیدی و سیاهی» در عرف شعر بکلامی گفته میشود که در قالبی مشخص و معین یا لا اقل قابل تشخیص و تعدید ریخته شده باشد، اما حکمای ما شعر، کلام مقبول را گفته اند و مرادشان از لفظ تمجیل

تأثیری در نفس است چنانکه گشادی یا گرفتگی خاطر یا حالت انفعالی دیگری ایجاد کند؛ و وزن را از عوامل این تأثیر شمرده اند.

برای آنکه معنی شعر را بهتر ادراک کنیم و فرق اصلی و اساسی آنرا با نثر بشناسیم اول باید پرسید که خواننده از نویسنده چه توقع دارد؛ گمان می‌کنم این توقع جز آن نیست که نویسنده او را در ادراک مفهوم یا مفاهیم زندگی کمک کند.

پس وظیفه نویسنده دو مرحله دارد: اول ادراک مفهومی از زندگی و جلوه‌های گوناگون آن - دوم بیان معنی القاء آن معنی بدین خواننده.

این ادراک دو گونه است: یکی ادراک عقلی که مبتنی بر حس و تجربه است و دیگر ادراک باطنی یا درونی یا انفعالی.

بحسب این تقسیم، بیان معنی وسیله القاء نیز دو طریق دارد: اول القاء بطریق تجزیه امور و ایجاد ترتیب مربوط و متوالی در اجزاء تا از حضور آن اجزاء در ذهن، صورت ترکیبی یا نتیجه آنها نیز در ذهن خواننده حاصل شود. مدرکات عقلی و حسی خود باین طریق در ذهن نویسنده وارد میشود و بهین طرز نیز نویسنده آنها را بخواننده القاء میکند.

اما مدرکات انفعالی عبارت از حالاتیست که از برخورد با امری یا واقعه‌ای در نفس حاصل میشود، غمی یا نشاطی، شور و هیجانی، تحقیر و تنفیری یا تحسین و احترامی.

صفت خاص این دسته از نفسانیات بخلاف دسته اول اینست که در اشخاص مختلف و حتی در شخص واحد در زمانهای مختلف تغییر پذیرست و از مقدمات یا مؤثرات واحد همیشه نتایج یا تأثیرات مشابه حاصل نمیشود.

القای این حالات دشوار تر از القای مدرکات عقلی است. ادراک عقلی در ذهن نویسنده بصورت معنی وجود دارد و کار نویسنده آنست که معانی را در قالب الفاظ بریزد، یعنی - علاماتی را که برای دلالت بر آن معانی قبلا وجود دارد بیابد و بوسیله آنها معانی موجود در ذهن خود را بدین خواننده منتقل کند.

اما در مورد دوم معنایی وجود ندارد بلکه حالاتی است و مراد من از حالت در اینجا عاطفه یا احساسی است مانند نومییدی و امید و شوق و هیجان و عشق و کینه و تنفر و امثال آنها.

این حالات برای آنکه قابل انتقال باشند باید بمعانی تبدیل شوند. معنی عبارتست از تصور امور محسوس یا معقول. کار نویسنده در اینجا این است که صور ذهنی بجوید که با حالات نفسانی مقصود ارتباطی هرچه نزدیک

نرم داشته باشد. آنگاه این صور را بوسیله علامات صوتی با شکل مکتوب آنها در ذهن خواننده جایگیر کند تا از تصور آن صور و معانی حالتی که نویسنده داشته در نفس خواننده نیز ایجاد شود.

پس در اینجا حصول معانی در ذهن خواننده غرض اصلی نیست بلکه فقط وسیله رسیدن بمقصودست. باین سبب باید نویسنده سعی کند که حرکتی در خاطر خواننده و یا شنونده بوجود بیاورد تا بکمک آن، صور و معانی هر چه سریعتر در ذهن او نقش بیند و تأثیری که مقصودست ایجاد شود. وسیله این تحریک و ایجاد این شوق و هیجان و زنت است. ازینجاست که حکمای قدیم وزن را لازمه شعر شمرده اند و در عطف و عادت نیز هرگز شعر از وزن جدا نبوده یعنی نویسنده همواره برای این نوع آلفاء یا بیان از این وسیله استفاده کرده است.

از این گفتگو چنین نتیجه میگیریم که شعرا از مقوله دیگرست و نثر از مقوله دیگر. در تعریف شعر میتوان گفت: نغمه ای است که در آن حالات نفسانی بمعانی تبدیل میشود و معانی بوسیله اصوات معهود یعنی الفاظ بیان میگردد. این مقدمه دراز را برای آن گفتم که در بیان شعر نو و انواع شعر جدید بآن محتاج بودم. اما تصدیق میکنم که آنچه گفته شد بسیار مجمل است و تفصیل بسیار میخواهد. و عذرخواه من در این ایجاز مغل تنگی وقت است. پس آنچه من از شاعر توقع دارم آنست که مرا در ادراک مفهوم زندگی، با همه وسعت و عمق آن، یاری کند. همه زندگی میکنند اما از هزاران یکیست که میتواند مفهوم زندگی را در یا بدو میان آیندسته نیز کمیابند کسانی که بتوانند این معنی را بیان کنند.

دیگران چنان سرگرم مشغله معاشند که خود را هم نمیشناسند. این ماه پر شکوه باران جمال و جلال خود را بر همه کس نثار نمیکند. برای آن کس که شبانگاه دکان خود را بسته بخانه میشتابد و در راه سیاهه خرج و دخل روزانه را در ذهن مینویسد، و آنکس که نیمه شب مست و فرسوده از مجلس رقص و قمار بر میگردد ماه پیه سوزی بر سر راهی است. فقط در چشم آنکه میتواند دمی ذهن خود را از این مشغله های عادی روزانه بزداید و جهان را در عین پهناوری و بزرگی تماشا کند ماه ماهست.

هزاران هزار از مردمان با همه پستیها و بزرگواریهای بشری در امواج پر غوغای زندگی دست و پا میزنند. زندگی را نمیبینند و نمی شناسند زیرا در آن مستغرقند. از این میان آنکس عظمت و وسعت حیات را در مییابد

که میتواند در لحظات بسیار نادر خود را از این غوغا برکنار بگیرد و از بیرون بر آن نظر کند .

شاعر مأمورست که بهامردمان سرگشته گرفتار، زندگی را که خود جزئی از آن هستیم بشناساند .

پس شاعر کسی است که حالتی تازه و خاص در حیات یافته و آن را در قالب بیان میریزد و بدیگران القاء میکند . گفتیم که حالتی تازه و خاص زیرا اگر راستی این حالت را شاعر خود یافته بضروبت باید از حالتی که بدیگران دریافته اند ممتاز و مشخص باشد . بسبب آنکه دو فرد از حیث حالات نفسانی عیناً یکسان نمیتوانند بود .

البته فرق در کلیات نیست بلکه در دقائق و جزئیات است . پس هر چه يك عاطفه و حالت نفسانی را کلی تر بگیریم گروه بیشتری در آن اشتراك خواهند داشت .

یکی از فرقه‌های اساسی میان اسلوب شعر قدیم و بعضی از اشعار جدید همین نکته است که شعر قدیم به بیان خصوصیات و دقائق و جزئیات حالات نفسانی نمی پرداخت بلکه بیشتر جنبه کلی داشت و از اینجاست که از آثار غزلسرایان قدیم بآسانی نمیتوان مختصات روحی و ذوقی هر يك از گویندگان را تشخیص داد، شاعر قدیم خود را مجاز نمیشمرد که بذکر جزئیات حالات خاص نفسانی خویش بپردازد و اگر چه نغمه های او گاه نتیجه تجربه روحی خود اوست در بیان و تمبیر از حالات خویش همان عبارات و معانی و صور ذهنی را که معهود و معمول سخنوران دیگرست بکار میبرد . در نتیجه این روش تنوع در شعر قدیم بتدریج از میان رفته و معانی شعری نیز مانند الفاظ و تعبیرات آن محدود و معین شده است .

برای ایجاد تنوع و تازگی در شعر هیچ راهی جز این نیست که دائره معانی را وسعت بدهیم یعنی سراغ حالات و عواطف شخصی تر و خصوصی تر برویم و برای بیان آن ها صور ذهنی تازه و مناسب جستجو کنیم . این حالات و معانی تازه را در زندگی باید جست . تا وقتی که شاعر مایه آثار خود را از دواوین شعرای سلف اقتباس میکند از اوتوقع نباید داشت که مطلب تازه ای بگوید و اثری بدیع بوجود بیاورد .

شاعر قدیم این آزادی را نداشت که هر چه را حس میکند در شعر بیاورد . بیان حالت نفسانی در شعر وسعت تجربه و زندگی را نداشت بلکه محدودی معهود و مقرر محدود میشد . بعضی از حالات و عواطف در نظر شاعران زیبا و شاعرانه بود و بعضی دیگر این مزیت را نداشت . حافظ یکجا

باین حدود مقرر اشاره میکند . آنجا که میگوید :

صبحدم مرغ چمن با گل نو خاسته گفت
ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت
گل بخندید که از راست نرنجیم و لیک
هیچ عاشق سخن تلخ بمشوق نگفت...

اما بسیاری از شاعران اخیر که جویای تنوع و تازگی در شعر بوده اند از پیراهه رفته و گمراه شده اند .

زیرا بعضی از ایشان تازگی را در شکستن حدود اوزان قدیم و یافتن اوزان جدید یا کم استعمال جستجو کرده اند . بعضی قوافی را پس و پیش کرده و پنداشته اند که اصل تنوع در شاعری همینست . گروهی مضمون تازه جسته اند اما این مضمون تازه را در همان حدود فکر و اندیشه گذشته گزشتگان خواسته اند بیابند . مثلا شاعری در وصف کوش معشوق شعری گفته و بیکان خود کار تازه ای کرده بود .

بعضی دیگر نیز آلات و ابزار زندگی جدید را موضوع شعر قرار داده و قصاید و غزلیاتی در باره هواپسا و راه آهن و چراغ و امثال آنها را ساخته اند .

حقیقت اینست که هیچیک از این راه ها ما را بقصود نبرسانند چنانکه نرسانده است .

قالب تازه ساختن شرط لازم تجدد در شعر نیست بلکه حالات تازه و معانی جدیدی ادراک باید کرد و سپس برای بیان این معانی اگر قالب قدیم متناسب نباشد قالب تازه ای که متناسب تر باشد باید جست .

آلات و ابزار زندگی جدید نیز محدودست و با وصف آنها کار مهمی از پیش نمیتوان برد . اگر زندگی جدید موجب تغییری در شعر است از این روست که در اسلوب تفکر و ادراک انسان امروز تغییری ایجاد میکند و این تغییرست که باید در آثار ادبی منعکس شود . آنکس که امروز با هواپسا یا راه آهن سفر میکند مناظر سفر را آنچنان نمی بیند که شاعر شتر سوار قدیم میدید . شاعر امروز باید دنیا را از دریچه هواپسا و ترن تماشا کند نه آنکه خود هواپسا و ترن را از گوشه چشم شتر سواران ببیند و با استعارات و تشبیهات قدیم که شاعران شتر سوار قدیم بکار برده اند وصف کند . اگر چنین کرد هرگز کار تازه ای نکرده و اثر بدیعی نیاورده . هر چند که از جدیدترین اختراعات بشری سخن گفته باشد .

باین سبب است که قصیده وصف دریا را که سخنران محترم خواندند

شعر نو نمیتوان شمرده . اگر چه وصف دریا در ادبیات قدیم ما کم است اما امروز که شاعری در وصف چیزی از «بختی مست» سخن میگوید پیداست که ذهنش چنان مستغرق تعبیرات و استعارات کهن است که از زندگی امروزی تأثیری نپذیرفته است . همچنین است قیصر نامهٔ ادیب پیشاوری که در بارهٔ فتوحات آلمانها در جنگ سابق سروده است و اگر چه موضوع آن جدیدست در تعبیرات آن جز همان معانی و افکار کهن چیزی نمیتوان یافت .

اما در بارهٔ اشعار راجع بهیخ که جزء نمونه های شعر جدید خوانده شد باید گفت که اینها و نظایر آنها مانند اشعار راجع به رومیزی و لباس وطنی و غیره اصولاً شعر نیست تا قدیمی یا تازه باشد و اگر ترویج امتعه بوسیلهٔ شعر در قسمت آگهی های رادیو معمول شود شاید گویندگان این اشعار راپیشوای این اسلوب در آگهی های رادیویی بتوان شمرده . در بارهٔ شعر جدید میتوان گفت که یکی از تحولات مهم شعر در عصر اخیر ورود احساسات و عواطف شخصی و خصوصی در شعر بوده است . همچنین توجه شاعران با اجتماع و ساختن اشعاری در بارهٔ طبقات پایین جامعه امری است که در شعر عهد اخیر تازگی دارد .

در ضمن بحث از شیوه های مختلف شعر جدید اگر چه سخنران محترم مقید بودند که نام سخنوران را نیاورند اما سزاوار بود که از اسلوب ها و شیوه های مختلف سخنورانی مانند عارف قزوینی و ایرج میرزا و عشقی و پروین اعتصامی گفتگو می شود .

عارف که مدتها آثارش شهرت و رواج بسیار داشت احساسات و افکار وطنی را با مضامین غزل آمیخت و باین طریق شیوهٔ تازه ای در غزل فارسی بوجود آمد که اگر چه او مبتکر این شیوه نبود اما در ترویج آن تأثیر بسیار داشت .

ایرج زبان معاورة عادی را در شعر بکار برد و باین طریق در تعبیرات شعر شیوهٔ تازه ای بوجود آورد که پیروان بسیار یافته است . پروین اعتصامی خاصه بسبب توجه بزندگانی طبقات ستمکش اجتماع اهمیت دارد و عشقی با همهٔ نقصهائی که در بیانش هست در طرز روایت و بیان داستان صاحب شیوهٔ تازه است .

اما در بحث از اوضاع ادبیات ایران در دورهٔ حکومت دیکتاتوری نیز مطالبی فرمودند که دربارهٔ آنها جای گفتگوست . مثلاً از خاورشناسان نام بردند و رواج تحقیقات در بارهٔ ادبیات ایران را در اروپا موجب تشویق نویسندگان و شعرای ایرانی شمردند .

میدانیم که خاورشناسی در این دوره بوجود نیامده بود و اختصاص بدوره مزبور نداشت و بعضی از کسانی که نام بردند مانند فیتزجرالد و شفر و بلوشه جز ایشان مدتها پیش از این دوره مرده بودند. اما آمدن مستشرقان بایران و ساختن مقبره بعضی از شعرا در دوره مزبور بیشتر جنبه تبلیغات سیاسی داشت و در ترویج ادبیات نمیتوانست مفید و مؤثر باشد چنانکه نشد.

همچنین واداشتن جوانان و شاگردان بساختن اشعار خدمتی برواج ادبیات نکرد زیرا چنانکه میدانیم در آن عهد بیشتر جوانان بسرودن اشعار مدیحه و تملق تشویق میشدند و این امر خود موجب انحراف ذوق ادبی ایشان بود.

حقیقت مطلب آنست که در دوره دیکتاتوری فشار پلیس و سانسور بعدی شدید بود که ذوق را در دلهای نویسندگان و شاعران خاموش میکرد. شهربانی دستور میداد که اشعار غم انگیز ممنوع است و همه باید در شعر خشنودی و رضایت را بیان کنند. حتی در آن زمان شاعری در وصف جنگل شعری سروده بود و پلیس بیهانه آنکه ممکن است این همان جنگلی باشد که میرزا کوچک خان در آن بوده است انتشار آن شعر را اجازه نداد.

در چنین وضعی ادبیات نمیتوانست رواج یابد و رواج نیافت و نکاتی که سخنران فرمودند هیچیک در ترویج شعر و ادب مؤثر واقع نگردید.

پس از آقای دکتر خانلری آقای عبدالحسین نوشین در بحث شرکت کرد و چنین گفت:

چون قبل از من آقایان طبری و دکتر خانلری در باره کلیات سخنرانی جناب آقای حکمت بحث کردند من از بحث کلی می گذرم و بیشتر به جزئیات می پردازم.

من به انتقاد نسبت به قسمت دوم سخنرانی جناب آقای حکمت دارم که به عرض آقایان میرسانم.

سخنران محترم در قسمت اول سخنرانی خود یک فرمول علمی بیان فرمودند و آن اینست که تحول محصولات فکری بشری نتیجه تحول سبک زندگی و تغییر شرایط و روابط اقتصادی بشری است. در باره این فرمول علمی هیچ اختلافی در بین نیست و این بیان امروزه مورد پسند و قبول افکار متمدنی است.

اما در بحث راجع بادبیات معاصر ایران سخنران محترم پس از آنکه ادبیات معاصر را از نظریه سبک و مفهوم تجزیه کردند اینطور نتیجه گرفتند که در

اثر تغییر حکومت استبدادی بحکومت مشروطه تغییر اساسی در سبک و مفهوم نظم فارسی پیش آمد .

انتقاد اول من اینست که این استنتاج تا اندازه ای سطحی است، زیرا اگر در اروپا تحول صنعت و پیش آمدن اختراعات و کشفیات بدیع و بالتبعه تغییر روابط و شرایط اقتصادی و اجتماعی توانستند تغییر اساسی در سبک و مفهوم محصولات فکری پیش آورند برای آن بود که این تحولات و تغییرات ویا (بگفته سخنران محترم) «تأثیر انقلاب فرانسه و افکار جمهوری خواهانه» بقدری شدید و عمیق بود که نه فقط شرایط و روابط دوره فتودالیه را تغییر داد بلکه نیز زنجیرهای را که بنام وحدت زمان - وحدت مکان - وحدت واقعه بدست و پای هنر پیچیده بود از هم گسیخت و بجای دبستان کهنه سلاسیسیسم ، دبستان نوی بنام رمانتیسم ایجاد نمود .



آقای عبد العزیز نوشین

اما در ایران این تحول اینقدر عمیق نبود که بتواند شرایط و روابط کهن را تغییر دهد .

انقلاب مشروطیت لمیران نتوانست شرایط و آثار فتودالی را از ایران ریشه کن کند . و باینجهت تغییرات کلی و اساسی در نظم فارسی پیش نیامد . فقط عده معدودی از پیش آهنگان دانش و ادب بودند که تحت تأثیر افکار متمدنی و غربی زمین قرار گرفته و آثار علمی ، اجتماعی و یا هنری آنها نظاهری از این افکار متمدنی بود . نه فقط آنروز تغییر اساسی در ادبیات ایران پیش نیامد بلکه امروز - در دوره اتم - نیز غالب شعرا و ادبای ایران قصیده صد بیتی بدون الف قافیه را شاهکار هنری می دانند و از لغاضی او و امثال او تقلید مینمایند .

من برای احتراز از خشکی بیان حکایتی نقل می کنم :
می گویند روزی شخصی به خدمت امیری آمد و گفت من بزرگترین هنرمندان جهانم و میخواهم هنر خود را در حضور امیر نمایش بدهم . پس از رخصت صد سوزن خواست . بامر امیر فوراً برای او حاضر کردند . آنوقت سوزن اول را گرفت و پرتاب کرد . سوزن بغاصله چندین قدم بشاک نشست . بعد سوزن دوم را بطوری انداخت که سر آن در سوراخ سوزن اول جای گرفت . باین شکل

صد سوزن را بهم متصل کرد . پس از نمایش هنر خود انعام خواست . امیر گفت شلاق بیاورید . مرد پرسید : چرا میخواهی با شلاق پاداش هنر مرا بدهی ؟ امیر جواب داد : برای اینکه تو که اینقدر نبوغ دازی چرا هوش و نبوغ خود ترا در راه بهتر که بشریت را قدمی پیش ببرد بکار نمیزنی ...
من خیلی میل دارم مقلدین امروز قاتنی را یکبار در خدمت آن امیر ببینم .



انتقاد دوم من اینست که جناب آقای حکمت هیچگونه بحثی در باره امکان و یا عدم امکان يك تحول اساسی در ادبیات ایران نفرمودند . در صورتیکه این موضوع قابل بحث و توجه فراوان است .
موضوع اینست که بچه شکل می توان نظم فارسی را از قیود نظم کلاسیک آزاد ساخت تا بتوان مفهوم های جدید را در سبك نوینی قالب ربی کرد و ادبیات ایران را از این جمود و سکون که چندین قرن است دامنگیر آن شده نجات بخشید .

مثلا آیا میتوان در عین نگهداری بدور فارسی ، شعر سیلاسیک را نیز در نظم فارسی داخل نمود ؟

آیا میتوان از بعضی از صنایع بدیعی کهنه و فرسوده که امروزه هیچیک از احتیاجات هنری ما را راضی نمینمایند چشم پوشید . و صنایع بدیعی جدیدی جایگزین آنها کرد ؟

آیا می توان قافیه را از پاره ای از قیود کلاسیک آزاد ساخت و مثلا باغ و زاغ را با ساق و فراق قافیه کرد ؟ همین طور : روح را با کوه - خط و بر بط را با عادت و ملت - رباط را با نجات - سیاه و راه را با صباح و فلاح و غیر اینها .

اینها اصول مطالبی است که ما خواهش و انتظار آنرا داشتیم که در این کنفره مورد بحث قرار گیرد و متأسفانه جناب آقای حکمت هیچگونه اشاره و اعتنایی بآن نکردند .

بنظر من میتوان بتمام این سئوالات پاسخ مثبت داد . با هنرمندان است که تهور هنری داشته باشند و البته بدون شتابزدگی و دیوانگی (همانطور که آقای طبری نیز گفتند) رفته رفته زنجیر هارا پاره پاره نمایند .



انتقاد سوم من اینست که آقای حکمت دوره پنجاه ساله اخیر را بچهار دوره متناوب تقسیم کردند و برای هر دوره سبك خاصی قائل شدند و در تمام این دوره شعرا و گویندگان را در يك صف قرار دادند .



منظره کهنه در باغ دلگشای خانه فرمانک

سخن ران معترم این اصل کلی را در نظر نگرفتند که در جامعه طبقاتی
 سبک هنری هر چه باشد : کلاسیک یا رمانتیک ، رئالیست یا سوررئالیست چه
 دانشوران و هنرمندان بدوسته قسمت میشوند . یکدسته دانش و هنر خود را در
 خدمت طبقات صاحب امتیاز و دسته دیگر در خدمت طبقات زحمتکش قرار میدهند.
 اگر شورای ایران در دوره پنجاه ساله اخیر مطابق این قاعده تقسیم بندی
 میشدند نام عارف قزوینی، عشقی، پروین اعتصامی و دیگران از قلم نیافتاد



در جواب انتقادات آقایان طبری و دکتر خاتاری و نوشین جناب آقای حکمت
شرح زیر را ابرام کردند

جواب انتقادات از طرف آقای حکمت

بنده در برابر نظر باتنی که اظهار شد عرایض مفصلی ندارم. اولاً ناگزیرم کمال مسرت خود را اظهار نمایم از اینکه مجامع ادبی در عصر مادر اثر ترقی تدریجی صورت منظمی بخود گرفته و مانند انجمنهای ادبی دیگر مسائل داخل در بحث و انتقاد میشوند، و مسائل ادبی و علمی را از روی قواعد و اصول تنقید میکنند و از اینجا معلوم میشود مراحل تکاملی که برای جامعه ادب حاصل شده است تاچه اندازه قرین ترقی و پیشرفت است.

اگر انجمنهای ادبی و محافل شعر که سابقاً تشکیل میشد و مذاکرات آن فقط منحصر بود بطرح غزل و قصیده و بحث در اطراف وزن و قافیه و مضامین ابیات، با مجامع فعلی مقایسه شود که چگونه جوانان دانشمند ما مسائل ادبی را تجزیه و تحلیل و مطابق اصول علمی بحث میکنند و حتی براستادان و مریدان خود خرده میگیرند معلوم میشود که تفاوت از زمین تا آسمان است.

امید دارم این سیر تکاملی در آتی موجب ترقیات بیشتر برای ادب ما بشود و ما را بسر منزل کمال و حسن اخلاق هدایت کند.

آقای طبری در نطق بسیار جامع و منظم مطالب خود را بسیار واضح و روشن بیان کردند و همان نظم و روش و صراحت بیان ایشان موجب کمال تشکر اینجانب است.

آنچه بنظر دارم از اعتراضات ایشان بر عرایض دیروز بنده یکی آن بود که بنده در مقدمه کلام خود شعر را يك امر روحانی معرفی کرده ام و شاعر را موجودی مرتبط با عالم علوی، ولی در متن عرایض خود شعر را يك امر طبیعی و مادی دانسته ام و شاعر را موجودی مربوط بجهان محسوسات و مواد و تابع قوانین فیزیکی شمرده ام. بعبارة اخری در مقدمه ایدآلیست بوده ولی در متن سخن رآلیست شده ام، از اینرو مابین مقدمه و ذی المقدمه تناقضی وجود دارد.

این سخن تا آن حد که بنده توضیح داده ام تناقضی ندارد زیرا در عین آن

که بنظر من منبع الهام شاعر عالم غیب است در همان حال تاروپود منسوجات کلام خود را از عالم شهود بدست میآورد. شعر مانند سایر فنون مستظرفه از یک سرچشمه مافوق محسوسات تراوش مینماید و یک قوه نهانی روح شاعر را بجنبش و اهتزاز میآورد، همانطور که قلب موسیقی شناس و نقاش و دیگر صاحبان هنر های زیبا همه یک نقطه نا پیدا مرتبط است. ولی ماده موضوع کار خود را از محسوسات خود دریافت میدارند اگر این منبع را غیبی و ناپیدای گوئیم از آن جاست که علوم طبیعی هنوز بدرک کنه آن نرسیده و عمق احساسات شاعر را نتوانسته است اندازه و مقیاس بگیرد *

شاید روزی برسد که ارتباط و وحدت ماده و معنی با جسم و روح مطابق مبادی علمی واضح و روشن شود و قواعد آن مانند فورمولهای ریاضی ثابت و مستقر گردد. آری بنده معتقدم که منبع افکار شعری «عالم غیب یا «عرش الهی» است و زبان شاعر کلید همان گنجهاست که در آن عالم نهفته است. و این پنج حواس کوچکتر از آنند که تراوشهای قلبی شاعر را انشا نمایند و یک حس باید برای شاعر قائل شد که مافوق این پنج حس است و بجهانی راه دارد که جهان معنویات است که هر شاعری حتی خود آقای طبری را بطور ندانسته و خود بخود به ایجاد صور و ابداع معانی و تولید تفکرات شعری الزام میکند

در پس آینه طوطی صقتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

اعراض دوم ایشان گویا آن بود که چرا شعر معاصر فارسی را بنده در مقاله کوتاه خود تجزیه و تحلیل نکردم. چرا مقیاسی برای صحیح و غلیل و یا قواعدی برای ایجاد راه صلاح و سد طریق فساد آن وضع ننمودم.

آقای منقد محترم میدانند که موضوع مقاله بنده قبلا معین شده بود و آن عبارت بود از: بیان تازیبخ شعر فارسی در مدت نصف قرن گذشته. و بطوری که ملاحظه فرمودند باضیق و تنبیه جلسه گذشته بدبختانه نصیب من شده بود همین قسمت هم ناقص ماند و نیسی از عرایض بنده ناگفته ماند تاچه رسد باینکه تمامت آن مطالب عالی که در مد نظر ایشان است در این مقاله مختصر بحث شود. بنده در مقاله خود از گویندگان و شعرانی که منظور نظر همه ما هستند مانند ایرج میرزا و فرخی و اشرف الدین و پروین اعتصامی و وحید و چندین نفر دیگر مفصلا یاد داشت کرده ام ولی بدبختانه تنگی وقت و خستگی سامع و قائل بنده را از ذکر آثار ایشان محروم نمود. در آنجا حتی از اشعار شعرای دوره چهارم مانند لاهوتی کرمانشاهی و افراشته شاعر خوش لهجه کیلان و بسیاری دیگر کاملاً

بحث شده است که اگر انشاء الله گزارش این جانب به طبع برسد ملاحظه خواهید فرمود .

اما اینکه اعتراض میکنند چرا از این مقال استنتاج نشده است . باید توجه فرمایند که بنده در این مقال «مورخ» بوده ام نه «منقد» و وظیفه مورخ نیست که اظهار نظر در کیفیت وقایع نماید

مورخ نباید از دایره امور واقع شده خارج شود . اینکه کدام سبک خوب و کدام روش بد کدام اسلوب صحیح و کدام سقیم است . و چه رربه باید بعداً متبع و چه روشی متروک گردد اینها همه وظیفه شخص منقد است

بنده هم وقت نداشتم ، هم مأمور نبودم ، و هم خود را کوچکتر از آن میدانم که راهبرای روش شعر و شاعری پیشنهاد نمایم این سبک و روش را روح و دل شعرا بآنها الهام خواهد نمود و این طریق را تحول امور اجتماعی و سیاسی مملکت استنتاج خواهد کرد .

استنتاج قواعد از قضایای ادبی وظیفه بکنفر نیست . این کنگره و بلکه کنگره های بسیار لازم است که پس از تجزیه و تحلیل دقیق از محصولات شعری نیم قرن گذشته غث و سمین و زشت و زیبای آنرا جدا کرده طبقه بندی نمایند و آنگاه قاعده کلیه از آن استنتاج کنند .

امیدوارم بنده را از این که بچنین امر خطیری مبادرت ننکرده ام معذور بدانند .

اما آقای دکتر خانلری - از بیانات ایشان اینطور بنده فهمیدم که اولاً معتقد بودند که تعریف - شعر - در آغاز سخنان بنده کافی نبوده است

البته ایشان میدانند که از بدو پیدایش علوم ادبی تا امروز هزار و یک تعریف از برای شعر در تمام السنه مختلفه ملل عالم وضع نموده اند و هنوز تعریف جامع و مانعی که دانشجوی ادب را قانع کند نیافته اند .

تحقیقات مفصل ایشان که از لحاظ علم معانی و بیان (رتوریک) برای تعریف شعر مناسب است در موقع خود بسیار صحیح است ولی جای آن در مقدمه عرایض بنده نبود . نه بنده و نه صدها گوینده و نویسنده دیگر نمیتوانند بوضع تعریفی که وافی بمقصود شاعر باشد ناائل گردند و همانطور که خودشان گفتند آنچه که ایشان بیان کردند باز ناقص بود . بنده در آغاز سخنان خود یک تعریف ساده و مختصر که متفق علیه است اکتفا کرده و سپس بر مطلب که عبارت از تاریخ شعر فارسی در نیم قرن اخیر است رفتم و اگر بیش از این در تعریف شعر سخن میگفتم ایشان سخن بنده را به (اطناب ممل) منسوب میفرمودند .

اینکه میفرمایند این ابداعات در صورت ضرورت قوانین آن و ساختن

مضامین جدید «تجدد» حساب نمیشود. ظاهر آهر گونه ابداعی از حد و قیود موضوعه کلاسیک منحرف باشد تجدید شمرده میشود. مثالهایی که بطور اجمال از اشعار بعضی معاصرین گفته شد باین معنی همه دارای روح تجدید است. حتی همان ساختن قصیده «داغگاه فرخی» هم، در عالم خود و در موقع خود، تجدیدی بود که بظهور رسید. اگر چنین نبود همانا آن شعر و نام شاعر از سدها کمال باقی نمی ماند و فرخی صاحب سبک خاص شناخته نمیشد و امروز آقای دکتر خاندلری به آن استشهاد نمی کردند.

شاید ایشان عقیده دارند تجدید و انقلاب عظیمی بطوریکه منظور نظر ایشان است واقع نشده و شعر ما محتاج باینچنین انقلابی است یا آنکه بنده بآن انقلاب که واقع شده اشاره نکرده ام در هر صورت بنده ناگزیر بوده ام هر گونه تغییر و انحرافی که در سبک کلاسیک (اسلوب متقدمین) پیدا شده ولو در لغزدر باب ساعت باشد و یا قصیده در وصف چراغ الکتریک باشد همه را بعنوان یک امر تازه در تاریخچه شعر ثبت کنم.

و اینکه ایشان نیز راجع بغفلت از ذکر اسامی بعضی از اساتید اشاره کردند بنده مکرراً عرض میکنم که یک قسمت از سخنان بنده بعرض نرسید و موقوف بطبع گردید. البته ملاحظه خواهید فرمود تا آن حد که وسایل و اسباب موجود بوده است بنده از آثار اساتید معاصر بطور نمونه ذکر کرده ام.

اعتراض کردند که در مدت بیست سال که من به «دوره سوم» تعبیر کرده ام از مانع عمده ای که عبارت باشد از سانسور - ذکر نشده - خلاف واقع است اگر توجه بسخنان بنده فرموده باشند تا آن حد که درخور یک مقام ادبی است. و تا آن حد که سانسور حکومت پلیسی در جلوگیری از شعر مؤثر بوده بنده اشاره نمودم و اگر برخلاف آن بفرمایند برخلاف حقیقت است.

اینکه فرمودند ساختن آرامگاه شعرا مانند فردوسی و حافظ و دیگران موجب تشویق از شعر نیست موجب حیرت است، اگر اینگونه اعمال که بایدل عمر و مال و مساعی جمیله جمع کثیری از عاشقان ادب انجام شده موجب تشویق شعراء معاصر نباشد پس چه چیز را باید اسباب تشویق دانست؟ ساختن آرامگاه فردوسی موجب کثرت توجه بشاهنامه در طبقه جوانان و دانش آموزان شد و همان کافی بود که یک جوان نوآموزی شاهنامه را ولو اجمالاً مطالعه کند تا آنکه دارای ملکه شعری کم و بیش بشود. خود ایشان باید قریحه شعری خود را که در این دوره بروز کرده مدیون همین تشویقات بدانند.

اما در باب مستشرقین با مراجعه بسخنان بنده ملاحظه خواهید کرد که بنده از ظهور علم «شرق شناسی» و تحقیقات علمی خارجه از شعر فارسی بطور کلی

سخن گفتم که دامنه آن بزمان اخیر رسیده است ولی محال بوده که بگویم «تمام مششرقین در عهد سلطنت رضا شاهی بوده اند» «هیچکس چنین سخن مضحکی نخواهد گفت»



چند تن از شاعران عضو گنگره

ردیف اول از راست: پوپ - میری - پژمان - گلچین - امینی از اسفهان
ردیف دوم: صفاء توکلی - ژاله - سمپتیان - بهمنی

اما دریاب تشویقی که از وزارت معارف در مدارس از محصلین و دانش آموزان میشد - از آقای دکتر خاندلری که خودشان يك قسمت عمر خود را در آنوقت بکسب دانش مشغول بودند و يك قسمت هم با همان وزارت معارف هم کاری میکردند عجب است که چنین اظهاری بفرمایند - هیچ وقت وزارت معارف محصلی را بگفتن یکنوع شعر الزام و اجبار نه نموده است و هیچ وقت آنها را از اشعاری که بر طبق قریحه آزادشان نبوده است منع نه نمیکرده ؟

آنچه من بخاطر دارم دانش آموزان در مدارس متوسطه و عالی آزادی کامل داشتند که بهر صورت که طبع ایشان آنها را برمی انگیخت بانشاء قطعات منظوم بپردازند و هر کس شعرش بهتر بود جایزه بهتر میگرفت و هر کس غیر از این بگوید برخلاف حقیقت شهادت داده است ...

متأسفانه باز اعلام میکنند که وقت منقضی شده ناچار باید برایش خود خانه بدهم و باقی مطالب را نگفته بگذارم ...

قرائت آثار

با نطق جناب آقای حکمت بحث در باره نظم معاصر ایران خاتمه یافت و طبق برنامه قرائت آثار شاعران معاصر ایران آغاز گردید. ابتدا آقای دانش بزرگ نیا که از گویندگان خراسان هستند، اشعار خود را که اینک به چاپ میرسد خواندند.

www.tabat.com

گریه ها



این گریبان که غارت و بیضاهمی کنند
در پای سفره مهر که بر پا می کنند
هر جا که هست لقه چربی و راحتی
این قوم سفله جلی در آنجا می کنند
بیکانه و خودی نشناسند و هر زمان
گسترده سفره ای را پیدا می کنند
بر خاک افشاده و با عجز و انکسار
نانی پیشم خویش تمنا می کنند
آندم که گوشتی بر بایند با شتاب
دمها علم نموده و بلوا می کنند
افتد اگر که پاره نانی بچنگشافت
در جان هم افتاده و دعوا می کنند

مرغ هوا و ماهی دریا می حکمتند
اینان بساط عیش مهیا می کنند
وقت مصاف پشت با عدا می کنند
درخوان ملک بکسر و بضا می کنند
شیزین دهان خویش بلوا می کنند
با دشمنان ز ترس مدارا می کنند

کسب معاش عیب نباشد که این تلاش
لیکن بسفلیگی و فرومایگی و ضعف
برتن نموده کسوت شیر و پلنگ لیک
این گریبان جامه چون گریبهای لوس
رو به مزاج و گریه صفت دره ضیف غیر
با دوستان کنند جفا را و روی چهل

از موش مرده واهمه دارند و انگهی
آتش زنتند خانه ایرانی و سپس
اندر قبال نان و پنیری به دیگران
در مال خلق نقشه غارت همی کشند
بس نقش ها به هیئت دولت همی زنند
روز و شبان به تعبیه دزدی و فساد
مالی بدست کرده ز تاراج مملکت
پرونده های سرقتشان چون دم خروس
از اجنبی تحمل گفتار ناسزا
غره مشو که گربه عاید کند نواز
بامعجب نیست که صد گونه مکروشید
دزدان آزموده بکلک و بیان خویش
چون مار گرز هردم از نیش جانکداز
کرد ارنا ستوده و رفتار ناصواب
جویی اگر بلند شود گربه های دزد
از عدل و داد چشم نبوشند و در امور
بازیگران عصر طلافی بر آن که خلق
در روی صحنه باز در آیند و نو به نو
اوضاع بیست ساله بیاد آورند و باز
امروز گر که پند خردمند نشوند
زود آ که رهبران و طیبیانت انقلاب
دانش سخنوران هنرمند بی درنگ
گفتم بدان منابه که گفته است آن ادیب

در ادعای مردی غوغا همی کنند
در کوی غیر خانه و مأوا همی کنند
این ملکرا قباله و امضاء همی کنند
در کار ملک رخنه بعدا همی کنند
بس فتنها بجلس شورا همی کنند
اندیشه ها و حل معما همی کنند
آهنگ آمربک و اروپا همی کنند
بیرون ز جیب و طرفه که حاشا همی کنند
وز ناکسان توقع بیجا همی کنند
صد عیله در ربوده دلها همی کنند
با کرد گداز می توانا همی کنند
نا آزمود گان را اغوا همی کنند
زهری بکام مردم دانا همی کنند
در کار ها بقایت قصوی همی کنند
فکر حساب خویش و مقاصد همی کنند
صرف نظر ز نعمت دنیا همی کنند
ساکت نشسته صحنه تماشایی کنند
رولهای خویش ترا ایفا همی کنند
دستان بوش و گربه هویده همی کنند
اصلاح را حواله فردا همی کنند
افساد را بقصد مداوا همی کنند
تحسین این چکامه شیوا همی کنند
کنجشکها که فتنه و غوغا همی کنند

سپس نوبت به آقای پرتو علوی رسید

سید عبدالعلی علوی متخلص به «پرتو» متولد سال ۱۲۸۱
حسی در تهران پس از پایان تحصیل مقدماتی در مدرسه اقدسیه
بدرالعلمین عالی سابق وارد شده و از این مدرسه باخذ گواهی نامه
موفق گردیده است .

چون مشارالیه ضمن تحصیلات متوسطه علاقه مغربی بغرا گرفتن
علوم مقبول داشته، برای استفاد از معاصر دروس استادان علوم

مغول در مدارس قدیمه (مروی - سپهسالار) حاضر میشد و از همین



جهت پس از خانه دوره دارالمعلمین
در سال ۱۳۰۰ شمس بمراتق عرب
ومصر مسافرت و متجاوزا در سال
در جامع از هس مصر به تکمیل
تصویلات در قسمت مغول پرداخت.
سپس از مصر بارو پامه مسافرت و در
مدرسه عالی فلاحه برلین وارد شده
و مدت دو سال در آن مدرسه
تحصیل میکرد ولی بواسطه لزوم
مراجعت بایران نتوانست باخلا
گواهی نامه موفق شود - پس از
برگشتن بایران ابتدا در وزارت
دادگستری با سمت قضائی و سپس
در راه آهن وارد خدمت شده و
از ۱۳۱۱ تا کنون در هنر سرای

عالی بتدریس ادبیات فارسی و زبان خارجه (آلمانی) اشتغال دارد -
کتاب «راست و نوب» حاوی انتقاداتی در ادبیات فارسی و متضمن چهل
غزل از تألیفات اوست. کتاب «زندگی مولای این ایطالب» را از
عربی بفارسی ترجمه کرده که تا کنون دوبار طبع و نشر شده است -
کتاب دستور زبان آلمانی بفارسی نیز از تألیفات او است که چاپ
و منتشر شده است. فضلا به ترجمه و تألیف کتب مختلفه علمی فلسفی
و اجتهادی مشغول است و این اشعار از اوست.

مرگ فقیر

دکه سحرگاه برف باریده است
خسته ای زیر برف خوابیده است
بگمانم هنوز جاافت دارد ،
همه از دست مردمان دارد.
هیچ کس سوی کلبه دوی نکرد
گوشه ای رفت وهای وهوی نکرد
منتظر در کنار محله نشست
دهن از گفتگوی بیهوده بست
چشم بر رهگذار و گوش بر آه

بامدادان خروس داد آواز:
واندر ان کلبه شکسته ز طاق
پشتابید مردم این بد بخت
گرچه بدبختی و غرابی حال
هرچه فریاد کرد و خواند خروس
گشت مأیوس و خسته و بی حال
ساعتی هم چو داغ دیده پدر
دیده بر لاشه فقیر بد و خست
دل طایان دیده سرخو لب خاموش

دید آسوده خلق می گذرند
 دسته ای پر زناز و کبر و غرور
 بعد دیدار دیده بر گیرند
 دسته ای همچو لاشه زرد و نزار
 دیده و دل پر آب و پر آتش
 گفت: «این خلق خیمه داد و دند
 ورته از چیست کز غم دگران
 به گسائی که مردم گذری
 رفت و از زیر برف بیرون کرد
 پس دگر باوه جیست و کرد فغان:
 لاشه این فقیر بر گبر بد
 ماند در زیر برف و نشنیدم
 راستی دود آه مظلومان

همه کس می کند بلاش نگاه
 با نگاهی به نفرت آلوده
 همچو نا دیده خاطر آسوده
 با تأسف ز لاشه می گذرند
 صحنه مرگ غویش می نگرند
 که بهود نام آدمی دادند
 غم ندارند و جملگی شادند
 بندیدند لاشه را ناچار
 دامن پاره جامه با متقار
 و گاهی گر و مژده آهسته
 که ز جور می انکراف رسته
 که گرفته است کس از او خبری
 در دل سنگ کی کند اثری

تهران، دیماه ۱۳۲۴

آنگاه آقای نیما یوشیج پشت تربیون آمد

در سال ۱۳۱۵ هجری ابراهیم توری مرد شجاع و صبابی



از افراد یکی از دودمانهای قدیمی
 شمال ایران محسوب میشد. من
 پسر بزرگ او هستم، پدرم در این
 ناحیه بزندگانی کشاورزی و گله
 داری خود مشغول بود. در پانز
 همین سال زمانی که او در مقطع
 الراسیلاتی خود پوش منزل داشت
 من بدنی آمدم. پیوستگی من از
 طرف جد به گرجی های متواری از
 دیر زمانی در این سرزمین می رسد.
 زندگی بدوی من در بین
 شبانان و ایلمی با نان گذشت که
 بهوای چراگاه بنقاط دور ییلاق
 قشلاق میکنند و شب بالای کوهها
 ساعات طولانی باهم بدور آتش
 جمع میشوند.

از تمام دوره بهیگی خود من بجز زد و خورد های وحشیانه و

چیزهای مربوط برندگی کوچ نشینی و تفریحات ساده آنها در آرامش
یکنواخت و کور و بیخبر از همه جا چیزی بغاظر ندارم .

در همان دهکده که من متولد شدم خواندن و نوشتن را نزد
آخوند ده پیاد گرفتم . او مرا در کوچ باغها دنبال می کرد و پیاد
شکنجه میکرد . باهای نازک مرا بدرخت های ریشه و گزته دار
می بست ، پاترکه های بلند می زد و مرا مجبور میکرد به از بر کردن
نامه هایی که معمولاً اهل خانواده دهائی بهم می نویسند و خودش آنها را
بهم چسبانده و برای من طومار درست کرده بود .

اما یکسال که بشهر آمده بودم اقوام نزدیک من مرا بهیای
برادر از خود کوچکترم (لادین) بیک مدرسه کاتولیک واداشتند .
آنوقت این مدرسه در طهران بدوخته عالی سن لویی شهرت داشت
دوره تحصیل من از اینجا شروع میشود . سالهای اول زندگی
مدرسه من بزود خورد با بچه ها گذشت . وضع رفاه و سکونت من ،
کناره گیری و حجبی که مخصوص بچه های تربیت شده در بیرون شهر
است موضوعی بود که در مدرسه مسخره برمیداشت . هنر من خوب
پریدن و با رفیق حسین بزمان فرار از محوطه مدرسه بود . من در
مدرسه خوب کار نمی کردم . فقط نمرات نقاشی بداد من میرسید . اما
بدهادر مدرسه مراقبت و تشویق يك معلم خوش رفتار که نظام و فاشاعر
بنام امروز باشد مرا بغض شعر گفتن انداخت

این تاریخ مقارن بود با سالهاییکه جنگهای بین المللی ادامه
داشت . من در آنوقت اخبار جنگ را بزبان فرانسه میتوانم بغوانم .
شعر های من در آنوقت بسبب خراسانی بود که همه چیز در آن يك
جور و بطور کلی دور از طبیعت واقع و کمتر مربوط باخصایس زندگی
شخص گوبنده وصف میشود .

آشنائی بازبان خارجی راه نازه رادر پیش چشم من گذاشت
نمره کاوش من دراین راه بعد از جدائی از مدرسه و گذراندن
دوران دلدادگی بدانجامی ممکن است در منظومه « افسانه » من دیده
شود . قسمتی از این منظومه در روزنامه دوست شهید من میرزاده
عشق چاپ شد . ولی قبلا در سال ۱۳۰۰ منظومه بنام « قصه رنگ
بریده » انتشار داده بودم

من پیش از آن شمری در دست ندارم . در پائیز سال ۱۳۰۱
نمونه دیگر از شیوه کار خود « ای شب » را که پیش از این تاریخ سروده
بودم و دست بدست خوانده و روانه شده بود در روز نامه هفتگی
« نوبهار » دیدم

شیوه کار در هر کدام از این قطعات تیر زهر آگینی مخصوصاً
در آنزمان بطرف طرفداران سبک قدیم بود . طرۃ اران سبک قدیم
آنها را قابل درج و انتشار نمیدانستند

با وجود آن سال ۱۳۴۶ هجری بود که اشعار من صفحات زیاد منتجهات آثار شعری معاصر را پر کرد. عجب آنکه نخستین منظومه من «قصه رنگ پریده» هم که از آثار بچگی بشمار می آید در جزو منتدراجات این کتاب و در بین نام آنه ادبای ریش و سبیل دار خوانده می شد و بطوری قرار گرفته بود که شعرا وادبا را نسبت بس و مولف دانستند کتاب (هشتروی زاده) خشتانک میساخت، مثل اینکه طبیعت آزاد پرورش یافته من دوهر دوره از زندگی من باید باز دوخورد رودرو باشد. اما اخلاجات حوالی سالهای ۹۹ و ۳۰۰ در حدود شمال ایران مرا از هنر خود پیش از انتشار این کتاب دور کرده بود و من دوباره بطرف هنر خود می آمدم.

این تاریخ مقارن بود با آغاز دوره سختی و فشار برای کشور من. نمره ای که این مدت برای من داشت این بود که من روش کار خود را منظم تر پیدا کنم: روشی که در ادبیات زبان کشور من نبود و من بزحمت عمری در زیر بار خودم و کلیات و شیوه کار کلاسیک راء را صاف و آماده کرده و اکنون در پیش پای نسل تازه نفس می اندازم در اشعار آزاد من وزن و قافیه بحساب دیگر گرفته می شوند کوتاه و بلند شدن مصرع ها در آنها بنابر هوس و فانتزی نیست. من برای بی نظمی هم بنظمی اعتقاد دارم. هر کله من از روی قاعده دقیق بکلمه دیگر می چسبید و شعر آزاد سرودن برای من دشوار تر از غیر آن است.

مایه اصلی اشعار من رنج من است. بعقیده من گوینده واقعی باید آن مایه را داشته باشد. من برای رنج خود و دیگران شعر می گویم. خودم و کلمات و وزن و قافیه در همه وقت برای من ابزارهایی بوده اند که مجبور بهوش کردن آنها بوده ام تا بار رنج من و دیگران بهتر سازگار باشد.

در دوره زندگی خود من هم از جنس نجهای دیگران سهم هائی هست بطوریکه من بانوی خانه و بچه دار و ابلیخی بان و چوپان ناقابلی نیستم باین جهت وقت پا کنویس برای من کم است. اشعار من متفرق بدست مردم افتاده یا در خارج کشور بتوسط زبان شناس ها خوانده میشود.

فقط از سال ۱۳۱۷ بعد در جزو هیئت تحریریه «مجله موسیقی» پیوده ام و بحایت دوستان خود در این مجله اشعار خود را مرتباً انتشار داده ام.

من مخالف بسیار دارم - می دانم، چون خود من بطور روزمره دریافته ام، مردم هم باید روزمره دریابند. این کیفیت تدریجی و نتیجه کار است. مخصوصاً بعضی از اشعار مخصوص تر بخود من برای کسانی که حواس جمع در عالم شاعری ندارند مبهم است. اما انواع شعرهای من زیادند. چنانکه دیوانی بزبان مادری خود باسم «روجا» دارم. می توانم بگویم من پرودخانه شبیه هستم که از هر کجای آن لازم باشد بدون

سرو صدا می توان آب برداشت .
خوش آیند نیست اسم بردن از داستانهای منظوم خود بسبکهای
مختلف که هنوز بدست مردم نیامده است . باقی شرح حال من همین میشود
در طهران می گذرانم . زیادی می نویسم ، کم انتشار می دهم و این
وضع مرا از دور تنبیل جلو می دهد

خرداد ماه ۱۳۲۵ - نیما یوشیج

«از علم انداز»

تبرستان

شب قورق
www.tabarestan.info

دست بردار ز روی دیوار ،
شب قورق باشد بیمارستان .
اگر از خواب بر آید بیمار ،
کرد خواهد کاری کارستان .

حرف کم گوی که سرسامش برد ،
دور از هر که سوی وادی خواب .
گریه بس دار که هذیانش داشت
جز از وحشت دریای پر آب .

بای آهسته که میلفزد جا
سنگ میبارد از دیوارش
از کفش حال میپرسی . باشد
کز صدائی برسد آزارش .

شب قورق باشد بیمارستان ،
پاسبان میرود آهسته براه .
ماه هم از طرف پنجره نرم
بسته بر چهره معصومش نگاه .

نیما یوشیج
شب ۱۱/ خرداد/ ۱۳۲۵
تهران

ای آدمها

آی آدمها، که بر ساحل نشسته شاد و خندانید،
 یکنفر در آب دارد میکند جان.
 یکنفر دارد که دست و پای دائم میزند
 روی این دریای تند و تیره و سنگین که میدانید،
 آن زمان که مست هستید
 از خیال دست یابیدن بدشمن،
 آن زمان که پیش خود بیهوده پندارید
 که گرفتستید دست ناتوان را،
 تا توانائی بهتر را پدید آرید،
 آن زمان که تنگ میندید
 بر کمر هاتان کمر بند...
 در چه هنگامی بگویم؟
 یکنفر در آب دارد میکند بیهوده جان، قربان.
 آی آدمها، که بر ساحل بساط دلگشا دارید،
 نان بسفره جامه تان بر تن،
 یکنفر در آب میخواهد شما را
 موج سنگین را بدست خسته میکوبد،
 باز میدارد دهان با چشم از وحشت دریده
 سایه هاتانرا از راه دور دیده،
 آبرا بلمیده در گود کبود و هر زمان بیتابیش افزون
 میکند زین آبها بیرون
 گامسر، گه پا،
 آی آدمها!
 او ز راه مرگ این کهنه جهانرا باز مییابد،
 میزند فریاد و امید کمک دارد.
 آی آدمها که روی ساحل آرام در کار تماشا کنید!
 موج میکوبد بروی ساحل خاموش،
 بخش میگردد چنان مستی بجای افتاده. پس مدهوش

میرود، نمره زنان این بانك باز ازدور مآید ،
 آی آدمها !
 و صدای باد هر دم دلگرا تر ،
 در صدای باد بانك او رها تر
 از میان آبهای دور و نزدیک
 باز در گوش این نداها ،
 ای آدمها !

نیسا . پوشیج
 ۲۷ آذر ۱۳۲۰

www.tabarestan.info

از «شهر شب»

مادری و پسری

در دل کومه خاموش فقیر
 خبری نیست ، ولی هست خبر .
 دورا زهر کسی آنجا شب او
 میکند قصه ز شبهای دیگر .
 کوره میسوزد ، هر شعله برقص
 دمبدم میبردش بنداز بند .
 این سکونت که در آنجاست بیا
 باسکوت شب دارد پیوند .
 اندر آن خلوت جا پنداری
 میرسد هر دمی از راه کسی
 لیک کس نیست ، امیدی است کزان
 میرود ، باز می آید نفسی .

مثل اینست در این کومه خرد
 بس کسان دست بگردن مردند
 و این زمان يك پسرک بامادر
 زان این کومه تنگ و خردند .

فقر از هر چه که در بارش بود
داد آشفته در این گوشه تکان،
مادری و پسری را بنهاد
پی نان خوردنی - اما کونان ؟

قصه میگوید مادر زبدر،
یعنی از شوی که نیست
می خورد از تن او فقر و رخان زرد ازا و می شود. این است خبر
در دل کومه و بران پی زیست.

روز ها رفته که او نامده است
گرچه او رفت که باز آید زود.
کس نمی داند اکنون بکجاست
روی این جاده چون خاکستر
زیر این ابر کبود.

کس ندارد خبر از هیچکسی،
شب دراز است و بیابان تاریک.
پیش دیوار یکی قلعه خراب،
ماه، سرد و غمگین،
خرد می گردد در نقشه آب .
زیر چند اسپیدار
شکل ها میگذرند
مثل این است که چشمانی باز
سویشان مینگرند .

پسر آماده هراسیدن را،
بدن نرمش در ژنده خموش،
گوش بسته است بعرف مادر
موی او ریخته ژولیده بگوش.

هست برجاش هنوز
زیر چشمان درشت وی و بر روی نزار

دانه اشکش کلفتاده بزیر،
دانه لعلی یعنی ،
که می ارزد بهزار رو دوهزار.

بهار آئمه پیدرد کسان،
بهار آئمه آدم بدروغ،
دردل مردم، از آن بی هنران،
نه امیدی ، نه نشاطی ، نه فروغ .

می زند دور نگاه پسرک
میکند حرفش از حرف دیگر .
نگدوانیده سه پاییز هنوز
خواهش لقمه نانی کرده،
دلکش خون و همه خون بجگر .

تاییار امد طفلك معصوم
می فریید پسرش را مادر
مینماید پدرش را در راه ،
«آی ، آمد پدرش،
نان او زیر بغل
از برای پسرش ...»

همه سر چشم شده است و همه تن
زاسم نان از لب مادر، پسرک .
بای تاسر شده مادر افسون
به پسر تابنماید پدرک
زین سبب آنچه که میگوید و داده است باو طرز معاش بد او
همه حرفی هست دروغ،
لیک در زندگی تیره شده
در نیگیرد از این حرف فروغ .

حرفی اینگونه برای فرزند
همچو زهر است بکام مادر

رنج میآورد. این رنجش خشم
چون پشیمان شده‌ای از گنهی
اشك برمی‌کندش حلقه چشم.

باچه‌سیما معصوم ،
باچه‌حالت غمناك!
پسرك باز براو دارد گوش
او نمیداند مادر بنهان
میزد اید اشكش را
گه بدل دارد رنجی خاموش.

او نمیداند از خواهش نان
اشكشان نیست بچشم
بچه‌های دگران.
او نمیداند از این خانه بدر خندانند
پسران بایدران .

پیش چشم تراو نقشه نان
نقشه زندگی این دنیا است
چون بلب می‌مکد او آب دهان
نان دل افسرده کنانش معناست .

میکشد آه چون تیر از ره زخم
میرود بانگه خودسوی نان .
آنچه می بیند گرهست از نیست
روی نان میباشد ، روی نان .

هرچه شکلی شده تابشاید
پدري نان در دست
بخیالش بره پله بخواب
پدرش آمده است ، استاده است .

ليك براين ره ويرانه بجا
کيست کاو می‌رسد از ره چه کسی است ؟

دین بیابان که مزار من و تو است
سالها هست که بانگ جرسی است.

از درون سوی سرا
سایه مرك فقط میگذرد،
فقر میخواند آوای فنا
می سراید غم آهنگ شکست.

سایه گسترده بیدی بچمن،
میدود جوی خموش،
مه تهی میکند از خنده دهن،
تا پراز خنده بنوشید شما.
دست در دست کسی، کان دانید
خوش و خوشحال بنوشید شما،
غزلی را شنوید
وصف خالی و لبی،
بیخپال از همه هست، از همه نیست.
بگذرانیدش،
همچنان مرده که نیست
خبریش از زنده.

ای سراب باطل،
ای امید نه کسی را محرم،
همچو بر آب حباب
که نیابد یکدم
روز ها بر بر این کشت گذشت،
روی این دره، بر این دامنه بر این منظر
از پس خنده يك برق سمج
شدن کشت بجان سوخته تر.
دم ابری چر کین
چر کتر از دلتان
چون دمل باز شد و گشت نهی
جز بد لشنکی لیکن نفزود

و ذبرای آنان
زندگی بود بدینگونه که بود

کو پدر؟ کو پدرش؟ آنکه زره میرسد او افسونی است
از بی آنکه سخن ساز دهید
دلکشا مضمونی است

زن بدل خسته صدا بگیرفته
گوئیا داده بخود نیز فریب.

چشم او می باید
میرود، هرنگش می آید
آری این است که او

نه بخود دست بهجامی ساید
زیرانگشتش زرد و لاغر
جان گرفته بشکاپوی خیال
هرخیالی که نماید منظر.

چون نمی بیند چیزی بسر جای و درست
سوی خود آمده باز
باز میگوید آن حرف نخست :
«آی آمد پدرش
همه جانش شتاب •
بهوای پسرش •»

بسرک بازی نان و بی دیدن روی پدرش
رفته او رانکه از راه نگاه مادر.
هر زمان چشم بر او میدوزد
در دل کوره همانگونه که بود
همه چند بهم آمده جمع
پك و پك میسوزد
میرود دودش بالا سوی بام.

تهران، شب ۵ اردیبهشت ۱۳۲۳

نقد آقای ابوالقاسم حالت اشعار خود را قرايت کردند

آقای ابوالقاسم حالت که در سال ۱۲۹۴ در تهران تولد یافته و از پانزده سالگی شروع به شاعری نموده است، در ساختن اشعار فکاهی معروفیت بسیاری دارد و فکاهیات او هم اغلب دارای جنبه سیاسی است.



حالت از سال ۱۳۱۷ وارد عالم نامه نگاری شد و سردبیری روزنامه فکاهی توفیق اشتغال ورزید.

هنوز هم روزنامه توفیق تحت نظر او اداره می شود. حالت تاکنون متجاوز از صد تمثیل فکاهی و هشتی و سیلی ساخته که بیشتر آنها قبول عامه یافته است.

اشعار جدی، بیهک قدیم و جدید نیز زیاد دارد که هنوز تدوین و طبع نشده ولی اشعار فکاهی وی پشازگی در دو جلد تحت عنوان «فکاهیات حالت» چاپ و منتشر گردیده است.

ابوالقاسم حالت

توپ فوتبال

چرا مانند من سر گشته حالی؟
تو هم گویا که عشقت کینه بیناد؟
چنین هر سو بسر غلطیدن از چیست؟
چرا سر میکنی باخا کساری؟
ندارد با سبکیاران سر و کار.
بسر تنها ترا باد شرور است.
بهر چاسر کناری می خوری پای.
رود جان از تنش يك پاره بیرون.
که (نیسی) هست در دنبال این باد.

تو ای توپی که توپ فوتبالی،
چرا داری بسر خاک و بکف باد
و گر نه این بخود پیچیدن از چیست،
هوای عشق اگر در سر نداری
خطا گفتم که عشق روی دلدار
هوای عشق از مغز تو دور است
تو تا این باد دارد در سرت بجای
اگر این باد گردد از حد افزون
ببر این نکته واپس لحظه الیاد

که خاری میکنند کار تو را زار.
 سزای توپ تو خالی همین است.
 که با سر بر زمین خواهی در افتاد.
 کزین ره میکشی بر آسمان سر.
 بلند ی پستی و پستی بلند ی
 که از بالا پیاپیین اوقات دت.
 که هستی آلت تفریح اطفال.
 شوی بازیچه در هر جادر آبی.

حالت

تبرستان

www.tabarestan.info

مبین با چشم خارجی سوی هر خار
 بیک سوزن زدن مرگت یقین است
 چو رو بر آسمان آری مکن باد
 مشو زان بر زمین خوردن مکدر
 بلی آرد پی خود بعد چندی
 که از پائین بیالا رو نهادت
 از آن پیوسته افتندت بدنبال
 تو تا مانند من بیدست و بایستی

ستمگر و ستمکش

بی جهت در این جهان کاخ ستم بر پا نشد
 بی سبب در جور دست جور کیشان وا نشد
 بی جهت بازار عدل و داد بی رونق نمائند
 بی سبب دکان ظلم و جور بر کالا نشد
 بی جهت شاخ جفا و جور بار آور نگشت
 بی سبب چشم وفا و مهر خونبلا نشد
 بی جهت میدان استبداد پر وسعت نگشت
 بی سبب شیور استعمار پر آوا نشد
 بی جهت این سیم قلب اندر جهان رایج نگشت
 بی سبب این روی زشت اندر نظر زیبا نشد
 بی جهت این زهر در کام کسی شیرین نگشت
 بی سبب لبین شیوه از ذوق کسی شیوا نشد
 بی جهت این غول در غار جهان پنهان نگشت
 بی سبب این بوم پر بام حکمان پیدا نشد
 بی جهت دانش عدوی مردم گیتی نگشت
 بی سبب صنعت بلای مردم دنیا نشد
 بی جهت محصول دانش گاز اشک آور نگشت
 بی سبب موضوع صنعت بمب آتش زا نشد

بی جهت دستور آزار کسی صادر نکشت
 بی سبب فرمات ایذاء کسی امضاء نشد
 تا ستمکش زیر بار غارت و یغما نرفت
 کار دزدان ستمگر غارت و یغما نشد
 تا ستمکش زیر تیغ ظلم گردد خم نکرد
 خوت او بزم ستمگر را می حمرا نشد
 تا ستمکش در تحمل همسر سندان نکشت
 مشت مثنی زیر دست آزار ینک آسا نشد
 تا نگردید آشکارا عجز موش اندر مصاف
 گریه ای را بر آید سوراخ او ما وا نشد
 تا بر پرواز مرغ خانگی ینک جا نریخت
 هر شب و هر روز در یکجای او را جان شد
 تا کسی چون موم نرمی را شعار خود نساخت
 آلت دست گرو می بی سرو بی با نشد
 تا هنر مند از مقام خویشتن رخ بر نتافت
 تکیه گاه بی هنر ها مسند والا نشد
 تا که اندر سوختن پروانه بی پروانه گشت
 شمع در سوزاندن پروانه بی پروا نشد
 تا که صاحب خانه از کالای خود غافل نکشت
 کار دزد خانگی دزد بدت کالا نشد
 تا نشد اسکندر از احوال دارا با خیر
 خواستار آب و خاک کشور دارا نشد
 جورکش تا اهل ظلم جور را رسوا نخواست
 جورکیش اندر میان مرد و زن رسوا نشد
 تا نهاد آدمی آستین غوغا نکشت
 بزم گیتی زادگاه فتنه و غوغا نشد
 تا بشر طبعاً نکشت آماده بهر شورش
 زندگی باز بچه این گونه شورش ها نشد
 هر که در این باغ نیرومند شد همچون چنار
 پایال این و آن چون سبزه صحرا نشد
 هر که همچون بره بی آزار گردید ضعیف
 شر کر کانت قوی چنک از سر او وا نشد

در محبوس زندگی آنکو قوی شد چون نهنگ
 بسته دام بلا چون ماهی دریا نشد
 شیر را باز غم ما و شما نشکست پشت
 و آنکه از اول چو غر رام شام نشد
 عاقبت سر پنجه اعدا گلویش را فشرده
 هر که تیغ او وبال گردن اعدا نشد
 هر که نیرومند شد در داد گاه جاد تات
 از قوانین امانت مشمول استثناء نشد
 هر کسی بردانه راه زندگی را در سپرد
 بهر او این راه راحت گاه و گاه افزا نشد
 مشتون را منت غور پرورد زیرا در جهان
 منت زنت پیدا نشد تا منت ظهور پیدا نشد
 حالت

جلسه روز چهارشنبه تیرماه در ساعت ۹:۱۵ خانه یافت جلسه
 روز پنجشنبه ۶ تیرماه نیز بهر اوقات اشعار شاعران معاصر اختصاص داشت
 و آقایان حشمت زاده، شکوهی، فرات، گلچین، و بانو محمسی آثار
 خود را قرائت کردند که اکنون نقل میشود.

احمد حشمت زاده



«احمد حشمت زاده فرزند عبدالرحیم
 حشمت، تخلص شیرازی، در اسفند ماه
 ۱۲۷۴ شمسی در شیراز متولد، تحصیلات
 در مکتب قدیم، فارسی، مقدمات عربی، حساب،
 عروض، بدیع و مقدمات انگلیسی میباشد. در
 سن پانزده سالگی در رسته پیشه و روان داخل
 و پشگل لوائی مشغول و بیست ساله عضویت
 انجمن ادبی شیراز مفتخر گردیده و اکنون
 هم بهمان شغل مشغول و عضویت انجمن
 ادبی مقتضرم و نزدیک پنج هزار شعری
 برای بیداری ملت سروده که در جراید
 منتشر است.»

غنچه

ای غنچه نو شکفته در باغ
ای همد م باد نو بهاری
اکنون نکه نقاب بر گرفتگی
بی پرده نشستت در این باغ
با هر خس و خار دل نبندی
نسرین نکشد تو را در آغوش
بلبل ندهد بروی تو بوس
شوخی نکنی پیاد ز نهار
کز بوالهوسی وزد بهر گل
از ساغر ابر می تنوشی
دوشیزه نمی و روا نباشد
از شرم و حیاست رنگ و بویت
ای غنچه تازه از من این بند

آشفته شوی ز زشت کاری
بر باد هوس روی بخواری

برزگر

ای برزگر، ای که در زمانه
هر طایفه می و هر گروهی
تو مور ضعیف و صد سلیمان
هر گوشه که بد ده خرابی
ویرانه مالکات بی رحم
در قریه و ده گناه معصوم
گاو آهن و بیل و داس در دهر
گرمی تموز و سردی دی
نان جو و خون دل همه عمر

زحمت ز نخست قسمت شد
راحت بجهان ز زحمت شد
معمور زمین حشمت شد
آباد ز سعی و همت شد
ترمیم ز فرط همت شد
معصوم بشر ز عصمت شد
احداث ز علم و حکمت شد
سرمايه فقر و نعمت شد
از خان زمانه نعمت شد

باید که ترا ز جان پرستیم
تا توده خاک هست و هستیم

تماشای خرمن

خورشید نشست و ماه برخاست
نگذاشت جهان سیاه ماند
خود را چو یکی عروس آراست
تانور بجا کعبان فشاند

دشت است ز نور ماه روشن

این جا بود از گل و نی و چوب
سر سایه کوچکی محقر
افتاده گلیمی اندر آن خوب
پوشیده فضای آن سراسر

اطراف وی است خرمنی چند

از بر زگران دو تن ستاده
باد افشانی نهاده بر دوش
در بحر تفکر او فتاده
نشوده زمانه را فراموش

میهوت بکار خویش و حیران

چون عاشق مستمند مسکین
در حالت انتظار دلدار
بنهاده بره دو چشم خونین
تا آنکه ز راه گئی و سدابار

میسوخت دل از برای آنها

آهسته و زید نا گهان باد
همچون نفس مسیح مریم
آن بر زگران شدند دلشاد
فریاد زدند هر دو با هم

گفتند که باد میوزد باد

دیدم که نسیم بار شان بود
چون منتظر نسیم بودند
زیرا که مدد بکار شان بود
از آمدنش طرب فزودند

چون عاشق دیده روی معشوق

از آن دو یکی بسوی ده شد
آگاه نمود دیگران را
در ده به نشاط مزده ده شد
گفتند کسان دیگران را

ای پیک خجسته شاد باشی

یک مرتبه آمدند با هم
یک عده رعیت جفا کش
گشتند چو جان و جسم توأم
مشغول به کار شاد و سرخوش

فارغ زفتون و مکر و نیرنگ

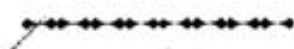
خرمن بر باد می فشاندند
در بر تو ماهتاب روشن
خرم دل و شاد می فشاندند
چون خرمن گل بطرف گلشن

سر مست زجام کار و مهتاب

سر گرم بکار خویشتن بودند
تمامه نشست و مهر برخاست
هر لحظه بغوشدلی فزودند
تا صبح زمانه را بیا راست

رفتند بسوی ده دو باره

ای برزگرای فرشته کار ای دور ز هر خطا و نیرنگ
ای دیده هزار رنج و آزار يك دم نشده ز کار دل تنگ
هستیم و همین منت تو



آقای شکوهی، شاعر بزدی، اشعار زیر را قرائت کردند

فتح استالین گراد

از نشید فتح دنیسی را نویسد صلح داد
جنبش استالینی اندر جنگ استالین گراد
چون قشون سرخ زد آوادراستالین گراد
لرزه بر ارکان کاخ نازی برانفتاد
شد در این میدان فیروزی چون نازی منهزم
بس سرودست و بدن در جای پابر جانهاد
تانک و عشت زای نازی در همین میدان شکست
جنگ برق آسای برلین در همین جا ایستاد
در هزیمت گفت غلط جبهه کوتاه میکنم
موج تبلیغات او هر شامگه هر بامداد
قادر برلن نظر بر زیر پای خود نکرد
تا سر تسلیم تغییر هوای خود نداد
مسلك فاشیزم دنیا را به سوی خون کشید
نیست باد این مسلك از دوران گیتی، نیست باد
راه حیوانی سپارد آنکه شد خواهان جنگ
اصل انسانی نداند برتری خواه نژاد
بی سبب نبود اگر کردند هر يك خود کشی
یا گوبلز اندر رسرا یا هیتلر اندر ستاد
اینکه می بینی شد آزادی بگیتی کامیاب
بود اندر سایه شمشیر استالین گراد



چون به تهران انجمن کردند مردان بزرگ
ملت ایران از این حسن تصادف گشت شاد
اینهم از توفیق تهران بد که در آن عرضه گشت
هدیه شمشیر فیروزی استالین گراد
خاصه اعلامیه تضمین استقلال ما
کلن بروی ملت ماسد در از شادی گشاد

گر چه در آغاز استقلال و آزادی ما
از لنین سرچشمه گیرد و نور مرام او نفاذ
از براوین حامل تبلیغ و پیغام لنین
یاد دارم مژده هازان یک فرخ پی پیاد
گفت ما را دوره شوم تزاری در گذشت
انقلاب سرخ دارد پرچم از آمینت و داد
عهد نامه ترکمن چای و گلستان در نوشت
رسم قسولی حکومت پر شکنده و بر فتاد
تا شود آباد هر ملت که آزادی گرفت
تا شود معمور هر کشور که این فرزندان زاد
اتحاد شوروی و ارتش فیروز او
باشعار سرخ و منشور لنین پاینده باد

غزل

دردا که چرخ بست کمر بر شکست ما
یک سر بیرد رشته هستی ز دست ما
در باغ عمر آن رز خشکیده شاخه ایم
کاخر نگشت سایه فکن دار بست ما
شکر خدا که با همه فقر و احتیاج
همت بلند آمده این شخص بست ما
تا بوده ایم جز بر زلف یار خویش
در پیش کس دراز نگشته است دست ما

زاهد به می پرستی ما طعنه زن چر است
 ز اهل ریا جو نیست دل می پرست ما
 روز است هم بکف ما پیاله داد
 ساقی مهر پرور روز است ما
 زین جا رفت یار شکوهی بگریه یار
 کاینجا دیگر نباشد جای نشست ما

تبرستان

پس آقای عباس فرات پست تر بیون آمدند

عباس فرات پسر مرحوم آقا محمد کاظم یزدی در سال ۱۲۷۳
 خورشیدی در یزد متولد شده و هنوز دوسال از عمر او نگذشته بود که
 پدرش فوت کرد. تربیت او را مادر و
 دایه‌هایش بهمه گرفتند. یکی از دایه‌های او
 باهم میرزای مضطر عباس را با
 عمر و ادب آشنا کرده و او را به انجمن
 ادبی یزد و بهانه مرحوم فرش یزدی
 می برد.
 عباس فرات پس از ختم تحصیلات
 ابتدا در یزد و سپس در اسفهان به خدمات
 فرهنگی پرداخته و در سال ۱۳۰۵ به خدمت
 اداره ژاندارمری وارد و بعداً به اداراتی
 ارتش منتقل شد.



ورود آقای فرات به تهران مصادف با تشکیل انجمن ادبی ایران
 گردید و تا مدتی که این انجمن در خانه مرحوم شاهزاده امیرداری
 بود او نیز عضویت ریسه و منشی رسمی انجمن بود.
 آقای فرات تا بحال چهل هزار بیت از قبیل غزل، قصیده،
 منوی، رباعی، ماده تاریخ و غیره جمع آوری کرده و اخیراً مجموعه‌ای
 با اسم «دیوان عباس فرات» منتشر نموده اند، قسمتی از این آثار
 فکاهی است که با معنای این جن در مطبوعات منتشر شده است. و این
 اشعار را که از منظومه‌های خود انتخاب کرده اند قرائت نمودند.

کلاغی بیای شبی میسرود
بدو گفتم این طرز گفتار نیست
بگفتا مکن عیب و خاموش باش
که اهل تمیزی بگلزار نیست

شتر را خطائی گرفتند گفت
خطا بر بزرگان سزاوار نیست
زاهد بفروش پوریا در عین ذلت ساخته
نکبت بدورو کرده است از بس ریاکاری کند

ماهه در گذر استیم و جهان پابر جایت
هست فرض غلطی اینکه جهان میکند
فساد و فتنه و آشوب و شورش و غوغا
تمام بر اثر احتیاج و بیکاری است

توئی بخواب نه بخت، مکن شکایت از تو
چرا که بخت مبرا از خواب و بیداری است

چه حقیقت وجه معنی است بصورت نکارا
که بصدق سجده آرد بتو زاهد ربائی

بدکر باد بر اندام شیخ لرزه افتد
ولی بخوردن خون من و تو چالاک است

آسمان گر ثابت و سیار دازد گوفناز
عزم ثابت فکر سائر ثابت و سیار ماست

دور گردون، گر نمردی از غم ای سرمایه دار
کم کم آگه ز حال رنجیر سازد تو را

نکته های دلکش و اندرزهای دلپسند
دوش در پایان مستی گفت پیر می فروش
قوتی بخشید جانرا صحبت پیر مغان
آری آری آدمی فربه شود از راه گوش

شانه را آخر زربش خود نجس تر کرده شیخ
زانکه اول در بشرا تر کرد و آنکه شانه کرد

کر عیب زاهد و شیخ گفتم پیش یاران
بر من خطا مگیرید من هم شفته بودم

بعد از این از شیخ و زاهد نشنوی از ما حدیث
زانکه ذکر مردم عاری ز دانش عارماست

میکنی بس رخنه در تر کیب شعرا ز راه مهر
پای در کفش مجرد میکنی - بد میکنی

دو چیز انداخته مارا ای فرات از اعتبار آخر
یکی بیجا نشستنهای یکی بیجا دوبیدن ها

ژاله ولاله

صبحدم رفتم بسوی لاله زار
پیش لاله یادی از دلبر کنم
دلنشین تر باشد از خلد برین
از درون رنج نهانی می برد
تا که از درد والم یابی فراغ
ییکمان دوران عمر از سر گرفت
میبرد درد و غم دیرین ز گل
تا فزاید زان نظر نور بصر
از صفا رنگ غم از دل شسته بود
باغرا از جلوه روشن کرده بود
آسمان از روی ماهش شد خجل
داغ بردل زان تکار سیمن
لاله بابار صبا میگفت راز
آبله گون ساخت روی فرخش
در پی آزار من از چستی
پانهادی بر رخ نیکوی من
پا نهادم هر کجا می خاستم
از مقام پست گستاخی خطاست
از برای تو بس است این داغ دل

با دلی پر درد فصل نو بهار
کز می عشرت دماغی تر کنم
راستی باغ و چمن در فرودین
باغ و گلشن شادمانی آورد
تا توانی پامکش از سیر باغ
پای گل هر کسدمی ساغر گرفت
لاله چون برزد بیستان سر ز گل
الغرض بر هر طرف کردم نظر
لاله بر طرف جوئی رسته بود
جامه از لطف بر تن کرده بود
تا چنین صورت دمید از آب و گل
لاله هم گوئی که دارد همچو من
صبحگاهان کز ره کشی و ناز
ژاله بنشست ناگه بر رخس
لاله گستاخانه گفتش کیستی
باچه دومی رونمودی سوی من
گفت چون از عالم بالا ستم
پستی و گستاخیت بس نارواست
مانده زار و زبون و با بکل

تا منم از خویشان نامی میر
 گر شود لطف من از جانت جدا
 لاله گفتا: راست است کز زمین
 باغ گیتی را منم زیبا تر
 گرچه از خاک نیم چون خاک هست
 تا برون آورده ام از خاک سر
 من ز پستی جانب بالا شدم
 تو ز بالا رو به پستی کرده
 آسمان ساخت پست و سرنگون
 هر کرا انداخت چرخ حمله باز
 اهرمن ز افلاک و آدم از زمین
 می نخورده تا یکی مستی کنی
 در حقیقت هستی تو نیستی است
 ژاله چون عاجز شد آخر از جواب
 خواست تار و جانب بالا کند
 بود سر گرم تکاب و کفتاب
 شد بخار و رفت بنیادش بیاد

هر که شد محتاج تر شد پست تر
 از طراوت دورمانی و از صفا
 رستم، اما نازد از من ماه و طین
 روی من شد منظر اهل نظر
 پای بالا رفتنم از خاک هست
 هشتم هر روز گامی بیشتر
 در مقام قرب از آن والا شدم
 خوشتر را پست دستی کرده
 زان شدستی این چنین زار و زبون
 گو برو با پستی و خواری بساز
 آن زمینی آسمانی گشت این
 سرفرازی با چنین پستی کنی
 این همه ناز و غرور از بهر چیست
 از خجالت پیش لاله گشت آب
 باز در اوج فلک ماوی کند
 آتشی در خرمش زد با شتاب
 هستی خود را بهیچ از دست داد



هر که شد مغرور در دار غرور
 سر بلند آن را نماید کبر پست
 زود گردد از ره مقصود دور
 هیچ کس از رحمت نخوت نرست

تا توانی خاکساری پیشه کن
 ای فرات از کید دهر اندیشه کن



شعرا یکسره هم مسلک و هم کیش همد
 حق پرستی بود آئین همه مذهب و کیش
 بر سر صلح و صفایند بیبگانه و خویش
 گر پراکنده و دورند زهم در ظاهر
 از کم و بیش جهان رنجه نگرند دلشان
 شخص درویش بمال بود آسوده خیال
 میکشانرا بدل از هم نبود هیچ غبار
 رازشان زود شود فاش بنزد همه کس
 بی نیاز است فقط خالق دادار فرات
 در همه جا همگی یار هم و خویش همد
 شعرا نیز از این همه هم همکیش همد
 چون همه خویش هم و مصلحت اندیش همد
 در حقیقت تو بهر جانگیری پیش همد
 چون بهر حال نه در بند کم و بیش همد
 اغنیا روز و شب اندر پی تشویش همد
 لیک زهاد ربانی همه دلریش همد
 اهل غفلت که همی در پی تفتیش همد
 خلق از شاه و گدا یکسره درویش همد

نوبت که باغای گلچین رسیده اشعار زیر را خوانند

احمد گلچین معانی - در تهران در سال ۱۲۹۰ شمسی متولد

شده و پانزده ساله در جراید

هفتگی و روزگار با امضاهای مستعار

بنشر منظومات و مقالات انتقادی

و اجتماعی پرداخته. از سال ۱۳۱۸

دست بتألیف کتابی زده بنام گلزار

معانی و در آن کتاب نسیه آناه

و زبده افکار علماء و دانشمندان و

شماره ۴۴ و خطاطان نامی مصر حاضر

را به خط خود همان و یک قطعه عکس

جمع آوری کرده و آنک در مدد

است تا وسائل طبع گراوری آنرا

فراهم سازد - از سال ۱۳۱۳ به

خدمت دولت در اداره کل ثبت وارد

شده و فعلاً هم در اداره مریور



مشغولست

غزل

که هزبان زجدائی هزبان سوزد

چو غنچه ای که زدمردی خزان سوزد

ازین چه غم که خس و خوار آشیان سوزد

ندیده ایم چراغی که جاوان سوزد

که دیده است سپیدی که بی ققان سوزد

بخرمن چو فتد برق ناگهان سوزد

دلم بدوری آن ماه مهربان سوزد

و آه سرده همی سوزدم دل خونین

مرا که سوخت بداغ هم آشیان دل جان

بغیر دیده شب زنده دار خود هرگز

در آتش توفانم بگوش کسی نرسید

شرار عشق توام سوخت ناگهان آری

(رهمی) بحال منش سوخت دل . که گفت آنکل

بداغ خود دل (گلچین) و باغبان سوزد

میزان عدل

گفت ، آن کاسب ترازو دار
آنکه کارش همیشه اوقات
که زمن کم فروش تر بی شک
کانکه امروز گشته داور خلق
وانکه بر کف گرفته کفه دار
وانکه دانیس حق و باطل سنج
سنگ کم هشته در ترازوی عدل
با من اندر مقام هم کاری
پاش ، بر مسند رفیع قضا
کله مشتری ز من بیجا است
پیک دوری ز دستگاه قضا
گفتم از داد گستری بگذر
هم بقاضی مکن قیاس عمل

فکر فردا کن ای ترازو دار
که ترازو بدست دیگری است

جیره بندی

منظومه ذیل پس از انتشار اعلان جیره بندی نان گفته شده است

رفت مأمور جیره بندی نان
آمدند اهل خانه اش در پیش
مرد ما مور پای در بنشست
دید بر یک ورق از آن اوراق
پیش خود گفت کاین نه سک باشد
و ز تما شای صفحه دوم
زانکه چون نیک اندرو نگر بست
گشت مبهوت از آن سجل جدید
پدر او سک است و مادر سک
گفت ، سک در شمار آدم نیست
صاحب خانه در جوابش گفت

پی تحقیق زی سر ای فلان
تا سجلاتشان بکنند تفتیش
و آن سجلات را گرفت بدست
شده عکسی شبیه سک الصاق
پیکمان آدمی دو رک باشد
کرد یکباره عقل خود را گم
دید نامش هم از قضا (شیری) است
دید (شیری) سک است بی تردید
اصل و فرعش بود سک اندر سک
شیری آخردرین میان سک کیست
کاین معما نشاید از تو نهفت

من چو دیدم که جیره بندی نان
بعد ازین از جوان و کودک و پیر
دیدم این سکه که پاسبان منست
عمرش اندر ره وفا شده صرف
سالها پاسبان من بوده است
چون نباشد کسش که نان بدهد
منکه نه باغ و نه دکان دارم
گر کنم فکر سیری شیری
نه ازین جیره کم توانم کرد
لاجرم نیک حیلتی کردم
این سبیل ساختم که نان بخورد
تو هم اینک مرا بجل فرمای

شد قریب الوقوع در تهران
میرسد نان بهر سری شش سیر
روز و شب ریزه خوار خوان منست
در وفا داریش نباشد حرف
حافظ جان و مال من بوده است
باید از درد جوع جان بدهد
نه فروتنی ز جیره نان دارم
باز مانم ز نان شش سیری
نه بشیری ستم توانم کرد
بسک خورشید خدمتی کردم
نانی از بهر حفظ جان بخورد
رحم بر صاحب سبیل فرمای

گر چه شیری سکه است و آدم نیست
آدمی از وفا اگر دور است
آدمی مست و سکه بود هشیار
آدمی خفته در شب تار است ،
بسرانی که دزد ره یبرد
گر نه سکه پاسبان بود رومه را

هیچ چیزش ز آدمی کم نیست
بوفاسکه همیشه مشهور است
مرغ و ماهی بخواب و او بیدار
لیک سکه تا بصبح بیدار است
شکمش را سکه سرا بدرد
گر که خونخوار میدرد همه را

هر وجودیکه سودمند افتاد
دل پرکش رضا نخواهد داد
شیری ار جان دهد زبی نانی
این سراکی شود نگهبانی !



سپس بانو سرور محض اشعار خود را قرائت کردند

بانو سرور مهکامه (سرور الدوله محض) در سال ۱۲۸۷
خورشیدی در شهر لاهیجان (گیلان) متولد گردیده، خانواده وی در گیلان
بشراعت و فضیلت شهرت بسزائی دارد - پدر او مردی دانشمند بوده -
بانو سرور مهکامه با اقتضای تربیت خانوادگی از اوان کودکی با آثار
بزرگان علم و ادب آشنائی حاصل کرده است. در نه سالگی چند هزار

بیت از بزرگان ادب بویژه اشعار حماسه فردوسی - پندیات سعدی - غزلیات حافظ - مثنوی و مولوی - رباعیات خیام را در گلشن خاطر محفوظ داشت . از ابتدای ۱۰ سالگی سرودن شعر آغاز نهاد و اشعار مهبیشت



در همان اوان در مطبوعات کیلان انتشار یافت - قریحه سرشار و استعداد او - جیب گردید که با وجود عسرین در موقع افتتاح اولین دبستان دولتی لاهیجان از طرفه اولیا، فرهنگ به خدمت دهیخت شود . بر اثر قوت والدین خود (زمستان ۱۳۰۵) با اتفاق سایر اعضای خانواده برشت حرکت کرد و بریاست آموزشگاه جدیدالتاسیس (اکابر نسوان) منصوب گردید و همینکه اولین دبیرستان دختران بنام دارالمعلمین در رشت تاسیس

شد تدریس دروس ادبی کلاسهای دارالمعلمیات نیز با او واگذار گردید و تا اواخر سال ۱۳۰۸ به خدمت فرهنگی در رشت اشتغال داشت و پس از ازدواج به شهران رفت و از کار فرهنگی کناره گرفت - در پائیز ۱۳۱۷ همسر جوانش برض قلبی در تهران درگذشت و سه پسر و یک دختر از خود بیاد کار گذاشت

بانو سرور مهکامه پس از بارگشت برشت ریاست دبیرستان فروغ دختران رشت (مدرسه انانیه سابق امریکائی) را بعهده گرفت بانو سرور مهکامه در مسابقه مطروحه انجمن ادبی ایران در جشن هزار ساله فردوسی (۱۳۱۳) شرکت نموده و از آثار او که قسمتی از آن در این مجموعه منتشر میگردد گل گفتاره - گل گلزار است اشعار زیر را بنامش اولین کنکسره شعرا و نویسندگان ایرانی در خرداد ماه ۱۳۲۵ سروده اند .

هر کس از کنکسره شعرا و ادب شادان است کاین بی دوستی شوروی و ایران است
و چه خوش گفت بسا العلم و ادب ، میزبانم عجم و شورویم مهبان است

سایه گستر شده فرهنگ ز همسایه خوب که کنون خانه فرهنگ چنین رخشانست
 فرخ آنکو که کند سیر در انفس بصفا خرم آنکو که در آفاق وفا پویان است
 آدم آدم شود از زیور فرهنگ و ادب هر که فرهنگ ندارد بتر از حیوان است
 در سر سراتم سر آمده بر باد از آنک ای بسا سر که در این مسئله سرگردان است
 مادر این بحر وجود از همه ناچیز تریم که از این درم ناچیز بشر حیران است

✽

هست (مهاکمه) اگر (سرور) نموان چه عجب
 کا ولین شاعر شیرین سخن ابراث است

بانیو محمدریس تاریخچه ادبیات ایران را که سابقاً بشمرد آورده
 بودند در کنگره قرائت کردند و ما اینک مقدمه آنرا نقل میکنیم:

گل گلزار - گل گفتار

نخواهم زندگانی بی جوانی جوانی نو بهار زندگانی است جوانی ای مل سر شار مستی دل گرم بر ازخونت شود سرد کنار جدوی و طرف کوهساری بشوید از رخ ما گرد اندوه خریداری ندارد ماه سیمین نباشد سیم مه را کس خریدار که دیگر کس نبیند مشتری را	بود خوش در جوانی زندگانی بهار عمر انسان در جوانی است جوانی ای گل گلزار هستی مبدا روی گلگونت شود زرد چه خوش باشد صفا در نو بهاری صدای آ بشار از قله کوه چو مهر افشان کند کیسوی زرین چو خور میآورد زر را بیازار چنان دوزد دو چشم مشتری را
--	--

✽ ✽ ✽

گل ولاله گذارد بر دلم داغ کند بر اهل دل تا حل مشکل کند بلبل در آن دل آشیانه که می بیند پریشان موی سنبل که بشکفته از او گل از گل من کنم مانند بلبل مویه بر او خوش آن به کش کنم این قصه کوتاه	گذار من فتد گر بر سوی باغ از آنرو می نهی گل داغ بردل ولی کز داغ گل داود نشا نه کشد زان ناله های زار بلبل بود مام وطن هم سنبل من پریشانش چو اکنون گشت کیسو ز درد میهن افزایش غم و آه
--	--

صفای گلستان و نکته گل
 بجسم و جان مسرت می فزاید
 گل مقصودم ای دل یاسمن نیست
 بهار عمر گل چندی نیاید
 بغیر از پنج شش دوزی بگلزار
 گلی را جو بیاغ زندگانی
 مشام جان ز بسوی او معطر
 بغیر از حس چشم و بینی و دست
 و لیکن گفته های نثر شاعر
 چو گویم نکته های شاعرانه
 بلی شادایی گلپای گفتار
 گلی کش زینت تاج است اورنگ
 عروس بخت آنرا گشت دمساز
 همابر فرق آنکس سایه انداخت
 خوش آنسر کو گذارد افسر علم
 اگر يك ذره جوئی مهر دانش
 زدانش کن دلا پیرایه خویش
 خوشا آن دختر رعنا و زیبا
 که هنگام بهاراف جوانی
 ز گلپای هنر سر مست گردد
 شود از وصل علم و مسرت شاد

نوای قمری و آوای بلبل
 ز دل رنگ ملالت می زداید
 مرادم نرگس باغ و چمن نیست
 از اینرو مهر و الفت را نشاید
 نماند گل گل دانش بدست آر
 که باشد رنگ و بویش جاودانی
 سرای دل ز روی او منور
 دگر حس ها نخواهد شد ز گل مست
 ترو تازه کند مغز و مشاعر
 بر نفس آرم حواس پنج گانه
 شکسته گردد بازار گلزار
 نچیند کس جز از گلزار فرهنگ
 که شد با شاهد فرهنگ انباز
 که دل از رنگ نادانی بپرداخت
 خوش آسیر کو رود اندر سر علم
 بتابد در دل تو مهر دانش
 ز صنعت کن هلا سرمایه خویش
 خوشا آت پور برنا و توانا
 با یام نشاط و کام را نی
 بگلزار ادب پا بست گردد
 ز قید جهل و غفلت گردد آزاد .



ساعت ۸ روز پنجشنبه ۶ تیر ماه نمایندگان اتحادیه نویسندگان شوروی
 با نووورا ایئیر و آقای الکساندر سورکف مدیر مجله «آگاتیک» و عضو شورای سردبیران روزنامه «لیتراتورنایا
 گازتئا» در میان کف زمین متد حضار وارد کنکره شدند و جناب
 آقای بهار وزیر فرهنگ وقت ورئیس کنکره پیشنهاد کردند که
 نمایندگان ادیب شوروی جزو هیئت رئیسه انتخاب شوند . پیشنهاد
 رئیس کنکره باخشنودی کامل بتصویب رسید و با نووورا ایئیر و آقای
 الکساندر سورکف پشت میز ریاست کنکره جا گرفتند .

آنگاه آقای هژده چند شعر خود را خواندند .

علیه‌سعد مزده قرزند عبدالحسین در دوم دیماه ۱۲۹۹ در



شهر شیراز متولد و هم در آن
سرزمین پرورش یافته است . پس
از اتمام تحصیلات دبیرستانی به
شغل آموزگاری مشغول گردیده
و در ضمن نیز نزد استادان بلند
پایه آن دیار با موعظت ادبیات
عرب و فلسفه و منطق پرداخته
است و اینک دبیر ادبیات فارسی
و عربی دبیرستان های شیراز -
می باشد .

گل مهربان

عید است و بهار و نو جوانی	آن به که ہمیش و نوش کوشی
دستار زبا و خرقه ذرق	بکسر بیهای می فروشی
از بی عملان کناره گیری	حرف از لب مطربان نیوشی
کز هستی ما نشان نماند	رنک از گل و گلستان نماند
ای نازه گل بهار دانی	این باغ و بهار جاودان نیست
امروز اگر عروس باغی	فردا که خزان رسد چنان نیست
از رنک تو و نوای بلبل	در ساحت گلستان نشان نیست
آئینه آب و بزم بستان	با کیزه و جای دوستان نیست
دور از تو که چشم کس نبیند	خار آید و جای گل نشیند
پس ای گل من سزد گر امروز	رحمی بهزار زار آری
از راه وفا و مهر بانی	جویش دل و نگاه داری
مرهم دهیش نه نیش دلسوز	آخر تو کلی نه خارخوار

تا چون برسد نهیب صرصر
از بعد نسیم نو بهار ی
در صحن چمن گلی نماند
نام تو بود به یادگار ی
گویند در این چمن گلی بود
کش خاطر مهر بلبل ی بود

پیام سعدی

سحر که گزین لاجوردی سپهر
سپهر بر بن لجه نور گشت
نمودم پی رخصت این سفر
سوی تربت پاك گشت
زدم بوسه بر تربت پاك او
مگر همتش کار سازی کند
و گرنه چه آید ز خاکی نژند
زهی شرمساری که درویش خوار
چنان بودم از خویش شرمناک
بزاری بر آوردم از دل خروش
که همان مژده هنگام کار آگهیست
گرفته عنایات شاهیت دست
قدم کن ز سرتوشه ساز از روان
پس از آفرین و درود و سلام
که ای نامور مهتران گزین
سخندان و دانشور و پاکرای
سخن کان بهین گنج یزدان بود
فروزنده تر شمع بزم وجود
شمار است از لطف یزدان پاك
نمائید بر کمر هان رهبری
سخن کان بود نفرو خاطر پذیر
بگفتار شیر یفت دانا پسند
بحرفی توان ساختن عالمی
سخن کان بود پاك و نیکو سرشت
فروغی خدائی است گفتار پاك
بشکرانه فضل و احسان او
بازشاد گم گشتگان طریق

ستاره نهان گشت و تابید مهر
زمین غرقه در پرتو نور گشت
سوی تربت پاك سعدی گذر
و نشاندم روان بر سر خاک او
سرافکنده ای سرفرازی کند
بر آسمان با میگانی بلند
گشت رخ در منظر شهریار
که آلوده دامان زدادار پاك
که این نکته نغمه آمد به گوش
رخ از بخت تابیدن از گهر هیست
ز جاگر نغیزی دستیت هست
پی آستان بوسی مهتران
پدیشان ده از من پدیشان پیام
که بر جانتان از خدای آفرین
بنیکی همه خلق را راه نمای
وازاو پایه و اراج انسان بود
گزیده ترین در دریای جود
که گیرید دست ضعیفان خاک
که شعر است تالی پیغمبری
بجان نور بخشد چو مهر منیر
غم از دل توان برد و از جان گزند
همان سوختن نیز اندر دمی
گلی باشد از گلستان بهشت
که مرآت جانست از آن تابناک
مگر دید از عهد و پیمان او
و فادار با شید و یار و شفیق

بهر کس زهر جاست یاری کنید
 بتابید از مهر بر هر چه هست
 بسوزید چون شمع و بپخشید نور
 دل از آتش عشق سوزنده به
 کراچان بود روشن از عشق دوست
 بخصم خودش نیز از دوستی است
 شمارا که روغن دل از عشق دوست
 بمهر بشر زند گانی کنید
 مبادید از آن خود پرستان دون
 «بنی آدم اعضای یکدیگرند»
 «چو عضوی به درد آورد روزگار»
 «نوکر معنت دیگران بینی»

بکام کسان کامکاری کنید
 چو غور شد تابان بیالو پست
 بهر چیز و هر کس ز نزدیک و دور
 و از این سوختن جان فرزند به
 بپشش کعبه جلوه روی اوست
 که در دیده اش جز رخ دوست نیست
 که هسته بادشمن و دوست دوست
 بآزادیش جا نشانی کنید
 که دانند بر خلق بخود را افزون
 که در آفرینش زیگ گوهرند
 دگر عضوها را زنیانند قرار
 نشاید که نامت نهند آدمی

بد آقای علی معینیان اشعار خود را خواندند.

«در ذی حجه سال ۱۳۳۱ قمری مطابق سال ۱۲۹۱ شمسی در
 يك خانواده اهل علم و دانش متولد شدم. دوره تحصیلات ابتدائی را در
 استان بیابان رساندم و با اینکه -
 وضع اقتصادی من خوب نبود با
 مختصر موه ای در شهر بمبور
 سال ۱۳۰۹ برای اكمال تحصیلات
 هازم تهران شدم. این دوره از زندگی
 من که مقارن عنوان جوانی بود با
 رنج و مشقت زیادی سیری شد و
 سرانجام بعلل مادی نتوانستم -
 تحصیلاتم را بیابان برسانم و بناچار
 پس از گذراندن دوره اول -
 متوسطه وارد خدمت دولت شدم،
 ولی تحصیل را ترك نگفتم تا دوره
 متوسطه را در تست ادبی با موفقیت
 امتحان دادم و برای ادامه تحصیلات
 عالی وارد دانشکده معقول شدم. دو
 سال در شعبه ادبی آن دانشکده
 مشغول تحصیل بودم که این دانشکده منحل شد و من هم از وزارت فرهنگ
 بفراسان انتقال یافتم.



این هنگام مصادف بود با جنگ جهانی دوم که اهریمن -
خونخوار فاشیسم آتش جنگ را روشن کرده بود. در مدت یکسال سراسر
اروپا پایمال سم ستوران و چرخهای سنگین تانکهای نازی گشت .
جنگ مانند آتش فروزانی که به نیزارها سرایت کند کم کم
سراسر جهان را فرا گرفت و نهیب آن بمرزهای ایران نیز رسید و تحول
عظیمی در اوضاع سیاسی این کشور پدید آورد و ملت ایران از قید و بند
رژیم پلیس آزاد گشت .

در سال ۱۹۴۲ نبرد سهمگین و تاریخی استالینگراد در گرفت
این پیکار مهیب و نتیجه درخشانی که در پی آن نصیب عالم بشریت
شد در روح خسته و نگران من اثری عمیق گذاشت .

من مانند میلیونها نفر بکشتارهای هول انگیز فاشیسم با دیده
نفرت نظاره و در پیش خود فکر میکردم، آیا ممکن است نیروی عظیم
صلح جوی کارگران که از تمدن بشریت دفاع میکنند در مقابل اژدهای -
آدمخوار فاشیست بزانودر آید؟ بنظر من محال بود؛ زیرا اگر میشد
آن وقت دنیا و هر چه که بنام علم و تمدن نامیده میشود مستخره ای بیش
نیود. سرنوشت گیتی و تمدن بشر بسته به نیردی بود که در پای دیوارهای
استالینگراد در گرفته بود . شهر استالینگراد بسان قهرمانان زخم -
خورده سراپا غرقه بغون ایستاده و یک تنه راه بر دسته های مهاجم سد
کرده بود و سرانجام ارتش نیرومند و نجات بخش سرخ از میان آتش و
آهن و خاکسترهای خون آلود استالینگراد مظفر و منصوره در برابر افش
و ارتش شکست ناپذیر فاشیسم را بزانودر آورد. این فتح درخشان و
فتوحات بعدی ارتش دلاور سرخ در پی آن جلادیهای دهشتناک نازیها
روح خسته و نگران مرا از یأس و حرمان نجات و طبع بزم مرده مرا که سالها
در زیر خاکستر یأس و نومیدی خفته و خاموش بود ناگهان بیدار کرد
و اولین چکامه خود را بنام (ارتش سرخ) بسبک عنصری استاد سخن
سرایان خراسان و ماورا، النهر سرود و در حقیقت دوره شعرو شاعری
من از این تاریخ شروع شده است؛ زیرا اشعاری که در دوران تحصیل
و غفلت جوانی در تحت تأثیر شادانایام سروده ام نه از حیث سبک و
نه از لحاظ مضمون ارزش چندانی نداشت و چون چکامه «ارتش سرخ»
مورد توجه تیپ روشن فکر و آزادخواه قرار گرفت مرا به تعجب این
سبک و این روش ترغیب کردند و تقریباً تمام قصائد و قطعاتی که -
سروده ام بسبک کلاسیک و پیروی از مکتب سخن سرایان بزرگ باستانی
ایران است که مقداری از آن بناسبت تشکیل اولین کتکره شاعران
و نویسندگان ایران بنام «در راه پیروزی» چاپ شده است .

حضور در کتکره شاعران و نویسندگان و شرکت در بحث های
مفید انتقادی و تجزیه و تحلیل سبکهای مختلف شعری از طرف دانشمندان

جوان و مطالعه در افکار و آثار نویسندگان و گویندگان معاصر تاج
گرا بهائی در موضوع شعر و شاعری نصب من کرده است که امیدوارم
اثرات نیکوی آن در آثار آینده من آشکار و هویدا گردد.

تهران - تیر ماه ۱۳۲۵ - علی اصغر معینیان

انقلاب کبیر اکتبر

آورد مزدهای که مرا تازه گشت جان
کانرا بهر کسی ندهد مفت و رایگان
دسترس بهر کس اخبار این و آن
بود از قیام رسیدن يك عيد جاودان
کز این خجسته نهضت جهانی است شادمان
و زخیر مقدمش همه همزای و همزبان
نام بزرگ نهضت اکتبر را زمان

با آنهم منابع زر خیز بی کرات
در چنگ يك حکومت جبار جانستان
چونان حکومتی که نبیند دگر جهان
از دست رنج جامعه سرمست و کامران
در سفره اش ز خون ضعیفان بجای نان
دهقان نداشت چاره بجز ناله و فغان
دلها تکان گرفت ز آزار نا کسان
دیگر نداشت طاقت جور ستمگران
تا انتقام خویش بگیرد ز دشمنان
ظاهر شد از سراسر آن ملک نا کهان
ابری بیارش آمد چون سیل شد روان
و زخون افق گرفت بخود رنگ ارغوان

ملت نیازمند یکی مرد قهرمان
رو شندل و مدبر و بیدار و کاردان
بی باک و با اراده و فعال و جانفشان
در عرصه سیاست روسیه شد عیان

گاه سحر نسیم فرخ بخش بوستان
آورد مزده و خبری بس گران بها
داند که من نه رادیو دارم نه تلگراف
آن مزدهای که داد بمن وقت صبحدم
عيد خجسته نهضت اکتبر شوروی
دلها ز مقدمش همه در وجد و در نشاط
با خط زر نوشته بتاریخ انقلاب

در سرزمین روسیه یک ربع قرن پیش
بودند نوده ها همه درمانده و اسیر
چونان حکومتی که ندارد زمانه یاد
در رأس آن حکومت بیدادگر، تزار
در کاسه اش ز اشک یتیمان بجای آب
از گار گر نماند دگر آه در بساط
جانها بلب رسید ز بیداد بی حساب
این ملت بزرگ کهن سال و رنجبر
با خشم و کینه گشت مهبای انقلاب
آن خشمها بصورت يك انقلاب سرخ
زان خون و اشکها و از آن آه و دردها
طوفان انقلاب هو پیدا شد از افق

بهر اداره کردن این انقلاب بود
مردی چگونه مردی، با عزم آهنین
يك مرد انقلابی و دانا و هوشیار
مردی چنین که نام بلندش بود لنین

آن مظهر اراده و تمثال انقلاب صد انقلاب در سر پر شور او نهان

سال هزار و نهصد و هفده ، تزار شد
در آن شکستهای پیاپی بحکم جبر
در هفتم نوامبر بهنگام نیمه شب
دست عدالتی بدر آمد ز آستین
دستی ز آستین لنین ، کرد انقلاب
در کف گرفت پرچم خونین انقلاب
با همراهان يك دل و با داس انتقام
غار تکران ملت و دزدان ملك را
ویرانه شد بنای کهن سال خود سری
نوشت اساس و زندگی خلق زنجیر
کاهی ز عدل و داد مساوات بی فکند
با نام اتحاد جماهیر شوروی
دهقان و کارگر پی بهبود زندگی
در راه يك هدف همه در کوشش و تلاش

بنام از لنین برهبری خلق شد گزین
سر سبز شد نهال برومند انقلاب
محصول آن درخت برومند بارور
از پر تو توجه آن باغبان راد
شادابی و نهال گل از باغبان بود
با نقشه ای منظم و با سرعتی عجیب
آماده گشت و ساخته در مدتی قلیل
در کارخانه ها و چه در کشتزار ها
تاتار و ترک داده بهم دست اتحاد
تاتار و ترک و ترکمن و روس وارمنی
فارغ ز قیل و قال نژادی و مذهبی
این ملت دلاور بیدار صلح جو
از نقشه حریف ستمکار بسی خبر
شد مورد تهاجم بیدار بسی سبب

فرزند انقلاب استالین پاك جات
بیخشی ز علم و شاخش از کوشش و توان
آزادی و عدالت و آسایش و امان
شد سرزمین کارگران غیرت جنات
شادان زید همواره خردمند باغبان
پیش گرفت در ره صنعت ز دیگران
هر گونه کارخانه بهر جا و هر مکان
این توده بزرگ چه از پیروان جوان
وین هردوان برادر تاجیک و ترکمان
زیر درفش سرخ بهم گشته توامان
بایکدگر برادر و غمخوار و مهربان
خارج ز بند و بست جهان و جهانیان
غافل ز اکید خصم بد اندیش بد نشان
از باختر ز لشکر خونخوار آلمان

دژ این نبرد خانه برانداز هولناک
هنگامه‌ای فجیع که تاریخ روزگار
شد پایمال سم ستوران هزارها
صدها هزارخانه دهقان و کارگر
شمشیر کینه آخته، بر جان مردمان
اندر کنار شهر ستالین سیاه سرخ
درهم شکست پشت عسورا بیک فشار
جیش بزرگ ژرمن از هول این شکست
از دشت کارزار پراکنده شد چومور
درهم شکست پشت سیاهی که سالها
در پیشگاه قدرت جنگاوران سرخ
اکنون بشادی و شرف بیست و هفتین
جشنی پر افتخار بپاگشته هر طرف
از من درود و تهنیت ای پادشاه بیز
پاینبند باد نام ستالین نامدار
پیوسته اتحاد جماهیر شوروی
از مهر شاد کامی آن ملت بزرگ

هنگامه‌ای بپاشد از آن دیو سیرتان
هرگز ندیده وحشت و هنگامه‌ای چنان
اشیاء بسی نظیر ز آثار باستان
شد منهدم ز آتش بیداد نازیان
شبر نك جگر تاخته، بر جسم کودكان
چونان هژیر غضبان باحمله‌ای گران
از هم گسست رشته نظمش يك تكان
بر تافت از مقابل جنگاوران عنان
كند اوران اوتش سرخ از قفای آن
در من هوای سروریش بود بر جهان
پشت سیاه از من غم گشته چون كمان
از سال انقلاب كه عیدی است جاودان
بانك سرور بر شده بر اوج آسمان
دامن كشان برقرده پاك لنین رسان
آن قائد رشید توانای ككاردان
در سایه حمایت او شاد و كامران
این دلنشین حكامه فرستادم از مغفان

مفعول و فاعلات مفاعیل فاعلین
معذورم از که قافیه گشته است شایگان



هنگامی که نوبت سخن با آقای دکتر طنطعلی صورنگر رسید، ایشان لازم دانستند قبل از اینکه اشعار خود را قرائت کنند، شمه ای راجع به نظریات خویش در باره ادبیات باطلاع اعضای کنگره برسانند و ما اینک عین بیانات ایشان را نقل میکنیم.

حضور من پشت این میز واقعاً برای قرائت اشعار نیست، زیرا برخلاف تصور بسیاری از صاحبان ذوق خواندن آثار طبع در جرگه کسانی که خودشان با سرافرن آگاهند اگر آلوده بابت خود نمایی نباشد بنظم مانند آنست

که شعبده بازی بخواند در محضر اهل فن بنمایش شمای از هنرمندی خویش
بپردازد و آنچه را در نظر دیگران غریب و تعجب انگیز جلوه میدهد در پیش آنان
نیز عجیب و شگفتی آور نمایان سازد *

این تشبیه چندان نابجا نیست، زیرا از هر چه بگذریم شعرا و سخن
گستران واقعا با الفاظ شعبده میکنند و بنظر مستادان سلف بازها در محاسن
خود و با همکاران خویش، آنها را بلقب سحر آفرین و افسونکار مباحی می
کرده اند *

همینطور نمی خواهم از آن روش سخن که پیش من بروش شعرای
سلف و نزد بعضی از همکاران من در این جا بروش کلاسیک تعبیر شده و من
خود نیز از نظری از متابعان آن هستم دفاعی کرده باشم و با تعجری را که در
آن راه یافته انکار کنم و با از آنچه امروز پیش ما بشکاید جدید و احیانا سبک
رومانتیک و رآلیزم تعبیر میشود کلمه ای بانتقاد گفته باشم و با نظری سخن سرايان
دیگر که معتقدند باید قید را از شعر برداشت و آنرا از زنجیر قافیه و بانیهای کهنه
آزاد ساخت ممانعتی کرده باشم

حقیقت اینست که قدمای مادر ادوار مختلفه تاریخ بایک سلسله افکار
و معتقداژت سیاسی و دینی و فلسفی حشر و آمیزش داشتند و این افکار باحیات آن
ها آمیخته و از لوازم زندگانی آنها شده بود و سخن گستران بزرگ آنها مانند
حافظ و جلال الدین محمد که این افکار و معتقداژت را در آثار خود منعکس می
ساختند کلمات و تعبیراتی زیبا و زیباوندار که پیش همه کس مبین معنویاتی معلوم
بود بخدمت خویش در آورده بودند و عارف و عامی را بوجد و سرور میآوردند
و آثار آنها امروز مانند تاجی بفرق ادبیات میدرخشد و عدم تعمیم سواد در
میان طبقات اجتماع نیز اشعار آنها را غیر مأنوس جلوه نمیداد. چنانکه هنوز در
این روزگار هم مردمی از اهل بیابان و دهکده های ایران اشعار سعدی و حافظ
را با آواز میخوانند و چوپانان با آنها زمزمه ای دارند با آنکه مانند شمس تبریز
نه خط دارند و نه سواد و نه عربی خوانده اند نه عجمی *

اما امروز افکار و معتقداژت سیاسی و فلسفی و علمی بسیار از جهات
متمدن بکشور مارخنه یافته است، ولی چنانکه مشاهده میشود میبینیم این فکرهای
گوناگون در صفحات ادبیات ما منعکس نمیشود *

و اگر هم گاهگاه چنانکه یکی از دوستان دانشمند من در این محفل گفت
چیزی از این همه فکر نو در ادبیات ما تجلی کند ارزش معنوی آن کم است
و سبک جدید با پیش و پس کردن قافیه یا تبدیل چهار پایان بهوا پسا و راه آهن
بامدح گوش و انگشت سیاه دلربایان بجای سخن از روح بخشائی لیان او یا

ستایش و بیان بعضی از افکار سیاسی بهمان نهج که انوری در زمان سنجر در حمله غزها میساخت این مهم را تعهد نمیکنند *

اما این گناه زبان فارسی و اوزان شعری و کلمات رایج کنونی مانست بلکه علت آن است که این افکار نو هنوز در میان طبقات مختلف ایران درست جانگرفته و با حیات معنوی آنها در نیامیخته است و اثر لوازم زندگی روحانی آنها نشده است *

روزی که افکار نوخواه ناخواه در خاک این کشور درست ریشه بدواند نهالهای تازه فوق ناگزیر آغاز تری بخشی خواهند کرد و برگهای خشک و درختان بی ثمر از میان خواهد رفت چنانکه روزگوار همین کار را ادیبان سایر کشورها کرده است. شما ذوق را بتوجه بیک هدف معین ملزم نسازید و یک سبک نوین را بکرسی نشانید بلکه هدف را آنقدر بزرگ و قریب کنید و آنها را در معرض مشاهده و توجه عمومی قرار دهید تا ذوق خواه ناخواه بسوی آن فریفته شود و خود را برای بیان زیبایی آن بیاراید *

متأسفانه این هدف های نو هنوز درست روشن نیست و نشانه گیری بآنها دشوار است *

زور در هر يك از شئون زندگی انسانی که اعمال شود ناپسندیده و مذموم است و خدمت اجباری ذوق نیز نتیجه اش از هر گونه علاقه و بستگی و اطاعت اجباری بهتر نیست چنانکه در دوره دیکتاتوری دیدیم بعضی از کلمات و اصطلاحات زبان فارسی را زندانی و خانه نشین کردند و کلمات نورا بزور بردول اشخاص نهادند اما کلمات نو که چندان هیبت نداشتند همینکه زور از میان رفت از دهانها افتاد و ذوق مردم فارسی زبان آنها را طرد کرد *

حرفی هم قلندرانه بگویم اجازت است؟ من تصور میکنم در عالم احساسات و عواطف یا در مشاهده آثار زیبای آفرینش اگر بشر از اجداد نخستین خویش عقب تر رفته باشد پیشتر هم نرفته است. این عشق که پیش ما اینهمه دلپذیر و زیبا جلوه میکند پیش اولاطون و سعدی و حافظ و جلال الدین محمد و شیخ صفا نیز نه تنها دلپذیر بود بلکه آفرینش و التهاش نیز شدیدتر و کرشمه دلبران آنان نیز بدون تردید کارگر تر بود که اینهمه سربه صحرا مینهادند و مانند وحشی کرمانی به پریشانی مبتلا میشدند. اگر بشاعر اجازه عاشقی میدهد و عشق را چیز تازه ای نمیدانید چرا نباید شاعر با همان ناله ای که سوخته دلان میشناسند امروز از تغافل معشوقه شکایت آغاز نماید.

همینطور نیز بنظر من که از علوم طبیعی و کالبدشناسی آگاهی ندارم پروانه هنوز بعد کمال متجدد نشده و با آنکه شمع کافوری بجراغ الکتریک تبدیل گشته

است باز واقعاً گردشعله می‌کرد و در دل آدمیان شیفته احساساتی را بیدار می‌کند
این آفتاب جهانتاب که بر تارک آدمیان برکت و نعمت میریزد از دریچه خانقاه
سعدی و پنجره اطلاق من یکسان جلوه می‌کند و من چرا نباید سپیده نورانی را
بهمانگونه که آن سخن سرای روشنی بیل کرد سپاس بگویم یا برسیدن پیری و
نا توانی بزبان فردوسی و رودکی ندبه آغازم . اگر برای من این اجازت است
پس این دو منظومه کوتاه و له اینک برای همکاران خواهم خواند چندان نابجا
نخواهد بود .

دکتر صورتگر

سپیده دم

چو غورشید آن چهر زیبا گشاید
گره از دل نا شکبیا گشاید
چو بفروزد آن روشنی بخش گیتی
در فرهی برخ ما گشاید
ره عاقبت بر فرومایه بندد
دو بازوی مرد توانا گشاید
همه راز بنهفته در پرده شب
سپیده دمان پیش دانا گشاید
سحر که چو چشم فرو بسته ما
براین طارم نغمز مینا گشاید
سپاس جهان آفرین را ، چکاوک
فراز چمن لب بر آوا گشاید
بدشت آیم از باغ بکر یزم ایسرا
دل درد متندان بصحرا گشاید
بدل گویم ، آنجا که در بسته یابی
کران جان چه استاده‌ای تا گشاید

مرا نیست بر بوستان بآن نیازی
 که بندد در باغ را با گشاید
 گسر امروز کاری فرو بسته داری
 بمان کش سرانگشت فردا گشاید
 چه نا شادمانی که هر مشکل را
 بلب خندی آن شوخ تر سا گشاید
 فری، آنکه تازی دل درد مندش
 بروشن چراغ کلیسا گشاید

پیری

بکوش من آید ز پیری نهیب
 چو بینم که مویم سپیدی گرفت
 هزار اختر آرزو پیش من
 فرو خفت یا ناپدید گرفت
 شدم دوش بر دوش بد اختران
 وز آن دامن من پلیدی گرفت
 سوم بلا بر تناور درخت
 که در سایه اش آرمیدی گرفت
 بر آن گل که از گلشن خاطر
 سهرگاه با خنده چیدی گرفت
 بن آتش عشق کاسیب او
 با فسانه ها می شنیدی گرفت
 دل تابناک از بد روزگار
 غبار غم و ناپیدی گرفت

آقای دکتر صورتگر اشعار آقای رهی معیری را نیز قرائت کردند

رهی معیری در سال ۱۲۸۸ شمس در تهران متولد شده و پس از پایان تحصیل در مدرسه دارالفنون مشغول خدمات دولتی گردیده و فعلاً رئیس اداره کل انتشارات و مطبوعات وزارت بازرگانی و پیشه و هنر می باشد، تا کنون تأهل اختیار نگرفته است. از اوان کودکی و آغاز جوانی طبع او به شعر و نقاشی و موسیقی رغبت وافر داشت و فعلاً از هر سه هنر بهره مند می باشد.



تبرستان
www.tabarestan.info

در انجمن های ادبی خاصه انجمن نظامی که بهمت مرحوم وحید دستگردی تشکیل یافته بود از اعضا، مؤثر شمار رفته و آثار و اشعارش در انجمن مجلات ادبی و روزنامه های تهران در پائیزه ساله اخیر طبع و نشر گردیده است.

در روزنامه سیاسی و فکاهی باباشیل نیز مدت دو سال و نیم اشعار سیاسی و انتقادی او با امضای (زاغچه) مندرج و در انتقاد از رویه دولت های سابق و عناصر نامالح مجلس سیزدهم و چهاردهم و حمله به مخالفین آزادی و دموکراسی سهم بسزائی داشته است.

تصنیف ها و تراته های آواز قبیل (غزل عشق)، (دارم شب و روز)، (نوائی لی) (یار رمیده) و غیره در اقطار کشور مشهور و زبانزد خاص و عام گردیده است.

رهی معیری

گل یخ

سحاب افکنند پرده بر روی مهر
زند خیمه سبکون آب گیر
ردای قصب کوه گیرد بدوش
چمن مانند از دلف سنبل تهی
که نه غنچه مانده نه گلبن نه برگ
چراغ دل بوستان باغ شود
جهان را برانگیزد از بوی خویش

بدیناه کز گشت گردان سپهر
جهان پوشد از برف سیمین حریر
زدم سردی ابر سحاب پوش
شود دامن باغ از گل تهی
در آن فتنه انگیز طوفان مرک
گلی روشنی بخش بستان شود
صبارا کند مست کبیری خویش

گل و باغ افسرده گرمی گرفت
که با باغ بی برک و بر ساخته است

گل بیخ بخوانندش وای شکفت
ز گلها همه سر بر افراخته است

که انگیختی آتش مهر من
تویی همانند از برک و بر گلشنم
سپه موی من کرد سیماپ سان
مرا برف پیری بسر بدر نشست
زمستان غم را بهار آمدی
مرا آتش لاله ای چون توهست

الا ای گل آتشین چهر من
ز پیری چو افسرد جان در تنم
سپه کاری میم پیکر بنات
سپه سروم از بار غم گشت پست
بگرمی توام غمگسار آمدی -
گل بیخ گر آورد بستان بدست

ز گلچهرگان سر بر افراختی

که با جان افسرده ای ساختی

زلف یار

ای مشاك سوده کیسوی آن سیمگون تنی

یا خرمن عبیری ؟ یا بار سوسنی ؟ !

سوسن نه ای که بر سر خورشید ، افسری

کیسونه ای که بر تن گلبرگ ، جوشنی

زنجیر حلقه حلقه آن فتنه گستری

شمشاد سایه گستر آن تازده گلشتی

بستی به شب ره من ، ما نا که شیر وی

بردی ز ره دل من ، ما نا که رهزنی

که در پناه عارض آن مشتری رخی

که در کنار ساعد آن پرنیان تنی

گر ماه وزهره شب بجهان سایه افکند

تو روز و شب بزهره و مه سایه افکنی

دلخواه و دل فریبی ، دلبنده و دل بری

پرتاب و بر شکنجی ، بر مکر و پرفتنی

دامی تو یا کمند ؟ ندانم به راستی

دانم همی که آفت جان و دل منی !

از فتنه ات سیاه بود صبح روشنم

ای تیره شب که فتنه بر آن ماه روشنی

همرنگ روزگار منی ای سیاه فام
مانند روزگار مرا نیز دشمنی
ای خرمین بنفشه و ای توده عبیر
ما را به جانگذاری، چون برق خرمی
ابرسیه نه‌ای، زچه پوشی عذار ماه؟
دست‌های نه‌ای، بزچه اورا بکردنی



در این هنگام آقای: الکساندر سوری کف پس از معرفی توسط
جناب آقای بهار وزیر فرهنگ وقت در مجلس کنگره بیانات
زیر را خطاب با اعضای کنگره ایراد کردند:

اظهارات آقای سورکوف

آقای رئیس - آقایان اعضاء هیئت و مجسسه و نمایندگان کنگره:



افتخار بزرگی نصیب ما
گشته است - که میتوانیم دوسرزمین
مقدمی که استلوان بزرگ آن
هدایای گرانبهای بادبیات جهان
اعطاء کرده اند بنام ادیبان ملل
مختلفه ساکن اتحاد شوروی بنخستین
کنگره نویسندگان ایران تبریک
گوئیم - ما صمیمانه از هیئت مدیریت
انجمن روابط فرهنگ ایران با
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
متشکریم که ما را برای شرکت
در این کنگره دعوت نموده است
ما ما یلیم فقط مهمان نبوده
بلکه در کارهای کنگره نیز شرکت
مفیدی نموده باشیم *

امیدواریم روابط دوستانه قلبی بین شاعران و نویسندگان ایران و شوروی
روز بروز دامنه تر و محکم تر گردد *

تشبیه مہانی روابط معنوی بین شاعران و نویسندگان اکنون بیش از
 هر زمانی جایز اهمیت میباشد .
 هر قدر مناسبات مزبور استوارتر باشد سهم ما در ترقی جهان و پیروزی
 افکار بشر دوستی و عدالت بیشتر خواهد بود .

در پاسخ آقای الکساندر سورکف جناب آقای
 بہار لطف زیر را ایسراہ کردند :

من از طرف کنگرہ بہمانان معترم تبریک میگویم . امیدوارم روابط
 صمیمانہ بین ملل ایران و اتحاد شوروی بقدری محکم شود کہ بتوانیم در تمام
 شئون همکاری صمیمانہ داشتہ باشیم . شک نیست دوستی کلین ما ایجاد شدہ
 روز بروز محکمتر خواهد بود .
 اینک از وجود این دوشاعر و نویسندہ بزرگ و ہمچنین از کشور ہمسایہ
 خود اتحاد شوروی استفادہ های بزرگ خواهیم برد

قرابت آثار شاعران ادامہ داشت و نوبت بآقای نواب صفا رسید

آقای اصیل نواب صفا در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در کرمانشاہ



تولد یافته و تحصیلات متوسطہ
 خود را در کرمانشاہ و تہران پایان
 رسانیدہ است . نامبردہ سال ۱۳۲۶
 در عالم شاعری و روزنامہ نگاری
 قدم نهاد .

ابتدا در روزنامہ رستاخیز بسرودن
 اشعار سیاسی و انقلابی پرداخت و
 سپس عضویت ہیئت تحریرریہ -
 روزنامہ فکاهی و سیاسی توفیق
 اتصاف و اشعار نوی تحت عنوان
 «آہنگہای آخر شب» و «نوائ
 زورخانہ» کہ دارای جنبہ های
 سیاسی و انتقادی بود در قالب -
 فکاهی یا مضامین مستعار کرمانشاہ و
 مرشد صفا میساخت .

نواب صفا شاعریست و آلیست و از ابتدای شاعری در جناح

چپ با آزادی خواهان همکاری میکرده و بساختن اشعار اجتماعی و -
سیاسی که بیشتر در آنها موضوعات روز و طرز زندگی طبقات محروم
اجتماع منعکس است میرداخته و هیچگاه در پیرامون تنزل نگردیده و
معتقد است که ذوق و قریحه را میبایست در خدمت اجتماع بکار برد .
اغیراً مقداری از این نوع اشعار تحت عنوان (ترانه های
سیاسی) که در حقیقت تقویمی منظوم از جریانات سیاسی بعد از وقایع
شهریور است در زیر طبع میاشد که بزودی منتشر خواهد شد . او در عین
حالی که اشعارش از نظرون و فانیه بسبک متقدمین است عقیده دارد که باید
تحولی عاقلانه در نوع شعر فارسی بوجود آورد . این اشعار از اوست

زنده شد آزادی از کردار آذربایجان
کرده آذر بایجان در راه آزادی قیام
بهر استقلال ایران است واضح لال ظلم
شیوه ایران پرستی، رمز میهن دوستی
مشعل آزادی اندر مهد زرتشت بزرگ
هر که بر خود نام آذربایجانی می نهد
یافت آذربایجان آزادی والحق نکشت
گر بهم طومار آذر بایجان پیچیده بود
هر چه آذر بایجان گوید بسود میهن است
کرده آذربایجان چون مهر اخذ حق قیام
تابکی باید که مشتی ظالم میهن فروش
تابکی باید که با دست گروهی مفتخوار
تابکی باید که روز و شب بیارد چون مطر
زین جنایتها که دیدنی طاقش گردید طاق
میخورم سوگند بر ایران که در این گیرودار
فاش میگویم حقیقت را و باکی نیستم
کور بادا دشمن خونخوار آذربایجان



سبس نوبت باآقای افراشته رسید

پالتو چهارده ساله

ای رفتم سر آستین و دامن	ای چهارده ساله پالتو من
جر خوردی و وصله پینه بیدی	ای آنکه به پشت رو رسیدی
وا رفته ای و اتو نداری	هر چند که رنگ و رو نداری
صدر حمت حق به لنگ بقال	گشته یقه ات چو قابد سال
چل تکه چوبچه گلین چون	پاره پوره ای چو قلب مجنون
فدیه بارگرو دکانت رزاز	ای رفته بناز و آمده باز
امساله مرا نکه بداری	خواهم ز تو از طریق یاری
تا سال دیگر خدا بزرگست	این بهمن و دی مرو تو از دست

شغال محکوم

دای شغال تنه گنده ، خبله
دیدی افتاد دمت لای تله ؟
خوب ، بدجنس جد اندر جد دزد
کار ناکرده چه میخواهی ؟ مزد ؟
بی شرافت به کدام استحقاق
می کنی خریزه ها را قاپاق ؟
آخر ای بی هنر و بی همه چیز
که ترا کرده عزیز جالیز ؟
نیمه شب بهر چه آبی با بوس
دزد دزدانه بری مزغ و خروس ؟
بی گذر نامه و بی پروانه
چه زنی هر وله دور لانه
مالکی ، باج زمین می طلبی ؟
شیخی از بابت دین می طلبی ؟
مرغ بی وقت مگر چیزی خواند
که تناول بنساید آخوند
سیدی ، عامی ، تا خمس و ذکوات
بتو تقدیم نمایم ، بد ذات ؟

متولی دهات مائی
؛ شفا یافته آقائی

یا که هستی گل مولا درویش

بسر خرموت طلبی حصه خویش ؟

باری از شرع مطهر گذریم

از در عدل مظفر نکریم

چوب دارستی یا جنگل بان

آدم نیت ، سجل یا نوغات ؟

بهر اجباری از رکت و ستاد

آمدی یا به هوای مازاد ؟

پست امنیه فرستاده تو را

ببری خدمتشان مرغ مراد

سوء پیشینه مگر دارد آن

سر دیوار بریده حیوان

بخشن دار هستی یا فرمات دار

شهر دار هستی یا استان دار ؟

خط مگر داری از آقای وزیر

یا که دستور شفاهی ز امیر ؟

بلا تشبیه رئیس الوزراء

توصیه کرده به جالیز تو را

مگر از دفتر مخصوص کسی

به تو داده سمت بازرسی ؟

از سر شخم زدن تا خرموت

شده يك دفعه کتنی باری من ؟

هیچ در مدت عمرت يك بار

دست از پیل شده آبله دار ؟

هیچ شد یخ کنی از سرمائی

هیچ شد غش کنی از گرمائی

این همه پیش کشت ای نامرد

شد بگوئی ند دستت درد ؟

حال گر توبه وصیت داری

احمدی وار بگو، مختاری.

بوستت را کنم و کلاه کنم

سر جالیز به داکوت بزنم

تنه لش، جای گزینت سر خر

عبرت الناس (۱) شغالات دگر

رقص مطبوع کنی بر سر دانه

مثل بعضی وزراء بلغازم

سخن برزگر اینجا که رسید

از ته قلب شغال آه کشید

گفت افسوس که بی تدبیری

شیر موش هستی و موش شیری

دزدیک جوجه خروس، حلق آویز

دزد ده دهکده آقا و عزیز

دزد یک خرپزه اندر سر دار

دزد صد قریه جناب سر دار

زالوی خونت هزاران دهقان

حضرت اشرف و خان و اعیان

داشتی گر هنر و عقل و کمال

همه بودند بعرف تو شغال



بعد آقای ذبیح پهلوی اشعار خود را قرائت کردند .
 ذبیح پهلوی فرزند ابوالفضل طبیب ساوجی تولدش تقریباً در سال



۱۲۲۰ غوربینی میباشد . تا سن
 بیست سالگی در ایسران تحصیل
 خود را ادامه داد و بعد به خارج ایران
 سفر کرد . تا سال ۱۹۲۴ میلادی
 در مصر و اروپا مشغول تحصیل و
 مطالعه بود و ازین تاریخ به بعد در
 ایران مشغول عملی گردید .
 تا کنون چند کتاب و تألیف
 نوشته که برخی از آنها چاپ شده
 است .

راجع به تعلیم الیاء و صدا -
 شناسی و ریاضی بکودکان و لالان
 مطالعاتی کرده که نتیجه عملی آن
 در جزوهائی منتشر شده و خواهد شد

اینک چند نمونه از آثار ایشان که در کنگره قرائت کردند .

از گنج باد آور (حکیم علی بن الدبلاق)

چون دیو تنوره زده بیرون	ابری سپه از کران گردون
بندود بقیر آساست را	بگرفت سراسر جهان را
از کشور روشنی بیرون کرد	پیچید و سپاه خور زبون کرد
لرزید بخود پشای کیهان	طوفان شد و رعد و برق و باران
گردید فرشته ای هو پیدا	دو این زد و خورد و شور و غوغا
پرواز گرفته همچو شاهین	آراسته با سلاح زرین
می کرد جنود اهرمن دور	با ضربت و تازیانه نور
که یک تنه پشت خصم دون تاخت	که راست شکست و کار چپ ساخت
از داخت تزلزل و تباهی	تا در دل تیره سیاهی
خور کرد پدید از نهانش	در داد بیاد دود ما نش
از پر تو نیر وی خدا می	افراشت درفش روشنا می
بگرفت فرشته راه پائین	زان پس بهزار عز و آیین

بر باز نمود و چرخها زد
 تاروی زمین فرود آمد

بنشست و سر جوان به زانو
 با مهر بسی نوازشش کرد
 بگشود چو چشم آن ملک دید
 کای حور بهشتیم زیاری
 آیا که خدا ز مهر بانی
 یا نیست بتن روان پاکش
 بگرفت و سترد خاکش از رو
 مالید و کسی به هوشش آورد
 با ناله سوژ ناک پرسید
 از یار بگو خبر چه داری ؟
 در کالبدش دمیده جانی ؟
 خواهند سپرد زیر خاکش ؟

زینگونه بس سرود و گریید
 که دست فشاند و گاه غلطید

در پاسخ آن جوان نا کام
 این گریه و ناله را بها نیست
 با خنده فرشته گفت آرام
 تأثیر بدتر که خدا نیست
 هر کس که سپرد جان بقهار
 از وی نتوان سزد دگر بار

بیموده مباش زار و غمگین
 تا سپردهم تو را به آنی
 بینی به دو چشم خویشتن باز
 آرام گرفته بر سریری
 سنکش همه سیم و زرو گوهر
 در خدمت او زخیل غلمان
 حیف است که عیش و نوش آنجا
 بر خیز که اندرین جهانم
 بر خیز و مرا بدوش بنشین
 در جنت عدت جا و دانی
 معشوقه بصد کرشه و ناز
 منصوب بقصر دل پذیری
 صد ذرع کنار حوض کوثر
 آنقدر که حد و حصر نتوان
 از دست دهد برای دنیا
 امر است که بیش ازین نمانم

از جای جوان یار مرده
 بر خواست فکار و دلفسرده
 تا بر سر دوش وی مکین شد
 بر آن سوی چرخ چارمین شد

بگذشت چو اندکی ز پرواز
 بنمود فغان که زین مکانم
 این آتش و دود و شعله از چیست
 این قوم فسرده دل کیانند
 از دیده دلش طیبید ز آغاز
 بر تاب نما که سوخت جانم
 تعذیب و شکنجه را سبب کیست
 مستوجب خنجر آن چنانند
 هرگز ستمی نکرده ز یشان
 بی رحم ترین پادشاهان

زین بیش مبر سوی بهشتم

از یار گذشتم و بهشتم

✧ ✧

با چشم فرشته گفت خاموش
هنگام سؤال و گفتگو نیست

بر بند دهان و باز کن گوش
بشنو که عقوبت از بی چیست

✧ ✧

آنمرد که در میان آتش
از عقرب و کفچه مار و تعبانی
با گرد بکله اش نوازند
گفتست که چنین خدا چنانک است

تایب و تاب است جسم و جان
افتاده بجان وی هزاران
هی خرد کنند و هی بسازند
کلی باعث شود و چنگست

از بهر چه آفرید شیطان
آنقدر ستمگر است خو نخواستار
بی امروی از کسی بدو زد
آن بانوی خوب رو که انسان
چمبر زده مار بر میانش
از جهل شب عزیز احباء
در کوچه رخ نکو گشاده
یک مسئله هم زدیت نپرسید

انداخت بجان و مالی انسان
کش نام نهادم اند جبار
صد قرن در آتشش بدو زد
در قعر جهنم است سوزان
ز قوم کنند در دهانش
با شوهر خویش خفته یکجا
با مرد غریب دست داده
بر ریش جناب شیخ خندید

✧ ✧

زین روی میان شعله و دود

دو ملحد روسیاه مردود

در بوته سرب تاب داده
اجساد پلید شان خراشد
یک نسخه شعر این دیلاق
این رفت و خرید و خواند و خندید

مانند سگات برو افتاده
زرنیخ بالای زخم باشند
در مطبوعه چاپ کرده قاجاق
از قهر خدای خود ترسید

✧ ✧

بس کن ملکا که تاب دیدن
یا زود میر که این نه بینم
از بهر دو روز زندگانی
آنقدر حساب و داد و فریاد

زین بیش نمائنده است در من
یا پرت نما سوی زمینم
با محنت و رنج و ناتوانی
زینگونه شکنج و جوریداد



فردای انقلاب

۱۳۲۴

از نقطه های دور میبخشدم امید	بر جوش ویر خروش میگیردم قرار میآردم بهوش	فردای انقلاب میآیدم بگوش
غوغای رستخیز خون میچکد زخشم	هنگامه نبرد جان میبرد زشوق دل میطبد ز درد	فرمان جنبش است روز قیام مرد
بر طرف کوهسار بر پا زدیر باز	انبوه و دور دست ناچیز کلبه ایست دیواره پر شکست	در تیره جنگلی دو پای رود مست
آویخته ز سقف و طول سال و ماه	در آن مکان تنگ قنداقه بر غبار بی نور و تیره رنگ	بر شاخی از بلوط و ارون یکی تفنگ
بیکار مانده است محروم و بی نصیب	کز سالهای پیش از جنگ و از شکار افزوده تیر گیش	این همدم منست بر جایگاه خویش
	✽ ✽	
از نقطه های دور میبخشدم امید	بر جوش ویر خروش میگیردم قرار میآردم بهوش	شیپور انقلاب میآیدم بگوش
	✽ ✽	
آید بدست باد هورای رنجبیر	فریاد توده ها غوغای کارگر فریاد بینوا	اندر پیش زدور بر گوش من رسا
وانگه دوان دوان سوی تفنگ خویش	میایستم خموش زی کلبه میدوم میگیرم بدوش	لختی بجای خویش خون در رگم بجوش
گردش ز آستین	قنداقه اش ز خاک	با کیزه میکنم

بندم قطار خویش	پس بر کمر ز شوق	سازم زلوله پاک
نزدیک میشوند	کین جوی و خشمناک	انبوه توده‌ها
کوبنده همچو پتک	فریاد مرده باد	آماده جهاد
در پیش آن گروه	غرند همچو سیل	من بیخبر ز خویش
کز روزگار خصم	توفنده همچو باد	جویای کارزار
پیری از آن گروه	سرمست و بیقرار	فریاد میزند
ای بهر رهان، پیش	خوش میدوم دلیر	با قلب پر امید
	خوش بر کشم دمار	
	پس با سر سپید	
	ای یاوران بهوش	
	دشمن زره رسید	
در خشد همی بجشم	در نور افتاب	سر نیزه های خصم
این لشکر عظیم	نیروی دولت است	چون موجها بر آب
بارد بر هکذر	سر کوپ انقلاب	
در حمله نخست	ناگه زهر دو سو	رگبار های تیر
	غلطم من از میان	ریزد ز بام و کو
	در خون خود فرو	
	کین خواه تر شود	انبوه منقلب
جوشد بکار زار	آرد چنان هجوم	همراه تر شود
ریزد چنان بغاک	تا چیرمور شود	
	در صحن کار زار	فردای انقلاب
نیمای من (۱) مرا	من مرده ام ولی	میجوید اشکبار
شادم که صدچو او	شادند و کامکار	
	(۱) نیما دختر کوچک من که این شعر را بخاطر او سروده ام در آن هنگام چهار ماهه بود.	

مریم

در نیبه های شامگهان آن زمان که ماه
 زرد و شکسته میدمد از طرف خاوران
 استاده در سیاهی شب مریم سپید
 خاموش و سرگران

او مانده تا که از پس دندانهای کوه،
 مهتاب سرزند کشد از چهره شب نقاب
 بارد براو فروغ و بشوید تن لطیف
 در نور ماهتاب
 بستان بخواب رفته و میدزدد اشکار
 دست نسیم عطر هر آن گل که خرم است
 شب خفته در خموشی و شب زنده دار شب
 چشمان مریم است.
 مهتاب کم کمک ز بس شاخه های بید
 از دانه میکشد سر و میافکند نگاه
 جویای مریم است و هیچجویدش بچشم
 در آن شب سیاه
 دامن کشان زهر تو مهتاب تیرگی
 رو مینهد بسایه اشجار دور دست
 شب دلکش است و پرتو نمناک مهتاب
 خواب آور است و مست
 اندر سکوت خرم و گویای بوستان
 مه موج میزند چو پرندی به جویبار
 میخواند آن دقیقه که مریم به شستشوست
 مرغی ز شاخسار

.....

سپس نوبت باقایی رواهیج (جواهری) رسید که اشعار زیر را قرائت کردند

ظلمت

جز ظلمت و انزوا نخواهم
 جز ظلمت و انزوا نجویم
 جز ظلمت و انزوا ندانم
 آنجاست که راحت است جانم.

آنجاست که بی خیال مانیم
 آرامش من فقط در آنجاست
 تنهایی محض و تیرگی خاموش
 تازشتی خویش را بیوشم
 ناچشم کسی را نه بیند
 تا یاد کسی دگر نباشم
 آنجاست که راحتم همیشه
 آنجاست که زندگیت پنهان
 آنجاست که شکهاست مخفی
 آنجاست که چشمها بیند
 آنجاست که نشنود همی گوش
 محفوظ ز دیده اجانب

زهر خنده

تا انتقام ما بستاند از عدو

عالم چو چشم ما
 دنیا چو گوش ما
 در انتظار اوست
 آنکه که توده ها
 در زیر بار رنج
 با آه و با اسف
 گویند دمبدم
 خواهد رسید او
 تا انتقام ما بستاند از عدو

عالم چو چشم ما
 دنیا چو گوش ما
 در انتظار اوست
 آنکه که دستها
 از زاده های رنج
 تن غرق در عرق
 لب تشنه از عطش

قالب تهی کند
گویند بی صدا
خواهد رسید او
تا انتقام ما بستاند از عدو

عالم چو چشم ما
دنیا چو گوش ما
در انتظار اوست
از شرق تا شمال
از غرب تا جنوب
از قرنهای پیش
از سالهای قبل
هر که که ظالمی
ما را اسیر کرد
هر که ستمگری
بر ما ستم نمود
گفتیم بی ریا
خواهد رسید او
تا انتقام ما
بستاند از عدو

از وادی الکبیر
تا رود های زرد
هر جا که محبسی است
یادار و چاه قهر
بر پاست بهر ما
انباشته ز ما ست
با این همه عذاب
وین رنج بی حساب
هر گز نجسته راه
بر رای ما خلل
لبهای ماست پر
از نشئه امید

خوانیم دائماً
این ورد بی خطا
خواهد رسید او
تا انتقام ما
بستاند از عدو.

عذاب

کردرة گریه‌اش ننامند
جزدورة گریه‌اش چه نامند؟
این شط روان بر هیاهو
وین بحر پر از خروش و پر جوش
خون من و تست در تلاطم
عمر من و تست در گذشتن
این تیرگی شیان دیجور
شطریست ز ظلمت خیالم
این طاق و رواق نابسامان
سرگشتگی مرا نمونه
این گردش دائمی افلاک
یعنی تو بدان که لا مکانم
با اینهمه کس ندیده‌اشکم
کس نابخشوده ناله من.

آقای حبیب‌اللهی شاعر غراسانی اشعار زیر را خوانند

غم میهن

ای دیده ام بروی تو روشن	وای خانه ام بیوی تو گلشن
شایسته تر ز نوری در چشم	بایسته تر ز جانسی در تن
بر من جهان ز دوری رویت	شد تنگتر ز چشمه سوزن

ای مایه امید دلم را
 من تاب دوری تو ندارم
 روزی که از درم تو بیامی
 روی تو هست مایه شادی
 مغزای بر غم که مرا هست
 ملکی خراب بینم و ویران
 ای سرزمین کورش و دارا
 خالی ز چیست عرصه ات امروز
 بر جای آن پلان زچه امروز
 آینده تو هست چو تاریک
 چون نیست از خصال نیاکان
 ما را چه سود از آنچه بتاریخ
 بر ما چو هر چه میرود از ماست
 آه از نفاق خانه بر انداز
 کاش از نخست امام وطن بود
 فرمانروا بسا ز چه باشند
 ای ملت ستمکش بر خیز
 در دست توست چاره درد
 بر پای خیز یکدم و بر گیر
 بنیاد ظلم و بیخ ستم را

در آتش فراق میفکند
 اردی بهشت ماه ز بهمن
 خورشید گومتاب ز ر وزن
 شادی مکن دریغ تو از من
 صد رنج در دل از غم میهن
 جفا اندر آن گرفته نشین
 ای خوابگاه رستم و بیژن
 زان سروران گرد نهشت
 بنشاندی این گروه بدامن
 سودت چه از گذشته روشن
 در ما بقدر دانه اوزن
 گردیده از گذشته مدون
 داریم از که ناله و شیون
 وای از جدال ریشه برافکن
 زمین زادگان سفله سترون
 قومی دغا و سفله و کودن
 تاکی ستم کشیدن و خفتن
 بر کس مبر تو پیوده این ظن
 این طوق بندگی تو ز گردن
 با دست اتحاد ز جا کن



آنگاه آقای دکتر علی آذر خشی بشت تریبون
 رفتند و «کارگاه و کارگر» را قرائت کردند .

دکتر غلامعلی آذر خشی در ۱۲۸۸ هجری در تبریز متولد شده
 و هم در آن شهر تحصیلات ابتدائی و متوسطه را بیابان رسانده و پس
 از آمدن بطهران وطنی دوره لیسانس دانشکده حقوق بستم معلم ادبیات
 متوسطه به تبریز برگشته و دو سال در آنجا تدریس نموده است.
 در اواخر ۱۳۱۱ برای انجام خدمت نظام وظیفه در دانشکده افسری
 احتیاط مجدداً بطهران آمده و پس از یکسال وارد خدمت اداری

وزارت فرهنگ شد ، و مشاغل ذیل را به ترتیب مهده دار گردیده است
مدیریت کتابخانه فنی وزارت فرهنگ ،
ریاست اداره نگارش وزارت
فرهنگ - ریاست دبیرخانه فرهنگستان
ایران .

در سال ۱۳۱۵ برای ادامه
تحصیل و مطالعه در امور فرهنگی
پارو پا رفته ، ابتدا در دانشگاه
پاریس و پس از قطع روابط ایران
و فرانسه در دانشگاه ژنودورشته
ادبیات و حقوق تحصیل کرده و از
دانشگاه پاریس و ژنودورشته کتری
دریافت داشته است .

از ۱۳۲۰ که بایران مراجعت
کرده مشاغل ذیل را انجام داده
است :

ریاست اداره آموزش عالی - ریاست دبیرخانه دانشگاه تهران
ریاست دفتر وزارت فرهنگ - مدیریت کل وزارت فرهنگ .

در سال ۱۳۲۱ به ضویت دائم فرهنگستان ایران انتخاب شده
و در همان سال تدریس رشته مقایسه ادبیات ایران و خارجه بوی محول
گردیده است .

در سال ۱۳۲۴ به ضویت هیئت نمایندگی ایران در سازمان
فرهنگی ملل متحد و سپس بنماینده گی ایران در کمیسیون مقدماتی کیت
فنی آن سازمان منصوب شده است .

از اعضاء موسس انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر
شوروی و عضو کمیسیون ادبیات آن انجمن میباشد .

کارگاه و کارگر

(نقل از مجله ارمنان سال سیزدهم - فروردین ۱۳۱۱)

زی کار که فرش کن گذر	در کارگر فرش کن نظر
آن دخمه که خواندش کارگاه	وان مرده که گویمش کارگر
با دیده دل اندر این به بین	با چشم خرد اندر آن نگر
تا پای تو گردد بجای خشک	تا چشم تو گردد از اشک تر
نمناک یکی تیره جایگاه	بشکافته سقف و شکسته در

جولاه بسفش تنیده تار
تیمار و غم و درد را مکان
از سردی دردی چو زمهریر
هم دیو در آن گفته الفرار

بیچاره گروهی ز بهر نان
در کار گهی این چنین بکار
هم از نه و ده ساله کودکان
چون نای ز زردی و لاغری
بر فرش نکارند نقش باغ
بیجان همه همچون صور و لیک
بافند همه گونه کون نقوش
آن نقش گل سرخ دلفریب
وان کوه نشان نیست کا ورد
وان چشمه سرشکی که شد روان

وان خواجه که از رنج آن گروه
آن مایه نفرموده مزد شان
در کار همه روز تا شب
بزدند گهی سنک بر شکم
آن روز که نه آماده خان و نان
بیهوده نباشد این مطاع
بس جان گرامی شود تپاه
بس مردم بیچاره را رود
تا از در زندات کار گاه
وانگاه هر آنچش بهادند
جان را بسزا کی بود بها

ای چیره خداوند کار گاه
با آن همه سود اگری و سود
ای تن زده از مردمی بحرس
گر برده دینی بکار بند

خر کوف بیامش افشاند به
بیماری و آسیب را مفر
وز گرمی در تیر چون سقر
هم غول در آن گفته العذر

جانها همه افکنده در خطر
از مرد وزن و دختر و پسر
بی خانه و بی مام و بی پدر
بر بسته همه مرک را کمر
وز همه نگیرند خود نمر
جان یافتند از درجشان صور
از سرخ گل و کوه و چو یوجر
دانی چه بود لغنی از جگر
ز اندوه دل بیوگان خبر
از چشم بتیمات در بدر

اندوخته صد گنج و بیشتر
کارند براحث شبی به سر
بیدار همه شام تا سحر
بنهند گهی خشت زیر سر
پیدا است که چون است خواب و خور
بر ارز متاعیست مشهر
بس عمر گرامی شود هدر
نیرو ز تن و نور از بهر
فرشی چو نگارنی شود بدر
بی قدر بهائی است مختصر
گیتی همه گر پر کنی ز ذرا

تا چند و کی این ظلم جانشر
میستند به بیچارگان ضرر
وی دزد شده از غفلت از بطر
گفتار خدای و پیغمبر

از راستی و داد سر متاب
ور مردم دنیائی ای دنی
دانی که در این تیره جایگاه
زین گور به گور دوم رود
وان کشته قاتل نهفته را
نابخردی است اینکه بشکنی
بر ریشه آن بارور درخت
پس بی هنری گر نیروی
هم زنده بگور اندرش کنی
نشکفت گراز دده آ وی
تنها نه که در تار و بود فرش
وز میل سرکش شود پدید



نا مردی و پستی و حد مبر
از خیر بنگر ای سوی شر
رنجور شود جان رنجبر
و آسوده بغسبد بخاک در
جز تو نبود قاتلی دگر
شاخی که ازاو مرتر است بر
از چه زنی ای بدکهر تبر
آنها که بزاید از او هنر
را چه گناهی بود مگر
تیره شود این شهر بوم و بر
در غرمت عالم قند شر
در مشرب عیش جهان کدر

یارب چه شود گرزبر بزیبر
در خشم رو د عامل قضا
در جنگ شود زهره با زحل
ریزد ز سپهر فنا شهاب
از ابر گسته شود ز ده
هم زلزله افتد بکوه و دشت
تا زین حشر شوم در جهان
و آسوده شود پهنه زمین
ای قادر قهار منتقم
بر باد ده این خاک و لایل

اندر شود زیر برز بر
بی باک شود مجری قدر
بی مهر شود مهر با مهر
بارد ز سحاب پلا مطر
و ز ماه شکسته شود سپر
هم ولوله افتد به بحروبر
بر جای نمائد یکی اثر
از شر و شتمکاری بشر
وی داور دادار دادگر
در آب بر این نارولاندر



سبس نوبت بآقای منوچهر شیبانی شاید جوان ترین شاعر عضو
کنگره رسید که ابتدا مقدمه ای گفته و بعد اشعار خود را قرائت کردند

«قطعه ذیل که از وضعیت ایران و اخلاق و طرز میث آن مردم بطور اجتماعی گرفته شده بصورت شعر آنهك دارو دارای يك مقدمه و چهار قسمت است. ۱. آنهك آن از آنهك عروضی اشعار متداوله

فارسی (غزل) گرفته شده ولی از لحاظ آرمونی باموضوع، سیلابهای آن کم و زیاد شده است.
 سعی شده که در هر قسمت از آن از اشعار و ترانه های محلی و همچنین از اصطلاحات بومی استفاده شود.

ایران

در يك فضای در هم مرطوب و خشك و سرد
 يك بل کشیده بین دو دریا
 پی : از طلا و نقره ، ولی روی آن ز : گل ،
 این گل ز چهل مردم بدبخت و بینواست .
 شیر گسته بند - غرنده ، خشمکین .
 مردی زبون و سست ، حیران و گبیج و مست
 چشمان آت مهیب همچون شراره سرخ
 چشمان این زو حشت از حسد گشاده تر
 در زیر پنجه های چو شمشیر تیز شیر
 او دست و بازنان
 این مستعد حمله . این مستعد مرك
 آهنگ مرگباری از این صحنه میرسد
 واضح بکوش
 يك نمره !! يك ناله !!
 خورشید شعله ور ز پس شیر حمله ور
 چون باره شرر :
 آید برون - آید برون .
 پوشیده فضا یکسر از ابر سیاه رنگ
 پیچیده بهم ، گرم کننده ، خفقانی
 بادی وزد از سوی بیابان
 از روی شن و شوره نمناک.
 مسموم ، عرق خیز ، نفس تنگ کننده
 موج بدریای فضا گرد و غبار است
 پیدا است کمی محو

گلدسته چندی و دو سه گنبدخم خورده
 ویرانه سرا هائی از خشت و گل و گاه
 هر سو نگری طاقی بشکسته هویداست
 از جاده های کج و معوج
 کاید ز بیابان یکسر بسوی شهر
 يك خط سفیدی از گرد و غبار پیداست
 آهسته ، غم انگیز رسد بر گوش

زنك شتران
 دام دینگ دارا دام
 دام دینگ دارا دام
 از منظر شهر تا خط افق بنگر پائین
 بنكر بالا
 در هم شده سپید و زرد و خاکی
 يك رنگ کثیف . يك رنگ زننده تنفر آور
 بینی همه گاه

☆ ☆ ☆
 تاريك چو غار ، سر بسته چو قبر
 يك رشته نور از يك روزن
 کرده است وسیع دخمه ایرا روشن
 آنجا ، چندین شبح سیاه نیمه عربیان
 لاغر ، بیجان
 باسختی میکشند آهسته
 يك قاطر چشم بسته ای را دایم
 با خود

او بسته بتیر
 چرخند بدور تیر کوتاه دگر
 زمین چرخشت ، روغنی تیره چو قبر
 آهسته چکد ز ناودان بر ملشتی
 این روغن کنگد است ؟

نه !
 شیر و رنج کارگر
 ☆ ☆ ☆

در جای دگر

بوهای زنده تعفن آور

آید بمشام

يك چند تن دگر - آغشته برنگ

پیچیده بیازوان کلاف پشی

گاهی بیغل گرفته چندین بقچه

از پشم سفید

تاسینه درون خمره خم میگردند

تا آنکه کنند

گلگونه کلافهای پشی را

از رناس

نه از خون چو خود ستمکشانی محروم

از هر نعمت

يك جای دگر

از زیر زمینی - مرطوب و کثیف - دیوار سیاه رنگ از دوده

واریخته کاگل - خشتش پیدا

بر گوش رسد نوای غمگینی از آن وضعیت •

«یکی جاش - دوتا پاش از او سرش رد آیی - دوتا یکی جاش از او سرش جاش

رو چهره ای سه تا دانه یکی جاش

پنج تا یکی - سه تا یکی - دوتا وانه»

این آهنگ همیشه است یعنی که :

نمیر تدریجا تا آنکه شود اطلاق ارباب :

مفروش زفرشهای دیبا دار

همچون برطلاوس

الوان

شایسته يك امیر

يك خان

از پشت هزار هانخ چله ، آویخته از دار

مواج رسد بدیده يك منظر

رقت آور

چندین دختر يك چندپسر

شش ساله گرفته تا پسن هجده

آنها همه كیچ ، آنها همه منگ

چشمان بی نور ، تن ها لاغر

رخساره نحیف وزعفرانی رنگ

برگوش رسد از این هیاكل. از این اموات

این غم انگیز آهك

«رسیدیم ساده سفید رسیدیم پیاره سیب

رسیدیم ساده آخر رسیدیم بدآخل

«اوسا كار خلتم بده، يك كت مخلم بده

نمیدی خوب مزدم و بده

نمیدی پس مرگم بده »

هنگام غروب ، بعد چهارده ساعت كار

آن كودكها بحال بیهوشی خوانند چنین:

«يكی را زدم دوتا نمیشه، ای اوسا كاررحمی بحالم

-چشمت درآد بز نتابشه

دوتا روزدم، ناسه نمیشه، ای اوسا كاررحمی بحالم.

-چشمت درآد بز نتابشه

مردم ديكه، مردم ديكه»

این صدا در طاق پیچیده پس از چندی شود معدوم

يك سكوت مرك آور حكمرما میشود

از دودكشهای بلندآجری، وزطافى مبلو زسنگ و كچ

دود های تیره همچون قبر ، دود های آبی روشن كمی شفاف

كشته در هم

موج زن در جو پرگرد و غبار .

سایه دیوار ها افتاده در گودالها

تپه های خاك و نگارنگ آید در نظر زان دور ها

قدری جلو تر كوره ها يكسوی ز آجر توده ها

سوی دگر از سنگ و كچ خروار ها پیدا بود

میرسد بر گوش که واضح گهی مبهم
ناله زنکوله خر ها و قاطر ها کج بر
چیر چیر چرخ گاری های آجر بر

غلت آواز خر کچی های خاک آلود و چرکین
در میان زاغه ها - بر خاکهای گرم غلطان
چند زن با بچه های خویش همچون کرم خاکی
چشمهاکم نور - رخها زرد ، تنها سست و لاغر
سینه ها مجروح یکسر

در میان حفره ها از بهر قوت لایهوتی
چند موجود عرق آلود و زنده پوش و چرکین
متصل ریزند اندر کوره ها خاشاک و خار
زیر تیغ آفتاب گرم و سوزان - عده لاغر عرق ریزان پیایی خشت زن
تا که آجر های کاخ اغنیا پخته شود زین رنجها
شاخهای خشک انجیر و انار دیمی از باد

کشته لرزان
مارمولکها ز پشت بوته های خار بیرون بسته له له میزنند از تشنگی
باد خاک آلود سوزان آید از سوی بیابان
تپه های خاک چپنده از آن دور است پیدا
کاروان روجاده های ماریچ بگنرد از هر کناری
قلعه ای مخروبه بادبوار های کاگلینش هست پیدا
پای آن کلریز و سقا خانه ای باشد هواید
ناله زنک شتر ها آید از آن دور های دور .

در میان قلعه از هرسو بنگری از سبزه و گل
روح افزا
در کنار جوبهاکز آب چه جاریست هرسو
دسته دسته ییدها و کاجها و نارونها ، ارغوانها
همچنان سرباز های چنک آور صف کشیده
چون دهد فرمان حمله باد سرکش
این نظامی ها برنداز ترس یورش
در ارسبهاکه مفروش است از قالی نشسته
بر دو شکجه های ترمه
چند خان

زیر لب دارند قلبان •

قطعه های یخ درخشان
در درون پارچهای زرد و آبی دائماً یخهای بلوری
پرتو خورشید بگذشته ز پشت شیشه های سبز و قرمز
روی قابلهای الوان اوفتاده - چند نو کردست برسینه سراپا ایستاده بهر خدمت
او رند از بهر آنها لال برزگرها باتقلا

حاصل خود، دسترنج خویشتن را
وان فروشد کبر و نخوت

تبرستان

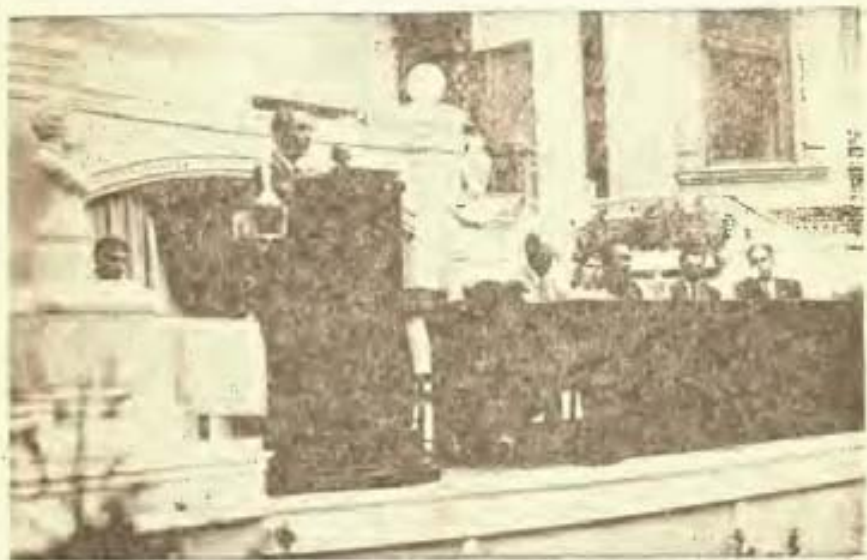
www.tabarestan.info

نثر فارسی در دوره اخیر

قرائت اشعار تا ساعت ده و نیم روز پنج شنبه ۶ تیر ماه
ادامه داشت و چون وقت گذشته بود ، قرار بر این شد که
بقیه گویندگان آثار خود را روز دیگری قرائت کنند .
روز شنبه هشتم تیرماه آقای دکتر پرویز ناقل خانلری
سخنرانی خود را درباره « نثر فارسی » در ساعت ۶ بعد از
ظهر آغاز نمودند .

تحولاتی که در ادبیات خاصه نثر فارسی در طی يك قرن اخیر حاصل
شده نتیجه تحولات عظیم اجتماعی این کشورست . جامعه ایرانی در هیچیک از
ادوار تاریخی باین سرعت چنین تحولی نیافته بود . نخستین مرحله تحول اجتماعی
ایران از اوایل تأسیس سلسله قاجاریه آغاز شد . سیاست کلی و اصلی قاجاریه
در داخله برانداختن ملوک طوایف و ایجاد مرکزیت در حکومت بود . تاریخ
اجتماعی ایران از اوایل تأسیس سلسله قاجاریه تا پایان سلطنت ناصر الدینشاه
عبارتست از تحول تدریجی جامعه ایرانی از وضع حکومت خاننخانی به حکومت واحد
مرکزی . ایجاد حکومت قوی مرکزی موجب توسعه تشکیلات دیوانی و درباری
شد . اهل قلم و سواد از نواحی مختلف ایران بمرکز روی آوردند و بخدمت
دیوان مشغول شدند .

باین طریق اندك اندك و در ملی دوسه نسل طبقه خاصی بوجود آمد که طبقه مستوفیان یا درباریان بود. این طبقه که با حقوق و وظائف دیوانی زندگانی متوسط و نسبتاً آسوده‌ای میگذراندند و مجال داشتند که بهعارف و معنویات بپردازند بتدریج هسته اصلی طبقه تحصیل کرده و بااصطلاح امروز روشن فکر را تشکیل دادند. تمدن غربی که باسیاست استعماری دولتهای اروپائی در ایران نفوذ کرده بود اول در این طبقه زمینه مساعدی برای نمو یافت. افراد این طبقه بودند که یا همراه پادشاهان یا بااموریه‌های سیاسی کشور های اروپا رفتند و ترقیات جدید صنعتی اروپا و نظامات اجتماعی آنجا را دیدند و در سفرنامه‌ها یا بوسیله نقل و گفتگو هموطنان خود را با آن امور آشنا کردند. افراد این طبقه بتدریج زیاد شدند. افکار آزادیتواهی در ایشان نمو گرفت. بعضی از افراد طبقه روحانیان هم که فکری تیز و نظری صائب داشتند بایشان پیوسته و مقدمات تحول دیگری را از حکومت مطلقه به حکومت ملی فراهم کردند. از انقلاب مشروطه تاکنون جامعه ایرانی تحول بسوی بورژوازی ملی میکند اگرچه هنوز در بسیاری از نواحی ایران بقایای جامعه خانجانی دیده میشود.



دکتر خالاری هنگام ایراد نطق

نفوذ سیاستهای خارجی در تمام این مدت بطور مستقیم یا غیر مستقیم در

این تحول را بطریقی تأثیر داشته، گاهی سیر تحول را تسریع میکرده و گاهی عایق و مانعی در راه آن بوجود میآورده است.

روابط سیاسی ایران با کشورهای اروپائی از اواخر دوره خاندان چنگیز آغاز شد و در دوران سلسله صفویه خاصه از زمان شاه عباس کبیر به بعد قوت یافته بود.

اما در اوایل سلطنت قاجاریه بسبب رقابتی که میان امپراطوری روسیه و نزاری از یکطرف و سیاست استعماری کمپانی هند شرقی از طرف دیگر در گرفته بود این روابط رو باز دیاد نهاد. ناپلئون اول نیز در این میان جلب دوستی سلاطین ایران را برای اجرای مقاصد جهانگشائی خود لازم دید و باین طریق کشور ایران میدان رقابت و کشمکشهای سیاسی دولتهای اروپائی قرار گرفت.

بنظر میرسد که پیش از شکستهاییکه در جنگ باروسهای نزاری بایران وارد آمد هنوز در باریان وزمامداران این کشور اهمیت موقع و تغییر وضع جهان و عقب ماندگی خود را از تمدن جدید در نیافته بودند. افسانها و متلك هائیکه در باره مذاکرات فتحعلیشاه و طرز رفتار در باریان او با سفیران خارجی بر سر زبانهاست اگر هم عیناً حقیقت نداشته باشد معرف بیخیالی رجال آنمهدو بی اعتنائی ایشان بمقتضیات عصر جدیدست.

شکستهای پیایی ایران در جنگ باروسها و احساس ناتوانی اولیای کشور در مقابل ممالك اروپائی که بوسائل جدید در جنگ و صلح مجهز بودند آسودگی خیال ایرانیان زیرک و دانا را برهم زد. خطر را رو برو دیدند و بچاره جوئی برخاستند. نخستین نمونه این کوشش جدی برای پیشرفت وجود میرزا تقی خان امیر کبیرست که در جوانی همراه نمایندگان پادشاه ایران سفری بروسیه کرده و موسسات و کارخانهای جدید روسیه آنروز را دید و علل ضعف و عقب ماندگی کشور خود را در عدم توجه بعلوم و فنون جدید دانسته بود و باین سبب همینکه بصدارت رسید بی تأمل دست بکار اصلاحات زد. جای آن نیست که مجاهدتهای دول استعماری را در نابود کردن میرزا تقی خان و امثال او یاد آور شویم و سعی ایشانرا در جلوگیری از پیشرفت ملت ایران که بدست یاری بعضی از عمال و رجال خائن ایرانی انجام گرفته است ذکر کنیم. این مطلب جای دیگر دارد. نکته ایکه اینجا باید گفته شود اینست که ادبیات ایران از آنزمان تا کنون جز آئینه تجلی آرزوی پیشرفت و ترقی و رفع مفاسد و اصلاح معایت اجتماعی و سیاسی نیست.

این آرزو گاهی با امید و گاه با نومیدی آمیخته است. اما در همه حال شوق و شوری که در آثار ذوقی و فکری ایرانیان در طی هفتاد ساله اخیر دیده میشود اگر در تاریخ ادبیات این کشور نظیری داشته باشد در سه چهار قرن اول استیلای عرب است. این دو دوره از جهات بسیار باهم مشابهت دارد. در هر دو باز روح ملی ایران خطر را حس کرده و بتکاپ و کوشش افتاده است. گفتگوی ما در اینجا از تاریخچه شرفارسی در دوره اخیرست. در واقع این دوره را در تاریخ ادبیات فارسی دوره نثر باید شمرد. البته غرض این نیست که در طی این دوران شعر وجود نداشته و نمیخواهم قدر استادان شعر اخیر را بشکنم و کوشش و هنر ایشان را انکار کنم. اما هیچیک از ادوار ادبی ایران از حیث نثر اینقدر پرمحصول و پرمعنی نبوده و تا این درجه از جهت مضمون و مطلب تنوع نداشته و چنانکه بعد خواهیم دید در بسیاری از رشته‌ها بهترین نمونه های ادبیات ایران در این دوره وجود آمده است *

علت مهم این امر آنست که نثر فارسی در ادوار سابق برای بیان موضوع های محدودی از قبیل تاریخ و اخلاق و گاهی فلسفه و پند و بعضی از رشته های علوم بکار میرفت و در دوره اخیر بود که دامنه مقاصد نثر وسعت گرفت و مسائل سیاسی و اجتماعی و افسانه سرانی و علوم جدید و انتقاد های اجتماعی بصورت جد و هزل و تمسخر و تعریض بیان آمد و روزنامه نویسی معمول شد و گروه خواننده گان بتدریج فراوان شدند و نویسنده بغلاف سابق محدودی از اهل فضل را مخاطب ندانست بلکه هدف آثار خود را فهم قاطبه خوانندگان قرار داد و علاوه بدیهی است که برای بیان مقاصد جدید نثر بیش از شعر بکار میآمد دیگر آنکه در شعر فارسی قدیم استادانی بزرگ وجود داشتند. ترك سرمشقهای عالی که ایشان داده بودند و اتخاذ راهی دیگر در بیان عواطف و حالات نفسانی و افکار کاردی عظیم و دشوار بود و چون شعر باذوق عامه سروکار دارد و ذوق عامه بنده عادتست و ترك عادت کار آسانی نیست، کوشش شاعران جدید در تغییر روش و شیوه شاعری اگر هم درست و بجای و نتیجه طبع سلیم و مستقیم بود بهسوءت قبول عام نمی یافت و همین نکته سخنوران را دلسرد میکرد و ایشانرا از کوشش باز میداشت. اما در نثر این مشکل در پیش نبود زیرا در بسیاری از مطالب که در این زمان مطرح میشد نمونه های کاملی در ادبیات قدیم وجود نداشت و بجای آنکه ذوق عامه قید و سدی در راه پیشرفت نویسنده ایجاد کند اینجا نویسنده بود که با دادن نمونه های جدید ادبی ذوق عموم را پرورش میداد و رهبری میکرد.

يك نکته دیگر نیز در باره علت عقب ماندن شعر از نثر گفتنی است.

نویسندگان این دوره از ادبیات اروپائی سرمشق میگرفتند و ترجمه آثار ادبی اروپا از مهمترین عوامل تجدید ادبیات ما بود. اما ترجمه شعر از زبانی بزبان دیگر کار آسانی نیست و بهین سبب آثار منظوم ادبیات اروپائی بسیار دیرتر از آثار مثنوی آن بزبان فارسی ترجمه شد و تأثیر آن در شعر فارسی تا این اواخر چندان بزرگ نبوده است.



الفاظ و عبارات وسیله بیان معانی است. اما آنجا که نویسنده معنی و مطلبی ندارد تایید کند یا معانی که در ذهن اوست مبتذل و معروف و معهود اذهان دیگرست ناچار برای هنر نمایی بدامن الفاظ میافتد و بیان را بجای آنکه وسیله ای باشد غایت و هدف قرار میدهد.

از اواخر دوره چنگیزیان وضع ادبیات فارسی چنین شده بود. کتاب هائی مانند تاریخ و صاف و دره نادره نمونه هائی از این لفظ پردازی و عبارت سازی بیجا و غیر لازم است.

اما نمونه کامل تر این شیوه ناپسندیده را در تاریخ معجم باید جست. در این کتاب که هنوز برای آموختن املاء مایه ابتلاى فرزندان بیگانه این سرزمین است، نویسنده هیچ مطلبی نداشته است تا بگوید و از این راه در چشم خواننده قدری حاصل کند. مطالب آن در تاریخ داستانی ایران قبل از اسلام از هر تاریخ مختصر دیگری کمتر و کوتاهترست. مولف خواسته است این قلت معنی را با کثرت لفظ جبران کند و بجای بیان مطلب از صماید کوس و صبت ناموس و صرامت کیکلوس و این قبیل سجع های لوس و مترادفات نا مانوس آنچه میتواند در آن آورده و هنر خود را بچشم خواننده کشیده است. این کتاب را باین سبب مثال آوردم که نمونه کاملی است از شیوه منشیان درباری از اواخر دوران چنگیزیان تا اواسط دوره قاجاریه - تجمل آن جاست که احتیاج نیست.

در این ادوار کارهای سیاسی و درباری بزور شمیر انجام میگرفت نه بقلم. منشیان دیوانی جز بنوشتن نامه های تهدید و تخویف بر سرکشات نواحی مختلف و یا انشای فرمان حکومت و گاهی نامه های دوستانه از طرف پادشاهان ایران بسلطین دیگر کاری نداشتند و در اینگونه موارد معانی مقصود مختصر و محدودست و مجال عبارت پردازی وسیع. اسلوب انشای درباری در همه امور دیگر نیز نفوذ یافته و سرمشق قرار گرفته بود. منشیان حکام و امرای محلی بهم چشمی بایکدیگر بافروندن القاب و عناوین میکوشیدند و در دراز گویی و مفصل نویسی بر یکدیگر سبقت میجستند و چون خواننده این ترهات جز همکاران

ایشان نبودند از ملالت خاطر خوانندگان بیسی در دل نداشتند. نخستین کسی که
 بضد این یلوه باقی‌ها برخاست قائم مقام فراهانی وزیر محمد شاه بود. مسلم است
 که حسن ذوق او در ترك این شیوه دخالت بسیار داشته است اما علت دیگری نیز باید
 برای تغییر سبک جستجو کرد و آن اینست که در این زمان بسبب ارتباط بیشتر با
 کشورهای دیگر و تغییراتی که در وضع اجتماعی و سیاسی ایران آغاز شده
 بود کارهای دیوانی تنوع و کثرت یافته و فراغت و مجال عبارت‌پردازی بیجا
 نگذاشته بود.

با اینحال امروز که منشآت قائم مقام را میخوانیم باز الفاظ آن زائد
 بر معانی بنظر میرسد، زیرا که رهانی کامل از قیود آداب معمول بآن سرعت امکان
 نداشته است.

میرزا تقی خان امیر کبیر که پرورده قائم مقام بود و خود ذهنی
 صریح داشته و مرد کار بوده و در نوشته های خود سر مشق سادگی و بی
 تکلفی انشاء بود و ناصرالدین شاه نیز با آنکه در دوران سلطنت خود امیر
 کبیر را بیش از سه سال زنده نگذاشت پس از شهادت او در باربان کوششی
 برای محو آثارش نشان دادند و در طی بقیه مدت مدید سلطنتش از اغلب سر
 مشقهای آن وزیر بزرگوار پیروی میکرد و از آنجمله همین دبستگی بسادگی
 و صراحت انشاء بود چنانکه سفر نامه های او چه آنها که خود نوشته و چه
 قسمتهائیکه بزبان او نوشته اند از اولین نمونه های نثر مرسل در دوره اخیر
 بشمار میرود.

از مهمترین اموری که هم در نهضت فکری ایرانیان و هم در تحول
 شیوه نثر فارسی تاثیر عظیم داشته یکی سفر و سیاحت ایرانیان در کشورهای
 اروپا و نوشتن سفر نامه ها بوده است و دیگر تاسیس روزنامه و رواج روزنامه
 نویسی.

۱. سفر نامه ها

در سفر نامه ها چون شرح وقایع و حوادث و مشاهدات مقصود بوده
 و اغلب در طی مسافرت و بتعجیل وقایع ثبت میشده مجال عبارت‌پردازی نمی
 مانده است. باین سبب اکثر سفر نامه هائیکه از زمان سلطنت فتحعلی شاه
 در دست است با سلوب و انشائی ساده و روان نوشته شده و از تکلفات منشیانه
 عاری است.

البته چون موضوع این سفر نامه ها جالب بوده و عموم آنها را میخوانده اند

در تغییر اسلوب اثر نویسی تأثیر بسیار داشته است .

اولین نمونه‌ای که از این آثار بدست داریم سفرنامه میرزا صالح یك شیرازی است. این شخص جزء هیئت پنج نفری از طرف عباس میرزای نایب - السلطنه برای تحصیل فنون جدید بااروپا فرستاده شد. میرزا صالح در ۱۳۲۰ با همراهانش از ایران بقصد انگلستان عزیمت کرده و در ۱۳۲۵ بتبریز باز گشته و سفر نامه او شامل حوادث مسافرت در این مدت و شرح و مشاهدات او است .

همین میرزا صالح یك شیرازی است که نخستین روزنامه را در ایران در سال ۱۲۵۲ هجری قمری تأسیس کرده است .
پس از سفرنامه میرزا صالح سفر نامه دیگری که از این زمان دودست است سفر نامه خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزای نایب السلطنه است که برای تدارک واقعه قتل گریبایدوف نزدیکولای اول امپراطور روسیه فرستاده شد و میرزا مصطفی افشار از همراهان او شرح وقایع و حوادث سفر خسرو میرزا را که از ۱۶ شوال ۱۳۴۴ تا سوم رمضان ۱۳۴۵ بطول انجامیده روز بروز نوشته است .

این چند سطر نمونه انشای این سفرنامه است :

« پس از ذکر مذاکرات امپراطور با شاهزاده مینوید : » بعد از آن (امپراطور) همراهان را خواسته بهر يك علی قدر مراتبهم التفات کرد و بسیار اظهار خوشوقتی کرد از اینکه چنین اشخاص در خدمت شاهزاده مأمور شده اند .

سیماً امیر نظام را بسیار بسیار نوازش و التفات کرد و از میرزا مسعود استفسار کرد که زبان فرانسه را در کجا یاد گرفته . عرض کرد در تبریز ، از این معنی تعجب کرده فرمود شما بهتر از من حرف میزنید .

دیگر از جمله سفر نامه ها اوایل کتابستان السیاحه است که در ۱۲۴۷ چاپ شده و مولف آن حاج زین العابدین شیروانی سفر خود را در قفقاز و شهرهای ایران و عراق و هند و بدخشان و ترکستان و ماوراء سیحون و خلیج فارس و یمن و مصر و سوریه و ترکیه و ارمنستان در آن شرح میدهد . اما مهم ترین سفر نامه های که به چاپ رسیده و خواننده بسیار داشته و اسلوب انشای آنها بی شک در اثر نویسی جدید تأثیر کرده است سفر نامه های ناصرالدین است .

بعضی از این سفر نامه ها بقلم خود شاه و بعضی دیگر انشای منشیان

اوست . از قسم اول « روزنامه سفر کربلا » و « سفر فرنگستان » را ذکر باید کرد .

تاریخ سفر کربلا ۱۲۸۷ است و متن سفر نامه در همان زمان بچاپ رسیده . سفر فرنگستان ناصرالدین شاه در ۱۲۹۰ هجری اتفاق افتاد و سفرنامه آن ۱۲۹۱ در تهران بچاپ سربی طبع شد . انشای سفر نامه ها انشای ساده و نزدیک بمشاوره عادی و خالی از هر گونه تکلف است .

بنظر می آید که ایندرجه سادگی در انشاء هنوز معمول و مستحسن نبوده زیرا در آغاز روزنامه سفر کربلا منشی حضور که مامور تنظیم اوراق این سفرنامه و چاپ آن بوده است مقدمه ای منشیانه نوشته و از سادگی بیان شاه باین عبارات عذر خواسته است : « آنها که بر مراتب کمالات علمی و کلمات جامعه و نشر فیض و بسط فضل و عوارض خاطر همایونی واقفند سادگی عبارت روزنامه را که از زواید پیراسته و فقط بذکر حالات حسنه و حرکت و سکون اردو مختصر شده برحسن ایجاز کلام و تقریب ادراکات عوام محمول دارند . »

در زمان ناصرالدین شاه در باریان به پیروی از پادشاه اغلب بنوشتن سفر نامه پرداخته اند و شاید اگر مجموع سفر نامه های این دوره جستجو و منتشر شود هم از لحاظ مسائل و نکات تاریخی و جغرافیائی و هم از نظر مطالبه تحول و تکامل انشای فارسی فواید بسیار داشته باشد . از جمله این سفر نامه ها سفرنامه فرخ خان امین الدوله سفیر ایران در انگلستان است که پس از سال ۱۲۷۴ قمری باین سمت مامور شده و سفرنامه انگلستان میرزا خانلرخان اعتصام الملک در ۱۲۸۹ و سفرنامه قائنات اوست که حاوی نکات بسیار مفیدست و هیچیک هنوز انتشار نیافته است .

اسلوب سفرنامه نویسی در آثار ادبی بعضی از نویسندگان اواخر دوره ناصرالدین شاه و اوایل مشروطیت نیز تاثیر کرد و نویسندگان معروفی آثار ادبی و اجتماعی خود را بصورت سفر نامه نوشته که از آنجمله سفرنامه ابراهیم بیگ تألیف زین العابدین مراغه ای و مسالك المحسنين طالب زاده تبریزی را باید نام برد و ما بجای خود از این دو کتاب گفتگو خواهیم کرد .

۲- روزنامه نویسی

نخستین روز نامه که آنرا در اوایل یا از روی ترجمه لفظ انگلیسی News paper کاغذ اخبار و یا گازت میگفتند در دوره محمد شاه تأسیس شد و مؤسس آن همان میرزا صالح شیرازی است که فن طبع را در انگلستان

آموخته بود و مطبوعه روزنامه خود را در عشر آخر رمضان المبارک ۱۲۵۲ انتشار داد و سپس اولین شماره این روزنامه بطور مرتب سه ماه بعد یعنی از ۲۵ محرم ۱۲۵۳ منتشر شد. این روزنامه دوامی نیافت و تعطیل گردید و پس از آن میرزا تقی خان امیر کبیر در سال ۱۲۶۷ روزنامه وقایع اتفاقیه را منتشر کرد و اولین شماره آن که عنوان «روزنامه چه تهران» داشت روز جمعه پنجم ربیع الثانی ۱۲۶۷ انتشار یافت و از شماره دوم «روزنامه وقایع اتفاقیه» به آن داده شد.

در اینجا غرض از ذکر تاریخ روزنامه نگاری که خود فنی مستقل و مستلزم بحث طولی است، اینست که ناچار باید بعضی از روزنامه هارا ذکر کرد؛ یکی بسبب تأثیری که روزنامه در ادب و روش نویسی داشته است و دیگر از این حیث که بعضی از روزنامه ها مسائل ادبی و اجتماعی و علمی پرداخته و در واقع ناشر آثار ادبی ایران در دوران اخیر بوده اند و در تهافت فکری ایران تأثیر بسیار داشته اند.

از جمله روزنامه های نخستین که به مسائل ادبی و علمی توجه داشته اند یکی روزنامه علمی است که در سال ۱۲۹۷ هجری تأسیس شد و شامل مقالات و مطالب علمی از ریاضیات و فیزیک و شیمی و غیره بود. دیگر روزنامه مریخ که تاریخ تأسیس آن ۱۲۹۶ است و در باره علوم نظامی بحث میکرد و مطالب تاریخی خاصه تاریخ جنگهای بزرگ را نیز حاوی بود. این روزنامه در نخستین شماره منظور و غرض خود را چنین بیان کرده است:

«این روزنامه مریخ حاوی وقایع رسمیه نظامی عساکر دولت علیه ایران و ترجمه تلگرافهای رسمیه دول و جامع بعضی فصول مرتبط با انتشار علوم متداوله در فرهنگستان و برخی مطالب که راجع به مدنیّت و حقوق ایرانیت است میباشد و در ذیل تاریخ قیصره روسیه الکبری که تاکنون به زبان فارسی ترجمه نشده و در خانه چنگ آخر که مابین دولتین روس و عثمانی رو داده مسطور است»

دیگر از این جمله روزنامه ناصری است که در تبریز منتشر میشد و تاریخ تأسیس آن ۱۳۱۱ هجری است و در سر لوحه آن چنین نوشته شده بود: «این روزنامه مطلقاً از مطالب دولتی و پلٹیک داخله و اموری که باین دو فقره مدخلیت داشته باشد سخن نخواهد راند و مقصود کلی از طبع و نشر انتشار برخی مطالب مربوط به علوم و تمدن و تجارت است که اطلاع بر آنها موجب نتایج حسنه خواهد بود». این روزنامه شامل مقالاتی از قبیل «در فواید علم» و «مدنیّت» و «تصحیح اخلاق» و نظایر آنها بود و سیاحتنامه معروف استانه که جداگانه نیز

چاپ شده است در پاورقی آن انتشار میافت.

دیگر روزنامه تربیت است که صاحب امتیاز آن محمد حسین خان فروغی ملقب بذكاء الملك بود. این روزنامه از آغاز سلطنت مظفرالدینشاه تاسیس شد و شماره اول آن در یازدهم شهر رجب سنه ۱۳۱۴ هجری انتشار یافت. محمد حسین خان فروغی که ادیب و نویسنده قابل بود کتابهای متعدد از زبان فرانسه بفارسی ترجمه کرد و روزنامه تربیت شامل مقالات ادبی و اشعار بسیار بود و پاورقی های جالب در میان علوم جدید و ترجمه احوال بزرگان دنیا داشت که از آنجمله است: اختراع فن طبع، ترجمه حال گوتنبرگ، تعریف تربیت، مفتاح العلوم تالیف نیرالملک وزیر علوم، ترجمه حال بوفن، شرح حال برنارد پالیسی، ترجمه حال باستور و دنی باهن و گالیله و نیوتن و فرانسوا آراگو - جغرافیای ایران - کلبه هندی - سفر دور دنیا و غیره.

اما روزنامه هائیکه در رهبری ذهن ایرانیان در مسائل سیاسی و اجتماعی موثر بود و موجب نهضت های اجتماعی گشت بیشتر روزنامه هائی بود که در خارج ایران انتشار می یافت.

از جمله این روزنامه ها یکی اختر بود که گویا نویسنده آن ذیبت - العابدین مراغی بوده است و از سال ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۹ در اسلامبول انتشار می یافته - دیگر روزنامه جبل المتین چاپ کلکته که در ۱۳۱۰ تاسیس شد و روزنامه ثریا در قاهره که از ۱۳۱۵ انتشار یافت و روزنامه قانون که در سال ۱۳۰۷ قمری در لندن انتشار می یافت و از مطالب آن بنظر می آید که ارگان جمعیت آزادیخواهی موسوم به «آدمیان» بود و شامل انتقادهای بسیار شدید از وضع حکومت و اصول اداری و قضائی ایرانست.

شعار این روزنامه که ناشر و نویسنده آن «پرنس میرزا ملکم خان ناظم الدوله» بود سه کلمه «اتفاق، عدالت و ترقی» بوده است. قیمت اشتراك این روزنامه در شماره اول و دوم ۲۰ قران نوشته شده و در شماره سوم به «يك ذره غیرت» تنزل یافته، در شماره ۴ به «يك ذره شعور» و در شماره ۵ به «فهم کافی» رسیده و از شماره شش تا ۹ این امتعه را يك لیره انگلیسی تسعیر کرده اند.

باری این روزنامه ها موجب بیداری ذهن ایرانیان مستعد شد و زمینه را برای انقلاب مشروطیت در ایران آماده کرد. از آغاز دوره مشروطه شماره روزنامه هائی که در مسائل سیاسی و اجتماعی بحث کردند و شامل انتقادهای تند و شدید در این قسمتها بودند افزونی گرفت و جای آن نیست که از يك

يك آنها نام بیریم. اما از تذکار نام روزنامه معروف صوراسرافیل که از ربیع الاخر سال ۱۳۲۵ یعنی یکسال پس از صدور فرمان مشروطیت آغاز شد، نمی توان چشم پوشید. مدیران این روزنامه از آغاز میرزا جهانگیرخان شیرازی شهید و میرزا قاسم خان تبریزی بودند و میرزا علی اکبر خان دهخدا ریس عنوان «چرند پرند» و بامضای دخو در آن مقالات انتقادی منتشر میکرد که شهرت بسیار یافت و موجب تاسیس مکتب خاصی در سبک نثر نویسی فارسی شد که چنانکه بعد خواهیم دید تا امروز ادامه دارد و بجای خود از آن گفتگو خواهیم کرد

این روزنامه پس از شهادت میرزا جهانگیرخان تعطیل شد و سپس از طرف دهخدا در ابوردون سویس بناریخ محرم ۱۳۳۷ مجدداً شماره از آفت انتشار یافت.

دیگر از روزنامه های صدر مشروطیت که جنبه ادبی داشته روزنامه «تیاثر» بمدریت میرزا رضا خان نائینی طباطبائی است که شماره نخستین آن در ربیع الاول ۱۳۲۶ منتشر شد و انتقادات سیاسی و اجتماعی را بصورت تیاتر انتشار میداد. «تیاثر» شیخ علی میرزا حاکم ملایر و نویسندگان و عروسی او با دختر شاه پریان» موضوع اصلی یازده شماره این روزنامه است که من دیده ام و نمیدانم که از آن پیعد نیز ادامه یافته یا دچار تعطیل شده است.

از این تاریخ بعد روزنامه ها بیشتر باخبار و سیاست میپرداختند و اگر از چند نامه هفتگی مانند «نوبهار» و «طوفان» بگذریم در روزنامه های دیگر جنبه خاص ادبی کم بوده است.

روزنامه طوفان هفتگی نیز که در سال ۱۳۰۶ شمسی در تهران بمدریت مرحوم فروغی یزدی منتشر میشد از اینجهت قابل ذکر است.

مجلات

مجلات ادبی محض بسیار دیر تر از روزنامه در ایران بوجود آمد. اگر از بعضی روزنامه ها و مطبوعات مرتب که جنبه ادبی در آنها غلبه داشته بگذریم نخستین مجله ادبی را مجله بهار باید دانست که در سال ۱۳۲۰ قمری تاسیس شد. موسس این مجله یوسف اعتصامی (ملقب باعتصام الملك) بود و از مطالب آن که بیشتر بقلم خود مدیر مجله تهیه میشد تراجم احوال مشاهیر - قطعات ادبی - ترجمه اشعار اروپائی - داستانهای کوتاه و مقالات اخلاقی و اجتماعی بود.

مجله بهار در ترویج انواع جدید ادبیات خدمت بزرگی انجام داد اما پس از يك سال دچار تعطیل گردید و فقط پس از ده سال یعنی در ۱۳۳۹ قمری دوره دوم آن آغاز شد. تاثیر این مجله در نویسندگان و شاعران جوان بسیار بود.

اسلوب انشای مرحوم اعتصامی که بسیار سهل و ساده و گاهی مانند نثر زبانهای اروپائی آهنگ دار و مهیج بود سر مشق بسیاری از نویسندگان ایرانی قرار گرفت.

بسیاری از قطعات اشعار شعرای اروپا که نخستین بار در این مجله ترجمه و منتشر شد توسط شعرای عصر بنظم در آمد و از این راه در تغییر اسلوب شعر فارسی تاثیر کرد. از جمله اینگونه قطعات ترجمه منظومه پادشاه و جام اثر شیلر را میتوان نام برد که ایرج میرزا آن را بنظم آورد و چند قطعه دیگر که موضوع منظومه های پروین اعتصامی شده است. قطعات کوتاه ادبی که بیشتر ترجمه اشعار اروپائی بود و در این مجله چاپ میشد اغلب سبب تازگی مضمون و مطالب مورد توجه واقع میشد و نوشتن قطعات اشعار منشور بتقلید آنها در زبان فارسی رواج گرفت، اگر چه در این شیوه نمونه های عالی و درخشانی بوجود نیامد.

پس از تعطیل بهار مجله ادبی دیگری بنام دانشکده در سال ۱۳۳۶ در تهران تاسیس شد که در ادبیات معاصر فارسی تاثیر بسیار داشت. این مجله ناشر آثار انجمنی بود که در ۱۳۲۴ تاسیس شد و نخست جرگه دانشوری نام داشت و سپس نام آن بدانشکده تبدیل یافت.

در سر لوحه این مجله زیر عنوان «مرام ما» نوشت شده بود که «مجله دانشکده برای ترویج روح ادبی و تعیین خط مشی جدیدی در ادبیات ایران ایجاد میشود - این مجله را دانشکده ایجاد میکند» بند اول مرام این انجمن «تجدید نظر در طرز رویه ادبیات ایران» بود «بر روی احترام اسلوب لغوی و طرز ادای عبارات اساتید مقدم، با مراعات سبک جدید و احتیاجات عمومی حال حاضر...»

آرزوی انجمن در این عبارات که قسمتی از همان مرامنامه شماره اول دانشکده است بیان شده بود: «... امید میرود که يك نمونه ای از روح نوین ادبیات قرن بیستم که میرویم تازه فواید آن را دریابیم، بر روی بنیان محکم زبان فارسی و حفظ لغات زنده و شیرین و امثال و یادگارهای تاریخی این لسان نمکین به وطنان ادب دوست و ادیب نواز خود تقدیم داریم.»

مؤسس و مدیر مجله دانشکده ملك الشعراء بهار بود و از همکاران او که بیشتر آثارشان در این مجله منتشر میشد عباس اقبال - رشید یاسمی - سعید نفیسی - سید رضا هنری - ذره - جعفر خامنه‌ای و رضا کمال شهرزاد رامینوان نام برد .

مقالات مسلسلی در باره تاریخ ادبیات ایران بطور منظم و دقیق و اگر چه باختصار و مقالات متعدد در باره تاریخ ادبیات فرانسه و شرح و تفصیلی از جریان تحولات و انقلابات ادبی در کشورهای اروپائی نخستین بار در مجله دانشکده انتشار یافت و دز ادیبان ایرانی تاثیر بسیار کرد .

اما با آنکه مجله دانشکده مورد توجه جوانان صاحب ذوق ایران بود بیش از يك سال دوام نیافت و ملك الشعراء بهار مدیر آن چند سال بعد نامه نوبهار را که مدتی تعطیل بود هفتگی انتشار داد. نوبهار هفتگی که در سال ۱۳۴۱ قمری مطابق ۱۳۰۱ شمسی منتشر شد اگر چه حاوی مقالات سیاسی و اجتماعی و اخبار نیز بود همان شیوه دانشکده را دنبال کرد و در شماره های آن مباحث ادبی و تاریخی و ترجمه داستانها و اشعار اروپائی و قطعات نظم و نثر فارسی بسبکهای تازه منتشر گشت .

از مجله ارمغان نیز در اینجنانام باید برد که مدیر آن وحید دستگردی بود و در بهمن ۱۲۹۸ تاسیس شد و هفده سال دوام یافت . این مجله بشعر بیشتر توجه داشت و در اسلوب شاعری بر حسب ذوق و سلیقه مدیر آن محافظه کار بود و در تحول اسالیب ادبی باندازه مجلات بهار و دانشکده و نوبهار هفتگی مؤثر نبوده است .

مجله آینده بدیربب دکتر محمود افشار که در تیرماه ۱۳۰۴ آغاز شد و دودوره انتشار یافت و در این سالهای اخیر نیز دوره سوم آن بوجود آمدنیز محل انتشار آثار گروهی از نویسندگان جدید بود .

مجله شرق بدیربیت محمد رمضانی و سر دیری سعید نفیسی که يك سال دوام یافته و مجله مهر که از خرداد ۱۳۱۲ بدیربیت مجید موقر تاسیس شده و پنج دوره انتشار یافت و مجله کاوه که در هنگام جنگ بین الملل اول در برلن منتشر میشد و مجله ایران شهر که آن نیز در برلن انتشار مییافت خاصه در ترویج آثار نویسندگان اروپائی و ایجاد افکار و اسالیب تازه در ادبیات فارسی تأثیر بسیار داشته‌اند. اگر از اطلاع کلام بیبی نبود سزاوار مینمود که در باره مطالب و مندرجات این مجلات و بعضی از مجله های ادبی دیگر مانند مجله تقدم و آرمان و ندای قدس که در تهران منتشر میشد و سبیده دم و بازار گاد که در شیراز

انتشار مییافت و فروغ و فرهنگ که محل انتشار آنها رشت بود و بعضی مجلات دیگر که هر يك در حدود خود دارای مزایائی بوده اند بتفصیل بیشتر گفتگو كنم. اما وقت تنك و هنوز مطالب گفتنی بسیارست و همینقدر باید این نکته را در باره مطالب و مندرجات مجلات ادبی یادآوری كرد كه شوق و علاقه بتجدد و تنوع واقتباس انواع جدید ادبیات اروپائی در مجلات نخستین بیشتر بود و بتدریج تتبع و تحقیق تاریخی و ادبی در باره ادبیات قدیم فارسی رواج یافت و ذوق ایجاد و ابداع را تحت شعاع گذاشت چنانكه بسیاری از نویسندگان و شاعران از سال های ۱۳۱۰ بیحد وقت و همت خود را باینگونه تحقیقات مصروف داشتند و اگر چه بعضی آثار برجسته در رشته تحقیقات ادبی بوجود آمده و گوشه هایی از تاریخ ادبی ایران در اثر این کوششها روشن شده است باید گفت كه رواج بازار این رشته از لحاظ متروك گذاشتن ذوق ابداع زبان آورد بوده است.

نكته مهم دیگری كه قابل ذكر است اینكه توجه ادیبان و اهل قلم به تحقیقات ادبی در سالهای اخیر نتیجه مقتضیات سیاسی و اجتماعی کشور بوده است. نبودن آزادی و سانسور شدید مطبوعات در دوره دیکتاتوری گذشته بعدی بود كه اشعار تغزلی را نیز شهربانی سانسور میکرد و اداره راهنمای روزنامه نگاری بشاعران دستور میداد كه اشعار غم انگیز نسریند. در آن دوران سیاه كه اظهار خشنودی و رضایت اجباری از وظایف افراد ایرانی شمرده میشد و باصلاح روزنامه های زمان همه وظیفه داشتند كه نسبت بقائد بزرگوار خود «ابراز احساسات» كنند حتی عاشق از معشوق حق ناخرسندی و گله نداشت.

باین سبب تحقیقات ادبی و تاریخی و آنچه بگذشته مربوط میشد آنها هم بطریقیکه هیچگونه حكم و قضاوت و نظری از طرف نویسنده اظهار نشود كه باسیاست زمان ناسازگار باشد سالمترین كارها بود.

همین قیود و مشكلات بتدریج ذوق هنر را در ایرانیان خاموش كرد و مجله مهر كه چندی باقیود اداره شهربانی و اداره راهنمای روزنامه نگاری می ساخت آخر الامر در ۱۳۱۷ شسی تعطیل گردید و مدت سه چهار سال نابعداز شهریور ۱۳۲۰ مجله ادبی در سراسر ایران وجود نداشت و فقط مجله دولتی «ایران امروز» كه مدیر آن مورد اعتماد شهربانی بود جانشین مجلات پر شور سابق شده ضمن چاپ عكسهای تبلیغاتی بعضی از مقالات ادبی و اجتماعی را نیز با مراقبت بسیاری درج میکرد.

پس از واقعه شهریور مجلات متعددی بوجود آمد. از آنجمله مجله سخن كه بادییات جدید میبرد و انواع تازه ادبی را از نظم و نثر انتشار میدهد.

و در واقع ناشر آثار نویسندگان و شاعران جوانست . و مجله یادگار که بیشتر تحقیقات تاریخی و تنبغات ادبی اختصاص دارد و دوره جدید مجله آینده که جنبه سیاسی و اجتماعی آن غالب است و مجلات راه نو و بانو و بیداری ما و غیره که هر یک مرام و شعاری جداگانه دارند و بادیات کمتر میپردازند .

ترجمه

ترجمه از زبانهای اروپائی مقارن ایجاد چاپخانه در ایران شروع شده بوده ، اما رواج و رونقی نداشت . از جمله کتابهایی که ظاهر آیش از جلوس ناصرالدین شاه ترجمه و منتشر شده بود تاریخ بطر کبیر و شارل دوازدهم و اسکندر کبیر و رساله آبله کوبی را میتوان نام برد . در سلطنت ناصرالدینشاه بسبب تأسیس مدرسه دارالفنون و آوردن معلمان اروپائی خاصه فرانسوی و افزوده شدن شماره خوانندگان که در مدرسه دارالفنون تحصیل کرده بودند از یکطرف و توسعه صنعت چاپ از طرف دیگر بر رواج فن ترجمه افزود

نخستین کتبی که از زبانهای اروپائی ترجمه میشد بیشتر تواریخ و کتب جغرافیا و رسائل علمی بود که برای تدریس در مدرسه دارالفنون بکار میرفت و فرمان امیر کبیر در دارالفنون مطبعه خاصی تأسیس شد تا کتب علمی را که بوسیله معلمان اروپائی و مترجمان ایشان بزبان فارسی تهیه می شد در همان جا طبع کنند

بتدریج احتیاج بترجمه آثار علمی و ادبی بیشتر احساس شد و در وزارت علوم علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه اداره ای بعنوان «دارالطباعة و دارالترجمة» خاصه همایونی» تأسیس گردید که ریاست آن بامحمد حسن خان صنیع الدوله بود و در این دارالترجمة بتدریج بنقل آثار ادبی کشورهای اروپائی خاصه ادبیات فرانسه پرداختند ترجمه نمایشنامه ها و داستانها بسیار مورد اقبال خوانندگان ایران واقع شد .

داستانهایی که از زبانهای دیگر ترجمه میشد خاصه بسبب تازگی و تنوع و هنرمندی که در نقل روایات بکار رفته بود سالها بیکانه وسیله تفنن و تفریح ایرانیان بود و نسخه های آنها دست بدست میگشت و از سالخوردگان شنیده ام که در شبهای زمستان خانواده های دوستان گرد هم جمع میشدند و یکی از ایشان ترجمه کتابی مانند الف لیل و کنت منت کریستو را بصدای بلند میخواند و دیگران سراپا گوش میشدند .

رغبت و احتیاج عموم بافسانها و داستانها موجب تشویق مترجمان میشد

از میان روایات و داستانهای نخستین که بفارسی ترجمه شده است ترجمه هزار و یک شب را نام باید برد. این کتاب که اصلاً از آثار ادبی ایران پیش از اسلام است و در دوره اسلامی با تصرفاتی عبری نقل شده است تا دوران سلطنت قاجاریه بفارسی ترجمه نشده و اگر شده بود رواج و شهرتی نداشت.

در زمان محمد شاه بفرمان بهمن میرزا فرزند نایب السلطنه عباس میرزا کتاب الف الیه توسط میرزا عبداللطیف تسویجی تبریزی بفارسی ادیبانه و استادانه ای ترجمه شد و شمس الشعرا سروش اصفهانی مأمور شد که در مقابل اشعار عربی متن ایات فارسی بگوید و با آنها را به شعر فارسی ترجمه کند.

مترجم هزار افسان در زبان فارسی حسن فوق و استادی تمام داشته و نثری متین و استادانه و در عین حال شیرین و شیوا دارد. میک انشای ترجمه الف الیه بعدها در اسلوب نثر نویسی فارسی تأثیر بسیار کرد و مترجمان حاجی بابا و ژیل بلاس و بوسه عذرا در تلفیق عبارات و اسلوت بیان از آت متأثر شدند.

دیگر از نخستین ترجمه هائیکه موجد سبک خاصی در نثر فارسی معاصر شده است ترجمه تمثیلات یا نمایشنامه های میرزا فتحعلی آخوند زاده است. اصل این نمایشنامه را آخوند زاده در سال ۱۲۶۶ در تفریس نوشته تادر تاتاریکه عبارت آن بفرمان کنیاز وارسوف فرمانفرمای قفقاز برپا شده بود نمایش داده شود. مترجم فارسی این نمایشنامه میرزا جعفر قراچه داغی است که در ۱۲۸۸ قمری بترجمه آنها پرداخته و نخست دو قطعه از آنها را چاپ نمود و چون مورد اقبال عمومی قرار گرفته بود در سال ۱۲۹۱ قمری مجموعه آنها را که شامل پنج نمایشنامه است بطبع رسانیده است.

ظاهر این مجموعه نخستین نمایشنامه هائست که بشن فارسی نوشته شده و میرزا جعفر قراچه داغی در مقدمه آن شرحی از فوائد تأثر و تأثیر آن در تهذیب اخلاق عمومی نوشته و سپس در باره اسلوبیکه در ترجمه پیش گرفته چنین توضیح میدهد: «صرف نظر از فوائد عامه که از قول مصنف در ترجمه عرض خواهد شد فائده خاص را نیز در این ضمن مراعات کرده برخلاف سلیقه چیز نویسان قدیم از قید عبارات متقلبه و الفاظ مشکله رها نموده بزبان عوام و سخنان روان و کلمات مانوس و عبارات معروف این کتاب مستطاب را نوشته با تمام رسانید که بیسواد و باسواد هر دو بخواندن و شنیدن از فوائد آن بهره مند شوند و اطفال مظلوم که همیشه برای یاد گرفتن هجی در ورطه عبارات مغلق

مستغرق و گرفتارند بخواندن این کتاب که بزبان آنها گردیده آنچه میخوانند
ومیآموزند معنی آنرا نیز فهمیده بصیرت و روشنائی حاصل کنند ۰۰۰»

سبس در همین مقدمه بکاتب و ناقل (که منظور از آن بازیگر نمایش
است) چنین دستور میدهد: «مقصود از تحریر فن تئاتر بیان هیئت متکلمین
است بطور مکالمه و اظهار بعضی صداهاست که حین تکلم بخلاف املاء تحریری
آن لفظ از دهن بیرون میآید از قبیل: «واسطه» که «واسه» و «دردار» که
«دردار» و «باز» که «واز» و غیره و غیره گفته میشود. پس کاتب این فن
شریف هرچه از این قبیل الفاظ را حین کتابت مراعات کند و صداها تکیه هرگز
رسم نیست در کتابها بنویسند جمیع آنها را برشته تحریر یکشد مطلوبتر خواهد
شد مثل: واه، به، ای، آخ» ۰

باین طریق نخستین بار باترجمه نمایشنامه بزبان فارسی شیوه تازه ای در
اسلوب نشر تویسی بوجود آمد که بکار بردن اصطلاحات عوام و اسلوب مختابره
در نوشتن بود و از این نمونه بخوبی معلوم میشود که احتیاجات اجتماعی تاجه
حد در تغییر و تحول اسالیب بیان موثرست.

دیگر از مترجمین اولیه حاجی محمد طاهر میرزا فرزند اسکندر میرزا
پسر عباس میرزا است که کتاب کنت منت کریستور با مر ناصر الدین شاه از فرانسه
بفارسی ترجمه و تحریر کرده است و چنانکه خود مینویسد «خالی از تکلفات
منشیانه است که هر خواننده بدون زحمت نفی میبرد» ترجمه این کتاب در
۱۳۰۹ در تبریز شروع شده و در محرم ۱۳۱۰ در کرمان بیابان رسید و دو سال
بعد یعنی در ۱۳۱۲ هجری قمری در تهران چاپ شده است ۰

این محمد طاهر میرزا مترجم رمانهای متعدد دیگری است که همه بسیار
شهرت و رواج یافته و مورد قبول عامه واقع شده و از معروفترین آنها کتاب «سه
تفنگدار» از آثار الکساندر دوما ی اول نویسنده فرانسوی است

اکنون که گفتگو از مترجمین بیان آمد سزاوار است که از مترجم
هنرمند و زیر دست حاجی بابا بنفصیل بیشتری صحبت کنیم ۰ مؤلف این کتاب
چنانکه معروفست جیمس موریر انگلیسی است. اما حاجی بابا نام افشاری نیز
وجود داشته که در انگلستان تحصیل طب کرده و باسرجان ملکم دوستی داشته
و میرزا صالح بیگ در سفرنامه خود از او گفتگو میکند و در مراجعت بایران
معاون طبیب انگلیسی عباس میرزا و سبس حکیمباشی محمد میرزا ولیعهد بوده
است. بعضی از نویسندگان معاصر ایرایی در اینکه جیمس موریر بهتنهایی و
مستفلا کتاب حاجی بابا را نوشته باشد شک کرده اند و بهر حال برای اینکه رشته

سخن را کوتاه کنیم باید گفت که بسیار بعید بنظر میآید که يك خارجي بتواند تا این درجه پروضع اجتماعی و جزئیات آداب و رسوم ملتی احاطه حاصل کند و اگر نویسنده اصلی جیس موریر باشد بیشك یکی از ایرانیان زیرك و دانشمند با او همکاری کرده است . اما در این جا گفتگو از ترجمه فارسی کتاب حاجی باباست .

نخستین بار ترجمه حاجی بابا تا آنجا که بنده اطلاع دارد در سال ۱۹۰۵ ۱۳۲۳ قمری یعنی يك سال پیش از اعلام مشروطیت توسط مازور فیلوت در کلکته بچاپ رسید .

مازور فیلوت که بیش از این تاریخ کنسول انگلیس در کرمان بوده و نسخه ترجمه حاجی بابا را در آن شهر بدست آورده در مقدمه ای که بانگلیسی بر این چاپ نوشته مترجم را چنین معرفی میکند : حاجی شیخ احمد کرمانی پسر احمد ملا محمد جعفر پیش نماز ، علوم عربی و ادبی را در اصفهان با میرزا آقا خان کرمانی خوانده و سپس برای تحصیل انگلیسی و فرانسه و ترکی در سال ۱۳۰۵ قمری باسلامبول رفته و در این شهر بكمك میرزا حبیب شاعر اصفهانی که همكار روزنامه اختر بوده چند کتاب را از فرانسه و انگلیسی بفارسی ترجمه کرده که از آن جمله حاجی بابا و ژیل بلاس است

شرح حال شیخ احمد روحی کرمانی و میرزا آقاخان که بهجرم آزادپخواهی و وطن پرستی در خاک عثمانی متحمل حبس و سختیهای بسیار شدند درازست و اینجا مجال ذکر آن نیست . سرگذشت غم انگیز ایشان یکسال پس از کشته شدن ناصر الدین شاه یعنی در سال ۱۳۱۴ قمری بقتل فجیع آن دو در تبریز ختم میشود .

فیلوت میگوید : « وقتیکه نسخه ترجمه شیخ احمد بمولدش رسید آن را اثر قلم خود او تصور کردند و باشور و شوق تمام از آن نسخه برداشتند و نسخه های آن دست بدست میگشت . در شیراز و اصفهان هم ترجمه حاجی بابا بسیار مورد استقبال قرار گرفت . زیرا اولین رمانی بود که تا آن زمان بزبان فارسی نوشته شده بود . شهرت این کتاب روزافزون بود تا نسخه انگلیس حاجی بابا ازهند برای من رسید و از آن پس علاقه ایرانیان باین کتاب کاسته شد و گفتند : « فرنگی توی كوك مارفته » ناشر این کتاب رونویسی از روی نسخه اصل که مترجم بشهر خود فرستاده بوده بدست آورده که در آن افتاد گیها و اغلاط کتابت و جود داشته و ناشر بكمك جمعی از ایرانیان بوسیله مقابله با نسخه انگلیسی آنرا تصحیح کرده است . »

فیلوت مینویسد که در همان هنگام چاپ این نسخه، در مطبعه جبل المتین

مشغول چاپ دیگری از ترجمه حاجی بابا بوده اند که ناشر و طابع آن تصرفاتی در عبارات کرده و خود بوی گفته اند که نسخه ایشان با اصل اختلاف بسیار خواهد داشت .

ترجمه کتاب حاجی بابا چنانکه در نسخه فیلوت هست بسیار استادانه و ادبی است و بهترین نمونه نشر جدید فارسی بشمار میرود . باوجود اغلاطی که در متن راه یافته و حدس زدن درست آنها مشکل نیست عبارات در کمال استحکام است . اگر گاهی عیب و نقص جزئی صرف و نحوی در عبارات دیده می شود بقیاس اسلوب بیان و ملاحظه استادی و فضل نویسنده گناه کاتب و ناشر بنظر می آید .

این نویسنده زبردست با آنکه بنسبیت موقع اصطلاحات و الفاظ عامیانه مناسب هر صنف و طبقه را با هنر و استادی تمام بکار میرد و در ترکیب عباراتش همان اسلوب متین و مستحکم بهترین نمونه های نشر قدیم را حفظ میکند . مقلدین اسالیب قدیم ، از جمله کسانی که شیوه گلستان سعدی را پیروی کرده اند اغلب خود را جز مقلد نشان نمیدهند و مقتضیات زمان و احتیاجات جدید را عموماً کمتر در نظر گرفته اند . فقط مترجم کتاب حاجی بابا است که توانسته است راز فصاحت را دریابد و سبکی ایجاد کند که در عین رعایت ثنات و انسجام برای بیان مقصود در تنگنا نیفتد و دست و پای فکر و اندیشه را باقیود لفظی نبندد .

این استادی در تعبیر بیشک نتیجه تبحر نویسنده در لغات و دقت او در ضبط اصطلاحات و الفاظ معمول طبقات مختلف است . اما لطف ذوقی نیز لازم است تا معانی را چنین با الفاظ پیوند بدهد و عباراتی چنین زیبا و متین به وجود بیاورد .

مترجم از این لطف طبع بهره کافی دارد و من برای اثبات درستی این عقیده برهانی بهتر از نقل چند سطر از ترجمه حاجی بابا نمیتوانیم بیابیم :
« چون نوبت پشومین رسید گفت : اگر چه تقالان را عادت آنست که رشته سخن را دراز سازند اما من افسانه خود را مختصر میسازم . من پسر مکتب داریم .

چون قوت حافظه و قدرت لافظه ام را دید از افسانه و حکایاتی که در فارسی بیش از هر زبان است بیشتر را بمن آموخت و از بر گردانید . چون گنجینه سینه را از نقود این هنر مالا مال و بخرج و صرف مستعد و قابل شدم لباس درویشی و سخنوری در بر ، بیان مردم بلکه بجان مردم افتادم . پیشه معرکه بندی و سخن وری و تقالی پیش گرفتم . در اوایل مردم مرا چسبیده کار دیدند و قلهایم را گوش میکردند و از زیر بار « شی الله » میجستند اما رفته رفته چکیده کار شدم پس با

چکبده‌گی کار تلاقی همه مافات را کردم. در بزنگاه قصه می‌آستادم و میگفتم حضرات هرکرا مهر علی در دل است دست بجیب کند : میکردند پس میگفتم حضرات هر که دست بریده عباس علی را دوست دارد چیزی از جیب بیرون آورد : می‌آوردند در آخر میگفتم هر که ولد الزنا نیست آنچه از جیب در آورده بپایان مهر که اندازد : کم آدم بود که نیندازد . بدین منوال هر روز مبالغی میانداختم بزنگاه قصه را نیک میدانستم که مردم تشنه کدام فقره‌اند : هم در آنجا ریششان را بچنک می‌آوردیم . مثلاً در افسانه شاهزاده ختابا دختر پادشاه ختن چون بدین جا میرسیدم که با ... همراه تکلوران و هزاره دلاوران و خشخشی باد پایان و همه پهلوانان و جمجمه اعیاد و غنمه اجناد و قمقه سلاح و مصمصه رماح غول هزار فن با هزار شاخ هزار گز دهن باز کرده اشک و شهادت را برده‌ان گرفته است و بانو زانو بر زمین دست بر هوا اشک از دیده رویان خاک بر سر بیزان و خدم و حشم اسلحه و براق را ریخته‌اند و مانند برك پید لکزان و هراسان گریخته‌اند برق میدرخشد و رعد می‌فرود باد و وزوز می‌ورد غول کورو کورو کورو می‌خروشد . می‌آستادم و میگفتم «اینک شی‌الله درویش برسد تا بگویم شاه زاده چگونه از کام غول رهائی یافت و چگونه غول را بایک ضربت گرز سر پاش مثل گنبد خشخاش خورد و خاش کرد.» تبیلان پای مهر که و دیوانگان نقل و افسانه از آن بیعاران نبودند که ناشنیده بروند منهم از آن نادرستان نیویم که برایگان روانشان سازم این بود که اکثر اوقات وعده نقل بزنگاه را بفردا می‌انداختم و کیسه سرمایه نقل را تهی نیسیاختم . اکنونهم بدین منوال از پهلوی بیعاران اسباب گذرانی بهم مینبدم . و چون جیب و بغل بیعاران شهری خالی می‌شود بشهر دیگر می‌روم : مصراع ، > بود تا ابله اندر دهر ، مفلس در نمی‌ماند .»

گفتگو در باره ترجمه حاجی بابا را بسبب آن دراز کردم که بعقیده من قدر این ترجمه از بسیاری تألیفات بیشترست و باید آنرا یکی از آثار مهم نشر فارسی در دوره اخیر شمرد

دیگر از مترجمین زبردست پیش از مشروطه محمد حسین خان ذکاء الملك متخلص به فروغی است که روز نامه‌ای اطلاع و تربیت را مینوشت و معاون محمد حسن خان اعتماد السلطنه در اداره انطباعات و دارالترجمه دولتی بود محمد حسین خان فروغی در نظم و نثر دست داشت اما با همه علاقه و ذوقیکه بسادگی انشاء اظهار میکرد اسلوب نثر او منشیانه و دنباله شیوه اشای دربار قدیم بود . از جمله کتابهاییکه او ترجمه کرده و بطبع رسیده ، سفره‌شاد روزه از آثار ژول ورن و کلبه هندی از آثار برناردن دو سن پیر و عشق و عفت که

ترجمه کتاب معروف شاتو بریان بعنوان «در نیرآبانسرا» است و داستان ژرژ انگلیسی معروفست .

فروغی در ترجمه رمانها میکوشید که اسلوب معمول نثر فارسی را از دست ندهد و باین سبب آثار او در تحول نثر فارسی کمتر مؤثر شده است . بعلاوه برای آشنائی ذهن خوانندگان اغلب مقدمات مفصل بر ترجمه های خود می افزود چنانکه بر ترجمه کتاب کلبه هندی که در باورقی روزنامه تربیت چاپ شده دو مقدمه نوشته است . مقدمه اول در فواید رمان و تأثیر آن در تهذیب اخلاق و مقدمه دوم در جغرافیای هندوستان بمناسبت آنکه محل واقعه کتاب آن کشور بوده است این مقدمات گاهی زاید بر متن و برای خواننده داستان ملال آور است . خاصه که انشای آنها یادآور اسلوب کتب ادبی و اخلاقی قدیم مانند کلیله و دمنه و مرزبان نامه و اخلاق ناصری و امثال آنهاست . فروغی پیروی این شیوه از آوردن مترادفات و دراز کردن مطلب احتراز نداشته است . برای نمونه بجاست که چند سطر از مقدمه کلبه هندی نقل شود :

« و بعد ، آدمیرا از دو راه آگاهی و معرفت حاصل شود و بفیض بیش و بصیرت فایز گردد : یکی از راه باطن و آن بواسطه پیروی احکام شرع شریف و دین حنیف است . یعنی اولاً با احتراز از مناهی و پرهیز از ارتکاب معاصی و خطبات و ترک ذایل و دنیا با هر چه باشد از قبیل خبث و شیطنت و شرو می کند و خوردن مال حرام و آزار و اضرار اماجد و کرام و اقدام بظلم و اجحاف و تعدی و اعتساف و تعرض بعرض و ناموس و حقوق بندگان خدا و بردن دسترنج مسکینان بینوا و انواع فسق و فجور و بهتان و زور و غیر ها . ثانیاً از اقبال بطاعت و عبادت و اهتمام تام و تمام در نماز و روزه و سایر واجبات و مستحبات و مواظبت و مراقبت در اذکار و اوراد و ادعیه و فکر در آلاء و نعماء الهی و مواهب لایتنهای که سبب تذکر انسان بمبدء اعلی و قدرت و صنع حضرت باری جلا جلاله باشد .

راه دیگر دانش و ایقان و علم و عرفان و اطلاع کامل از اوضاع عالم است و خیر از عوائد و رسوم امم و عقاید و مشارب متباینه و حالات گوناگون و اوهام و افهام شریف و دون که پس از احاطه بزشت و زبیا و فهم معیار و مقیاس افکار کامل و کانا و تدبر و تغل و غور و تأمل داند کجی و راستی چیست ؟ کج کدامست و راست کیست ؟ و ما از آن حقائق و دقائق آنچه را که داریم عزیز و گرامی می شماریم و هر چه را نداریم باید از هر جا که باشد بدست آریم تا گنجینه فضایل خویش را کامل نماییم و موزه معارف مملکت را بیاراییم و لطایف حق را بر ظرفیت سابقه بیفزاییم »

دیگر از مترجمین مشروطه مرحوم علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و

مرحوم عین الملک هویدا را باید نام برد که بترجمه رمانهای تاریخی علاقه داشتند و کتب بسیار از نویسندگان فرانسوی را ترجمه و منتشر کردند. از جمله ترجمه هائیکه شهرت و رواج فراوان یافت کتابهای ژیل لاس سانتیلائی تصنیف لوساژ فرانسوی و تلماک اثر قتلون وبل و وبرژینی و کلبه هندی از برناردن دوسن پیرروطیب اجباری از کمدیهای مولیر را نام باید برد. روی هم رفته ادبیات فرانسه بیش از هر کشور دیگر در ایران رواج یافته و بهمین سبب ادبیات جدید ایران بیش از همه جا تحت تأثیر ادبیات فرانسوی واقع شده است، از جمله کتابهای دیگر که بفارسی ترجمه شد و سر مشق بعضی از نویسندگان ایرانی قرار گرفت ترجمه داستانهای تاریخی چرچی زیدان است که چون ایرانیان بامبانی تاریخی آن داستانها آشنا بودند بآنها علاقه بسیار نشان دادند. عروس فرغانه وروایت هفدهم رمضان وعباسه خواهر هارون الرشید از جمله این داستانها بود.

از اعلام مشروطه پیعده که مدارس جدید فراوان شد و ایرانیان بآموختن زبانهای خارجی رغبت بسیار نشان دادند و گروهی از شاگردان ایرانی برای تحصیل باروپا رفتند کار ترجمه رونق گرفت و شماره داستانها و نمایشنامههایی که از زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی و بعضی زبانهای دیگر بفارسی ترجمه و منتشر شده بیش از آنست که حتی بتوان بذکر عنوان و نام مترجم آنها پرداخت. در سالهای اخیر نیز باوجود مشکلات زندگی و حوادث غیر مترقب و اضطرابی که بسبب وضع سیاسی و اجتماعی در ایران حکمفرما بود شماره کتابهایی که بفارسی ترجمه و چاپ میشد رو بافزایش بود و اگر چه من آمار درستی در دست ندارم گمان میکنم که در هر ماه لااقل بیست کتاب از این نوع منتشر شده است اما در ترجمه های اخیر همیشه آندقت و هنر و مهارتی که اغلب مترجمین اولیه داشتند بکار نیرود و بسیاری از آنها سرسری و عجولانه است.

رمان نویسی

۱- رمانهای انتقادی اخلاقی و اجتماعی

هدف نخستین رمانهایی که در زبان فارسی نوشته شد انتقاد از وضع اداری و اجتماعی ایران بود و طرح کلی این رمانها از سفرنامه های متعدد ناصر الدینشاه تأثیر پذیرفت و بصورت سفرنامه نوشته شد. از جمله این آثار دو کتاب را باید نام برد که سالها مورد توجه ایرانیان بود و در بینداری ذهن مردم این کشور تأثیر مهمی داشت. یکی سفر نامه ابراهیم بیك و دیگر مسالك المحسنين

سفرنامه ابراهیم یک پیش از اعلام مشروطیت و بعد از آن مکرر در مصر و هندوستان و ایران چاپ سری و سنگی بطبع رسید. نویسنده آن حاجی زین العابدین مراغی است که در اسلامبول میزیست و نویسنده روزنامه اختر بود و در سال ۱۳۹۰ شمسی فوت کرد. این کتاب که عنوان کامل آن «سیاحت نامه ابراهیم یک یا بلای تعصب اوست» شامل سه قسمت است. اول ترجمه حال بهلوان کتاب یعنی ابراهیم یک از قول ناشر دوم شرح سیاحتنامه سوم خانه کتاب بعنوان مختصری از بیانات یک دانشمند ایرانی.

این کتاب سراسر شور و سوز ملی و ارزوی اصلاح و ترقی جامعه ایران است. نویسنده در حسرت پیشوای لایق و مصلح دلسوزی است که بدبختی ها و عقب ماندگی ملت را چاره کند. در طی کتاب از شاه عباس و نادر شاه و میرزا تقی خان امیر کبیر مکرر نام برده و بر نبودن امثال ایشان در بگ خورده است. اسلوب انشای آن ساده و عادیست و هیچگونه تصنع و تکلفی در آن دیده نمیشود و قایع سفر که در اینجا ذکر میشود فقط بهانه‌ای برای ذکر معایب اداری و اجتماعی ایران است و در ضمن آنها صفحات و مقالات خطایی بسیار است که از تعصب پیشوایان دینی و جاهل عمومی و عدم انتظام امور حکومتی و دولتی و غرض ورزی و طمع اولیای امور پاسوز و درد انتقاد میکند.

در ضمن مطالعه این کتاب گاهی عبارات و ترکیبات نا مانوس و غیر عادی بر میخوریم و از آنجا میتوان حدس زد که نویسنده مدتها در بیرون ایران بوده است.

اما کتاب مسالك المحسنين از تألیفات «میرزا عبدالرحیم نجار زاده تبریزی معروف به طالب زاده یا طالبوف» است. طالب زاده مؤلف یک سلسله کتب در علوم جدید با اسلوب ساده قابل فهم عوام است که مدتها رواج بسیار داشت. از آنجمله دو جلد کتاب احمد یاسفینه طالبی و فیزیک و ترجمه هیئت فلامار یون و همچنین کتابی «در خلاصه احوال حضرت ختمی مرتبت و اصول مذهب اسلام» بعنوان نسخه سپهری که در ۱۳۱۰ قمری چاپ شده است. اما آنچه از آثار او بیشتر جنبه ادبی دارد همین کتاب مسالك المحسنين است که در ۱۳۲۳ قمری با چاپ و تصاویر زیبا در قاهره بطبع رسیده است.

طالب زاده هم برای بیان مقصود همان اسلوب سفر نامه را اختیار کرده است.

اما این سفر نامه برای سیاحت نیست بلکه سفر خیالی علمی است. هیتی که بریاست گویند داستان که محسن بن عبدالله نام دارد «متشکل از دو نفر مهندس (مصطفی و حسین)، یک نفر طبیب (احمد) و یک نفر معلم شیمی (محمد) از

اداره جغرافیای موهومی مظفری مأمور (شده‌اند) که بقله کوه دماوند صعود نمایند ، معدن یخ طرف شمال آن را ملاحظه بکنند . ارتفاع قله را مقیاس و سایر معلومات و مکاشفات را باخریطه معابر خویش باداره تقدیم نمایند و این مأموریترا در سه ماه بختام آورند»

در مسالك المحسنين مبالغه در اسلوب خطایی و لحن مقالات روز نامه کمتر است .

نویسنده جنبه روایت و داستان را کمتر از دست داده و باین سبب سهولتی در قرائت آن هست که در سیاحتنامه ابراهیم بیگ نیست . بعلاوه طالبزاده به دقایق آداب و رسوم طبقات مختلف توجه میکند و گاهی بدقت بسیار شرح می دهد و باین سبب جنبه ادبی کتاب او بر کتاب ضایق غلبه دارد ، انشای عبارات او نیز ساده و باسلوب عادی است . اما تأثیر اصلاحات جدید مأخوذ از زبان ترکی اسلامبولی در آث دیده می شود . مانند خریطه بمعنی نقشه و عمده احتساب بجای پولیس مخفی .

در بعضی عبارات آن معایب و نواقص صرف و نحوی نیز هست مانند جمله های ذیل :

«مصطفی از همه ما قوی البینه است» که نظیر آن تکرار میشود .
«پنجاه نفر باهم در زد و خورد است» و بعضی عبارات فصیح نیست مانند «قوه بحریه غیر مغلوب آنها مسلم دنیا است» یعنی «بردنیا مسلم است که قوه بحریه آنها مغلوب شدنی نیست»

بااینحال مسالك المحسنين را باید یکی از نمونههای خوب داستانهای انتقادی و اجتماعی در آغاز ظهور این شیوه شمرد . دیگر از این نوع آثار گفتار خوش یارقلی «تألیف شیخ محمد محلاتی هروی است که بصورت سفرنامه نوشته شده و در آن مکالمات طویل هست که کتاب را از صورت قصه خارج میکند و موضوع بحث آن عقاید دینی و مذاهب جدید است . رمانهاییکه هدف آنها انتقاد اجتماعی بود بعدها در فارسی تکامل یافت و نویسندگان در فن انشاء و تلقین مواد داستان بطریقی که موجب جلب توجه خواننده باشد ماهر تر شدند .

از جمله رمانهای اجتماعی که مدتی شهرت و رواج یافت یکی تهرات مغوف بقلم مشفق کاظمی است که در سه جلد چاپ شد . مشفق کاظمی در این کتاب فساد طبقه حاکمه و مفاسد محیط و ظلم و فشار زیردستان را بطبقات باین وصف و بیان کرده است . داستان گیرا و خواندنی است و چند بار چاپ شده است کاظمی در این داستان هیچ نوع تکلیف و عبارت پردازی نکرده و اسلوب عادی

را در انشاء بکار برده است . چاپ اول این کتاب را ندیده ام اما چاپ دوم آن مورخ سال ۱۳۰۳ شمسی است . همین مؤلف چند سال بعد دو کتاب دیگر بعنوان «گل پژمرده» و «رشک پر بهاء» نوشت که باندازه کتاب او شهرت و رواج نیافت دیگر داستانهای «روزگار سیاه» و «انتقام» و «انسان» بقلم عباس خلیلی است که در آنها بخصوص بدبختی زنان ایرانی مورد بحث قرار گرفته و از این جنس دفاع شده است . در اسلوب انشای این کتاب تصنع و تکلفی هست با اینکه مدتی رواج داشت و اکنون دیگر هیچ مورد توجه نیست .

روزگار سیاه بقلم احمد علی خان خدا داده نیز یکی از این رمانهاست که در ضمن آن بدبختی دهقانان شرح و توصیف شده است .
ربیع انصاری نیز دو داستان نوشته است بعنوان «چنایات بشر یا آدم فروشان قرن بیستم» و «سیزده عید» و در آنها نیز موضوع وضع اجتماعی زنان مطرح است .

در دوره اخیر در انتقاد آداب و اخلاق اجتماعی دو نویسنده شهرت بیشتری کسب کرده اند . یکی میرزا محمد حجازی و دیگر محمد معهود دهاتی .
میر محمد حجازی در سال ۱۳۰۷ رمان «هما» و سال بعد رمان «پریچهر» را انتشار داد .

اشخاص داستان حجازی در این دو کتاب همه از طبقه متوسط شهر نشین هستند .

هما دختری از این طبقه است و حسن علی خان معلم سرخانه اوست که نویسنده او را مردی پاکدامن و علاقمند بمبانی اخلاقی معرفی میکند . منوچهر خان نامزد هما و یو یوف که تبعیت ایران را پذیرفته و شیخ حسین همه نمایندگان این طبقه میباشد . هدف نویسنده دفاع از حقوق نسوان و تبلیغ تجدید اجتماعی است . ساختمان این داستان و طرز تقسیم روایت و قطع و ربط فصول چندان استادانه نیست . اشخاص نیز کاملاً معرف نمونه های واقعی و موجود در جامعه ایران نمیشوند و طرح قیافه روحی ایشان سطحی و کلی است . نویسنده خواسته است همارا نمونه دختر خوش اخلاق و مفید برای اجتماع خانوادگی و روزوازی معرفی کند . اما پریچهر شخص رمان دومی درست نقطه مقابل اوست . هوس باز و شهوت پرست است . بشوهر خود خیانت میکند . آخر باشوهرش بخراسان میروند و در راه گرفتار تر کسانان میشوند . علی و سائل فرار را تهیه میکند . برای فرار بسراغ پریچهر میرود . اما زن بار و سالی تر کسانان دل خوش کرده و راضی بفرار نیست . آخر او را همراه میبرد ، اما تر کمن عاشق پریچهر ایشانرا دنبال میکند . زد و خوردی میان حریف در میگیرد و تر کمن کشته میشود . اما علی

چون میبندگه دُش از مرك عاشق با فاسق خود ناراضی است او را نیز می
کشد و خود نیز که از کرده پشیمان شد چندی بعد میبرد *

داستان چندان واقعی بنظر نمیآید و اگرچه با سلوب رمان نویسی جدید
نگارس یافته بوی قصه میدهد. «زیبا» نام رمان آخری حجازی است که در دو جلد
چاپ شده و داستان آن ممکن است دنباله داشته باشد. در این کتاب نیز اشخاص
همان شهرها هستند و زندگانی پر فساد اجتماع شهری و اداری در آن وصف
شده است. این کتاب آخری حجازی بر دو کتاب نخستین برتری دارد. وصف
توطئه های اداری و فسادیکه در طبقه متوسطه شهری وجود داشته داستان را
واقعی تر ساخته و بهین سبب بیش از رمان های ایرانی و پرچم رواج یافت. ذکر
خلاصه داستان موجب تطویل خواهد شد و ناچار از آن چشم میپوشیم. برچم
و زیبا هر دو نمونه زن هوسباز و مکار طبقه متوسطه شهری هستند. بنظر می
آید که نویسنده معایب اخلاقی ایشانرا نتیجه فساد محیط یا غلبه طینت ایشان می
شمارد. تجزیه و تحلیل عوامل اجتماعی در این کتاب نیست. در این رمانها مکر
و خیانت زن با همان نظر نمایش داده شده است که در روایات و قصه های قدیم
فارسی *

رمان نویس دیگری که با انتقاد امور اجتماعی پرداخته است محمد مسعود
دهانی است. پیش از نوشتن کتاب «تفریحات شب» مقالات و نوشته های مختلفی
از او انتشار یافته و هیچیک مورد توجه نشده بود. اما انتشار این کتاب خاصه
بسبب آنکه طرف توجه بعضی از اشخاص متنفذ واقع شد موجب شهرت او
گردید. کتاب «تفریحات شب» روی الگوی کتاب معروف «در غرب خبری نیست»
تألیف «رمارك» که چندی پیش از آن بفارسی ترجمه و منتشر شده بود بریده
شده است. دنباله آن چندی بعد بعنوان «در تلاش معاش» منتشر شد و در ۱۳۱۳
جلد سوم آن بنام «اشرف مخلوقات» انتشار یافت. در سلسله کتابهای محمد
مسعود طبقات مختلف شهری دیده میشوند. اما اشخاص اصلی اعضای اداره
هستند که روزها برای تحصیل معاش کار میکنند و شبها بیعاشی و ولگردی
مشغولند. شرح تمقید زنها و مجالس عیاشی با فواحش در این کتاب ها مکرر
آمده و دارای هیچگونه ارزشی نیست. محمد مسعود با اجتماع بدبین است و
انسانرا بالذات شریر و فاسد میداند: تمام بدبختیهاییکه برای اشخاص روی
میدهد حقشان است و جزای بدذاتی آنهاست و فواحش همه خود مقصرند که به
این راه افتاده اند. هیچگونه بشر دوستی در سراسر کتابهای او دیده نمیشود
بقیعه او آدم عاقل باید درین دو روزه دنیا خوش باشد و دمی را غنیمت

بشمارد زیرا از آینده خبر ندارد و اگر داشته باشد تغییر آن در اختیار او نیست .

اما ضمناً بعضی مسائل اجتماعی مانند تعلیم و تربیت و تجدید ادبیات میپردازد . از وضع تعلیم و تربیت و برنامه مدارس بشدت انتقاد میکند . عیب بزرگ برنامه تحصیلی در نظر او اینست که بدرد زندگی نمیخورد و از آن نان در نیاید .

اسلوب انشای این نویسنده مغلولی از محاوره عامیانه و انشای روزنامه هاست . یعنی نه همان در نقل عبارات اشخاص بلکه در وصف و بیان مجالس یعنی آنجا که نویسنده از قول خود گفتگو میکند نیز الفاظ و تعبیرات بازاری بکار میرد . در ابتدای انتشار تفریحات شب اسلوب انشای او مورد ایراد بعضی از نویسندگان قرار گرفت و دهاتی آن ایراد را دارد کرد بعقیده او یکی از راههای تجدید ادبی بکار بردن همین اسلوب بود

اخیراً این نویسنده دو کتاب دیگر انتشار داده است یکی بنام « گلپایکه در جهنم میروید » و دیگری بنام « بهشت آرزو »

جهانگیر جلیلی که بانشای کتاب تفریحات شب اعتراض و ایراد داشت بتأثیر آن رمانی نوشت که آن نیز رواجی یافت . عنوان این رمان « منم گریه کرده ام » بود . انشای رمان اخیر متین تر از سرمشق آنست . هدف نویسنده این کتاب بیان وضع رفت آور فواحش و دفاع از حقوق زنان می باشد . از جهانگیر جلیلی رمان دیگری نیز بعنوان « کاروان عشق » منتشر شده است .

رمان نویسان متعدد دیگری نیز هستند که انتقاد اوضاع و احوال اجتماعی را در آثار خود هدف قرار داده اند و من باتقدیم معذرت بسبب تنگی مجال ناچار از ذکر آثار ایشان میگذرم .

۲- رمان تاریخی

چنانکه گفتیم نخستین رمانهاییکه بزبان فارسی ترجمه شد داستانهای حوادث و رمانهای تاریخی و شرح حال رجال تاریخ بود . از این میان الکساندر دومای اولو جرجی زیدان بیشتر مورد توجه مترجمین و خوانندگان قرار گرفت و باین طریق ذوق خاصی برای خواندن رمانهای تاریخی میان ایرانیان بوجود آمد و نویسندگان ایرانی کوشیدند که درباره تاریخ کشور خود رمانهای تاریخی تألیف کنند . سرمشق اکثر این نویسندگان همان کتابهای دومای جرجی زیدان بود . از جمله اولین رمانهای تاریخی فارسی کتاب شمس طغرا تألیف محمد باقر میرزای خسروی را باید شمرد که در سه جلد تألیف شده و حوادث داستانی آن

دردوره تسلط مغول در فارس و زمان سعدی میگذرد. این کتاب اکنون مدتهاست که متروک مانده و نسخه های آن کمیاب است

دیگر رمان «عشق و سلطنت» تألیف شیخ موسی نری همدانی چاپ ۱۲۹۸ شمسی که حوادث آن مربوط بزمان کوروش کبیر است. برآون درباره آن مینویسد که اگر چه مؤلف کوشیده است تا از حقایق تاریخی کمتر دور شود بعضی اسامی ایرانی مانند مهرداد و همگنانه و هوشتر و کامبوجیه را بصورت تلفظ اروپائی آنها متریدات و اکباتان و سیاکزار و کامبیز یا کامبوز یا نوشته است. انشای این کتاب ساده واز هر گونه تقیدی مانند پارسی سره نویسی یا سجع و قافیه و عبارت پردازی عاری است و همان انشای متداول در روز نامه ها می باشد.

دیگر رمانهای تاریخی «دام گستران» و «دانی» هر دو از آثار صنعتی زاده کرمانی است. «دام گستران» با انتقام خواهان مزدك نخستین بار در ۱۳۳۹ قمری در بیثی بچاپ رسید.

از جمله رمانهای تاریخی دیگر «پهلوان زند» تألیف شین پرتو در احوال لطفعلیخان زند و «جفت باك» تألیف حسینقلی میرزا سالور در باره احوال فردوسی و «پدر و مادر» و «شهربانو» تألیف رحیم زاده صفوی و «یعقوب لیث» تألیف یحیی قریب است. رمان شهربانو پیارسی نوشته شده

کمالی شاعر معاصر نیز صاحب دورمان تاریخی است. یکی «لازیکا» مربوط بدوران سلطنت انوشیروان ساسانی که در آن نویسنده حتی الامکان کوشیده است که الفاظ و عبارات فارسی بکاربرد و از کلمات عربی احتراز کند. رمان دیگر او «مظالم ترکان خاتون» است مربوط به وقایع زمان حمله مغول.

از رمانهاییکه مربوط بتاریخ معاصر ایران است «خونهای» ایران تألیف علی اصغر شریف را بطور نمونه میتوان ذکر کرد که وقایع آن دردوره جنگ بین المللی اول رخ میدهد.

اگر بذكر همه رمانهای تاریخی که بفارسی نوشته شده بپردازم مطلب بسیار دراز خواهد شد. فقط این نکته را ذکر باید کرد که همه رمانهای تاریخی از لحاظ دقت در تطبیق حوادث با حقایق تاریخ یکسان نیستند و در بعضی از آن ها اغلاط فاحش تاریخی روی داده و از حقیقت بسیار دور شده است. مثلاً بقول برآون در یکی از این رمانها زیر نقش بهرام گور نوشته شده است «در تحت آن تصویر بخط میخی نوشته شده بود.

يك نویسنده زیرك و شوخ معاصر در كتاب «وغوغ ساهاب» پارودی این

گونه رمانهای تاریخی را ساخته یا با اصطلاح خودمان ادای آنها را درآورده و زیر عنوان «داستان باستانی یا رومان تاریخی» قصه‌ای نوشته است. خلاصه اینکه «کارایی تاپان قنصول ارمنستان در دربار بالکان بالکا اسرودیس غاصب بخانه کلب زلف علی مرزبان مرزبانان جزیره شیخ شیب میرود و با دختر او ماء سلطان خانم که تصنیف «امان از دل من» را میخواند معاشقه می کند. کارایی تاپان سیکار هاوان میکشد و با کلب زلف علی و دخترش ولیسکی سوداو کاکتیل بسلامتی یکدیگر مینوشند. سپس اتومبیل با استودیو یکر هشت سیلندر ییلاژ بندر جاسک برای گردش میروند»

داستان کوتاه

داستان کوتاه یا با اصطلاح فرانسه نوول بلیار دیرتر از رمان در ایران بوجود آمد، زیرا ترجمه نمونه‌های اروپائی اینگونه آثار نیز دیرتر منتشر شده بود. شاید نخستین بار در مجله بهار بود که بعضی از نوول‌های اروپائی ترجمه و نشر یافت. بعد در مجله دانشکده آتاری از نوول نویسان فرانسوی مانند الفونس دوده، موباسان توسط سعید نفیسی و رضا هنری و دیگران ترجمه شد و سپس ترجمه انواع آن انتشار بیشتر یافت.

پیشوای نوول نویسی فارسی محمد علی جمالزاده است که کتاب «یکی بود یکی نبود» را در سال ۱۳۳۹ در برلن منتشر ساخت. این کتاب شامل شش حکایت است و در مقدمه مفصل آن جمالزاده بیانیه مکتب جدید را نوشته و اهمیت و فایده قصه و رمان را که بقیه او «بهترین آینه‌ایست برای نمایاندن احوالات اخلاقی و سجایای مخصوصه ملل و اقوام» شرح داده و مخصوصاً فایده مهم این گونه آثار را که وصف زندگانی و حالات طبقات مختلف است در توسعه و تکمیل زبان و ثبت الفاظ و اصطلاحات عامیانه که موجب تکثیر لغات و تعبیرات زبان است دانسته است. باید گفت که در این شیوه انشاء جمالزاده مبتکر نیست اگر از ترجمه تمثیلات آخوند زاده و ترجمه حاجی بابا که ذکر هر دو گذشت چشم پیوشیم افتخار ابداع این سبک باده خداست که در روزنامه صور اسرافیل مقالات نیش دار هجو و انتقاد اجتماعی بامضای «دخو» نوشت و اولین بار الفاظ و تعبیرات عامیانه را در آثار ادبی اجازه ورود داد.

اما جمالزاده اصول و قواعد این شیوه را نوشته و آنرا بعنوان یکی از مکتب های ادبی فارسی اعلام کرده است.

جمالزاده حکایات شش گانه «یکی بود یکی نبود» را بعنوان نمونه برای اثبات عقیده ادبی خود نوشته و الحق نمونه های زیبا و خوبی بوجود آورده است.

در بیان افکار و عقاید اشخاص داستانی میکوشد که عین الفاظ و تعبیرات ایشان را ثبت کند، کاری که تاحدی قابل توجه مترجم حاجی بابا کرده بود. این طرز در ادبیات قدیم فارسی وجود نداشته و بخلاف آن در داستانهای منظوم یا منثور شاعر و نویسنده و قتیکه اشخاص داستانرا بسخن در میآوردند همان تعبیرات خود را در ذهن ایشان میگذاشتند و در واقع بجای آنکه نویسنده از قول اشخاص گفتگو را نقل کند اشخاص بربان نویسنده سخن میگفتند.

حکایت اول «یکی بود یکی نبود» بعنوان «فارسی شکرست» شرح گفتگوی يك مرد عامی رمضان نام بایك فرنگی مآب و يك شیخ است. فرنگی مآب در گفتار خود کلمات فرانسه مانند رولوسیون و دموکراسی و اولوسیون بکار میبرد و رمضان بیچاره از گفته های او چیزی دستگیر نمی شود. اما شیخ اینقدر کلمات قلمبه عربی میبافد و حدیث و آیه میخواند که رمضان را متاصل می کند. آخر جوانی که از اسلامبول آمده سر میرسد و او نیز با تعبیرات فارسی مستعمل اسلامبول که با استعمالات فارسی ایرانی متفاوت است چیزهایی میگوید که معنی آنها بر رمضان مجهول است. این حکایت در واقع ادعا نامه زبان شیرین فارسی بر ضد افراط و تفریط قدیمیها و متجددها هر دو است.

حکایت دیگر این کتاب مانند **رجل سیاسی و ویلان الدوله و دوستی خاله خر سه و یله دیک ییله چغندر همه** مانند حکایت اول جنبه طعن و مزاح و مسخره دارد و جمالزاده در این شیوه استادی نشان میدهد و فقط حکایت درد دل ملا قربانعلی جدی است و از نمونه های بسیار زیبای داستان کوتا در ادبیات فارسی شمرده میشود.

در آخر کتاب «یکی بود یکی نبود» جمالزاده لغت نامه ای برای اصلاح و الفاظ عامیانه ترتیب داده که البته کامل نیست. اما اولین کوشش برای جمع و تدوین این الفاظ است. از اینجهت اهمیت دارد.

در سالهای اخیر چند کتاب دیگر از جمالزاده چاپ شده است. از جمله سرگذشت عمو حسینعلی و آن نیز شامل چند داستان کوتاه است که بعضی از آن ها سابقا در مجلات فارسی خارج ایران انتشار یافته بود. دیگر داستان مفصلی بعنوان دارا لمجانین که جنبه تفسی و فانتزی آن غلبه دارد (۱۳۲۱) اما در نوشتن داستانهای کوتاه بزرگترین استاد ادبیات معاصر ایران **صادق هدایت** است.

وسعت و تنوع آثار هدایت در ادبیات اخیر ما نظیر ندارد این نویسنده تاکنون بیست و شش کتاب انتشار داده که از آن جمله چهار کتاب هر يك شامل چند داستان کوتاه است. پنج کتاب هر يك داستان واحدی است. دو کتاب هجو و شوخی، دو نمایشنامه، يك سفرنامه، بعنوان «اصفهان نصف جهان» دو کتاب

در تصویر فلکلمه ایران و پنج ترجمه از متون پهلوی از جمله آثار اوست
شاعرهای او را در داستانهای کوتاه باید جستجو کرد. کتابهای
زنده بگور (۱۳۰۹) سه قطره خون (۱۳۱۱)، سایه روشن (۱۳۱۲)
و سگ و لگلد (۱۳۲۲) هریک شامل چند داستان کوتاه است. دواين داستانها
هدایت بوصف و نمایش نمونه‌های گوناگون توده مردم ایران پرداخته است.



مهربانی و همدلی او با طبقات پایین اجتماع موجب
شده است که سراغ افراد طبقه محرومی برود
که دیگران آنها را قابل توصیف و معرفی ندانسته
بودند. داستانهایی که اشخاص آنها از طبقه متوسط
شهری باشند در آثار هدایت هست، اما اغلب اشخاص
برجسته او که یاد آنها در ذهن میماند کسانی از طبقه
پایین ترند. داش آکل، کاکارستم، گل یبو، زرین
کلاه، میرزایاده، ششی شهباز، حاجی مراد، علومه
خانم، آقا موجهول، عصمت سادات، صغرا سلطان،
بی بی خانم، منیجه خانم از این قبیلند. هدایت در
انتخاب این قبیل اشخاص ذوقی دارد و اغلب بست
و بلندبهای روح بشری را در ایشان مییابد و تصویر
می‌کند. اش آکل لوطی شیرازی يك دنیا جوانمردی
و بزرگواری در روح خود دارد. هدایت هم از لطف طبع هنرمندانه خود
به او سهمی بخشیده است.

آقای صادق هدایت

کاکارستم پستی است و برای کشتن داش آکل بی فرصت می‌گردد و بناچار انمردی
متوسل میشود.

گل یبو دهقان مازندرانی خوش و بی عاطفه‌ای است که زنش را کتک
میزند و آخر او را رها کرده بمازندران نزد زن دیبگر خود بر می‌گردد.
زرین کلاه دختر ساده دهانی شوهرش را دوست دارد و با بیچه نوزاد خود دنبال
گل یبو بمازندران میرود. آنجا شوهر و هوو او را طرد میکنند. نومیدانه
بر می‌گردد و در راه بیچه‌اش را در آستانه دری می‌گذارد و همراه يك قاطرچی
براه می‌افتد. آجی خانم دختر ترشیده‌ایست که خواهر کوچکش عروسی کرده
و او از حسد و نومیدی خود را در آب انبار می‌اندازد و خفه می‌شود. میرزا
یدالله ملائی است که با زن سلیطه‌اش دعوا کرده و او را سه طلاق داده است.
زنش را دوست دارد و زود پشیمان میشود. اما دیگر کار از کار گذشته و مطابق
اداب شرع چاره‌ای جز پیدا کردن محلل نیست. > بقالہ الدنک پف پیوزی را

که اگر هفتاد سکه صورتش را میبایست سیر نمیشد و از آنهایی بود که برای یک پیاز سرمیرند» پیدا میکند او با گرفتن پنج تومان معامله را میپذیرد. اما بعد از اجرای صیغه عقد میگوید «زنم است یک موش را نهمین هزار تومان بگیرم» این زن بمشتی شهباز بفالهم وفا نمیکند و بالتبلیه مایه بدبختی هر دورا فراهم میآورد.

اما هدایت همیشه شما را بکلبه های دهاتی و مزارع و اطلاق هائی که جز ساور حلبی و پیه سوز اثنائی در آنها نیست و قهوه خانه های دودزده سر راهها نمی برد. گاهی هم همراه او بخانه های متوسط و اعیانی میروید. با اعضای اداره آشنا میشوید. هنرمندان رنج دیده و مأیوس را میشناسید. گاهی بسیری بساحت میروید و گاهی در مهسانخانه های پاریس منزل میکنید و اگر ذوق شعرهای تاریخی دارید میتوانید همراه او بقرون گذشته برگردید. آخرین لبخند بودا را در اوایل استیلای عرب تماشا کنید و در تخت ابونصر شاهد عشق بازی مومیائی زنده شده سیمویه باشید.

زمانها مختلف، اشخاص متعدد و جورا جور، مکانها گوناگون و بالاخره همه چیز در آثار هدایت متنوع و رنگارنگ است. از همه مهمتر آنکه هردستان آغاز و انجامی خاص خود دارد. پیچیدگی حوادث و گشادگی گره آنها در دو داستان هم یکسان نیست. مراحل زندگی بشر را از آغاز آفرینش (افسانه آفرینش) شروع میکند. سرگذشت بزرنگانی را که اجداد انسان بوده اند شرح میدهد. از پله های تاریخ بالا میرود تا آنجا که تمدن مادی بشر را بآنها میرساند و آرزوی مرد نومیدانه را که بقیده او، یا لااقل عقیده ای در زمان نوشتن داستان، سرانجام این تمدن است شرح می دهد. بعالم ارواح هم سری میزند و از همه این مراحل نومید و دردمند بر میگردد. آیا این نومیدی نتیجه وضع اجتماعی زمان اوست؟ شاید و شاید در محیط دیگر و اوضاع اجتماعی دیگر خوشبین تر از این جلو میبرد.

اما حساسیت فوق العاده او را نیز نباید از نظر دور داشت. لطف طبع هنرمند همیشه او را در دنیای کامل و زیبایی که ساخته خیال بلند پرداز اوست سیر میدهد. وطن هنرمند آنجاست و حسرت درمان و درد دوری همیشه او را در رنج دارد و در آثار او منعکس میشود. بقایه آت فردوس آرزو و بهشت کمال دنیا را خراب آبادی می بیند و مانند شاعر بزرگوار می گوید:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد درین دیر خراب آبادم

این دلیل را نباید دلیل بدبختی هنرمند گرفت . نهایی است که بکاروان بشریت میزند و او را در سپردن راه کمال چالاکترو دلیرتر میکند . شاید بسیاری از عرفای نامدار ما نیز همین مقصود را داشته اند .

اما هدایت عارف نیست و با آسمان و فرشتگان سرو کاری ندارد . دل پرمعشش راضی نمیشود که از عالم خاکسی که در آن این همه بدبختی هست و این همه پستی که خود نوعی از بدبختی است نظر بردارد . بلندیها و بزرگواریها را که مایه تسلی اوست نیز در همینجا جستجو میکند و حتی پاکی ندارد از اینکه اصالت و نجابت و حسرت دنیای آرزو را در قالب سگی مجسم و مثل کند .

هدایت عشقی سوزان بوطن خود دارد ، بدشمنان تاریخی ایران کینه ای شدید نشان می دهد و این معنی در بسیاری از آثار او آشکارست . بگذشته درخشان و پرافتخار ایران توجه خاص دارد و آموختن زبان پهلوی و ترجمه کتب متعددی از آثار ادبیات آف زبان نتیجه همین توجه است .

یاد گذشته پرافتخار ایران که در « قضیه دست برقضا بطنز و مزاح از آن گفتگو میکند در آثار او مکرر جلوه گری کرده است . اما هدایت فقط شیفته تاریخ و افسانه نیست . ایران را دوست دارد ، ایران زنده و موجود را ، و زبان حال او شاید این مثل باشد که « پهلوان زنده را عشق است » از اینجاست مهربانی و علاقه ای را که بطبقات پائین یعنی اکثریت ملت ایران نشان می دهد .

تجزیه آثار وسیع و گوناگون این هنرمند فرصت و مجال بسیار لازم دارد و من ناچارم که گفتگو را کوتاه کنم . اما از اسلوب بیان او هم گفتگویی باید کرد . هدایت در انشاء پیرو همان مکتبی است که جمال زاده خود را علمدار آن معرفی کرد . در آثار وسیع خود این شیوه را باستادی تمام پیش گرفته و زبان شیرین فارسی را چنانکه جمال زاده پیش بینی میکرد وسعت و غنا و تنوعی بخشیده است که هرگز نظیر نداشته است . آثار هدایت معدن اصطلاحات و کنایات و امثال و استعارات زنده و زیبایی است که از زبان اکثریت ملت گرفته شده و در ادبیات قدیم نبوده است . شیوه بیان هدایت به یافتن تعبیرهای دقیق و اوصاف زیبای مبتکرانه ممتازست . هیچ وصفی در آثار او سرسری و متارفی نیست . اشخاص درد استانه ای او همیشه طبیعی و با اصطلاحات و الفاظ و تعبیرات خاص طبقه خود گفتگو می کنند . هدایت اگر چه واضح و مبتکر این شیوه انشاء نیست اما آن را چنلن پرورانده و پرداخته

که گروهی کثیر پیرو یافته و این شیوه امروز در ادبیات معاصر فارسی مد شده است. این نکته را هم دربارهٔ او باید گفت. تا سالهای اخیر کار هدایت رواج و رونقی نداشت آثار خود را در نسخه های معدود بخرج خود چاپ میکرد و همه آنها هم بفروش نیرفت. ادیبان مآ که داستان نویسی را کاری پست و بازاری می شمردند هیچ حاضر نبودند که این آثار را جزء ادبیات محسوب کنند استعمال کلمات و الفاظ عامیانه در نظر ایشان رکیک بود و سهل انگاری هائی که نویسنده گاهی در ساخت جمله و مراعات دستور زبان نشان می داد گناه بخشایش ناپذیر شمرده می شد. معدودی از دوستان او بودند که هنر بزرگ او را قدر می دانستند و اگر ذکری از او در زمرة نویسندگان ایران میرفت در مقالات و آثار بعضی از خاور شناسان بود که او را مانند گنجی درویرانه ای یافته بودند و دوستان او میدانستند که این مقاومت سخت درهم خواهد شکست و قدر او آشکار خواهد شد. اکنون دوسه سال است که این امر واقع شده و شهرت او و شماره پیروانش روز بروز افزوده میشود. دیگر از پیروان مکتب جمالزاده بزرگ علوی است. يك مجموعه از آثار او بعنوان چهلدان در سال ۱۳۱۳ منتشر شد. این کتات شامل شش داستان است. اولی بنام چهلدان داستان معاشقه ایست که زود رشته آن قطع میشود. دومی «قربانی» نام دارد و داستان جوانیست که بسبب حساسیت فوق العاده مسلول شده است. نویسنده محیط را در این مورد گناهکار می شمارد. خسرو که مرک خود را نزدیک می بیند با دختری که دلباخته اوست ازدواج می کند و در کنار دریای خزر حجله گاهی بنوق و سلیقه ممتاز خود ترتیب می دهد. شب زفاف را در آن خانه میگذرانند. صبح که دوستش با مادر عروس و داماد بآن خانه میرسند دختر را با لباس عروسی در کنار دریا افتاده می بینند و معلوم میشود که صبح زفاف خسرو خود را بدریا انداخته است. داستان باین عبارت ختم میشود: «یکسال بعد فروغ هم بمرض سل مرد. او قربانی همه شد. اینهم قربانی او شد» عروس هزار داماد داستانی است که واقعه آن در یکی از کافه های جدید فرنگی مآبانه میگردد. شخص اصلی آن موسیقی دان نیست که در کودکی آوازی از دختری سوسن نام شنیده و عاشق آن آهنگ شده و همین عشق او را برای تحصیل موسیقی بااروپا کشانده و موسیقی دان زبردستی شده اما همیشه در حسرت آن آواز زمان کودکیست. بایران بر میگردد و سوسن را بزمی میگیرد. اما سوسن دیگر آنطور آواز نمی خواند. سوسن عشق میخواست و شوهرش عاشق آواز بود که دیگر نداشت. کار بطلاق میکشد. سوسکی آوازه خوان کافه میشود. ساز زن که در همان کافه آمدورفت میکند و ساز میزند شبی در حال مستی همان آواز قدیم را از دختر میشنود. آوازی که عمر او را

بهدر داده بود و با این شعر حافظ خوانده میشد :

موجود رستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجزه عروس هزار دامادت
قوی ترین و برجسته ترین داستان این مجموعه «سرباز سربی» است که در آن
تجزیه حالات روحی مردی غیر عادی است که نقصی جنسی دارد و زنی را دوست
میدارد و غیرتی شدید نسبت باو میورزد و عاقبت او را خفه میکند - تجزیه و
تحلیل این داستان هم دشوار است و هم فرصت بیشتری میخواهد و باید این فرصت
را جای دیگر جست . آخرین حکایت این کتاب بعنوان «مردی که پالتوی شیک تنش
بود» لحن انتقاد مزاح آمیز دارد .

بزرگ علوی در ۱۳۱۵ بجرم داشتن افکار آزادخواهانه بحبس افتاد
و تا ۱۳۲۰ بیرون نیامد . بعد از رهایی از زندان دو کتاب از آثار او منتشر
شد، یکی بعنوان «ورق پاره های زندان» که شامل پنج داستانست و دیگری بنام
«۵۳ نفر» که شرح حوادث گرفتاری و محاکمه و شکنجه های زندان و زندگانی
او و یاران اوست . داستان های «ورق پاره های زندان» در محبس روی کاغذ قند و
سیگار و پاکتهای میوه پنهانی نوشته شده و همه شرح حال زندانیان یا نقل سرگذشت
ایشانست . از آن میان قطعه مفصل «عفو عمومی» که حالت امید و آرزوهای زندانی
را برهائی و آزادی شرح میدهد و بصورت یادداشت های روزانه زندانی خطاب
بزن خودست بسیار مؤثر و احساس برانگیز است . داستانهای «پادشاه» و «رقص مرگ»
شرح دو جنایت است . با آنکه این دو حکایت از حیث اشخاص و مکان با هم
اختلاف دارند، هر دو در یک نکته شبیه اند و آن اینست که جنایتکاران مقصر نیستند
و مقصر اجتماع است . «انتظار» داستان محبوسی است که در زندان دیوانه شده
است و بسیار قوی و مؤثرست .

غیر از این دو کتاب چند داستان دیگر نیز در سالهای اخیر از علوی در
مجلات «سخن» و «پیام نو» منتشر شده است که شاید بزودی بصورت کتابی درآید .
اسلوب انشای علوی با اسلوب هدایت درست یکسان نیست . آن همه
استعارات و امثال و اصطلاحات نو که در آثار هدایت است در اینجا دیده نمیشود.
عبارات او روان و ساده و بی تکلف است . همین بی تکلفی گاهی در ساخت
عبارت او را سهل انگاری و امیدارد . در روایت داستان و پیچ و خم آن استاد
است . اشخاص داستان او بیشتر از طبقه متوسطند و از آن میان بهرمندها
توجه خاصی دارد . در آثار اخیر او بیشتر با افراد طبقات پایین بر میخوریم و
مسائل اجتماعی در این آثار اهمیت بیشتری یافته است . علوی را پس از هدایت
باید از نمایندگان زبردست مکتب جدید دانست .

از جمله دیگر نویسندگان داستانهای کوتاه سعید نفیسی است ، او از

اولین کسانی بود که این نوع آثار را از آلفونس دوده و امثال او بزبان فارسی ترجمه کرد و در مجله دانشکده انتشار داد. داستانهای متعدد او که گاهی جدی و گاهی مزاح آمیزست در روزنامه‌های مختلف چاپ شد و بعد در ۱۳۱۷ به عنوان «ستارگان سیاه» در مجموعه‌ای منتشر گردید. اسلوب انشای نفیسی فسیح و شیرین و زیباییست و گاهی کنایات لطیف در آن هست. همه داستانها تیرا که در این مجموعه گرد آمده داستان نمیتوان خواند. بعضی از آنها شرح ساده واقعه ایست که بفرانسه (Récit) میگویند و شاید مناسب باشد که بفارسی کلمه روایت را برای بیان این نوع قرار بدهیم.

میر محمد حجازی نیز مجموعه‌ای بعنوان «آئینه» دارد که شامل قطعات ادبی کوتاه است، اسلوب انشای حجازی در این آثار اسلوبیست که در اصطلاح «ادبی» میگویند. در آوردن استعاره و مجاز مبالغه نمیکند و اوصاف او مشحون از استعارات معروف و معهود اذهان است که اغلب آنها از اشعار و آثار ادبی قدیم اقتباس شده است. حجازی در عبارت پر دازی باین طریق قید و تکلفی نشان میدهد و اصراری ندارد که اصطلاحات و تعبیرات طبیعی اشخاص را ثبت کند، بلکه آنها را بهمین زبان بگفتگو و امیدارد. موضوع قطعات کتاب آئینه اغلب مطالب کلی است. بیان این عقاید که بسبب کلیت تازگی ندارد مانند «عجز و ناچیزی بشر در مقابل طبیعت» و «عدم مطابقت گفتار اشخاص با اخلاق و کردار ایشان» غرض اصلی این قطعات است. اغلب قسمتهای این کتاب را نیز داستان نمیتوان خواند و بیشتر از نوعی است که در زمان فرانسه (Essai) خوانده میشود و اگر بخواهیم در ادبیات قدیم خود نظیری برای آنها بجوریم باید این لفظ را به «مقامه» ترجمه کرد.

دشتی در سال گذشته مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه خود را که سابقاً در روزنامه‌ها منتشر شده جمع آورده و بعنوان فتنه انتشار داده است. این نویسنده فقط بیک موضوع پرداخته و آن تصویر روحیات زن است. اگر چه نویسنده قصد دارد که تصویر زن کلی را نقش کند اما فقط بیک نمونه از این جنس را نشان داده و آن زن طبقه ثروتمند جامعه امروزی است.

این زن را نویسنده خود چنین معرفی میکند: «از خانهاست که در اغلب محافل شیک و خوب تهران آمد و شد دارد و علاوه بر زیبایی زن متین و متشخصی است» تظاهر بتجدد و فرنگی مآبی، دم زدن از برابری با مرد ها بی آنکه حاضر باشد در وظایف اجتماعی ایشان شرکت کند، بیکاری و بسبب آن هوسبازی و خود نمایی «در محافل خوشگذران تهران» از صفات خاص این زن است. مردان داستان از چنین زنی توقع عشق پاک دارند. عشق پاک که

در رمانهای نویسندگان بورژوازی دوره رمانتیسزم وصف شده و محافل خوش گذران تهران برای تظاهر بفرنگی مآبی از آن دم میزنند مسئله حقوق زنان در این کتاب مطرح است، اما نویسنده هیچ تحلیل اقتصادی که اساس این عدم تساوی در جنس و محکومیت زن است توجه نکرده و این نکته را بکلی مسکوت گذاشته و بهمین سبب نتیجه‌ای نرسیده است. با اینحال باید گفت که نویسنده در شیوه بیان زن و وصف حالات و نفسانیات همین نمونه زن مهارت تام دارد. دشتی پیروانی یافته که هیچیک در ادبیات معاصرایی برای خود باز نکرده‌اند.

در سه چهار سال اخیر نوشتن داستانهای کوتاه که با آثار جمالزاده و هدایت و علوی در ادبیات فارسی رواج گرفته بود شکفتگی تازه‌ای یافت و چند نویسنده جدید بظهور رسیدند که هر یک صاحب سبک و اسلوبی خاصند و آینه درخشانی را برای خود و این نوع نویسندگی در ادبیات فارسی به‌شمارت می‌دهند. از آنجمله یکی اعتمادزاده است که آثار خود را ابتدا در روزنامه‌ها با نام مستعار «به‌آذین» انتشار داد و بعد آن‌ها را در مجموعه‌ای به‌عنوان «پراکنده» گرد آورد و در ۱۳۲۳ چاپ کرد. داستان‌های این کتاب به ترتیب عبارت است از آینه، زیور، در جستجو، میوه، بدبختی مریم، علی‌گابی. مضمون این داستانها گوناگون است. بعضی از آنها مانند علی‌گابی و در جستجو وضع اجتماعی امروز ایران را انتقاد میکند و در بعضی دیگر نویسنده خواسته است بتحصیل روحی پردازد و چنانکه خود در مقدمه کوتاه کتاب نوشته «برده‌های زندگیر» نمایش بدهد.

نخستین نکته‌ایکه از خواندن صفحات اول این کتاب بذهن خواننده‌خطور میکند اینست که نویسنده با انتخاب الفاظ و ساخت عبارات توجه دارد و کلمات را سرسری برنمیگزیند.

این دقت در بیان اغلب عباراتی زیبا و خوش آهنگ بوجود می‌آورد اما گاهی هم از نرمی عبارت و صراحت الفاظ میکاهد. خاصه در جاهاییکه نقل قولی از اشخاص داستان میشود پیداست که نویسنده بتنگی و دشواری افتاده زیرا از یکسو میخواهد حقیقت واقع را عیناً نقل کند و همان عبارتها را که شخص داستانی در عالم واقع بزبان می‌آورد بنویسد، از طرف دیگر دلش رضانیده که کلمات و عباراتی از قلم او جاری شود که در نظرش اصیل و شریف نیست. من در دو داستان زیور و علی‌گابی از این مجموعه کمالات دیده‌ام. در داستان اول قلم دقیق نویسنده غزلی ساخته است. غزلی طبیعی و واقعی، غزلی که از زندگانی عادی جاری اقتباس شده و شاید منافای اخلاق باشد. اما نویسنده خود

در مقدمه کتاب نوشته است که «هنر نویسندگی را بغدمت اخلاق عامیانه نمی گمارد» داستان علی گایی پرده‌ای از وضع اجتماع امروز ما را نمایش می دهد اجتماعی که در آن پول موجب نجابت و شرافت و شأن و مقام است. اگر چه از کار کشانی رندان و شهوت پرستان بدست آمده باشد. از این نویسنده داستان های دیگری نیز بعد از انتشار «پراکنده» در مجله سخن و جا های دیگر منتشر شده است *

صادق چوبک با انتشار نخستین مجموعه داستان های خود در سال گذشته میان نویسندگان معاصر مقام ارجسندی یافت. این کتاب که خیه شب بازی نام دارد شامل یازده قطعه است که بعضی از آنها داستان کاملست و بعضی دیگر گوشه ای از زندگی را نشان میدهد و بنزله طرح یا عکسی فوری است که از حادثه یا منظره ای برداشته باشند. در اغلب قسمتهای این کتاب نویسنده کمال دقت را در مشاهده و مهارت و قدرتی شایان تحسین در وصف و تصویر نشان می دهد. نقاشی دقیق هنر خاص این نویسنده است و شاید برای اشاره بهین معنی باشد که روی جلد کتاب تخته رنگ و قلم موی نقاشی رسم شده است *

در بعضی از داستانهای این کتاب مانند «چراغ قرمز» و «گلهای گوستی» و «پیراهن زرشکی» توجه بدقایق منظره خارجی و رفتار و حرکات اشخاص که نتیجه و نماینده حالت روحی خاص آنهاست نویسنده و هنرمند را در کار خود استادی زبردست معرفی میکند *

بعضی از قطعات این کتاب حاوی هیچگونه حادثه یا داستان جالب و غیر عادی نیست و بلکه فقط يك گوشه ای از زندگی طبقه و دسته ای را بی اظهار نظر و استنتاج از آن نمایش میدهد. اما در همین قسمتها زبر دستی نویسنده آن منظره عادی و ساده را که همه هر روز با نظایر آن روبرو میشوند چنان زنده و برجسته نشان داده که خواننده را مجذوب می سازد *

نمونه این قطعات نفی، عدل، آخر شب، یحیی، و بعد از ظهر آخر پاییز است. شیوه خاص و ابتکار نویسنده در آن قطعات ظاهر میشود *

اسلوب انشای چوبک نیز همان شیوه جمالزاده و هدایت است. میکوشد که تا میتواند انشای خود را بزبان عامه، خصوصاً عامه تهران، نزدیک کند و شاید بتوان گفت که در این کار کمی پالنه روا میدارد، زیرا نه همان در نقل قول از اشخاص بلکه گاهی در وصف و بیان نیز همان اسلوب محاوره عامیانه و اصطلاحات عوام را بکار میبرد و اشخاص داستانی حتی گاهی از اشخاص واقعی هم عامیانه تر گفتگو میکنند *

در هر حال اکنون چوبك مقام خود را در نویسندگی پابرجا کرده و رو بایندۀ درخشانی میرود.

از همین مکتب نویسندگی، نویسنده جوان دیگری که تازه کار خود را آغاز کرده جلال آل احمد است. نخستین اثر ادبی او بعنوان «زیارت» در فروردین ۱۳۲۴ در مجله سخن منتشر شد و اهل فن در آن نشان قریحه و استعداد برجسته دیدند.

قطعات دیگری که در طی سال گذشته نوشت و در مجلات و روزنامه‌های مختلف انتشار داد در پایان سال گرد آمد. و بعنوان «دید و باز دید» بصورت مجموعه‌ای منتشر شد. این مجموعه شامل ۱۲ قطعه است. آثار آل احمد هیچ يك داستان واقعی نیست بلکه امری و واقعه‌عادی و ساده‌ای را شرح میدهد. اما نویسنده در این کتاب زیر دستی و هنر خاصی دارد. شاید قطعه زیارت کامل ترین نمونه سبك خاص او باشد. جوانیست که زیارت میرود، جزئیات و داع با خویشان و وقایع سفر امروزی را در ایران شرح میدهد. بالاخره داستان بیان حالت روحی زائر ختم میشود. نویسنده در اینجا بامهارت تمام از اظهار عقیده خودداری میکند و هیچگونه نتیجه‌ای نیکیبرد. اما استادی او در بیان نتیجه را با وضوح و برجستگی تمام بذهن خواننده الفا میکند.

البته گاهی از این اصل منحرف میشود، «افطار بی‌موقع» نام قطعه دیگری از این کتاب است. آمیزا رضا دلال بازار روزه گرفته و بعلت ضعف مزاج در گرمای تابستان طاقش طاق میشود و برای آنکه کسی باو تهمت سستی عقیده نزند ناچار بگرچ میرود و در قهوه خانه‌ای روزه خود را میشکند، شب زنش از واقعه خبردار شده او را سرزنش میکند. تا اینجا در وصف مناظر مختلف عادی و حالات و افکار میرزا رضا و مکالمات او با زنش کمال استادی بکار رفته است. اما در چند سطر آخر این قطعه که نویسنده ضمن وصف منظره لحن خطابی پیش می‌گیرد از شدت تأثیر و قومت حکایت می‌کاهد. اسلوب انشای او نیز خالی از مسامحه نیست.

جلال آل احمد در این مجموعه خود را متخصص در بیان طرز تفکر عوام و طبقات پایین در باره امور مذهبی معرفی کرده است. در این کار دقیق و ماهرست. تا آنار آینده اش استعداد های دیگر او را چگونه معرفی کند.

تسااتر

در اینجا از تقلید و تعزیه گفتگو نمیکنیم زیرا که اینهارا نمیتوان پدر

تأثیر جدید ایرانی که از اروپا اقتباس شده است دانست . ترجمه تأثیر های اروپائی چنانکه دیدیم از اواسط دوره سلطنت ناصر الدینشاه آغاز شده بود. این ترجمه ها همه بشر بود .

نمایشنامه های آخوند زاده و مولیر رواج و شهرت بسیاریافت و شنیده ام که بعضی از آنها را در آلمان در محافل خصوصی نمایش نیز میدادند . معروف است که ناصر الدینشاه پس از مراجعت از فرنك مزین الدوله را مأمور کرد که در تالار دارالفنون نمایشهایی بدهد و او بعضی از ترجمه های مولیر را بعرض نمایش گذاشت . اما لازمه پیشرفت فن نمایش خاصه کمدی، آزادی در بیان عقاید و انتقاد است که در آلمان وجود نداشت .

شاید اولین نمایشنامه ای که بزبان فارسی باسلوب اروپائی نوشته شده آثار میرزا ملکم خان باشد . قسمتی از این نمایشنامه ها در سال ۱۳۲۶ قمری در روزنامه اتحاد تبریز چاپ شد ولی مجموعه کامل آنها فقط در سال ۱۳۴۰ در برلن انتشار یافت .

این مجموعه شامل سه قطعه است : سرگذشت اشرف خان ، حاکم عربستان در ایام توقف او در تهران ۲- طریقه حکومت زمان خان بروجردي ۳- حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سرگذشت ایام چند روزه او در کرمانشاهان نزد شاه مراد حاکم آنجا .

گویا این نمایشنامه ها تاکنون بعرض نمایش گذاشته نشده است ، اما از آغاز مشروطه آزادیخواهان به ترویج فن تأثیر که یکی از بهترین وسائل برای انتقاد اجتماعی است همت گماشتند .

چند شرکت تأثیر بنامهای شرکت فرهنگ و تأثیر ملی تشکیل شد . عبدالکریم خان محقق الدوله در اینراه کوشش بسیار بکار برد . در ۱۳۲۵ شرکت دیگری بنام کمدی ایران تأسیس یافت .

رئیس این شرکت سیدعلی نصر بود و از جمله همکارانش مرحوم احمد محمودی کمال الوزاره و بهرامی بودند .

چندی بعد تالاری برای نمایش در لاله زار ساخته شد . بعضی از بازیگران قفقازی و روس با ایران آمدند و دست بکار زدند . در ابتدا دو مشکل بزرگ در راه پیشرفت تأثیر در ایران وجود داشت : یکی اشکال مادی و نبودن وسایل فنی و دیگر عادات و خرافات و اوهامی که بازیگری را کاری پست می شمرد و با تحقیر به بازیگران مینگریست و حضور زن را در صحنه نمایش اجازه نمیداد . ابتدا چندی مردان را بازی میکردند و بعد زنان بازی گر غیر ایرانی باغیر مسلمان بصحنه آمدند که اغلب فارسی را بالهجه غریب تکلم میکردند .

بعد هایشتهای تئاتری متعدد تشکیل شد که از آنجمله جامعه باربد و شرکت کمدی اخوان و جامعه نکبسا بود. در دوره حکومت دیکتاتوری هنرستان هنر پیشگی تشکیل دادند. اما سانسور شدید پلیس و رقابتها و اغراض نگذاشت که این همه چنانکه باید مفید واقع شود. در مجالس پرورش افکار لطیفه‌های لوس نمایش میدادند که چندان با ایجاد ذوق در تماشاگران و پیشرفت فن نمایش کسکی نکرد. پس از شهریور ۳۲۰ هیستهای تئاتری متعدد در تهران ایجاد شد و اکنون پنج تماشاخانه در تهران دایر است که اغلب نمایشنامه‌های خارجی را که بفارسی ترجمه شده یا نمایشنامه‌های ایرانی را در آنها مرتب‌نمایش میدهند.

از کمدی‌هایی که نویسندگان ایرانی نوشته‌اند و از جنبه ادبی شهرت وارزشی یافته پس از تئاترهای ملکم جیحکعلیشاه انرذیح بهروزست که اوضاع دربار ناصرالدین شاه را بسخره بیان میکند. دیگر جعفر خان از فرنگ آمده بقلم حسن مقدم که اطوار فرنگی مآبی افراطی را با عقاید خرافی کهنه پرستانه مقابل کرده و در این کار استادی بسیار نشان داده است. کمدیهای متعدد دیگر نیز هست که مکرر نمایش داده شده و اکنون هم میشود و بعضی از آنها مانند غیاث خشتمال بقلم ناهید و دکتر ریاضی دان و دیوانه مزاحم شهرتی یافته است. اما نسخه این نمایشنامه‌ها بعنوان اثر ادبی درست خوانندگان نمانده کمال الوزاره محمودی سه کمدی نوشته است یکی استاد نوروز پینه‌دوز و دیگر حاجی ریائی خان باتارتوف شرقی که هر دو چاپ شده و دیگر منتظر الوکاله که نمایش داده اند اما چاپ نرسیده است.

نوع دیگر اپرت و دارم لبریک است. اولین نمونه‌های اپرت فارسی ترجمه نمایشنامه‌های ترکی قفقازی بود و علت این امر آنکه آهنگهای قفقازی را که بگوش ایرانیان آشناست میتوانستند در صحنه نمایش عیناً بکار ببرند. اپرت‌های «اصلی و کرم» و «آله» و «مشهدی عباد» و «آرشین مال‌آلان» مورد استقبال تماشاگران ایرانی واقع شد و هنوز هم بعضی از آنها گاه بگاه نمایش داده میشود. رضاشهرزاد از روی این نمونه‌ها اپرت «پریچهر و پریزاد» را نوشت و مکرر آنرا باری کردند.

اپرت‌های عشقی بنام «رستاخیز سلاطین ایران» و «بچه‌گدا» شهرت بسیار یافت و مکرر نمایش داده شده است. اپرت‌های خسرو شیرین و لیلی و مجنون نیز مکرر نمایش داده شده و قبول عام یافته است.

امادرام منظوم در ایران کمتر رواج یافت. اولین نمونه اینگونه نمایش ترجمه «میزان تروپ» مولیرست که با عنوان «گزارش مردم گریز» بشعر فارسی

ترجمه شده و در روزنامه تصویر افکار چاپ اسلامبول در سال ۱۲۸۶ قمری یعنی پنج سال پیش ارا انتشار ترجمه های آخوندزاده بطبع رسیده است. مترجم این نمایش در آن تصرف کرده و آنرا بصورت ایرانی درآورده. مثلاً بجای Alceste مونس و بجای Eliante لایلا گذاشته است. ظاهراً سرا سر این نمایش یک وزن است و وضع قوافی آن مانند اصل فرانسوی متغی است. تفاوتی که این نمایش با تعزیه های منظوم دارد اینست که هر یک از بازیگران یک مصراع پایک بیت تمام نمیکوبند بلکه هر مصراع شامل چند گفتگوست. دوسه بیت آنرا برای مثال میخوانم:

مونس: بیابا بینم

فراش: دارم دو حرف با سرکار

مونس: توان دو حرف خودت را کنی بلند اعظم

فراش: رئیس دیوان آنرا که بنده ام فراش

مرابدست بدادست حکم حاضر باش

بتو

مونس: بکه؟ بمن؟

فراش: آری بتو

فراش: برای چه کار؟ ...

در زمان جشن فردوسی (۱۳۱۳) چند نمایشنامه از شاهنامه اقتباس کردند که بازیگران در صحنه اشعار فردوسی را با مختصر تصرفی میخواندند. بعدها نیز دیگران همین شیوه را پیروی کردند و قطعات دیگری از شاهنامه اقتباس و به عرض نمایش گذارده شد. بعضی نمایشنامه های منظوم با تاثیر همین نمایشها بوجود آمد که در بحر مقارب ساخته شده بود و نمایش نداده اند. ذبیح بهروز در نمایش «شاه ایران و یانوی ارمن» کار تازه ای کرده و نخستین بار بنظم آزاد نمایشی ساخته است. اما پیش از همه انواع تئاتر نمایشهای تاریخی در ایران رونق داشته و مورد توجه قرار گرفته است. از جمله نمایشهای تاریخی داستان خونین اثر سید عبدالرحیم خلخالی - آخرین یادگار نادر بقلم سعید نفیسی است. نمایشهای عمر خیام و نادر شاه افشار و عاقبت هرمزان نیز نمایش داده شده است. صادق هدایت نیز دو نمایشنامه نوشته است که هر دو جنبه تاریخی دارد. یکی پروین دختر ساسانی و دیگر هازیار. هیچیک از این دوراکنون نمایش نداده اند.

اکنون در تماشاخانه های تهران اغلب نمایشنامه های تاریخی رواج بسیار دارد. نمایش ترجمه های آثار ادبی مهم اروپائی نیز معمول است که همه آن

ها از لحاظ دقت در ترجمه و مهارت اقتباس و بازی یکسان نیست
نمایشنامه‌های فارسی بسیار فراوان تراز اینست، اما چون اغلب آنها چاپ
نمی‌شود نمیتوان بعنوان آثار ادبی از آنها نام برد.
از جمله کسانی که در ترقی فن تئاتر کوشش کرده‌اند عبدالحسین نوشین
را باید نام برد. این هنرپیشه زبردست که عاشق فن خویش است و در اروپا
این فن را مشتاقانه آموخته نمایشنامه‌های «مردم» اقتباس از «توپاز» مارسل پانیول
و «ولین» را که خود با استادی تمام بفارسی اقتباس و ترجمه کرده بود چند بار به
معرض نمایش گذاشته و شهرت و رواجی بی‌مانند یافته است. دیگر از آثار او
ترجمه ائلوی شکسپیر و «پرنده آبی» مترلینک است. نوشین در اصلاح بیان نمایش
که اغلب ساختگی و غیر طبیعی بود خدمت بزرگی انجام داده است. گروهی
از بازیگران زبردست پرورده او هستند. در نمایشنامه‌هایی که او اداره میکند
باعدم وسائل و مشکلات فراوان کمالی هست که هنر دوستان را شگفته میکند.

هجو و مزاح و انتقاد طنز آمیز

اگر از اهاجی رکیک بعضی از شعرا بگذریم در ادبیات قدیم ما مزاح
و انتقاد طنز آمیز بسیار کم است و تنها نمونه عالی و درخشان آن آثار عبید
ذکائیست. اما در ادبیات جدید دهخدا مؤسس و مبتکر این نوع است. انتقاد
های پراز نیش و کنایه او بعنوان «چرند و پرند» در روزنامه صور اسرافیل باب
تازه‌ای در ادبیات معاصر فارسی گشود. این مقالات دهخدا پراز کنایه ها و طعنه
های زیر کانه و لطیف است. دهخدا در این مقالات طبقات مختلف زمان را که
سد راه پیشرفت جامعه بودند از شاه و وزیر و وکیل و آخوند منصب و اعیان و
درباریان و غیره بیاد مسخره گرفته است.

ذکر نمونه‌ای از این شاهکار های مزاح شاید بجا باشد «جمعی از طلاب
نامه‌ای بزبان عربی بروزنامه صور اسرافیل نوشته‌اند. دخو آنرا بخدمت يك
آقا شیخ خلیل القدر فاضلی برده و خواهش کرده است که برای او ترجمه کند
اما از ترجمه آن خودش چیزی نفهمید و او یارقلی رفیقش اصرار داشته است که
ایزبان عربی است و برسر این موضوع باشیخ که مدعی فارسی بودن ترجمه
است کارش بننازع کشید و آخر برای طلی دعوا قرار شده است متن ترجمه را
در روزنامه چاپ کنند تا شاید خوانندگان فاضلی پیدا شوند و از آن چیزی بفهمند
متن ترجمه نامه عربی اینست :

- ای کاتبین صور اسرافیل، چه چیزست مر شمارا که نمیتوانید جریده

خودتانرا همچنانیکه سزاوار است مر شما را که بنویسد آنرا، و چه چیزست مر شمارا باکاغذ لوق وامردان و تمتع از غیر یا ثبات در صورت تیقن بعدم حفظ مرآه مرعده خود را و در صورت دیدن ما آنانرا که آلان از حجره دیگر خارج شده اند. حال گو اینکه میتوانید بنویسد مطالبی عدای آنها را.

پس به تحقیق ثابت شد ما را بدلائل قویه بدرستی که آت چنان اشخاصی که مینویسند جرائم خود را مثل شما آنانند عدوما وعدوهای ما آنانند البته عدو خدا.

پس ماحالا میگوئیم مر شمارا که اگر هرآینه مداومت کننده باشید شما بر توهین اعمال مایعنی اشاعه کفر و زندقه پس زودست که می بینید باس ما را هرآینه تهدید میکنیم شمارا اولاً تهدید کردنی، و هرآینه میزنیم شمارا در ثانی زدن شدیدی و هرآینه تکفیر میکنیم شما را در ثالث و رابع کشتن کلاب و خنازیر، و هرآینه آویزان میکنیم شمارا بر شاخهای درخت تنوت آنچنانیکه در مدرسه ماست تابانید که نیست مر عامیان را بر عالین سیلی والسلام.

پس از دهخدا اگرچه روز نامه های فکاهی فراوان شد و مقالات انتقادی بسیار نوشتند اما هیچیک اهمیت و شهرت مقالات او را نیافت

نمونه دیگری از انتقاد و مسخره آمیز کتاب «وغ و غ ساهاب» است که صادق هدایت با شرکت مسعود فرزاد نوشته و در ۱۳۱۳ چاپ شده است. در این کتاب که در دوره حکومت پلیسی نوشته شده بود انتقاد های سیاسی و اجتماعی کثرتست و نویسندگان بیشتر قواعد و سنن ادبی و نمونه های ادبیات معاصر از تأثیر های احساساتی و زمانهای تاریخی و افکار عقب مانده و طرز تفکر ادبای محافظه کار را مسخره کرده اند.

در سالهای اخیر پس از شهریور که قید سانسور حکومت پلیسی برداشته شد این نوع آثار نیز رواج گرفت و گذشته از روز نامه های فکاهی که بعضی از آنها اسلوب دهخدا را پیروی میکردند، مقالات و داستان های هجو آمیز بوجود آمد.

از نمونه های برجسته این آثار یکی کتاب ونگاری صادق هدایت است که از مطالب آن قضیه خردجال شهرت بسیار یافت. دیگر کتاب الضاحیل بقلم فریدون توللی که شامل مقالات متعدد است. تکرار قالب بیان در قطعات متوالی این کتاب یکنواختی ملالت آوری ایجاد کرده اما نکته جوئی های لطیف و زیرکانه نویسنده این نقص را جبران میکند.

تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی و فنون دیگر

در دوره حکومت دیکتاتوری تنها رشته‌ای از ادبیات که مورد اعتنا قرار گرفت و ترقی کرد تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی بود. این امر چند علت داشت: یکی آنکه حکومت وقت برای تظاهر بوطن پرستی تحقیق در تاریخ گذشته و ذکر مفاخر ملی را که موجب سرگرمی ملت است و او را از توجه بحال آینده باز میدارد لازم میدانست و تشویق میکرد؛ دیگر آنکه فشار پلیس فوق ابداع و ابجاز را که در آزادی پرورش مییابد کشته بود و ناچار اکثر اهل ادب بکار بی ضرر و بیخطر که تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی بود میپرداختند.

این رشته نیز مسلماً سودمند و لازم است و مخصوصاً برای ملتی مانند ایرانیان که ادبیات قدیم ایشان تا این حد عالی و درخشان است و بدبختانه آنرا چنانکه باید درست نمی شناختند بسیار باید مورد توجه قرار گیرد، اما بدو شرط: اولاً توجه باین رشته بعدی نباشد که مانع پیشرفت فنون ادبی دیگر گردد. ادبیات زنده است که نشانه حیات و بقای قومی است و مفاخر ادبی گذشته بهتنهایی کافی نیست که ضامن بقای ملتی باشد. ثانیاً تحقیقات ادبی و تاریخی در صورتی مفید خواهد بود که باموازی جدید دنیای امروز سنجیده شود و مورد انتقاد و مقایسه و استنتاج قرار گیرد.

با اینحال کوشش هائی را که در دوره گذشته در این راه بعمل آمد نباید نادیده گرفت. تاسی سال قبل هر کس اطلاع درست و مرتبی در باره تاریخ ادبیات ایران لازم داشت ناچار بود که سراغ آثار خاور شناسان برود که اغلب آنها خالی از سهو و اشتباه نبود. در این دوره اسلوب تحقیق و مقایسه اسناد و مدارک تاریخی را محققان ایرانی از اروپائیان آموختند و نتایج بسیار خوب از آن بدست آوردند. از جمله محققان این رشته که آثار مهمی انتشار داده اند قزوینی و نعی زاده و فروزانفر و قریب و بهار و اقبال و نفیسی و مینوی و همائی و مدرس رضوی و محیط طباطبائی و دکتر شفق و بهمنیار و فلسفی و یاسمی را نام باید برد.

بهت این استادان بسیاری از زوایای تاریخ ادبی ایران روشن شد و اکنون نسبت بدوران گذشته اطلاعات کامل و جامعی در باره تاریخ ادبیات ایران بدست آمده، اگرچه باید این نکته را گفت که هنوز تاریخ ادبیات کامل و دقیق و مبسوطی در یکجانبه‌بین نشده و تنها اثری که از این نوع بفارسی تألیف شده کتاب نسبتاً مختصری است بقلم دکتر شفق که مخصوص تدریس در مدارس است.

فن دیگری که در دوران اخیر بوجود آمده تحقیق در ادبیات و زبانهای ایران پیش از اسلام است *

اینکار را نخست خاور شناسان آغاز کردند و ایرانیان مدتها در اثر تمصب مذهبی از گذشته پرافتخار خود بکلی غافل مانده بودند. اولین کسیکه فارسی زبانان را باین نوع آثار آشنا کرد پور داود بود که بتألیف و انتشار يك دوره تفسیر اوستا بفارسی همت گماشت. بعد ها تحصیل زبانهای پهلوی و اوستائی و فارسی باستان در ایران آغاز شد و بعضی ازادبا بترجمه متون پهلوی پرداختند، مرحوم کسروی تبریزی و بهار و یاسمی هر يك بعضی از رسالات پهلوی را بفارسی درآوردند و صادق هدایت نیز چند رساله پهلوی بفارسی برگردانید اکنون در دانشکده ادبیات این زبانها تدریس میشود و گروهی از جوانان در فنون زبانشناسی ایرانی صاحب اطلاع و نظر شده اند *

تحقیق در فلکلور ایرانی را نیز خاور شناسان اروپائی آغاز کرده اند اما در ایران نخستین کسیکه باین امر توجه کرد صادق هدایت بود که در سال ۱۳۰۹ مجموعه ای از تصنیف های عامیانه بعنوان «اوسانه» و در سال بعد کتابی در عقاید و خرافات و اوهام و آداب و رسوم بنام «نیرنگستان» تألیف و چاپ کرد. در ۱۳۱۳ موزه مردم شناسی تأسیس شد اما هنوز این مؤسسه مجموعه ای از تحقیقات یا گزارشی از اقدامات خود منتشر نکرده است. بعد ها وزارت فرهنگ کسانرا بجمع آوری افسانه ها و دوییتی های محلی گماشت و چهارده افسانه روستائی و مجموعه ای از دوییتی های محلی بعنوان «هفتصد ترانه» بخرج وزارت فرهنگ چاپ شد. اکنون چند سالست که صبحی مهتدی در رادیو افسانه سرائی میکند و جلد اول کاملترین مجموعه افسانه های ملی ایران که او فراهم آورده در سال گذشته بچاپ رسیده است *

اما در نقد ادبی و سخن سنجی باسلوب جدید کار مهمی در ایران انجام نگرفته است. چند مقاله بقلم ملك الشعراء بهار در مجله دانشکده نخستین نمونه این بحث در زبان فارسی بشمار میرود. سلسله مقالاتی درباره هنر و هنرمند نیز در دوره های اول و دوم و سوم مجله سخن منتشر شده است و تنها کتابی که از این نوع تألیف شده «سخن سنجی» دکتر صورتگر است در کلیات مسایل ادبی که در دانشکده ادبیات تدریس میشود و خطابه شیوا و بلیغ دکتر رعدی در فرهنگستان که کوشیده است ضمن بیان عقاید خود در باره تجدد ادبی اهل آن مجمع را متقاعد کند که انواع جدید مانند رمان و تئاتر نیز جزء ادبیات شمرده میشود *

نتیجه

تاریخ ادبیات مادر هفتاد سال اخیر مظهر شوق و شور ملتی است که میخواهد زنده بماند و میکوشد که بدیگران برسد و عقب ماندگیهای خود را جبران کند. سوز و درد عقب ماندگی که گاهی بامید و گاهی بانومیدی آمیخته در سراسر آثار ادبی این دوره دیده میشود. این هفتاد سال ملت ایران از گوشش باز نایستاده اما اغلب بزور او را از پیشرفت باز داشته اند. ملت ایران در این سالها با عدم وسائل مجبور بوده است که با استبداد داخلی و نفوذ قوی و شدید استعمار خارجی که گاهی بدست حکومت فاسد و دست نشانده و گاهی به تحریک تعصب های خرافی، سد های بزرگ در مقابل شوق ترقی او ایجاد میکردند مبارزه کند.

با اینحال در ذوق و هنر و دانش نمیتوان گفت که پیش نرفته است. پیش رفته و ما امروز در بعضی از فنون ادبیات نمونه های برجسته داریم. اما این درجه پیشرفت شایسته قدر و مقام ملتی چنین سربلند که دنیا را شیفته هنر و ذوق خود کرده بود نیست. من در اینجا از ایران دفاع میکنم. ملت ایران نتوانسته است استعداد و لیاقت خود را چنانکه باید بروز دهد. فقر عمومی و بیسواد و جهل اکثریت ملت استعداد هنری گروهی کثیر را در پرده اختفا نگه داشته، فشار استبداد و فقدان آزادی نیز در دوره گذشته ذوق ابداع و هنر ایرانیان را موقتاً خاموش کرد و در پیشرفت ادبیات موقوفه ای انداخت. برهان گفته من اینست که در این چهار ساله اخیر که آن فشار تاحدی برطرف شده با همه بدبختیها و سختیها واضطرارباتی که نتیجه وضع جنگ و علل دیگر بوده است جنبشی تازه در ادبیات ایران دیده میشود. چند تن از نویسندگان صاحب قریحه و زبردست که نام بردم در همین چند ساله ظهور کرده اند. شماره کتابها و مجلات و آثار علمی و ادبی که درین چند سال همراه چاپ میشود با وجود سختی معیشت و گرانی فوق العاده و سایل طبع چند ده برابر مطبوعات سابق است. جنبش و شوری در ملت ایران دیده میشود که مدتها خاموش مانده بود.

نویسندگان امروز ایران وظیفه ای بزرگ و تاریخی برعهده دارند که هفت از آن موجب شرمندگی و سرافکنندگی است. شما برگزیدگان این ملتید ملت ایران چشم توقع شما دوخته است. بشکرانه آنکه این مقام رایافته اید باید بخدمت ملت کمر بندید.

بشکر آنکه شکفتی بکام دل ای گل نسیم وصل زمرغ سحر دریغ مدار
نخستین وظیفه شما حفظ آزادیست. همان آزادی که مایه حیات فکرو

ذوق و هنرست این سرمایه گرانها را این بار دیگر از دست ندهید . راه توفیق در این کار آنست که نگذارید دشمنان آزادی از آن استفاده کنند . وظیفه دیگر شما اینست که بیشتر کوشش کنید . مهمی که در پیش دارید عظیم است و جای تفتن نیست . باید بادنای امروز هماغهنگ شوید . ملت‌هاییکه جلو افتاده‌اند بیش از اینها کوشش کرده‌اند .

يك نکته را هم برای کسانی که شاید دوچار نومیدی شده باشند بگویم عمر ملت‌ها بخلاف عمر افراد آن بسیار درازست و تاریخ جهان جز تاریخ مسابقه ملت‌های زنده در راه دانش و هنر نیست . مابارها پیش‌رو بوده‌ایم و فقط در يك مسابقه همین مسابقه اخیر عقب افتاده‌ایم . چه جای نومیدی است . تا زنده‌ایم مجال پیشرفت هست . شما نمایندگان روح هنرمند ملت ایرانید .

ایران جاوید ! ایران زنده به پیش !

تبريك به نخستین كنگره نویسندگان ایران

از طرف اتحادیه نویسندگان شوروی

در تاریخ ۸ تیر پس از پایان سخنرانی درباره « نشر فارسی در دوره اخیر » آقای دکتر شایگان نائب رئیس انجمن اعلام داشتند که يك تلگراف از اتحادیه نویسندگان شوروی بامضای نیکولای تیخونوف رئیس هیئت مدیره اتحادیه نامبرده و میخایل دوبرینین منشی آن که روز اول تشکیل کنگره مغایره شده رسیده است ، تلگراف نامبرده بدین شرح قرائت شد .

از مسکو

۲۵ ژوئن ۱۹۴۶

شماره ۲۳۵۱

توسط انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد شوروی

کنگره نویسندگان

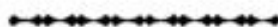
چهارده سال پیش جشن هزار ساله فردوسی بزرگ وقعه ای بود که موجبات تحکیم روابط علمی و ادبی را بین ایران و اتحاد شوروی فراهم آورد در طی جنگ برضد آلمان هیتلری توجه ایرانیان بنویسندگان کلاسیک

و مصنفین روس یش از یش گشت و در شوروی نیز علاقه مردم بادیان ایران زیادتر شد. امید داریم کنگره نویسندگان ایران در توسعه مناسبات ادبی ایران و اتحاد شوروی سهم بزرگی داشته و در موفقیت های ادبی طرفین موثر باشد. بنویسندگان ایران سلام برادرانه میفرستیم. رئیس هیئت مدیره اتحادیه نویسندگان شوروی نیکالا تیخونوف منشی میخائیل دوبرینین.

سپس جوایی را که از طرف هیئت ربه کنگره داده شده، قرائت کردند و جواب مورد تصویب آقایان اعضای کنگره واقع شد.

اتحادیه نویسندگان شوروی

بنام نخستین کنگره نویسندگان ایران از احساسات برادرانه و عواطف دوستانه ای که ابراز داشته بودید تشکرات صمیمانه را تقدیم می داریم. اطمینان داریم که نخستین کنگره ما نه تنها موجبات توسعه پیشرفت ادبیات ملی ما را فراهم سازد بلکه تحکیم بیشتر مناسبات دوستانه با نویسندگان اتحاد بزرگ شوروی را نیز موجب گردد. با سلام برادرانه



بحث در باره نثر فارسی

بحث درباره «نثر فارسی در دوره اخیر» و نیز بحث درباره سخن رانی آقای دکتر پرویز خانلری روز یکشنبه آغاز شد و آقای دکتر خطیبی و بانو فاطمه سیاح و آقای بزرگ علوی در آن شرکت کردند.

اینک اظهارات آقای دکتر خطیبی

سخنرانی دانشمند محترم آقای دکتر خانلری که با کمال مهارت و دقت تهیه و تنظیم شده بود کمتر جای بحث و انتقاد را باز گذاشته است. ایشان چنان که انتظار میرفت تا آنجا که ممکن بود در این باب تتبع و تحقیق کردند و تاریخ جامعی از مکتب جدید نثر فارسی و مشخصات و انواع آن بازگرمروفتریف

نویسندگان این دوره و انتقاد آثار آنان تدوین نمودند، باینجه چند نکته بنظر این بنده رسید که لازم دیدم در این محفل شریف به عرض حاضر آورم و سخنران محترم برساند، تا اگر وارد میدانند بسمع رضا و رغبت بشنوند و بپذیرند و اگر وارد نیست و پاسخی دارند بیان فرمایند تا در هر حال موضوع روشن شود و در خطابه سودمند ایشان که از هر حیث جامع و تمام بود نقطه مبهم و تاریکی باقی نماند *



نخستین ایرادی که بنده بسخنرانی ایشان دارم درست همانست که ایشان خود هنگام انتقاد از سخنرانی استاد محترم جناب آقای حکمت بیان فرمودند، اگر آقایان بخواهید داشته باشند نخستین ایراد ایشان بر سخن رانی جناب آقای حکمت این بود که مفهوم شعر را چنانکه باید مورد بحث و تحلیل قرار

نداده و تعریف نکرده اند و سپس خود بعنوان توضیح و ذیل به بحث تحلیلی و انتقادی نسبتاً مفصلی در باب شعر و هدف و انواع آن پرداختند که البته از هر حیث مورد استفاده حاضران قرار گرفت، باینجه گمان میرود سخنران محترم فراموش کرده باشند که در باره شعر نیز نظیر چنین بحثی که موضوع و هدف آنرا روشن سازد و حدود و اقسام آنرا معین کند در ضمن سخنرانی ایشان در نهایت ضرورت و لزوم بود و برای تکمیل و توضیح بسیاری از مباحث خطابه ایشان لازم بود. مخصوصاً با توجه باین نکته که با همه ابهامی که دارد بازار شعر و زبان فارسی انتقاد شده، در صورتیکه شعر فارسی نه در کتب ارباب بیان و نه در آثار متبعان قدیم و جدید بهره از انتقاد نداشته است، بنده نمیدانم آیا ایشان وضعی را که متقدمان از شعر کرده یعنی آنرا با سلب مشخصات شعری تعریف نموده اند و در کتب محققان جدید نیز همین شیوه در تعریف شعر پیروی شده است می پذیرند و آنرا تعریفی کامل و تمام میدانند یا نه؛ در صورت نخست چگونه انواع مختلف شعر را از شعر محاوره معمولی تأثیر متکلف عالی که قسمت عمده آن تقریباً کلیه این مختصات شعری را که از کلام منشور در این تعریف سلب شده است داراست در ضمن آن تعریف میتوانند جای بدهند و در صورت دوم آیا برای شعر تعریف جامع دیگری که بتوان کلیه اقسام آنرا بادر نظر داشتن وجوه اختلاف و تدایز فراوانی که بایکدیگر دارد، در ذیل آن جمع کرد و قرارداد، میتوانند بیابند و آیا در

نظر ایشان حدیث و جاییکه نثر از حیث لفظ و معنی از نظم جدا می شود کدامست و تاجیه اندازه ممکن است نثر از حیث لفظ و معنی از شعر تقلید کند و بالاخره ایضاح و بیان این نکته که در زبان فارسی فصل ممیز نظم از نثر چیست ؟ اینها همه مباحثی است که اگر بطریق اجمال هم بود ذکر آن در سخن رانی سودمند ایشان لازم نمیشود. البته این نکته که فرصت کافی برای توضیح کامل این موضوع نداشته اند مورد تصدیق است، لیکن آیا بهتر نبوده و چنانکه در ضمن بیان و اقسام نثر این دوره و ذکر نویسندگان و انتقاد آثار آنان بعضی مطالب گفتنی را شاید بعثت کسی وقت بامهارت و استادی خاصی در هم پیچیده و با نهایت اختصار از آن گذشته اند و این قسمت خود یکی از موارد انتقاد این جانب است بامختصر کردن بعضی مطالب دیگر این قسمت اصلی را نیز در سخنرانی جامع خود جای میدادند تا مقصود ایشان از تقسیمی که از نثر این دوره کرده اند و وجه نظرشان در انتقاد از آثار این دوره و ادوار قبل آشکار تر میشد. بهر حال این درست همان ایرادی است که ایشان بر سخنرانی جناب آقای حکمت گرفتند و وارد هم بود *

ایراد دوم من بر سخنرانی ایشان آنست که در ضمن خطابه خود در چند مورد با عباراتی سخت انتقاد آمیز و بالاستهزاء بعضی از آثار نثر متکلف قدیم را نامبرده و در این دسته از آثار دو موضوع را انتقاد کرده اند: نخست تکلف و تصنع لفظی و استعمال کلمات دشوار عربی دوم سستی و ضعف معنی و غموض و ابهام آن. بنده با اجازه حضار محترم باین انتقاد ایشان پاسخ میگویم البته این نکته درست است که در دنباله مکتب متکلف عراقی در نثر فارسی که بیشتر پایه تفنن در آن بر الفاظ متکی بود آثاری در قرن هشتم و نهم و پس از آن بوجود آمد که در آن مبالغه فراوان در استعمال ترکیبات و تمیزات و الفاظ دشوار زبان عربی موجب غموض و ابهام معنی گردیده و حتی قدرت و تکلف لفظی سبب شده است که در بسیاری از این آثار رشته اصلی معنی در موارد مختلف از هم بگسلد و باز نپیوندد و نیز شک نیست که در قسمتی از این آثار چنانکه سخنران محترم اشاره فرمودند نویسنده خواسته است سستی و ضعف و فقر معنی را با کثرت و ثروت و قدرت لفظ بیوشاند و اندام این پیکر نحیف را با لباس ملون الفاظ چنان آرایش بدهد که خواننده از ظاهر یعنی نپردازد، لیکن هیچ يك از این موارد دلیل آن نمیتواند بود که مابدون توجه بفق ادبی زمان این آثار را مورد انتقاد قرار دهیم، بلکه بعکس میدانیم که کثرت اینگونه آثار و غلبه آن در فاصله چندین قرن در نثر فارسی و دخالت این اسلوب در کلیه اقسام نثر دلیل آنست که این روش مورد پسند و مطابق ذوق مردم عصر بوده است و باین وصف

بیرون کشیدن چند اثر متکلف از يك مكتب وسیع و بزرگ که بیش از هشت قرن از آن گذشته است و خرده گرفتن بر آثار مزبور از يك جنبه معین بدون توجه بدوق ادبی آن عصر و مفهومی که زیبایی در نشر آن دوره داشته است و صرفاً بمقایسه آنچه ذوق ادبی این زمان از نشر زیبا انتظار دارد و فراموش کردن آثار فراوانی که در همین مكتب و در همان زمان بوجود آمده و هر يك در نوع خود آیتی از آیات نویسنده کی شمرده میشود آیا دور از انصاف نیست ؟ بعقیده بنده سخنران محترم بالا لازم بود بالمره وارد این بحث نشوند و یا اگر میشوند هنگام انتقاد هدفی را که نشر در این دوره داشته است و مفهوم زیبایی را در نشر این دوره از نظر دور ندارند . البته درست نیست که ذوق ادبی هشت قرن قبل را با امروز مقایسه کنیم و شاعر یا نویسنده را از لحاظ دور بردن از هدفی که هرگز در پی رسیدن بآن نبوده است انتقاد نماییم . بلی این صحیح است که اگر امروز نویسنده ذوق طبیعی زمان منحرف شود و در نویسنده کی جانب لفظ را بر معنی رجحان نهد و با سلوب قدیم سجع و قافیۀ چند بار دونا دست بهم بیافد باید مورد انتقاد قرار بگیرد . بخاطر دارم که چند سال قبل این بنده با دوست دانشمند آقای دکتر خانلری در این موضوع مباحثه کردیم و گمان میکنم موضوع سخن ما بر سر کتاب مرزبان نامۀ وارزش ادبی آن کتاب بود . ایشان تحت تأثیر همین فکر و شاید بهمین قیاس باینکه که این کتاب را یکی از آثار صنعتی و زیبایی نشر فارسی می دانم احتیاج میکردند و بالاخره مباحثه نتیجۀ نداد . نه ایشان توانستند بنده را با عقاید خود همدستان کنند و نه من توانستم عقیده ایشان را در این مورد تغییر بدهم و گمان میکنم که با این ضیق مجال مباحثات امشب هم بجائی نکشد . بهر حال اینک وارد این بحث شدیم برای اینکه مطالب ناقص نماند اجازه میخواهم بر سبیل اجمال چند کلمه در باب اسلوب متکلف در نشر فارسی و علل و عوامل ایجاد و کمال آن بعرض حضار محترم برسانم تا علت تحولیکه از ابتدای قرن ششم هجری در نشر فارسی بوجود آمد و بعد ها کثرتی از قبیل تاریخ و صاف و تاریخ معجم و دره نادره و غیره را که مورد انتقاد سخنران محترم بوده است بوجود آورده ، معلوم گردد . آقایان بخوبی میدانند که نشر فارسی در طی دورۀ اول که بیش و کم یکصد سال یعنی تقریباً تا اواخر نیمۀ اول قرن پنجم بطول کشید تحت تأثیر اسلوب نشر پهلوی قرار داشت و کثرت و شهرت آثار زبان پهلوی موجب گشت که جز در مواردی بسیار محدود اسلوب نشر تازی در آن اثر نکند . در این دورۀ کلیه آثار اعم از علمی یا نقلی با سلوب ساده دور از هرگونه پیرایه لفظی نوشته میشد . در دورۀ دوم که نیم قرن بطول میکشید بر اثر عواملی که مهمترین آن از میان رفتن تدریجی آثار زبان پهلوی و شیوع و رواج آثار ادب عرب در زبان فارسی

و شهرت بیان و بلاغت عرب بود که در این دوره بیشتر بلفظ توجه داشت نثر فارسی بتدریج بطریق جدیدی افتاد که اثر بارز آن در قرن ششم اشکار شد و تا آخر قرن هفتم بکمال رسید و از قرن هشتم بیحد بشکلف انجامید *

در این دوره نثر نه تنها از معانی شعری با استعمال الفاظ و تعبیرات خاص آن تقلید کرد بلکه معانی نقلی و تاریخی نیز وسیله هنر نمائی و عبارت پردازی شد. حال اینطریقه پسندیده است یانه باید از دریچه چشم اهل زمان سنجید زیرا در این دوره نویسنده اصولاً نمی خواسته است معنی را ساده و بی پیرایه بیانت کند. با این معلومات گمان میرود ثابت شده باشد که انتقاد از آثار این دوره به کثرت استعمال الفاظ عربی بآپوشیده بودن معنی تمام نیست

سومین ابرادی که بر سخنران محترم قایلیم آنست که ذکر نام و آثار نویسندگان این دوره دسته را بردسته دیگر رجحان نهاده اند که بنظر این بنده ترجیحی بلامرجه آمد. ایشان در ابتدای سخنرانی خویش بغایت کسی فرصت خود را از ذکر نام و آثار کلیه نویسندگان این دوره معذور دانستند و سپس هنگام انتقاد از انواع مختلف نثر این دوره تمام وقت خود را صرف بحث در آثار چند طبقه معین کردند و حتی از بعضی نویسندگان محترم چندین بار نام بردند و اثر واحدی را در موارد مختلف ذکر کردند و در مقابل از دسته دیگر از نویسندگان معروف بدون ذکر آثار آنها و خدمتی که بنثر فارسی کرده اند با کمال اجمال و اختصار فقط بدکر نام اکتفا فرمودند، در صورتیکه سخنران محترم خود تحقیقات ادبی و تاریخی را یکی از مهمترین اقسام نثر این دوره شمرده اند؛ اما نمیدانم بجهت علت از آثار محققان این دوره که نثر فارسی از بسیار جهات مدیون زحمات آنانست ذکر بی میان نیاورند. بنده بدون اینکه خواسته باشم از ارزش ادبی نویسندگان دانشمندی که آثارشان در ضمن سخنرانی مفصل مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است بکاهم یا نسبت بآنچه سخنران ارجمند در باره این نویسندگان فرموده اند اندک تردیدی داشته باشم تصور میکنم نمونه قسمتی از فصیح ترین و صحیح ترین آثار نثر این دوره را در آثار دسته اخیر که متأسفانه کمتر مورد توجه سخنران محترم قرار گرفته اند باید جست و درواز انصاف است که حق این عده در چنین سخنرانی جامعی گزارده نشود *

من در پیش خود این امر را چنین ترجمه میکنم که سخنران محترم با آنکه در تتبع و تحقیق نیز پرمایه و قوی دست هستند لیکن چون تصنع و مهارت ایشان بیشتر در قسمتهای ذوقی است شاید بدون توجه در سخنرانی تحقیقی خود نیر به سابقه ذوق فطری آثار این دسته از نویسندگان ایشان را بیشتر بسوی خود جلب کرده است *

آنکه بانو دکتر فاطمه سیاح ، استاد دانشگاه تهران رشته سخن را بدست گرفت .

من باعلاقه زیادی در سخنرانی آقای دکتر خانلری دقت کردم و خود را موظف میدانم باین دانشمند جوان تهنیت بگویم ، زیرا حقیقتاً با موفقیت از عهده کار بسیار مهمی برآمده است . دانشمند مزبور مدارك بسیار مفصلی که هنوز نسبتاً کمتر مورد تحقیق و مطالعه قرار گرفته است در دسترس ما گذارد . وزحمتی که تحمل نموده خدمت مهمی برای تدوین تاریخ ادبیات معاصر ایران بشمار میرود . مطالعات تاریخی نامبرده راجع بادیات هفتاد ساله گذشته باتنیع زیاد و بعد کمال است و ایرادات من فقط در تنظیم اسامی و کلی سخنرانی خواهد بود .

۱- سخنران ، بنظر من ، وقت زیادی صرف تشریح نثر غیر بدیع ، یعنی نثر اجتماعی و غیره نمود و در نتیجه نتوانست در مدت محدودی که در اختیار داشت ، با عمق کافی نثر بدیع را تحلیل و تجزیه بنماید . البته بادر نظر گرفتن این موضوع که نثر بدیع در تحت تأثیر مستقیم نثر اجتماعی نشو و نما میکرد صحبت راجع به آن ضروری بود ولی نه تا این حد و باین تفصیل .

۲- در نتیجه این عدم تناسب بعضی نقائص مهم بنظر میرسد که میخواهم قسمتی را تذکر بدهم .

(الف) - فقدان تحلیل نثر کنونی از نقطه نظر نوع (ژانر) و سبک (استیل) ، تعیین خصائص نوعی و سبکی مخصوصاً اساس کلیه مطالعات ادبی قرار دارد .

(ب) - مسئله نفوذ نثر بدیع باختری در نویسندگان ما بقدر کافی تصریح نگردیده است ، و حال آنکه این نفوذ نقش بسیار مهمی داشته و دارد . فقط تأثیر رومان تاریخی دومادیدر ژرژزیدان تذکر داده شده است . ضمناً سخنران رومان های آنان را اشتباهاً تاریخی نامید ، و حال آنکه آن آثار مظهر و نمونه نوع تألیفاتی است که اساس آن مبنی بر حوادث و ماجراست .

بدیهی است ، علت تأثیر عظیم نثر باختری در نثر ما این حقیقت مسلم است که در ادبیات کلاسیک ما ، اشکال کنونی آن که عبارتست از رومان ، ناول و حکایت ، خیلی کم متداول بوده و ترقی کرده است . این موضوع هم بنوبت خود علتی دارد که عبارتست از اینکه این نوع نثر در ادبیات باختری هم در دوره های اخیر ، یعنی از آغاز قرن ۱۸ شروع بر شد نموده و مربوط بتوسعه و استقرار

جامعه دموکراتیک- بورژوا بوده است. ولی ادبیات مادر این دوره دوران انحطاط خود را طی میکرده است. گذشته از آن اشکال دموکراسی بورژوا در مملکت مافقط در سده بیستم و پترقی میگذازد. باین مناسبت فقدان سنن ملی نویسندهگان مارا و اادار میکند متوسل بسنن خارجی بشوند طرق و اشکال این نفوذ در سخنرانی تعیین نگردیده است.

(ج) - سخنران بنقائص اساسی شرما کم توجه نمود:

(۱) سبک ناقص و اختلاف مشخصات آنست که در نتیجه در آثار یک نویسنده مشی های مختلفی دیده میشود، مثلاً ره نالیسم بارومانتیسم، و ناتورالیسم با ایده نالیسم مخلوط میگردد و هکذا. این طرز تقریباً در آثار کلیه نویسندگان اعم از جوان یا من، حتی در آثار حجازی و هدایت هم دیده میشود. علت عمده آنهم فقدان جهان بینی بخته و کامل است، زیرا این موضوع اساس سبک را تشکیل میدهد.

(۲) - از جمله نقائص اساسی یکی هم سستی ترکیب و تلفیق، فقدان وحدت دقیق کلیه اثر، و وجود حشو و زوائد غیر ضروری است و هکذا.

(د) - تأثیر اشعار کلاسیک در نثر بیان نشده است، و حال آنکه این تأثیر در زبان، در کثرت تمثالهای شاعرانه - در انتخاب موضوع، - در توسل به نصیحت و اندرز، در جنبه اخلاقی، در بند و موعظه های دیگر و غیره هنوز در شرما کاملاً مشهود است. علت سستی ترکیب موضوع هاهم مربوط بتأثیر انواع نظم است، زیرا در نظم موضوع دارای آبت نقش اساسی که در نثر میباشد نیست.

(ه) - من با اظهار سخنران مبنی بر این که در دوره اخیر شر ما به حد اعلای تکامل رسیده است موافق نیستم. شاید بتوان تاحدی این حرف را راجع بنثر بطور کلی و عمومی گفت، یعنی راجع بنثر اجتماعی و علمی، ولی درباره نثر بدیع نمیتوان چنین گفت. نثر بدیع هنوز خیلی ضعیف است و از نظم کنونی هنوز هم خیلی عقب تر است.

در میان نثر نویسان هنوز هم نویسندهای نداریم که بتوانیم نام او را در مقابل نام شاعران معاصر مانند ملك الشعراء بهار، ایرج میرزا، پروین اعتصامی و دیگران قرار بدهیم. بدیهی است علت آن عدم استعداد نثر نویسان نیست، بلکه این است که شرما مانند نظم مادارای سنن مخصوص بخود که در ظرف سده ها بوجود آمده و تکامل یافته باشد نمییابد.

(و) در خانه لازم میدانم تذکر بدهم که نقص اساسی سخنرانی این بود که وقایع ادبی که طرح گردیده از نظر انتقادی مورد بحث قرار نگرفته است،

در صورتیکه وظیفه عمده کنگره ما این است که نتایج و حاصل جمع ایام گذشته را تعیین کند، و مسلماً این امر بدون منجش و تعیین ارزش انتقادی آن، و نشان دادن نزدیکترین هدف ما و طرق تکامل بعدی نخواهد بود.

فقط باین وسیله کنگره خواهد توانست حقیقتاً خدمتی با ادبیات بطور کلی و بهر یک از شرکت کنندگان در کنگره بطور جداگانه بنماید. سخنران محترم در پایان بیانات خود باختصار منظورهای ایده، تولوژیک تکامل ادبیات ما را تعیین کرده، نویسندگان را دعوت میکند که از آزادی و استقلال مبین خویش حمایت و دفاع نمایند و در عرصه فرهنگ و تمدن بوطن خود خدمت کنند ولی دعوت بیشتر دارای جنبه آرمانی و سیاسی بوده و یک نوع شعار است، که ممکن بود خطاب بکلیه مردم و بوطن پرستان کشور ما بکسان صدق نماید و نه فقط بنویسندگان.

سخنران، بیایستی هدف ادبیات ما را بطور قطع معلوم کرده باشد.



سپس آقای بزرگ علوی پشت تریبون رفتند

یک ایراد بصحبت های آقای خانلری دارم: آقای حکمت اقرار کردند و آقای خانلری هم عمل کردند. آقای حکمت فرمودند من منفرد ادبی نبودم، فقط یک تاریخچه از شعر فارسی گفتم و آقایان خودشان باید نتیجه بگیرند. ولی این منظور کنگره نبود.

کنگره باید برای نظم و نشر آینده نتیجه بگیرد. انتقاد من بآقای خانلری بآنچه ایشان فرمودند نیست بلکه انتقاد من بآنچه است که ایشان فرمودند.

ما امروز در دنیائی زندگی میکنیم که در هر امری باید نقشه داشت. نقشه در اقتصاد تا چند سال پیش غریب بنظر میآمد ولی امروزه می بینیم لازم است. بقیه من باید در ادبیات هم نقشه داشت. چون نویسندگان رهبران قومند و باید بدانند چه طور و چگونه جامعه را رهبری نمایند. در ضمن صحبت به شعر هم اشاره میکنم، چون فرق و فاصله بین این دو چندان زیاد نیست.

باید بدانیم هنر چه منظور دارد و هنرمند چه وظیفه دارد.

شاعر و نویسنده باید احساسات خود را بدیگران الفا کند. شاعر احساسات لطیف دارد، دیگران هم باید بتوانند آنرا درک کنند و استفاده نمایند.

شاعر و نویسنده یکطرف و در طرف دیگر مردم واقع شده‌اند. دنیای امروز بادبروز فرق دارد.

در گذشته مردم کم و بیش در جهل بودند.

فقط در دربار ها بود که شعر و نثر خوانده میشد و طبقه حاکمه ازدانشمند

ترین مردم بودند.

ولی طبقه حاکمه کنونی شرافتش با تروش بستگی دارد و بهر و شعر

و نوشته بی اعتنا است.

امروز قسمت عمده خوانندگان ادبیات مردم طبقه متوسط و سوم تشکیل میدهند

امروز بدون آنها هیچ کاری انجام نمیکیرد. باید بدانیم آنها چه میخواهند و

آنها بآنها بدهیم.

شعرا و نویسندگان باید خوانندگان جدید یعنی توده را بیابند. آیا

نویسندگان از عهده این عمل برآمده و بر میآیند؟ خبر شعر قدیمتر از نثر است

مردم اولیه برای ابراز احساسات شعر میگفتند و بعداً نثر برای خواندن و نوشتن

بکار آمد. امروز مقام نثر بالاتر از مقام شعر است. بزرگترین نویسندگان

این دوره آثار نثر بجامعه تحویل داده اند.

ادبیات ما هنوز هم اسیر شعر است. هنوز شعر قرب و منزلت دارد به

دلیل اینکه امروز پنجاه و اندی نفر شاعر در این جلسه حضور دارند و فقط عده

معدودی نویسنده هستند.

اگر توده مردم باید استفاده کند، باید دید چگونه احتیاج آنها رفع

می شود.

در ضمن شعر گفته شد: شاعر و نویسنده محصول محیط خودش است. بنا

براین تافکری در توده نباشد کسی نمیتواند آنها معکس کند.

شاعر و نویسنده رهبر جامعه است و باید آنچه ملت نادانسته احساس می

کند ولی نمیتواند بیان کند او بیان کند و تحویل جامعه دهد.

شعرا و نویسندگان باید جلو مردم حرکت کنند و مردم را هدایت نمایند

هنگامیکه بزرگترین شاعر ایران فردوسی درباره وحدت ملی ایران

و روح ایرانی سخن سرائی میکرد، هنوز این فکر در جامعه ایرانی رخنه و

نفوذ نکرده بود و اگر فردوسی میخواست منتظر باشد تا مردم ایران فکر او را

بپذیرند، شاید لازم بود که چندین قرن صبر کند.

شاعر انقلابی باید افکار خود را ب مردم تلقین کند.

کسانی بودند که بعد از مرگشان آثارشان خوانده شد، یعنی اینقدر جلو مردم بودند *

راجع بشعر گفته شد: مگر در دوره جدید عشق نیست؟ چرا شاعر راجع بآن ننویسد. ولی عشق منحصر بنچا و شاهزادگان نیست، عشق بین توده هم هست. عشق از زبان توده هم باید نوشته شود *

لطافت عشق توده کمتر از عشق دیگران نیست ...

در خانه آقای دکتر خانلری به ایراد های فوق چنین جواب دادند *

دیروز بنده در مقدمه مطالبی که عرض کردم دو نکته یاد آوری شد: ۱- آنچه عرض میکنم نقصهائی خواهد داشت چونکه مطلب بسیار وسیع و وقت کم است *

۲- در قسمت دوم از اعضاء محترم کنکره تقاضا کردم که لطف فرموده و نواقص را رفع فرمایند. چونکه این مختصر برای اولین بار است که گفته می شود *

تا امروز راجع بادیات معاصر گفتگو معمول نبوده و بیشتر توجه به گذشته میشده. امروز سه نفر از اعضاء محترم کنکره با فرمایشات خود تا اندازه ای نواقص گفته های بنده را رفع فرمودند *

بعضی از قسمتهائی که بنده عرض کردم گویا چون از خاطره هارفته آقایان آنرا خرده گرفته اند.

در جواب آقای دکتر خطیبی:

ایشان فرمودند بنده فرق نثر و نظم را نگفتم *

در قسمت نثر بنده کمتر محتاج توضیح هستم، چونکه نثر جدید را ما از خارج گرفته ایم. این نمونه ها در خارج تعریف دقیق و مفصلی دارد. نثر بخودی خود همانطور که گفته شد، عبارت است از بیانت عبارت بدون وزن *

در شب قبل ضمن گفتگو که کردم شرحی دادم. از انواع بیان گفتگو شد از نظم و نثر و راجع بنویسنده بمعنی عام،

و وظیفه شاعر و نویسنده و وسایل کار گفته شد. بنابراین دیگر دیشب لزومی نداشت تکرار شود *

نکته دیگر دفاع از شر بود که ایشان توجه خاصی باین قسمت دارند و رساله دکتری ایشان بوده *

وقتی نویسنده مطلب زیاد ندارد عبارت بردازی هدف قرار میگیرد. در دوره هائی که شر زیاد گفته میشد و مطلب کم بود نویسنده بزیبائی لفظی میپرداخت. ما چطور میتوانیم راجع بادیات گذشته قضاوت کنیم در صورتی که در عصر دیگری هستیم *

در يك دوره رسم بود که شعرا در بیان احساسات عاشقانه انواع خفت هارا آرزو می کردند. آقای دکتر این دوره را دوره انحطاط مینامند.

نکته مهم دیگر: گفتید که چرا از بعضی ازادبا و ادبیات مختصر تر صحبت شده. منظور ایشان بیشتر تبعات تاریخی بود *

ادبیات هر دوره را از روی ادبیات ابداعی قضاوت میکنند. مردم دوره ای که آثار ابداعی ندارند ادبیات ندارند.

در تذکره ها که نوعی از تاریخ ادبیات بوده فقط از شعرا و نویسندگان صحبت شده و از تذکره و تاریخ نویسی خیلی کم صحبت شده. بالاینحال بنده در صحبت دیشب تا آنجا که فرصت بود از محققین گفتگو کرده و فراموش نکردم و گفتم که پیشرفت های خوب کرده ایم ولی به تفصیل نمی توانستم صحبت بکنم *

خانم سیاح مطالبی گفتند که خیلی قابل توجه بود. ایشان فرمودند که من از مطالبی صحبت کرده ام که زیاد بل لنگر نبوده. تصدیق میکنم. در آن چند جمله راجع به تاریخ روزنامه نویسی گفته شده و بیشتر نبیشت صحبت کرد. روزنامه بود که آثار ادبی را دودسترس ما گذارد *

فرمودند از نمونه اروپائی مثل: ایدآلیسم و رمانتیک صحبت نشده. تا اندازه که وقت لازم بود صحبت شده و مخصوصاً از نویسندگان اسم برده شده اما چرا از مکتبهای مختلف صحبت نشد، علتی دارد. چنانکه میدانید این مکتبها در ادواری بوجود آمده که نتیجه اجتماع و فکر آن دوره بوده. يك نویسنده ایرانی مثل يك نویسنده اروپائی در شرایطی نبود که اقتضای زمان او را وادار پیدا نمودن سبک نماید *

اما اینکه فرمودند کتابهای الکساندر دوما و ژورژید ان تاریخی نیست و رمان است، بنده عرض نکردم که اینها تاریخی است. گفته شد که آنچه در ایران نوشته شده از آنها متأثر شده *

نکته دیگر در خصوص نوع آثار آقای حجازی •
 بنده عرض کردم که بیشتر تمایل اخلاقی در آنها مطرح شده. مثلا عجز در مقابل طبیعت و عدم مطابقت گفتار و کردار و راجع بنوع آثار حجازی هم گفته شد که نول نیست و «اسه» است •
 در باره سایر نویسندگان تا آنجا که فرصت بود صحبت شد اما راجع براهنمائی نویسندگان •
 بشنهایی از یک نفر ساخته نیست. کنگره برای اینست که نویسندگان تمایل و عقیده و سبک خود را بیان کرده و بگویند چه میخواهند بکنند، بگویند و انتقاد کنند تا نتیجه گرفته شود •
 بطور اجمال راجع به تمام این قسمتها صحبت شده •
 مایه تأسف است که فقط عده کمی انتقاد و صحبت کرده اند. بهتر بود بیشتر صحبت میشد تا راه عمل پیدا شود •
 در باره مطالب آقای علوی: راجع بوظیفه هنرمند •
 بنده به تفصیل بیان کردم و آنچه ایشان فرمودند به تفصیل عرض شد. هنرمند و نویسنده موظف است مفهوم زندگی را بهتر درک کرده و این ادراک را بدیگران بهتر القا نماید •
 ایشان همین نکته را فرمودند • بقیه مطالب ایشان بسیار قابل استفاده بود و کار کنگره را تکمیل میکرد و بسیاری مطالب ایشان جواب دیکران بود و جای ایراد بایشان نیست •

قرائت آثار

طبق برنامه قرار بود که پس از خانه بحث در باره «نثر فارسی در دوره اخیر» آثار متنور قرائت شود، اما چون عده ای از آقایان شعرا اشعار خود را نخوانده بودند، قرائت آثار منظوم آغاز شد و ابتدا بانو ژاله سلطانی اشعار خود را خواندند

«من هر وقت میخواهم کسب زندگیم را ورق زده فهرستی از آن بدست مردم سپارم، بی اعتبار دچار یک نوع حزن و حیرت عجیبی میشوم

شاید علتش اینست که دیگر نمیتوانم در باره گذشته خود فکر کنم. از آینده هم که تکیه کنم امید جوانان است بی خبرم و اکنون نیز فاقد آن چیزهایی هستم که مردم برای یک شاعر قابل اهمیت و جالب توجه میداند؛ مثل داشتن مدالهای افتخار یا مسافرت های دور و حوادث شکست انگیز و غیره.



از طرفی چون شرح وقایعی که روح بگنجینه لطیف و حساسش میگذاشت و بیان و تعبیه ای که دلش را در مدخل خاطری را آشفته میسازد در نظر دیگران ارزش و اهمیتی ندارد، اینجا است که من نمیتوانم من هیچ چیز ندارم در شرح زندگی خود بنویسم.

من در زمستان سال ۱۳۰۰ شمسی در تهران متولد شده ام. ابتدا لسی گذاشته تحصیل کنم تا اینکه با جدیت مادرم بالاخره به مدرسه رفته و تحصیلات متوسطه خود را بسرعت در آن شهر با انجام رساندم. چند سال هم در بانک ملی کار میکردم و لسی روح من گاهی بسوی ستاره های روشن سحری پرواز کرده زمانی با اشک در خشان پیشانی راز و نیاز داشته است.

بی مناسبت نیست بگویم بطوریکه مادرم میگفت من از کودکی برای سرای مرو سکه های شعر و سرود میساخته ام و در سن ۱۳ سالگی برای اولین بار شعر نوشتم. از آن پس نیز با این شریک غم و شادی همیشه همدم بوده ام. قسمتی از اشعارم بنام «گل های خود رو» در سال ۱۳۲۳ به چاپ رسیده است.

اکنون مشغول ادامه تحصیل می باشم و آرزو دارم همانطوریکه قلب من شریک غم و بدبختی مردم ششکش ایران است، قلم من هم در خدمت این ملت موثر و مفید باشد.

تهران - تیرماه ۱۳۲۵ زاله

ای بنفشه

سر برون کرده ای زیر ف چرا
زین سبب چهره تو هم زردست
آخر این فصل رستن تو نبود

گل منت ای بنفشه زیبا
باغ از باد بهمنی سرد است
بین دمر ماشدی چگونه کبود

همه گلها ز باغ دور شدند سوی گلخانه با سرور شدند
 تو درین باغ چون منی تنها من بگلزار چون توأم شیدا



اینک از شاخهات جدا سازم تا ز سرما ترا رها سازم
 ز من آهسته پیوسته بر رویت مست و مدهوش گردم از بویت
 بنهم سر بگوش تو آرد ام بفرستم برای دوست پیغام
 تو بپیر سوی او پیام مرا گو: توای تلخ کرده کام مرا
 گاه گاهی ز لطف شادم کن من بیاد تو ام ، تو یادم کن
 باجو او را به پینی ای گل من نکمش کن فقط مگوی سخن
 که خموشی زبان راز بود عشق از اظهار بینی نیاز بود



او ترا روی سینه بنشانند بر تو از مهر تنه ها خوانند
 کندت گرم از آتش دل خود شمع سازد ترا بمنزل وجود
 ای بنفشه ، تو ای گل زیبا گل محبوب « زاله » شیدا
 باخبر باش آتش آنجاست که فروزان ز شعله های وفاست

چون شوی گرم و رخ فروزی تو
 من از آن سوختم ، نسوزی تو



سپس آقای شهاب فردوس چند قطعه از آثار خود را خواندند

قطعه

ز روی تجربه پندی گرانها دادم
 که هر چه جوئی زان خویش نیایی پند
 به دورزندگی خود هر آنچه از بد و نیک
 به خویشان نپسندی به دیگران مپسند
 بسا کسا که به حسب قیاس و عادت خویش
 تو را ز مردم گیتی به هیچ شمارد
 چو بنکرد به همه کس بدیده انصاف
 تو را و خلق جهان جمله بدتر انگارد

به لُنجکاوِی از روی خشم و بد بینی
 هزار نقص در اخلاق تو بدید آورد
 بسا کس دگر از روی نیک بینی و مهر
 تو را یگانه این روزگار بدارد
 چنان بدیده وی دل پذیر جلوه کنی
 که جز تودل به کسی هیچ گونه نسپارد
 هزاره کوشد بهر رضای خاطر تو
 همیشه همت بر خدمت تو بگمارد
 بنزد مرد خردمند هر دو یکسان است
 از این نگردد مذمت و زان نیاز دارد
 بهر دو نیکی همواره می کند یکسان
 که ابر بر گل و بر خار هر دو یابد
 امید پاداش از کس مدار و نیکی کن
 که عاقبت درود هر کس آنچه می کارد

بند نوبت آقای علی صدارت رسیده

علی صدارت متغلس به نسیم در سال ۱۲۸۹ شمسی در اردکان



یزد تولد یافته و پس از طی دوره
 تحصیلات ابتدائی در آنجا چند سالی
 در اسفهان به تحصیل مشغول بوده و
 پس از آن در تهران تحصیلات
 خود را پایان رسانیده و در سال
 ۱۳۱۴ بگرفتن دانشنامه لیسانس
 از دانشکده حقوق تهران موفق
 شده و در اوایل سال ۱۳۱۶ به
 خدمت وزارت دادگستری وارد و
 پس از کنفرانسین ۹ سال در شیراز
 اخیراً از شیراز بکرمانشاه منتقل
 و بهت رییس دادگستری استان
 پنجم در آن شهر مقیم است
 قسمتی از آثار این شاعر

نام ترانه های نسیم در سال ۱۳۲۰ در شیراز بطبع رسیده است

دهقان

جهاننده دهقانی از روی بند
همه رمز هستی بکار اندرست
بکارند بیگانه و گه مهر و ماه
بکار است تنها نیاز بشر
همه گنجها زاده رنج ماست
اگر مباداریم از کار دست
بگیتی دوینغ است بیکار زیست
همه کار کن، کار بیگانه و گاه
مشو سایه پروردجو تن پروردان
تورا تکیه باید بیازوی خویش
بهر نا گزاری مشو نا امید
بیافشان بگل دانه در نو بهار
بر آن کشته بگمار هست همی
کز آن خرمنی عالمی غرم است



بدین فخر بر خود بیالای بر
نیالوده تن پروری جان تو
اگر دست از کار برینه است
اگر بایت از خار پر خون بود
بمردی که داس تو گاه درو
به از خرمن ماه و گل خرمن
بگردونه ات ماه گردون زمهر
نسیم آورد بامدادان و شام
خوش آوای مرغان بگانه بهار



شهنشه که باشوکت و فرهی
امیران یفا گر بختیار
بر بیچهرگان و پری پیکران
قلعمن که چون خامه گیرد بدست
دیبریکه با کلک سحر آفرین

پسر را همی گفت کای هوشمند
بگردش جهان گرد این معورست
که بر باست این پیکران دستگاه
جهان کار گاه است و ماکار گر
بما چشم امید شه تا گداست
درافتند بینیان هستی شکست
که بیکار بودن ز نامرد میست
که بیهوده بگندم نگر دد تباه
که شادانند از محنت دیگران
بجو هر چه جویی ز نیروی خویش
که خرم توان زیستن با امید
که سر سبز گرد از آن کشتزار
که افزایدش هر زمان خرمنی
درین کشتن آسایش عالم است

که بودی پدر بر پدر کار گر
از این تنگ باک است دامان تو
دلت در صفا هـ چو آینه است
ازین خون بسا چهره کلگون بود
دلا ویز تر باشد از ماه نو
چنان تیغ خورشید گاو آهنت
فرستد درود از فراز سپهر
بر کشتزارت ز مینو سلام
تنای تو خوانند بر شاخسار

زند تکیه بر تخت شاهنشهی
وزیران نام آور کلم کار
هنر پیشگان و هنر پروردان
از او باید از تنگمانی شکست
نویسد بسی نامه تنزو گزین

سباهی که در عرصه کارزار
چه مفتی، چه زاهد چه بازارگان
همه ریزه خواران خوان تواند



بمردی بر آورد زدشمن دمار
سراسر ازن و مرد و پیر و جوان
ز شه تا گدا میهمان تواند

گزار رنج فرسود جانت مرنج
بگفت ای پدر رنج بردن چه سود
ببردند بی رنج گنج مرا
سرا انجام جز کاهش جان و تن
درین ده که ویرانه ای پیش نیست
مرا جای نان چند باید گیاه
همه حسرت نان کشد مادرم
اگر نام این تیره شب زند گیت
تورا خود بیایان یک عمر کار
چه داری ز یک عمر بیم و امید
چه آورده ای زین ره بیج بیج
درین کلبه آنهم از آن تو نیست
همه برستم گرد داین دستگاه
مساوات و آزادی افسانه است
در آن ملک از داد کم جو اثر
بنیروی قانون و نیرنگ داد
نه قانون که فرمان بفرما گریست
نشینند جمعی سیاه اندرون
همه برستم طرح قانون نهند
چو بیدادگر طرح قانون نهاد
ز خردان نجویند کار بزرگ



که نادر توان یافت بیرنج گنج
که من کستم خواجه آنرا درود
ندادند پاداش رنج مرا
چه بار آورد کوشش و کار من
مرا چند باید بنا کام زیست
سیاه یاد روی سنگر سیاه
ندارد بشن جامه ای خواهرم
مرا آرزویی بجز بزرگ نیست
چه باشد بجز محنت بی شمار
بجز روی پر چین و موی سپید
چه اندوختی در همه عمر هیچ
تورا خود جز این بوریا کهنه نیست
دران عدل و انصاف را نیست راه
براه تو این دام و آن دانه است
که از مانروائی کند زور و زر
رود خائنان ضعیفات بیاد
همه حق کشی باستم برورست
که دارند سر پنجه رنگین بخون
بنائی ز بنیاد و ارون نهند
از آن چون توان داشتن چشم داد
شبانای نیاید ز خونخوار گریک

بگفت ای پسر از چه ای نا امید
تورا دور محنت بیایان رسد
از آن تربت خونهایش سال چنگ
فتادند از داد مردان بخاک
نوازمین شود این جهان کهن
چو بیداد از اندازه بیرون شود

که خورشید بخت تو خواهد دمید
که هر درد روزی بدرمان رسد
که شویند دامان گیتی ز تنک
که گردد جهانی ز بیداد پاک
برد هر کسی بهره خویشتن
بیکدم جهانی دگرگون شود

شود شعله در آتش انقلاب
 زین بر کند بیخ زور و ستم
 شود کاخهای ستم سرنگون
 بامید آفرود پیروز باش

بر آیند این خفته مردم ز خواب
 کند کاره ای قند بپردی علم
 روان گردد از هر گران جوی خون
 تو هر دم بامید آفرود باش

شیراز - شهریور ماه ۱۳۲۴

تبرستان

آقای جلال همایی «چکامه اجتماعی» را خوانند

جلال الدین همایی شیرازی اصفهانی فرزاده مرحوم میرزا ابوالقاسم محمد نصیر متخلص به (طرب) نواده های شیرازی شاعر دانسته نامدار قرن سیزدهم هجری شبخیز و رمضان ۱۳۱۷ هجری قمری مطابق ۱۲۷۷ شمسی در اصفهان متولد شده و در خانواده ای پرورش یافته است



که بیشتر افرادش تا چند پست از بزرگان اهل علم و فضل و ادب و شعر و خط بوده و در قرن اخیر از شیراز باصفهان مهاجرت کرده اند مقدمات ادبیات پارسی را نزد پدر و عمویش میرزا محمد متخلص به (سپا) تحصیل کرد و تحصیلات جدید را در مدرسه قدسیه اصفهان که از قدیم ترین دبیرستانهای آن شهر است پایان برد، آننگاه تحصیلات قدیم برداشت و حدود بیست سال در مدرسه تاجورد اصفهان ساکن و پیوسته با جد و جهد فراوان تحصیل فلسفه و ریاضیات و فقه و اصول و ادبیات مشغول بود تا از

چندتن استادان بزرگ آن عهد باعطاء گواهینامه اجتهاد نال گرفتید و خود پدریس شعب ادبیات و فلسفه و ریاضی و فقه برداشت و در حدود ده سال حوزه درس او در اصفهان گرمترین حوزه های علمی طلب بود و اکنون چاشنی از تسریت شدگان او جزوه ها و فضایل برجسته این

عصر در اصفهان و طهران و شیراز و عتبات عالیات بشرح علوم و آداب خدمت میکنند .

در سال تحصیلی ۱۲۰۲ - ۱۳۰۳ شمس برای تدریس فلسفه و منطق و فقه و ادبیات در کلاسهای پنجم و ششم مدرسه متوسطه صارمیه که بهترین مدارس متوسطه کامل اصفهان بود دعوت شد و چون برای ادامه تحصیلات خود بنایه و مدد معاش احتیاج داشت ناچار این دعوت را بپذیرفت و در همان حال که در مدرسه نیاورد سکنی و ادامه تحصیل و تدریس در مدارس قدیمه اشتغال داشت در هفته چند ساعت به مدرسه صارمیه میرفت

در ماه صفر ۱۳۰۷ هجری شمسی مطابق ۱۴۴۲ قمری بقصد سیر و سیاحت و بنیت درک فیض از محضر اساتید نامدار مانند مرحوم ادب پیشاوری و مرحوم میرزا طاهر تنکابنی و فیض و علمای دیگر پایتخت سفری بطهران آمد و يك چند در تهران از محضر علما و دانشمندان توشه گرفت .

بعداً داخل خدمت رسمی دولت گردید و خدمت فرهنگ را بر همه مشاغل دولتی برگزید .

در آغاز ورود به خدمت رسمی فرهنگ مأمور آذربایجان شد و مدت سه سال تحصیلی در تبریز به تدریس ادبیات اشتغال داشت و تاریخ ادبیات ایران را که نخستین کتاب مفصل فارسی در این علم است در تبریز تألیف و طبع و نشر ساخت . سپس بطهران آمد و تدریس ادبیات دبیرستان هاراعده دار گردید ، از سال ۱۳۲۴ شمسی از دبیرستان منتقل به دانشکده شد و اکنون چند سال است که به تدریس ادبیات پارسی در دانشکده ادبیات و تدریس فقه در دانشکده حقوق سال سوم رشته قضائی اشتغال دارد .

تالیفات و آثار آقای همائی : از تالیفات و آثار آقای همائی آنچه تا کنون طبع و نشر یافته بدینقرار است :

۱- تاریخ ادبیات ایران از قدیمترین ازمئه تاریخی تا زمان حاضر در پنج جلد که دو جلد آن چاپ شده است .

۲- کتاب غزالی نامه در بحث تاریخی و انتقادی راجع بشرح احوال امام محمد غزالی که مفصل ترین شرح حال غزالی بزبان فارسی است .

۳- کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی بفارسی در قانون ریاضی ، حساب ، هندسه ، جبر و مقابله و هیئت و نجوم و اصطیلاب با تصحیح و مقدمه و تعلیقات بشماة مصحح .

۴- کتاب ولدنامه بامقدمه جامع مبسوطی در ترجمه حال و عقاید عرفانی مولوی .

- ۵ - نصیحة الملوك امام محمد غزالی با تصحیح و مقدمه و تعلیقات .
- ۶ - رساله شعوبیه در شماره های مسلسل مجله مهر چاپ شده است .
- ۷ - رساله دردستور زبان فارسی در شماره های مسلسل نامه فرهنگستان بطبع رسیده است .
- ۸ - کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه تألیف عزالدین محمود کاشانی از عرفای قرن هشتم هجری با تصحیح و مقدمه و تعلیقات بقلم مصحح .
- ۹ - قسنتی از آثار منظوم آقای همایی در مجموعه بی بنام دانش - نامه در اصفهان چاپ شده است .
- ۱۰ - رساله در قواعد زبان پارسی به ضمیمه سالنامه چاپ شده است .
- از آثار دیگر آقای همایی که تا کنون چاپ نشده است چند فقره ذیل یادآور میشود :
- ۱۱ - تاریخ مفصل اصفهان و تذکره دانشمندان اصفهان در چند مجلد .
- ۱۲ - بحث انتقادی و تاریخی در شرح حال استاد ابوریحان - بیرونی حدود پانصد صفحه بقطع وزیری .
- ۱۳ - شرح حال خواجه نصیرالدین طوسی بتفصیل .
- ۱۴ - کتاب ارث بفارسی بسبک واسلوب تازه که در تألیفات قدیم سابقه ندارد .
- ۱۵ - قواعد فقه بفارسی بانطباق مقررات فقه اسلامی باقانون مدنی و تحقیق در حقوق مدنی واجتماعی .
- ۱۶ - دستور و قواعد زبان پارسی در سه مجلد .
- ۱۷ - کتاب فلسفه شرق بفارسی بدین ترتیب که شرح اشارات امام فخرالدین رازی و خواجه نصیرالدین طوسی را خلاصه کرده است و تحقیقات روشن بدان افزوده .
- ۱۸ - تصحیح کتاب اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی با توضیحات و تعلیقات که در حدود دو برابر متن میشود ، و خلاصه بی ازمن از طرف وزارت فرهنگ بچاپ رسیده است .
- ۱۹ - تحقیق در شرح واحوال و آثار عثمان مختاری شاعر معروف قرن ششم هجری با تصحیح دیوان کامل شاعر .

چکامه اجتماعی

وضع ابراف دیگر و رای وزیران دیگر است
 آنچه در فکر وزیران نیست هرگز کشور است
 حالت کرسی نشینان بها رستانت میسر
 کاین گره را کار از کار وزیران بدتر است
 کشك چه پشم چه ایران چیست کشور خود کجاست
 گر بود راهی سراینان را بسوی دیگر است
 آن که بفروشد غرور خو اجکی بر آشنا
 در پیر بیگانهان عسدر ذلیل و احقر است
 در حضور دشمنان ارزان چو پیش گربه موش
 در مصاف دوستان غرنده پیون شیر نر است
 راء تاریك و خطر نزدیک و دزدان در کین
 ای درینا رهروی کش غول رهن رهبر است
 هر چه بینی عیب در ماضی و استقبال و حال
 جملگی احوال مشتق اند و مجلس مصدر است
 مصدر ار ناقص بود فعل صحیح از وی مجوی
 اصل چون ابتر بود هر فرع زاید ابتر است
 نیک چون آید از آن مردم که سر تا پا بد است
 خیر چون زاید از آن گوهر که سر تا پا شر است
 از چنان مجلس نباید جز چنین دولت بیار
 و ز چنین دولت همین آثار شوم منکر است
 از چنان خرمن نباید جز چنین خوشه بدست
 آنچنان بد مادری را این چنین بد دختر است
 مجلس و دولت بد افتد گر بدی در ملت است
 کج رود جدول اگر نا راستی در مسطرات
 در میان جمع ناقص يك دو تن فرد صحیح
 نادر و بی حاصل افتد حکم ها بر اکثر است
 چوت یکی فاسد بود بد نام سازد جمع را
 گله را اگر کین کند در گله چون يك بز گراست
 مجلس شورای ملی نا خدا دولت مونتور
 مملکت کشتی و قانون چرخ و مذهب لنگراست

نا خدا غافل مومور محبوب و لنگری بی ثبات
 چرخها بشکسته و کشتی بفرقاب اندر است
 سر نشینان غوطه ور در بحر حیرت کز چه رو
 کشتی ایشان بدریای خطر غوطه ور است
 ای عجب کشتی نشینان سر بر سر در خواب جهل
 آن چنان خوابی که بیداریش روز معشر است
 يك گره را میز گرد و خواب منطاطیس ککار
 يك گره را شور تسخیر و غرائم در سر است
 آن یکی شوخ ضلالت پیشه مذهب چارم کن
 آن یکی شیخ تنك اندیشه آئین آور است
 آن یکی نایب مناب مهدی آخر زمان
 این یکی قائم مقام موسی پیغمبر است
 کمرهانی این چنین را رهنا شاید چنان
 اینچنین دیک و چغندر در خور يك دیگر است
 آنکه پرهیزد بدست و صورت از آب حرام
 خون مظلومان حلالش همچو شیر مادر است
 داروی یهوشی آن ساحل نشین در کار برد
 کز ره هوش و خرد فرمانده بحرور است
 مرغ دست آموز را کنند ازین پر و بال
 و اینك افتاده بکنجی خوار و زار و مضطر است
 خود گرفتم از قفس آزاد کردی مرغ را
 چون کند پرواز آن مرغی که بی بال و پر است
 ای جوان تازه پیران کهن از در مران
 روز سختی رای پسر کار دانت یا و راست
 آن نه هر خمیده بشتی و کمانی قامتی است
 گر شنیدستی که جای حلقه بیرون در است
 با حریفان مقامر چون تواند داد او
 لاعبی نو تخته کار را مهره اندر ششدر است
 از خطای خرد خیزد بس غلط های بزرگ
 با سواد نقطه بی خر حر و خنجر خنجر است
 گفتمی از هر دکتري کار وزارت ساخته است
 خود غلط گفتمی نه هر جولا همگی دیباگر است

خود شنیدستی که هر کس بهر کاری ساختند
 آنکه خرمن کوفتن آید از او گلاو نر است
 در میان آدمی تا آدمی بس فرق ها است
 آنچنان کاندن میان سنك و روی و گوهر است
 هر دو گون نی آب خوردند از کنار جویبار
 این یکی خالی ز مغز و آن یکی پر شکر است
 کی توان گفتن که هر سوزنگری باشد مسیح
 هر که شد شاگرد پشکر کی خلیل آذر است
 ان یکی نخل است آن يك موم و این يك انگبین
 از یکی نخل است آن يك دارو این يك منبر است
 چو ت امید برك و بار تازه شاید داشت
 از درخت خشك بی مغزی که از شبنم تراست
 آنکه جان پرورده خویش است و نعمت خوار دوست
 ای در پنا آشنا آزار و دشمن پرور است
 گفت پیغمبر که از ایمان بود حب وطن
 هر که گفتار نبی باورند ارد كافر است
 مادرست این وطن از روی مادر شرم دار
 اینت بس ناپاك فرزندی که خصم مادر است
 کبر و ناز و خواجگی بر بندگان کمتر فروش
 کاین رسن را عاقبت روزی گذر بر خیبر است
 دولت سلطانت نوروزی نباید دیر گاه
 دل چه بندی بر بهاران کز پی او آذر است
 هست اشك دیده و خونت دل بیچار گاه
 باده می کز آن ترا هر شب لبالب ساغر است
 پیش از آن کت بستر و بالین شود از خاك و خشت
 رحم کن بر آنکه بالین خشت و خاکش بستر است
 چون دلی را سوختی از آه او ایست مباش
 کاتش دل بر سپند دود مانها مجمر است
 باد نخوت تا نینگیزی که سوزد خشك و تر
 آتشی کاینك نهان در توده خاکستر است
 زشت و زیبا نيك و بد هر چ آید از تو در وجود
 خط خوانائی است ثابت کاین جهانش دفتر است

وین جهان هم صورت و دیگر جهانش آینه
 همچنان آینه ها بی حد و صورت بیهوده است
 خود قیاسی کن که آینه خانه روزگار
 هر یکی فعل تو را چندین نقوش و پیکر است
 منقبت نبود مگر در دانش و خوی نهکو
 آدمی در رتبه گر برتر از دیگر جانور است
 مردم آزاری که لافند از مسلمانی به جهل
 یار بوجهش شهرت ارچون بوذراست
 ای توانگر خوا جگان بر بندگان نا توانست
 رحم آید از خدا و حق و دیتان باور است
 گنج ها کز دسترنج بی نوا آید به دست
 معنی آن مار واقعی صورتش سیم و زر است
 ثروتی کز ظلم زاید با گدایی همراه است
 عزتی کز کبر خیزد با مذلت همراه است
 شادی کز جهل آید باعث غم ناکی است
 مستی کز درد زاید مایه درد سر است
 رحم آید ای خدا جویان که از بهر خدا
 چاره بیچارگان بهتر از حج اکبر است
 خود گرفتار نیست از قانون کشورتان هراس
 هر بدی را هم بناموس الهی کیفر است
 ناله قلب ضعیفات خصم جانت اقویا است
 اژدهای گردن فر به کمند لاغر است
 خصم ماگر آهت سرد از چه کوید زینهار
 شهر ایران جای صد چونت کاوه آهنگر است
 چون سبک سازند جولان را عنایت انقلاب
 تنگ در میدا نشان این عرصه پهناور است
 تا پنداری که ایرات است و مثنی بدنهاد
 ملک ما مهد جوانمردان والا گوهر است
 تا بچشم کم نبینی خاک ما کاین سر زمین
 پرورش گاه جهان داران یزدانی فر است

ثبت در اوراق تاریخ تمدن فصل فصل
 نام ایرانی نژادان معارف گستر است
 بازوی فتح و ظفر را دست ایران قوت است
 افسر علم و هنر را شهر ایران زیور است
 خامه لاغر کند بازوی دولت را سبب
 گردش کلکی همورد دوسد کند آورا است
 چون قلم باشد به دست مردم صاحب هنر
 معجزات گونه گون اندر نهادش مضر است
 چون عصای موسوی در دفع سحر ساحران
 صورت او چوب خشک و سیرت او از دراست
 بنده مسکین سنا را در دعا دست نیاز
 روز و شب بر درگاه قدیم داور است
 گای خدای مهربان بر ما گنه کاران بخش
 کز توعفو و بخشش از ماجر پولغزش درخور است
 از شرار حرص و آزارین بهشتی زادگان
 آتشی ظاهر بود کز هفت دوزخ مظهر است
 یارب از بهر کرم آبی بر این آتش بریز
 کافت جان بشر از باختر تا خاور است
 تشنه فیض تو ایم ای ابر بخشایش بیار
 کز جفای برق ما را کشته خشک و بی بر است
 یارب از گشت حوادث ملک ما محفوظ دار
 تا جهان بر باز گشت آسمان و اختر است
 هم بر آن وزن این چکامه ساختم کاستاد گفت
 فرخ آن شاهی که هرامایش فتعی دیگر است

چکامه در فرودین ماه ۱۳۲۳ ه.ش
 در طهران ساخته شده است

بعد آقای عبدالعلی طاعتی چند قطعه از آثار خود را خواندند

«بامداد اول رمضان ۱۳۳۶ هجری قمری برابر با بیستم خرداد ۱۲۹۷ غورشیدی در رشت تولد یافتیم. پدرم اسحاق در نخستین سال تولدم در حالی که سه فرزند کور



از خود بجا گذاشته و من کوچکترین آنان بودم، جوان پرد. تحصیلات دبستانی را در دبستان رودکی و دبیرستانی را در دبیرستان دولتی شاهپور در رشته علمی پسال ۱۳۱۸ پایان رسانیدم. مهر ماه همین سال بتوصیه و راهنمایی شاهر بزرگ آقای ملک الشراء بهار در رشته زبان و ادبیات فارسی و علوم تربیتی دانشسرای عالی نام نوشته در خرداد ماه ۱۳۲۱ پس رشته را با جلب تحسین تمام خانم دادم. در آذرماه ۱۳۲۳ ازدواج کرده و تا کنون چهار سال است که

در دوره دوم دبیرستانهای رشت و رشته های اختصاصی ادبی و طبیعی بتدریس دروس و فنون ادبی اشتغال دارم. شاعری من از آخرین سال های تحصیلی در دبستان آغاز می شود. نمونه اشعار مرا میتوان در تمام جراید و انتشارات ادبی گیلان و مبلات و مجبوعه هایی نظیر راهنمای زندگی - ارمغان - سالنامه های دانشسرای عالی - سالنامه تربیت و غیره یافت. رسالاتی که تا کنون از من بیجا رسیده عبارتند از :

۱ - داستان دفاع استالینگراد ۲ - حدیث سمدی ۳ - دینداری

دکانداری نیست، که در بهمن ۱۳۲۳ انتشار یافته است

در تمام نوشته های منظوم و منثور خود آبروی ایران و ایرانیان را در نظر دارم و با خود عهد کرده ام که پیوسته بار مظلوم و خصم ظالم با هم.

جبران ناپذیر!

دوخت کشن
برهنه بدن
بطرف چمن
میوشد بتن

گر از باد پاییز و طوفان سخت
زمنان بماند چو شوریده بخت
بهاران که غنبر فشانند نسیم
شجر نیز رختی چو رخت قدیم

اگر د هر گردد به هنگام شام	پراز حزن و غم
فرو بوشد او را حجاب ظلام	ز سر تا قدم
سحر که که مهر فشاننده نور	گشاید علم
دگر باره گردد جهان پر سرور	نماند دژم ...
اگر دلبری خوب و زیبا جمال	ز دردی شدید
شود زرد رخسار و پژمرده حال	زمانی مدید
دگر ره که شد صحبتش در بدن	ز دارو مزید
بیابد همان روی زیبا و تن	بشور جدید!
... ولی باید از عاشقی پاکزاد	بنا گمان خبر
که معشوق دیرینه اش دل بداد	بیاری دگر
بدانگونه گردد دلش زخم دار	از این بیشتر
که هر نوع مرهم در آری بکار	ندارد اثر!

سپس آقای میلانی پشت تربیون آمدند .

در سال ۱۳۹۲ شمسی در تبریز متولد شده‌ام. پدرم یکی از روحانیون آزادبخواه و روشنفکر شهر بود. شرح مبارزه و فعالیت‌های او در راه مشروطه و پیراستن دین از عقاید خرافاتی هنوز هم که بمانده سال از مرگش گذشته ورد زبان خاص و عامست. دوره دبستان و دبیرستان را در همان شهر طی کردم و همیشه در قسمت ادبیات بهترین شاگرد بودم و بهر دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌گفتم و از آن پس به مرکز آه‌م و بعد از اخذ لیسانس از رشته ادبیات و علوم تربیتی چندین سال در شهرهای مشهد و قم به تدریس مشغول بوده و ضمناً دو سال خدمت افسری احتیاط را انجام دادم و امسال پنجمین سال است که در فرهنگ تبریز هستم ، خوشوقتم از اینکه در تمام این مدت پیوسته بیشکوترین



و جہی بوظایف ملی و وجدانی خویش عمل نموده و در تربیت نسل جوان
تأحد امکان کوشیده ام. خلاصه اگر باین شرح مختصر فصلی طو لانی و
مفصل از رتبه او آلام و تأثیرات افزوده شود نمونه ای از زندگی
گذشته من در نظر مجسم خواهد شد. دو سال پیش دفتری از اشعار من
در تبریز چاپ شده است.

رؤیای زندگی

بسا بخواب بدوران کودکی دیدم
چو روح پاک که از خاک رفتی بفلک
کهی بعرش برین میشدم چنان نزدیک
نبود زان پر و بالی که داشتم اثری
بخواب مانند این زندگی ز روی یقین
بهر طلی شده روزی بسی در بخت خوریم
ولی چه سود که کس رفته را نیارد باز

ای ماه

ای خورده ز دست قهر سیلی
ای ماه بر این رواق نیلی
ای لببت شوخ آسمانی
ای نکتہ بگو بمهر بانی
وی بوده بکار خویش حیران
تا چند روی چنین شتابان
ای مهر توام سرشته در دل
کز این همه گشتنت چه حاصل
یک لحظه عنان خود نگه دار
رازی بدل تو هست نا چار
امشب ز جمال توست روشن
گوئی که فکند خرمن خرمن
یکسر همه کوهسار و صحرا
بر دشت و دمن سپید دیا
گر دیده جمال حق پدیدار
بسیار شبان که دیده من
بس اشک که ریختم بدامن
تنها تو گواه بودی ای ماه
غیر از تو کسی نبود بیدار

افسوس شب فراق دانم کز وصل به پی سحر ندارد
کلن دلبر شوخ مهر با نم از راز دلم خبر ندارد
زیرا که منش نکردم اظهار

انقلاب اکتبر

ز انقلاب شود درد عالمی در مان
و گر نبایست این گفته در نظرستوار
یکی بملت با عزم شوروی بنگر
بچند سال از این پیشتر بکشورروس
بزیر پرده پندار بود حق مستور
هفته گفتم و این گفته راست نیست از آنک
توانگران همه بودند غرق نعمت و ناز
گروهی از حق و انصاف و مردمی غافل
هر آنکه بر دهن آورد لفظ آزادی
چو ظلم و بیرهی و خود سری ز حد بگذشت
بزیر بیرق پر مجد و افتخار لنین
بجنب و جوش فتادند توده مظلوم
گر بغت لشکر خصم الغرض بعد خواری
سزای خویش بدید آن کسیکه مجرم بود
چنین بکام دل دوستان شد آنکشور
بماند هیچ اثر از بدی و ظلم و نفاق
گرفته دست هم اکنون همه ز روی صفا
نه اختلاف نژاد و زبان و رنگی هست
سزد بیاد چنان روز جشنها گیرند
درد باد زحق بر روان پاک لنین
که همچو او بنهرو رده مادر دوران



آقای حبیب یغمائی. اشعار شود را خواندند

آقای حبیب یغمائی در سال ۱۲۸۰ شمسی در دهکده «خورج» از بخش بیا بانک چندق (واقع در کویر مرگزی ایران) تولد یافته است بعد از تحصیلات قدیمه، دوره دارالمعلمین عالی مرگزی را

بیا بان برد و بعد مدت وزارت فرهنگ در آمده - نخست بریاست فرهنگستان و دامنان و سپس سال‌های متبادی بتعلیم ادبیات فارسی در هنرستان دولتی و دارالفنون و دیگر دبیرستان‌های طهران اشتغال داشته و اینک معله‌رسی وزارت فرهنگ را مدیریت می‌کند.



آقای یغمائی مدت یازده سال دب‌تیار و همکار مرحوم محمد علی فروغی در تصحیح کلیات سعدی، منتخبات اشعار فردوسی و نظامی و دیگر کارهای ادبی بوده (بفرسی که آن مرحوم در مقدمه آن کتابها نوشته‌اند) و نیز «گرشاسب نامه»

حکیم اسدی طوسی را با تصحیح و توضیحات بچاپ رسانده و اکنون از کتب مهمه ادبی بشماراست.

شرح قصیده معروف خاقانی «فلک کجرو ترست از خط‌ترسا» را نیز بدستور پروفسور مار دانشمند شهیر روسی تهیه و تنظیم کرده و از طرف آن مرحوم پذیراغت جایزه‌مقتضی شده است. از تألیفات او رساله «شرح حال بشار» و داستان تاویضی «دخنة اوغون» بچاپ رسیده است.

جستجو

چوروزهای دگر عمر خود هیا کردم
گشودم از هم و آتسان که بود تا کردم
که یادگارید از دوستان جدا کردم
ردیف و جمع بترتیب سالها کردم
بیش روی بر افشاندن لا بلا کردم

بجستجوی ورق باره نامه‌ای دیروز
ز روزگار قدیم آنچه کهنه کاغذ بود
از آن میان قطعاتی ز نظم و نثر لطیف
همه مدارک تحصیلی و اداری را
کتابها که بگرداندرون نهان شده بود

میان خرمن اورا قی اینچنین نگاه
بهر ورق خطی از عمر رفته برخواندم
نگاه کردم و دیدم که نقد هستی خویش
چگونه در سربل ارج وی بهاکاری
در یغ و درد که چشم او فدا بود از کار
برادران و عزیزان، شما چنین مکنید

بیحر فکر در افتادم و شنا کردم
بهر قدم نکه خشم بر قضا کردم
چگونه صرف بیازار نا روا کردم
بخیره عمر عزیز گران بها کردم
بکار خویشتن آندم که چشم واکردم
که من بعد چنین کردم و خطا کردم

کتابستان
www.tabarestan.info

قرائت آثار نشر

روز دوشنبه ۱۰ تیرماه قرائت آثار منشور آغاز گردید. ابتدا آقای
دکتر رعدی بشت تربیون رفته و مطالب زیر را گفتند.

چند تن از دوستان و همکاران عزیز میل داشتند که من هم در بحث
راجع به نشر فارسی شرکت کنم ولی چون من اصولاً با بیانات سخنران محترم
موافق بودم و تقریباً یقین داشتم کسانی که پیش از من نام نویسی کرده اند در
خصوص چند نکته فرعی که بخاطر من رسیده بود بیاناتی خواهند کرد وارد در
بحث نشدم.

اینک که موقع قرائت آثار رسیده است میخواهم مختصری از عقاید
خود را مخصوصاً در تائید و توضیح آنچه آقای دکتر خانلری و چند تن از
اعضاء کنگرس در باره وظایف نویسندگان گفتند بیان کنم.
در ضمن بحث های روزهای گذشته مکرر گفته میشد که از اعضای
کنگرس انتظار میرود که نظر خود را در باب رفع نقائص و تکمیل و ترقی
ادبیات معاصر ایران بیان کنند. من بسهم خود این وظیفه را انجام میدهم
چند سطر که خوانده میشود از رساله موسوم به «ستاخیز ادبی ایران»
که در ۱۳۲۱ انتشار یافته استخراج شده است.

البته همانطور که آقای دکتر خانلری بیان کردند، در این رساله اشاراتی
در خصوص فوائد نمایش ورومان وجود دارد ولی باید عرض کنم که منظور
عمده من از نوشتن آن رساله این بود که در این دوره تحول فکری و ادبی

بوظائف اساسی نویسنده‌گان و گوینده‌گان و مخصوصاً بلزوم هم آهنگی ادبیات معاصر با زندگی‌گانی امروزی اشاره کنم و همچنین در خصوص امکان حفظ خصوصیات ادبی ملی در عین استفاده از ادبیات ملل دیگر و با اهمیت کوشش در راه ایجاد تدریجی يك فرهنگ و ادب و تمدن بین‌المللی که از آن همه جهانیان باشد یاد آوری‌هایی می‌نمایم. اینک با اجازه حضار محترم قسمتی از آث مطلب را میخوانم.

سپس آقای دکتر عدی قسمتی از رساله رستاخیز ادبی ایران را که در اجندۀ ۱۳۲۲ در فرهنگستان ایراد شده، و انتشار یافته است قرائت کردند.

www.tabarestan.info



آنکاه آقای اعتمادزاده «برای چشم دیر باور» و «دریا» و «در اتوبوس» را قرائت کردند.

«در آذر ۱۲۹۳ خورشیدی بدنیآ آمدم. مولدم، شهر رشت در سالهای اول زندگی من وضع آشفته ای داشت. شورش جنگل و بعد انقلاب زحمتکشان روسیه که دامنه اش بگیلان کشیده شده بود، این همه خاطرات قوی در من باقی گذاشت. پدرم از خانواده تاجران متوسطی بود که بیشتر با کتاب و قلم سرکار داشت تا با پول و حساب، ولی مادرم دختری یکی از تاجران ثروتمند لنگرانی بود. جنگ بین‌الملل و شورش و انقلاب چندین ساله گیلان خانواده ما را تقریباً ورشکست کرد، در سن دوازده سالگی خانواده من بمشهد کوچ کرد: سه سال در آن شهر بودم محیط ادبی خراسان در من تأثیر داشت بطوریکه سرو کلام اغلب با دیوان شعر بود. خودم نیز چیزهایی بنظم میگفتم، که خوشبختانه هر چند وقت یکبار آنهارا با وجدان راحت پاره میکردم. پس از مشهد به تهران آمدم. عسرت و پریشانی مالی مادر تهران بعد اعلی رسید. باقیانده دوره متوسطه را دو ساله تمام کردیم و با شرکت در مسابقه محصلین در هفده سالگی بفراست رفتم. در آنجا دانشکده مهندسين مکانیک دریائی درست و پس از آن ژنی ماریتیم پاریس را نزدیک با تمام رساندم ولی نتوانستم آنرا بیپایان برسانم. زیرا شاه ایران به بهانه‌ای با فرانسه قطع رابطه کرد و من باجمعی دیگر ناچار بایران برگشتم و در آخر سال ۱۳۱۷ بایران رسیدم و یکسره به خرمشهر رفتم و نزدیک به سه سال در نیروی

دریای جنوب بتوان افسر مهندسی کار کردم . خدمت من در خرمشهر
 خیلی سبک بود . من عضو عاملی بودم . از این رو وقت کافی برای خواندن
 و نوشتن داشتم . ممبدا اثر قابلی از آن دوره پیادگار ندارم . در تیر ماه
 ۱۳۲۰ به نیروی دریایی شمال منتقل شدم و به بندر پهلوی آمدم . آمدن من
 در این بندر بزودی مواجه با واقعه سوم شهر بورش شد و من در این واقعه
 دست چپم را از دست دادم .
 پس از چندین ماه معالجه به تهران آمدم و بزودی خود را از
 خدمت وزارت جنگ خارج ساختم . اینک در کتابخانه ملی وزارت فرهنگ
 کار میکنم .

تبرستان
 www.tabarestan.info

برای چشم دیر باور

شب است .
 شبی قیرگون بر روی دریا .
 ابرها گمراه ، اختران پنهان .
 همه جا تاریکی ، همه سو تنهایی .
 خرخر ناجور ماشین ،
 نوای غناك امواج ،
 شرشر آب در سینه کشتی .
 نه بازی ماهیان شناگر ، نه پرواز مرغکان سرخ پا !
 تاریك و خاموش پهنه دریا ،
 همه افسردگی ، همه نومیدی !
 میخزد اما کشتی
 با دم زنده و آتشین :
 سینه کش ، راست و بی پروا .
 این آهن و چوب در من ،
 در بازی بادهای امواج ،
 نهنگی است دریا شکن ،
 جاننش : اندیشه امیدوار .
 اندیشه پیش بین ، اندیشه تیز رو ، اندیشه پیش تاز
 در آن ره ناپیدا ، پنجه در پنجه مرك ،
 میرود کشتی و میداند
 کاین ره بردش سوی بندر .

در دل شب از کران ، اما ،
- برای چشم دیر باور -
پرتوی ناگهان بر جهد...
آری ، چراغ دریا گوید :
این است ره بندر !

دریا

در روشنائی مه آلود آفتاب روی شنها نشسته بودم ، موجها مقید از
دامن زمردین دریا بشتاب گریختند و صدف های شکسته را در پایم میریختند
و بحسرت بر میگشتند .
عطر نمکین دریا و آواز یکنواخت و انبوهش با جانم بازی میکرد
و نگاهم در پهنه آب های رنگارنگ شناور بود .
پس از دو سال هنوز آشنائی دیرینه را استوار دیدم و با وی گفتم
- تو همانی که همیشه دیدمت .
گفت : اما تو آن نیستی که پیش از این شناختم .
- سرنوشت آدمی چنین است .
- آری نام و تنک شما هم در اینست .
پرسیدم : چند از این جنبش و رنج ؟
گفت : ناشادی و زندگانی است .
- آیا گمان میکنی که این بآن یارزد ؟
گفت : نیک بنگر ! آیا پیش مستانه بر پشت من و داغ روزگار
بر اندام تو زیانست ؟
- میخواهم که چنین باشد !
- آری ، باور کن . کوشش بیهوده من و کاهش همه روزه تو جهان
را بدین خوبی آراسته است .

در اتوبوس

در میان کله گذاری زنان چادر بسر و جیغ و داد کودکان وحشت زده .
و سخنان بی شرمانه راننده حریص موج زورمند مردم پر شتاب و بی سروای
طهران مرا از فراز سر و دست دیگران بدرون اتوبوس کشاند .

فشار سخت آیندگان آهسته و پیوسته بسوی دیوار انوبوسم میزاند و بیش از پیش مرا بدختری نورسیده و شاداب نزدیک میساخت که در نگاه چشمان سیاهش گوئی ناز و دلبری با نرم و خوبستن داری آمیخته بود

تکانههای سخت ماشین روی سنگهای درشت خیابان نا خواسته هر دم راز نرمی اندام فربه او را بر من آشکار مینمود. تاجائی که سر انجام پرو بر پا سینه بسینه هم تنک ماندیم و نفس گرم من موهای نازک و تابدار پند گوش او را بر نفس آورد و دلم بسان کبوتری آشنادر آسمان آرزوهای خام بیرواز درآمد...

نگاه سخت و بیبک من دزدانه در چهره خوب و گردن رعنا و گریبان
آرزو خیز دختر سیر میکرد و شاگرد شوفر نیز با آواز درشت خویش مانند خروس
ناهنکام ایستگاهها را یک یک نام میبرد ؛ منبریه ! پهلوی ! استخر ! حسن آباد !
در نشه آن مستی و بیخودی هر یک از این نامها با آتش و خون بر صفحه دلم
نوشته میشد. افسوس ! سرانجام نام گذر تقی خان چون بانك شیپور سحر مر از چنان
خواب خوش بیدار کرد و با کسالت یک روزگار سرد و بیهوده تنها بم گذاشت .
بصد زحمت خویشتن را از لای انبوه مسافران بیرون کشیدم و ریز ریز
آدمم و در بنگ گویان با خود گفتم :

چه زود میتوان دل بست و چه زود تر بایست دل بر کند !



آقای شمس شاعر تیریزی مقاله‌ای در بارهٔ آذربایجان قرائت کردند و در آن از میهن پرستی اهالی این استان ایران و خدمات گرانبهایی که مردم این خطه به علم و ادب نموده‌اند و از شاعران بزرگ آن صحبت کردند.



میسز نوبت با آقای احمد طباطبائی رسید .

در سال ۱۲۹۶ شمسی (۱۳۳۵ هجری قمری) در شهر رشت متولد
شدم.

پس از پایان دوره ابتدایی و سه ساله متوسطه در سال ۱۳۱۴ به رشته ادبی در دبیرستان دارالفنون وارد گردیدیم. در سال ۱۳۱۷ دوره

دوم متوسطه را بیابان رسانیدم. سپس در دانشرای عالی، رشته فلسفه



و علوم تربیتی مشغول تحصیل شدم و در سال ۱۳۲۰ فارغ التحصیل گردیدم. پس از یکسال خدمت دبیری در مازندران برشت منتقل و بتدریس فلسفه و روانشناسی و انشاء فارسی در دوره دوم متوسطه و رشته های اختصاصی ادبی و طبیعی و ریاضی مشغول شدم و در عین حال ست بازرسی قلمی را داشتم. در اردیبهشت ۱۳۲۳ رئیس فرهنگ بنظر پهلوی شدم.

دوران نویسندگی من از ۱۵ سال پیش آغاز می شود. مقالات من که بیشتر جنبه اجتماعی و انتقادی داشت در همه روزنامه های وزین

گیلان نشر یافته است. در سال ۱۳۱۴ طی تحصیل کتاب «وزرای دربار عباسی» را منتشر کردم که مورد تقدیر وزارت فرهنگ قرار گرفت. در سالهای ۱۵ - ۳۱۶ سردبیر مجله پیمان و در سالهای ۲۰ - ۱۳۱۹ سردبیر مجله ایران امروز بودم و مقالات من در این دو مجله بسیار است. با محققین و دانشمندانی نظیر آقای دهخدا و اقبال و هائی و مرحوم گسروی و مرحوم خلخاللی در تصحیح و چاپ کتب ادبی که میکردم که در مقدمه بعضی از این کتابها از جمله «فرهنگ اسدی» از من یاد شده است. در اردیبهشت ۱۳۲۴ با اتفاق میسیونری برای شرکت در جشن بیست و پنجساله آذر بایجان شوروی بیاکو رهپاوشدم. پس از مراجعت کتاب «یادگار باکو» را در زمینه این سفر نوشتم. قلم و زبان من در خدمت خلق بشمار میرود. *

نمونه تازه ای از احسان

دیشب از برابر دکان بفروشی میگنضتم. خنده پر صدای مستانه ای نظر مرا بدرون دکان کشید. دیدم در کنار بساط ییاله فروشی چند نفر سر خوش و مست، بچه گدای ژنده پوشی را دور کرده و باشوخی ولودگی گیلان را که از عرق بر بود بدستش داده و او را بنوشیدن ترغیب میکنند و یکی از آن میانه سکه بکریالی بدست گرفته و مدام آنرا بیچشم بچه گدا میکشد و میکوبد. اگر

این عرق را بغوری، این یکریال مال تو»
 بچه گدای گرسنه که گویا از خاصیت سوزنده و جگر خراش عرق باخیر
 بود و از طرف دیگر نمیتوانست از پولی که غذای یکشبه اشراکفایت میکرد، دل
 بر کند، نگران و وحیرت زده ایستاده متصل نگاه تردید آمیزی بجام عرق و پول می
 افکند و بدور پیاله و سکه چشم گردانی میکرد. عاقبت بهوای گرفتن پول دندان
 بجگر گذاشته چشم خود را برهم نهاد و پیاله عرق را باقیافه بهم خورده ای سر
 کشید. رندان که از تماشای این حالت لذت میبردند خنده را سر دادند و يك
 ریال را در کف بچه گدا گذاشتند و روانه اش ساختند بی آنکه بیدرقه آب آتش-
 زائیکه بخلق این کودک فقیر ریخته اند مره ای بوی بچشانند .
 در میان ماهستند ناچو نمر دایک پشیزی میبخشند و آنکاه آتش بقلبی میزنند .
 یساید روزی که کشور ما هم از گدایان و هم از گدا بزوان سفله خالی باشد .

www.farhangestan.info



آنکاه آقای بزرگ علوی داستان «انتظار» را که در
 کتاب « ورق پاره های زندان » چاپ شده است ، قرات
 کردند و بعد آقای شهریار اشعار خود را خواندند .

نامزد بازی روستائی

نامزد بازی دهقان بشب است
 همه ده بودم و کوهستانها
 دارم از مردم بیلاق نشین
 نامزد بود و سپس رفت عروس
 سرو بالا و قوی هیکل بود
 در میان فاصله بس کوه و کمر
 که فرود آمدی از کوه چویر
 بود جانبازی و شوخی باشیر
 هفتخوانهاش فرو بستی راه
 تشنگی کرد ز خوابم بیدار ،
 زیر باجنش خاری و خسی است

عالم عشق چراغان بشب است
 یار آن عهد که تابستان ها
 زن زمان خاطره هائی شیرین
 عمه ام دختر کی داشت ملوس ،
 شوهر او که جوانی یل بود
 از دهی بود بسی بالاتر
 دیده بودم بمیان مه و ابر
 نامزد بازی اینت مرد دلیر
 تاچو رستم بکشد مار از چاه
 در دل نیشبی پر اسرار ،
 دیدم انگار که بر بام کیست

میشد آهسته بروزن نزد يك
 ديدم افتاده بروزن دمرو
 مگر انداخت بنرمی ريگی
 زينسو، آهسته عروس ددری
 منم از كوزه چشان آب زلال
 نیمه شب بود سكوتهی در ده
 خرم من گاه كشيده بفلك
 گوش در یافتی از لطف هوا
 دلکش افسانه مرغان حزين
 مشعل ماه فرو كش كرده ،
 چون چراغيست فتيله پائين
 ابر گویی كه بسقف تالار
 بفسرد آتش ماه و اختر
 كه بفرد سك چوپان بر بام
 پاسبانيست كه گویی بغريو
 در ته باغچه آن كوساله
 ابر فانوس كش مشعل ماه
 وز يكي تپه سرازير شود
 چون بخر گاه افق در پيوست
 آبيگير يست فلک بيخ زده آب
 يايكي روشن و صافي در ياست
 اختر از خواب گران دارد سر
 مه زندشان برخ آب از مهتاب
 ميرسد نغمه مرغان از دور
 وان دو عاشق بلب چشمه آب
 فارغ از خلق در آن خلوت راز
 چون گل وقتد خود آميز بهم
 دست عاشق بندو ليوی ممه
 عشق مسكين نگر و حسن دلير
 شوكت حسن يكي شوخ كوزن
 اين نگار يست ظريف و زيبا

كم كلك شد دمرو زن تاريك
 گاه دزد سر و گاهي پهلوي
 كه سخن گفت بگرمي ديكي
 سر بر آورد و نهان شد چو پري
 بودم از پنجره شان شاهد حال
 ابرها باره ، سر كوه بمه
 آشيان كرده بطاقش لك لك
 بال بر هم زدنت در ناها
 ميكنند خواب طبيعت سنگين
 روغنش كاسته و افسرده
 هشت از ابر جلايي رنگيت
 عنكبوتي است كه مينند دتار
 كهكشان رفته پي خاكستر
 تابه گرگي كند اندیشه خام
 از قرق گاه پري راند ديو
 دارد از دوري مادر ناله
 چو زني پير كه شب پويد راه
 خواهد آهسته ته دره رود
 روشني چتر فرو خواهد بست
 بر يخش سر سره بازی شهاب
 كز زلالی درو گوهر پيدا است
 خواهد از ابر بسازد بستر
 تا كه از سر پيراندشان خواب
 چون يكي زمزمه كز غره حور
 سايه ای جسته پناه از مهتاب
 مست و مدهوش بر ازند و نیاز
 چون دوبدمست گلاويز بهم
 دست ممشوق بقلاب قمه
 كه غزال يست هم آبشخور شیر
 گشته باصولت شيري هموزن
 وان جوان يست رشيد و رعنا

او دهد شرح فدا کاری ها
 او دهد شرح که چون کشت پلنک
 این کشت دست برین بازو و بر
 این برمدی کند او را تصدیق
 این غزالست نگارین خط و خال
 نازش اینست بکمند گیسو
 او طرفدار عروسیست عجول
 او در آورد یکی حلقه زر
 وین یکی شال ظریف کرکی
 رشته و بافته با دست هنر
 گفت در گوش من آهسته سروش
 ناگاه از خانه همسایه کسی
 بانگ برداشت که آید آید دزد
 زان صدا غلغله پیچید بدم
 دختر از شوی چو می گشت جدا
 آن یکی جست بدیوار و پرید

وین دهد قول وفاداری ها
 چون فرو جست پلنک از سرسنگ
 میستاید دل شیر شوهر
 او بعفت کند این را تشویق
 و آن پلنگی است سمندین کوپال
 تکیه او بستوت بازو
 وین سرانداخته در پیش خجول
 خود در آویخت بگوش دلبر
 وین گل و بوته وین بوق ترکی
 بست بادیست خود او را بکمر
 کان کمر بست شد این حلقه بگوش
 ملتفت شد به صدائی نفسی
 مستحق خفقان بود به مزه
 همه بیدار شدند از که و مه
 بوسه ای داد و سپردش بخدا
 وین بسر پنجه سوی خانه خرید

تهران، محمد حسین شهریار

۱۳۲۵/۴/۱۱



آقای ذبیح بهروز ابتدا بطور مختصر در باره شیوه
 نشر نویسی صحبت کردند و بعد دو قطعه از آثار خود را
 که نمونه دوسبک فارسی است خواندند

از کتاب «آئین پرگی»

بسی از نابکاران فرو مایه را خوی چنین باشد که اگر کسی را بکاری
 سرگرم و یاد دایه ای خرم و شادان ببینند از راه رشک بوی نزدیک شوند و
 بشیوه بند و اندرز از ناپایداری گردون و بخت واژگون و سستی پیری و تلخی
 مرک دستانها سرایند تا مرو را از کار و پایه خود بیزار و نومید نموده و بکام
 خویش رسند .

این ید سرشتان را نیک بشناس و از ایشان دوری کن و در هر کار و بایه ای باشی هرگز اندوه و نومیدی بخود راه مده و بخت و اختر و مهر و کین سپهر را اندیشه و افسانه دان که خداوند بآک جهانی پر از نیکی و زیبایی کرده و تا کیش بدننداند بدنیا بد و بزرگان گفته اند هر کسی بر سازهای جهان نواها سازد و با فراز و نشیبش بسازد زان او گردد و کام دلش دهد .
چندانکه تا باشد خرم زید و چون رود شادان باشد و نامش بجاویدان بماند .
و هر کس جهان را نکوهش کند و از بخت و اختر ترسد و نالد جان و تنش را تاب و توان بکاهد و بکاری پرداختن نیارد و از اندوه سختی رهائی جستن نتواند در زندگی دمی هزار بار ببرد و چون بسیرد نیست شوی و نامی از خود نگذارد .

راز و نیاز رند

از نمایش نامه «در راه مهر»

شماره يك «ایران كود» چاپ تهران ۱۳۲۰

دادارا مهر آفرینا، زهی شادی و کامیابی و خرسندی که مهر می ورزم و هرگز به بد نمی آلایم . نه در دلم از کسی رنجش و کینه ایست و نه از مرگم بیم و بآک .

خواسته جهان چشمم هیچ است و نام و ننگ پیشم پندار .
روزی از خراشی میخروشیدم و باین و آن می آگستم، اکنون زیر تیغ بران پای کوبان میشتابم . جان میدهم و دم نمیزنم . غمی جز غم دیگران ندارم و شادی مگر برای جهانیان نخواهم .
چیزی از تو درخواست نمی کنم . تو نخواسته داده ای و نبویزیده بخشیده آنکه ندارد نکوشیده و بدادده ات بی نبرده .
خدایا از تو پرسشی ندارم و پاسخی نمیخواهم . از گوشه گیری و نا .
بکاری بیزارم .

پرستش سزایت نمیدانم . مهر راستی و دانائی و زیبایی را میستایم .
هستیام را جاویدان میدانم . جهان و جهانیان را خرم و آبادان میخواهم .



بعد ثبوت بآقای صبحی مهدی رسید که داستان زیر را خواندند .

حاج سید ابوطالب جن گیر

فرزند، هر چند دهن و از بی روزی نمی ماندولی باین در و آن در باید زد تا از راه حلال لقمه نانی بدست آورد. افسوس که صدا نداری والا تو را هم مثل خودم روزه خوان میکردم تا در دودنیا راحت باشی، حالا که صدا نداری برو دعا نویسی یاد بگیر که کاری بی درد سر و حساست.

این بود نصیحت آقا آسید احمد بفرزندش سید ابوطالب ولی سید - ابوطالب گوشش بدهکار ایر حرفها نبود، میخورد، میخوابید، عمامه کج می گذاشت و هر وقت بی پول میشد دست خود را با جیب پدر آشنا می کرد . همیشه در سر گذر قال چاق میکرد و مزاحم میزد، کسی هم از ترس آقا جرأت نداشت باو بگوید بالای چشمت ابروست.

گاهی که شورش را در می آورد و مردم از دستش ستوه می آمدند و با هزار ترس و ادب پیش آقا چققی او را میکردند، آقا در جواب میگفت: «بعد من هم از دست این حرامزده جوانمرك شده در عذابم» هر چه بزرگتر میشد شرارتش هم بالاتر میرفت تا کار بجائی رسید که پدرش هم از دست او به تنگ آمد و چون کاری از دستش ساخته نبود نفرینش میکرد که:

«الهی خیر از عمرت نبینی، ماکه در روزش پیدر و مادر احترام گذاشتیم و میان مردم بخوش سلوکی معروف شدیم و هر جور ملاحظه ای در زندگی کردیم عاقبت ماین شد که برای يك لقمه نان مثل سگ پاسوخته این درو آن در بزیم و از این منبر بآن منبر برویم، بین عاقبت توچه خواهد شد. دلم می خواهد بعد از مردنم سوراخی بقبرم بگذارند تا ببینم بعد از من چه طرز زندگی می کنی.»

از این کش و قوس يك سال گذشت، آقا غفلتا سکنه کرد و عمرش را بشما داد و هر چه خاک اوست عمرشما باد .

سید ابوطالب فهمید آنوقت پدر یعنی چه . . . زیرا دیگر اهل محل زیر بار حرفهای کلفتش نمی رفتند، حتی باو محل هم نمی گذاشتند .

دستش هم برای پول بجائی بند نبود ناچار با مادر بنای ستیزگی را گذاشت و هر روز او را بیاد فحش میگرفت و پول میخواست و ارث پدر مطالبه میکرد و بهتان فاسق بازی باو میزد .

مادر بدبخت هم هر چه خدا و رسول را واسطه میکردو پستان بدست میگرفت و شیرش را حرام می نمود فایده ای نداشت . بالاخره روزی دو بین مرافعه لگدی سخت یهلوی مادر زد و او را نقش زمین کرد و وقتی که دید نفس

در نیامد از خانه بیرون جست. سید ابوطالب ناپدید شد کجا رفت. چه شد، هیچکس نفهمید.

پس از سی سال در همان محله یعنی سنگلج مردم بیداری بر خوردند که ریش بهن جو گندمی و شکم بر آمده و قامتی متوسط داشت. قبای قدک آبی می پوشید و نعلین پوست خربزه ای بپا میکرد، عمامه شام شوروی بزرگ بر میگذاشت، عبای زری نجفی بدوش می انداخت و شال سبز بکمر می بست. در ابتدا با کسی حرف نمیزد و سر را به پیش می انداخت و هر کس باو سلام میکرد فقط از ته خلق جواب میداد. همیشه توی لاجول ولا و مشغول بجنبانیدن لب بود.

پیر مردها و آنهایی که از روزگار پیش و بقول امروزها بعنوان ذخائر ملی بجا مانده بودند وقتی که او را دیدند با تعجب گفتند: خدا رحمت کند مرحوم آقا سید احمد روضه خوان را! چقدر این آقا شبیه پاپوست. از تن و توش و شکم و پس گردن و چشم خود او ست، درست مثل سببی که از وسط قاج کرده باشند. نکند این همان آقا سید ابوطالب نابکار است که بعد از دق کش کردن پدر و کشتن مادر پس از سی سال آفتابی شده و این رنگش را در آورده است.

در هر صورت چون هیکل سید خیلی جالب بود مردم در اطرافش تحقیق کردند، همبقدر دانستند که اسمش حاج سید ابوطالب و کارش تسخیر جن است این هیکل و اسم و عنوان نان حسابی در سفره سید ابوطالب شد و مدت کمی آوازه اش در شهر و دهات دورور پیچید.

تمام مردم مریض های خود را که جنی میشدند پیش حاجی سید میبردند او هم با ورد و اسماء الله جنی که توی جسم آنها رفته بود بیرون می آورد و پول زیادی از صاحب مریض میگرفت و برای اینکه چنها دوباره بسروقت مریض نروند بقاعده قدما آنها را در شیشه میکرد.

توی رف و طاقچه اطاق آقا بر بود از جن هایی که بتفاوت مقام در شیشه های گلابدانی و بنای و غیره حبس شده بودند.

اگر گاهی مریض دوباره جنی میشد بسراغ آقا می آمدند که چطور این مریض جن گرفته باز جنی شد.

آقا بآنها می خندید که عجب مردم احمق هستید، جن که از زیر پوته در نیامده او هم مثل ما پدر مادر برادر کس و کار دارد؟! آنها دلواپس می شوند و برای تحقیق بسراغ مریض می آیند تا ببینند در چشمش هست یا نه.

مطالب را اینجا داشته باشید، بشنوید ازمدهی که برای حاجی سید پیدا شد .

در کوچه غریبان آخوندی ایرانی باسم ملاعبدالحق که سالها درهند سرو کارش با ریاضت و تسخیر اجنه بود پیدا شد . این مرد زعفر جنی را حاضر میکرد و از او در کارها کمک میخواست و از اینراه بازار گرمی برای خود درست کرده بود و پهلوی بیهلوی سیدابوطالب میزد .

حاجی سید از این مدعی دل ناگران بود و رفت توی نقشه ای که کلمکش را بی سر و صدا بکند. مدتها در فکر بود تا روزیکه درمسجد سنگلج اعلام ختم کرد و نظر بهسکاری از ملاعبدالحق هم خواهش کرد که در مجلس ختم حاضر شود .

ختم ختم زعفر جنی بود. دراین مجلس رجال و بزرگان از هر صنف و طبقه در مسجد برای فاتحه حاضر شدند . نیم ساعت با آخروقت مانده صدر اعظم وقت هم حاضر شد و اجازه برچیدن ختم و قرائت الرحمن داد. بعد هم یکی از کملین اهل منبر شرحی مفصل از فضائل و مناقب زعفر جنی و حضور او در صحرای کربلا بیان کرد.

در اینجا ملاعبد الغالی ششش خبردار شد که چه کلاهی سرش رفته است .

بعد از خواندن زیارت نامه حاجی سیدابوطالب دم در مسجد ایستاد که حاضرین را راه بیندازد. نوبت که بهعبدالحق رسید گفت: ملعون این هم ختم زعفر جنی، دیگر مطل نشو و ازاین شهر برو والا جور دیگر پدرت را در می آورم . ملاعبدالحق چشمش پر از اشک شد و گفت: من همین امروز میروم اما اگر تو دیگر از زندگی خبر دیدی من این ریشهارا می تراشم و جاش سرخاب میمالم

چهار روز بعد از ختم زعفر جنی حاکم تهران که مدتی بود با حاجی سیدابوطالب دوست و بعد محرم شده بود و هر يك در حدود فن خود برای یکدیگر کار گشائی میکردند بجهت کاری بدیدن سیدابوطالب رفت .

در حیاط بیرونی حاجی سید دید جمعی از زن و مرد جور و اجور نشسته اند، در ضمن چشم چرانی بزن ها یکی از زنهای خود را با کنیزش دید روی نیمکت نشسته اند، همان زنی که سال پیش برایش دو قلو زائیده بود، خیلی اوقات تلخ شد که زنش اینجا برای چه آمده .

با اوقات تلخی یکسر باطلاق آقا رفت و از آقا پرسید این همه جمعیت اینجا چکار دارند . آقا گفت: هر کدام را دردی، مطلبی یا اینجا کشانده . بعد پرسید

«آن زنیکه خوشگله که باکنیز سیاه آمده کیست و چکار دارد.» گفت: «هرچه اصرار میکنم اسم شوهر خود را نیکگوید. این دفعه سوم است که اینجا آمده میگوید: اولادم نمی شود باو قول داده‌ام که روی شکمش دعا بنویسم بلکه صاحب اولاد شود.»

خان حاکم متعجب شد و گفت: «سید خجالت نیکشی. این طور مردم را سوار میشوی و بهر طرف میتازی، میخواهی بروم پهلوی جناب حاجی ملا علی کنی و پته ات را با آب بدهم و ریشت را بیرم به بند ترت بکنم.»

سید ابوطالب گفت: چشمشان کور شود تا خراب شوند. تا من سوارشان نشوم. این را گفت و برخاست و بطرف اندرون رفت ولی از ترس جان خود را باخته بود که حساب پله‌های حیاط از دستش در رفتند دو پله یکی کرد و با کله بزمین خورد. هنوز خان حاکم بحال عادی برنگشته بود که دید از توی اندرون صدای شیون بلند شد: ایوای آقا ضعف کرد افتاد. بگیرید... حکیم.. صبر کنید ایوای..

آقا سکنه کرده بود.



سبب آقای جواهری چند قطعه از آثار خود را خواندند

معهدا میگردد

زمین برای همیشه در گردش است

میگردد و میگردد، برغم من و تو میگردد.
تو میخواهی همیشه جوان مانی و از باغ زندگانی جاودانه کلهای پر از طراوت بچینی. تو میخواهی همیشه در قصر اجدادیت شاهوار زندگی کنی تو میخواهی زمین را از گردش باز داری. تو میخواهی همیشه آوای زنگ شتران و آواز شبانان را از فراز قصر بشنوی. تو میخواهی افق را دائماً از بالای کنگره کاخ نگاه کنی و ببینی که برزگران برایت مشغول جان کنند و زناشان

لخت عور از برابر ت رژه میروند •
 تو میخواهی ساغر بلورین پرباده لعل قام را از میان دود مجمر های
 پر عود بنور شمع های کافورین در پناه غلامان زرین کمر از دست کنیزکان سیمین
 ساعد بگیری و مدایح شاعران درباریت را همیشه بشنوی •
 ولی بشد تو که میخواهی زمین جاودانه ثابت ماند و همه چیز را بشفع
 تو حفظ نماید ، او بسرعت میگردد و بشریت را پیش میبرد و اینهمه آرزوی ترا
 بهیچ تبدیل میسازد و میگردد، میگردد، میگردد •

رقص ارمنی

تبرستان

www.tabarestan.ir

- پادیس ؟

- نه !

- لندن ؟

- نه !

- نیویورک ؟

- نه ! میخواهم در یروان باشم ، یروان ، آنجا که در ضیافت عشق جام
 های خود را از خون لبریز میکنند •
 در کنار دهکده که زلزله ویرانش کرده است ، پهلوی مرده ها ، از غصه
 یاران از دست رفته جهان در چشم من واو تاریک است . من دشته ام را از غلاف
 برون میکنم . او خنجر زیبایش را با هم بروی چمن نیسوخته ، در مقابل دور
 نمای آراوات میرقصیم ، مکرر اژه دور می شویم و نزدیک میگردیم •
 سر آخر من دشته ام را بر جایگاه عشقش مینهم او خنجرش را بر صندوق
 حیاتم • بهم نزدیک می شویم و بادست دیگر همدیگر را در آغوش میکشیم و می
 فشاریم تا برای همیشه بوصل هم برسیم •

دیوانه

موج ، موج ، اوه ، هو ... موج •
 «ماه» توی «کوچی دریا» هزار تکه شده است • حیف میترسم غرق
 بشوم والا می رقصم تکه های ماه را جمع می کردم • همه را اگر نمیشد ، چند
 تکه بدست میآوردم •
 می خواستم بدانم این بیجیا که همیشه از آن بالا تیغ بما نگاه میکرد
 چیست ؟

خوب شد توی آب افتاد، بمیر، خوب شد، تکه تکه شد. جانمی موج، نگاه کن، نگاه کن چطور دارد ریز ریزش میکند!

موج، موج، اوه، هو... موج
لنگه چی! اوه، هو، لنگه چی!.. بیا محض رضای خدا چندتا از این
پاره را جمع کن بمن بده... یکنی هم شد عیب ندارد... نمیدهی؟... بده! بده
میخواهم آنها برای زنم، برای مادر اشور برای زن اشور برای تازه عروسم
بیرم. فهمیدی طفلک، هنوز چهلش را ندادم. یکماه پیش اشور زنده بود.
این کولاک نه آن کولاک قبلی توی دریا افتاد، توی آب اینطور خرد
شد. از آن بالا باو نگاه میکرد دستش را نکرفت. خوب شد توی آب افتاد.
بمیر، خوب شد ریز ریز شد. لنگه چی! اوه، هو، لنگه چی!... بیا ویک تکه
اقلا بمن بده، نمیدهی؟ من خودم میروم و جمع میکنم، نمیتوانم بدهم که برای مادر
اشور بیری. برای مادر اشور علیجان خودم می برم. برای نگاه عروسم مریم
میرم.

هاهاهاها... موج هاهاها... چه سرداست؟! مو... ج هاهاها مو... ج...
مو... ج... مو... ما... اشو...

آقای جواهری آخرین نویسنده ای بودند که قسمتی از
آثار خود را در حضور اعضای کنکره قرائت کردند



روز بعد، سه شنبه ۱۱ تیرماه ساعت ۶ طبق برنامه نطق بانو
دکتر فاطمه سیاح در باره وظیفه انتقاد در تاریخ
ادبیات قرائت شد. قبل از آن آقای بهار آقای داداش
زاده ادیب آذربایجان شوری را به آقایان اعضای کنکره
معرفی فرمودند و از ایشان تقاضا کردند در سر میز ریاست
جای گیرند. آن نگاه مقاله بانو دکتر فاطمه سیاح خوانده شد.

وظیفه انتقاد در ادبیات

۱- چرا این موضوع را انتخاب کردم

من از اینجهت این موضوع را انتخاب کرده و حاضر شدم در برابر
برجسته ترین دانشمندان و ادیبان ایران در باره آن سخنرانی کنم که چه در

گذشته و چه اکنون انتقاد ادبی در کشور ماضیف ترین رشته در عالم ادب به شمار رفته و میرود .
و حال آنکه نقش آن در تحول ادبیات جهانی، مخصوصاً در ادوار جدید بسیار عظیم است .



در مدت قلیلی که در اختیار دارم ، البته باختصار سعی خواهم کرد ماهیت انتقاد ادبی، وظایف اساسی و هدفهای آن، و تأثیری را که در جریان تکامل ادبیات داشته و دارد تعیین نمایم . کوشش خواهم نمود بیاناتم را با ذکر نمونه‌هایی از فعالیت برجسته‌ترین منتقدین در تاریخ ادبیات اروپا ، بالاخص منتقدین روس مجسم نمایم . منظور من از این سخن رانی جلب توجهی بنظور تکامل انتقاد ادبی در کشور ماست ، زیرا چنین بنظر میرسد که در حال حاضر احتیاج مبرمی برفع این نقیصه تاریخی داریم .

۴- ماهیت و انواع انتقاد

معمولاً انتقاد ادبی فن تحقیق و تتبع در تألیفات ادبی بنظور تعیین معائن و معایب است .

ولی ، بدیهی است ، که انتقاد ادبی نمیتواند محدود بهمین حدود باشد ، دائره آن وسیعتر و انواع انتقاد هم ، متناسب تنوع وظایف آن ، خیلی بیشتر است . انتقاد ادبی از طرفی جزو علوم کمکی تاریخ ادبیات شمرده میشود و از طرف دیگر خود علمی مستقل و متکی بشعوری اختصاصی است .
انتقاد ادبی از لحاظ علم کمکی و وظیفه‌ای جز تهیه و تنظیم مواد و مطالبی که تسوین تاریخ ادبیات مبتنی بر آن است ندارد . این وظیفه عبارتست از مطالعه انتقادی متون و مأخذ و اوضاع تاریخی که ادبیات خاصی را بوجود آورده است و غیره . ما این رشته انتقاد را که خاص تاریخ ادبیات است بکلی کنار میگذاریم ، زیرا این موضوع وظیفه دانشمندان و متخصصین و جزو علم تتبع در ادبیات یا ادبیات شناسی است که در کشور مامستغنی از تعریف میباشد ، بنا براین وقتی که از فقدان انتقاد ادبی بحث میشود منظور انتقاد شعری است ، نه انتقاد تاریخی و ادبی ؛ انتقاد شعری است که در هر يك از ادوار در تحول ادبیات مؤثر میباشد و حال آنکه انتقادیکه بابت تاریخ ادبیات مربوط است با ادوار گذشته

سروکار دارد، و در آن آثار ادبی موجود تتبع مینماید و ماهیت آنرا تحلیل و تجزیه میکند، ولی نمیتواند تغییری در آن بدهد و نه آن را اصلاح نماید.

۳- ماهیت انتقاد تنویریک

انتقاد بمعنای تحقیق ادبی فقط طرق و راههای تکامل ادبی را در زمان های گذشته تتبع میکند ولی وظیفه انتقاد تنویریک یافتن طرق جدید تکامل، و نمایاندن معایب و محاسن یک اثر ادبی و کلیه ادبیاتی که در یک جهت سیر کرده است بمنظور اصلاح آن میباشد؛ و همچنین تعیین موضوعهایی که باید مورد بحث قرار گیرد، بدین معنی که تعیین مجموعه افکار و منظومههایی که باید در هر دوره در ادبیات منعکس و پیروی بشود از وظایف اساسی آنست. علاوه بر آن انتقاد در عین حال که ادبیات را از نظر ایده و تولوژیک و شخصی موضوع راهنمایی مینماید، همچنین اصول ایجاد آنرا در شکل و قالب ادبی تذکر میدهد. یعنی بایجاد سبک خاص ادبی کمک میکند و شاید این وظیفه مهمترین و دشوارترین وظایف آن باشد. زیرا سبک بمعنی حقیقی کلمه یعنی طرز و طریقه بیان تفکر و روحیه اجتماعی در یک اثر ادبی.

بنابر این انتقاد بمنزله حلقه اتصالی است که جامعه را با ادبیات مرتبط میکند و منقد ریخته گری است که افکار اجتماعی را در قالب ادبی میریزد انتقاد موجود تنویری است که ادبیات بانگاه آن و براساس آن سیر تکاملی میکند، و متناسب منظورهای اساسی و وظایفی که آن تنویری برای ادبیات قائل میشود، انتقاد کمک میکند که ادبیات منظور حقیقی و اصلی خود را که عبارت از خدمت بجامعه می باشد - عملی نماید.

۴- انتقاد سنجشی و تفسیری

تأثیر انتقاد فقط در افکار و معانی که در یک اثر ادبی بیان شده نیست و فقط در ایجاد جهان بینی که پایه و اساس سبک هنرمندان بشمار میرود کمک نمی کند. انتقاد بلا واسطه در خود شکل یک اثر ادبی مؤثر است؛ زیرا صورت ظاهر یک اثر ادبی وابستگی کامل با مضمون و معنای آن دارد و هر معنایی در شکل خاصی جلوه گر میشود و ایندو وحدتی را تشکیل میدهند.

قانون وحدت شکل و مضمون که ارسطو طالیس در «پویتیقا» طرح نموده مقیاس اساسی است که بآنوسیله کمال هر اثر ادبی آزمایش میشود، و انتقاد هم بااستناد آن معیار درجه مطابقت بین آنچه یک هنرمند قصد داشته است در

اثر معینی جلوه گر سازد ، با این که چگونه و تا چه حد قادر بنیل بدین مقصود خود گردیده است تعیین مینماید . مطابقت کامل این دو مورد بمنزله نهایت کمال آن اثر است و همین مطابقت در آثاری باعلی درجه مشهود است ، که ما آنرا شاهکار مینمائیم . وظیفه انتقاد سنجشی معلوم نمودن درجه وحد همین مطابقت است . مثلاً سنت بو و گوته آنرا بهمین نحو تعریف میکنند . ردلرهم تقریباً بهمین مضمون انتقادرا تعریف مینماید و میگوید : « انتقاد کوشش میکند تصریح نماید که چگونه و چرا موجبات و علل پیدایش واقعه ادبی فراهم می آید » .

بدیهی است که متقد با تشخیص و تعیین مطابقت بین مقصود مؤلف یعنی منظور اساسی و تمایلاتی که بخاطر ایشان اثر ادبی خود را بوجود آورده است با چگونگی ایجاد آن میتواند ماهیت حقیقی هر اثر و ساختمان ، و منشاء و کلیه خواص آنرا توضیح و تصریح نماید .

انتقاد سنجشی بهمین وسیله کاملاً با انتقاد تفسیری پیوستگی دارد ، زیرا انتقاد سنجشی در حین توضیح ماهیت و طرز ترکیب تالیفی ناگزیر به تصریح و تفسیر آن میردرازد .

انتقاد سنجشی و تفسیری بهمین وسیله بتاریخ ادبیات و بخوانندگان نیز خدمت میکند . خدمت آن بتاریخ ادبیات عبارت از انتخاب آثار ادبی است که بعداً وارد تاریخ میشود ، زیرا چنانکه میدانیم تاریخ ادبیات فقط منتخبات آثار را ثبت میکند ، نه مجموع محصول ادبی را که هم ضرورت ندارد و هم مقدور نیست (مخصوصاً باتوجه باین نکته که در ادوار جدید مجموع این نوع محصول فوق العاده عظیم است)

خدمت آن بخوانندگان از این حیث است که در تشخیص معایب و محاسن و ماهیت آثار ادبی کمک میکند و این کار اغلب مخصوصاً در باره آثار بزرگ و مهم ادبی وظیفه سهل و ساده ای نیست ، بلکه خیلی سنگین و با اهمیت است .

انتقاد سنجشی و تفسیری مخصوصاً در مواردی که مربوط بآثار نویسنده معاصر باشد ، در تعیین محاسن و معایب بخود نویسنده هم کمک میکند ، و باید تصدیق نمود که این کار برای هر نویسنده ، حتی بزرگترین نویسندگان نیز بسیار مفید است ، زیرا تجربه و قوانین پسیمکولوژی تا حد کافی ثابت کرده است ، که مؤلف نمیتواند کاملاً بیطرفانه در باره تالیف خود قضاوت نماید ، و لوبابین مناسبت که چون آنچه را که قصد داشته است بیان کند کاملاً در نظر و ضمیر خویش حفظ نموده ، فاقد تشخیص کامل و دقیق حدفاصل بین تخیل خود و بیان آن میگردد و بی اختیار چیزهایی را که منظور داشته ، ولی عملاً نتوانسته است بیان کند ،

در مغایله خود بر آنچه در حقیقت نوشته میافزاید ، و اثر را کامل فرض میکند . گذشته از آن مسلم است که معایب مشهود هم کمتر مورد توجه خود مؤلف قرار میگیرد ، زیرا بدیهی است که هیچکس عمداً در تخریب اثر خود کوشش نمی نماید .

از خود وظیفه ای که بانتقاد سنجشی و تفسیری تعلق میگیرد ، واضح می شود که ، این نوع انتقاد از هر نوع دیگری اساسی تر و متداول تر است .

۵- مسئله بیطرفی انتقاد.

بدیهی است که مخصوصاً این نوع انتقاد ، مشکلات و مخاطرات مهمی در بر دارد و بالاخص بیشتر مورد نکوهش قرار میگیرد که دچار اشتباه شده ، یا تابع اغراض و نظریات خصوصی گردیده ، یا درست و دقیق قضاوت نکرده است . این ایراد ها از این حیث هم بر آن وارد است که بالاخره شخصی منقاد معصوم و از خطا مبرا نیست ، عقاید و نظریاتش هم وحی منزل نمیباشد . خود اساس انتقاد و بیطرفی آن جزو مسائلی است که هنوز بقدر کافی حل نگردیده ، و کاملاً حل نخواهد شد . بعقیده شکاکان (اسکپتیک ها) قسمت اعظم انتقاد بسته به سلیقه و ذوق شخص است . عبارات اخیری انتقاد مبتنی بر نظریه شخصی است ، زیرا منقاد بنوق و سلیقه خود عمل میکند . البته نمیتوان منکر این حقیقت شد که شخصیت منقاد در قضاوت او فوق العاده مؤثر است . منشاء اختلافات در سنجش و تفسیر آثار هم همین است . لیکن موضوعی که مهم است تعیین بیطرفی و بی غرضی کامل نیست ، زیرا چنین امری در مورد بیک شخصیت ، یعنی نظر شخصی نقشی دارد ، اصلاً محال است ، بلکه منظور تعیین درجه بی طرفی و بی غرضی میسر و ممکن است . حل این مسئله اهمیت دارد - که چنانچه بیطرفی و بیغرضی کامل و قطعی ممکن و میسر نیست ، آیا بیغرضی و بیطرفی نسبی و کافی امکان پذیر هست ؟

باین پرسش فقط جواب مثبت میتوان داد ، و اگر جز این باشد ناچار باید اطمینان نسبی و بیغرضی تمام علوم اجتماعی را بطور عموم مردود بدانیم ، زیرا تمام آن علوم فاقد پایه و اساس بیطرفی قطعی و اطمینان قطعی میباشد علت آنها اینست که این علوم مانند علوم دقیق بر اساس تجربه و عمل قرار نگرفته بلکه از مشاهدات سرچشمه میگیرد ، و قوانین آنها خاصیت فرمول و احکام قطعی و مسلم را ندارد و فقط دارای خاصیت نسبی که در اثر مشاهده حاصل شده ، میباشد ، و قوانین تاریخی اجتماعی هم چیزی جز معلولیت مشخص نیست . همین موضوع در ادبیات و صنایع ظریف هم بطور عام صدق مینماید : یعنی آنها مظهر

حقیقت قطعی نبوده، حاکی از حقیقت نسبی، یعنی آن حقیقتی هستند که شخصیت مرد هنری درک و منعکس میکند.

عبارت دیگر مسئله بیغرضی و بیطرفی انتقاد مربوط به مسئله حقیقت و طرز ارتباط کلی و عمومی آن با علوم اجتماعی و هنرهای زیباست، معیناً عدم وصول به حقیقت قطعی بهیچوجه دلیل این نیست که وجود حقیقت نسبی بیغرضانه یا بیطرفانه مورد تردید قرار گیرد.

البته انتقاد ساعی است بمقصد خود برسد. مقصدهم عبارتست از حصول حد اکثر بیطرفی و بیغرضی که مقدور و میسر باشد.

نیل باین هدف بوسیله چشم پوشی از عقاید محدود شخصی میسر است است باین معنی که:

منقد در هیچ اثری نباید درصدد این باشد که مطالبی را که خود او مایل است در آن بیان کند بیابد، یا فرض کند که چگونه مطالبی را خود او بیان میکرد، بلکه منظور منقد باید تعقیب هدف و تشریح تخیل خود مؤلف و طرز واقعی بیان آن باشد. منقد نباید در صدد تصریح ارتباط بین شخصیت خود و اثر معلومی برآید، بلکه باید ارتباط بین آن اثر را با شرایط اجتماعی آن توضیح و تصریح کند، بالاخره منقد باید جدت نماید در هر موردیکه امکان پذیر باشد عقاید خود را طبق مدارک بیغرضانه و بی طرفانه بررسی نماید و به آن مدارک متکی بشود، نه بنفوق و محسوسات شخصی خود. یکنفر منقد قرآنسوی در این خصوص بطرز خیلی دقیقی گفته است که در جاییکه میتوان بعلم متکی شد نباید با احساسات تکیه کرد.

باتمام این تفصیلات ناگزیر باید اذغان نمود، که درجه کمال منقد منوط بکمال مطالعه و تتبع و قریحه شخصی او میباشد، زیرا منقد هم مانند نقاش، محتاج هوش طبیعی و استعداد ذاتی است، تا قادر بنفوذ عمیق در آثار هنرمندان گردد، همانطور که خود استاد هنر نیز باید استعداد طبیعی داشته باشد، تا بتواند در حقیقتی که تصویر مینماید شخصاً کاملاً نفوذ کند. در اینجا باز مواجه باموضوع نظر شخصی میشود که همان شخصیت خود منقد است.

مخصوصاً این حقیقت مسلم هم، که منقد نمیتواند جامع و متبصر در تمام رشته ها باشد، بهمین وسیله حل میگردد، یعنی معمولاً منقد برحسب تمایلات خویش در باره بعضی از سبک های ادبی بهتر تتبع میکند، و برخی دیگر را بدتر تلقی مینماید. بهترین نمونه عمل فصلی است راجع بفردوسی در تاریخ ادبیات ایران نگارش ادوارد براون. این مستشرق نامی از فهم آثار فردوسی عاجز مانده و بهمین مناسبت خلافت طبع و ابداع و ابتکار شاعر نایفه مارا بآن

نحوه سزاوار است تسنجیده است *

در اینکه بالاخره تاحد کافی و معینی بیفرشی و بیطرفی در انتقاد حاصل میگردد . شکی نیست ، زیرا پس از اختلافات و بحث هاییکه معمولاً در اطراف تألیف جدید میشود ، يك عقیده مشخص عمومی بعنوان معدل آن بدست میآید و بمرور زمان تثبیت میگردد ، و دیگر هیچکس جداً در صدد این فکر برنماید که در کمال شاه کارهای معلومی که مورد تصدیق عامه قرار گرفته تردید کند .

۶- انتقاد انتظامی (نورماتیف)

بطور کلی انتقاد سنجشی و تفسیری رائج ترین انواع و اشکال انتقاد است ولی بفرنج ترین و بر مسئولیت ترین انواع و اشکال آن انتقاد انتظامی یا (نورماتیف) میباشد . این نوع انتقاد مظهر نوع عالمانه انتقاد تئوری میباشد ، و منقدین برجسته ای که تأثیر کامل در تکامل ادبیات عصر نمود داشته اند ، در این رشته انتقاد نامور گردیده اند .

فرق بین انتقاد سنجشی و تفسیری و انتقاد انتظامی در این است ، که انتقاد سنجشی و تفسیری اثر ادبی را از نظر تصریح و توضیح افکار و طرز بیان آن مورد مذاقه قرار میدهد . در صورتیکه انتقاد انتظامی قواعد و اصول و هدف هایی وضع میکند ، که باید مجموع ادبیات و صنایع ظریف از آن تبعیت نماید . این انتقاد زمینه و تئوری ترقی و تکامل صنایع ظریف و ادبیات عصر خود را طبق تمایلات و افکار فلسفی جامعه ، یا طبقه ای که آن ادبیات را بوجود می آورد فراهم میکند . انتقاد انتظامی نظریات و سلیقه آن جوامع را نسبت بادیات ، و وظایفی را که برای هنرمندان قابل میگردند تحت قاعده و انتظام در میآورد و باین ترتیب همانطور که در بالا گفته شد ، بادیات در نیل بمنظور اساسی آن که خدمت به جامعه است یاری مینماید .

انتقاد انتظامی در عین اینکه در مضامین و معانی ادبیات تأثیر میکند در شکل و قالب ظاهری هم ، چنانکه قبلاً خاطر نشان نمودیم ، تا آن حد که شکل و قالب ظاهری تابع مضمون و معنی است و بآنان بستگی غیر قابل انفکاک دارد تأثیر مینماید ، اساس و پایه هر سبک هم با جهان بینی خاص هنرمند ارتباط دارد . علاوه بر آن همیشه هراظهار عقیده ای درباره اثری متکی بیک تئوری میباشد و در خود تاریخ انتقاد هم تغییر و تبدیل تئوری های مختلف مشاهده می گردد . و این تغییر و تبدیل تئوری مربوط بادیات و هنر های زیبا در اثر وجود مقررات کلی است ، که در عصر مشخصی حکمفرماست . ارتباط کامل با علوم فلسفی ، بمعنی تطبیق کامل اصولی که در اساس این علوم و در اساس

انتقاد متکی بشوری قرار دارد، مخصوصاً بوسیله انتقاد انتظامی بر قرار می گردد. بدیهی است این ارتباط معلول این حقیقت مسلم است، که هم فلسفه، هم انتقاد، مظهر ایده‌تولوژی جامعه مشخصی هستند، و آن ایده‌تولوژی مخصوصاً در فلسفه بهترین وجهی مجسم و بیان میشود، و بهمین وسیله در تمام رشته‌های دیگر، ایده‌تولوژی که انتقاد هم جزو آن است، تأثیر و نفوذ مینماید. این تأثیر و نفوذ فلسفه در انتقاد در تمام ادوار تکامل آن مرعی است. همینطور هم این تأثیر در تحول سبکها بوسیله انتقاد ادبی اجرا میگردد و آنهم بسته باینست که تاچه حد انتقاد ادبی افکار و نظریات اجتماعی و فلسفی را وارد آثار ادبی مینماید. مسلم است که هر مکتب بزرگ ادبی که سبک مشخصی را بوجود میآورد، همیشه با اسامی متقدین بزرگ بستگی دارد و این موضوع بهیچوجه تضادفی نیست، بلکه کاملاً تابع قاعده و نظم صحیحی است و همان متقدین بزرگ موجودین تئوری آن مکتب و رهبران معنوی آن سبک شمرده میشوند.

بعنوان مثال برای تعیین ارتباط انتقاد با فلسفه، و وظیفه هدایت متقدین ادبی در هر سبک بزرگ و مکتب ادبی، کافی است که نام چند تن را ذکر نماییم:

بوآلو — موجود تئوری کلاسیسیم اروپائی با متودهای سکولاستیکی که متکی به فلسفه راسیونالیسم (حکومت عقل بدون مداخلت تجربه) بود.
دیدرو — موجود تئوری سنتیمنتالیسم (احساساتی) فرانسه و رابطه آن با سنو آلیسم لوک و لنینگ و هر دو — که موجود ادبیات جدید آلمان بوده‌اند.
کانت — و فلسفه ایده‌آلیسم او که بوسیله شیلر و دیگران زمینه معنوی برای ایجاد رومانتیسم اروپائی بوجود آورده است.

مادامو استاهل — و تئوریهای ادبی او که اساس رومانتیسم بشمار میرود سنت بوو — که فعالیت انتقادی او نیز در همان رومانتیسم نقش بزرگی داشت.
اوگوست کونت — و فلسفه پوزی تیویسم او که اساس تئوری ادبی بالزاک پدر رمانیسم کنونیرا بوجود آورده.

تنو برونه تیر — پیشوایان ناتورالیسم اروپا که در ترقی این مکتب نقش آنها نیز کمتر از نقش زولا موجود مکتب مزبور نبوده است.
بالاخره نقش بلینسکی و چرنیشفسکی در تحول ادبیات روسی سده نوزدهم.
این نقش (مخصوصاً نقش بلینسکی) بقدری مهم بوده است که لازمست قدری مفصلتر در آن باره بحث بشود.

۷- نقش بلینسکی و چرنیشفسکی در تکامل ادبیات روسی
بلینسکی که در سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۹ مشغول فعالیت ادبی و انتقادی بوده در تاریخ ادبیات روسی مهمترین وجود برجسته عصر خود شمرده می‌شود.

در زمان او - یعنی در روزگار تیره سلطنت نیکالای اول - ادبیات یگانه وسیله تبلیغ افکار مرفی و انقلابی بوده و مخصوصاً در زندگانی اجتماعی کشور و ادبیات نقش مهمی بعهده داشت. و بهمین جهت نفوذ بلینسکی فقط محدود بادیات نبود و تأثیر افکار او در تمام رشته های هنر و در کلیه شئون معنوی مشهود بود. ولی این نقش مخصوصاً در ادبیات فوق العاده مهم و مؤثر بود. بلینسکی که در دوره اول فعالیت خود پیرو شلینگ و هگل بود، افکار ایده-آلیستی آنان را وارد ادبیات کرد. هنر های زیبا را مافوق واقعیت می دانست و هنر را تابع آرمان عالی روحانی مینمود. با وجود این جنبه ایده-آلیسم، تازه همین افکار هم فوق العاده مرفی بود و ادبیات را ب مقام معنوی بسیار عالی ارتقا میداد. ولی انتقاد او در دوره دوم فعالیتش بعد اعلای کمال رسید. در این دوره بلینسکی تابع فلسفه مادی و مخصوصاً فلسفه فویرباخ گردیده بود. بلینسکی که تا آن زمان توجهی بواقعیت نداشت اهمیت مبارزه طبقاتی را دریافته و میگوید. او بشام معنی یکنفر متقد اجتماعی میگردد.

بلینسکی اهمیتی برای تکامل ایده مطلق هگل قائل نیست و طبقات اجتماعی و روابط طبقاتی را مهم میشمارد و از این نظر بلینسکی وظائف و طرق نوینی برای ادبیات تعیین می کند. بلینسکی هدف جدیدی به ادبیات روس نشان می دهد و میدان فعالیت وسیعی در اختیار آن میگذازد:

ادبیات باید در عین این که از لحاظ هنری روبه تکامل میرود و در بسط افکار نوین پیش قدم می شود، خدمت خلق را در مد نظر قرار دهد.

درستی و مندر بودن این خط مشی را تکامل سریع و مشتمل ادبیات روسی در نیمه دوم سده نوزدهم کاملاً بشبوت رساند، مخصوصاً ترقیات عالی در نثر بدیع را که نمایندگان عالی مقام آن، تورگهف، تالستوی، داستایفسکی، سالتیکیوف، شچدرین و دیگران هستند باید در نظر داشت. آثار این دوره از حیث وفور افکار و کمال زیبایی بر تمام آناریکه در این زمان در ادبیات اروپا و تمام دنیا بوجود آمده است رجحان دارد.

ارزش عظیم تئوری های ادبی و انتقادی بلینسکی در این است که، او هرگز بشکل و قالب بدیع آثار ادبی اعتنائی ننماید و شکل را فدای مضمون و معنی نمیکند. بلینسکی در هر تصویری واقعیت و زیبایی را توأم میداند. بلغانوف که از متقدین برجسته پیرو مارکس می باشد افکار استیک بلینسکی را به این نحو تنظیم و تلخیص کرده و به پنج قاعده اساسی تقسیم مینماید:

۱- شاعر یا ادیب باید جلوه گر نماید نه اینکه ثابت کند. باید تصویرهای زنده را مجسم نماید، نه تصویرهای بی روح و خیالی را، شعرو ادب عبارت است

از مشاهده و مطالعه مستقیم عین حقیقت یا تجسم تصویرهای زنده .

۲- شاعر باید زندگی را تصور کند، آنهم بهمان شکلی که هست بدون تزئین اغراق آمیز و بدون تخریب آن .

۳- فکر اساسی هر اثر ادبی باید دقیق و قاطع باشد و بر تمام آن اثر احاطه داشته باشد نه بر قسمتی از آن .

۴- شکل و قالب اثر ادبی باید با منظور و فکر اصلی آن مطابقت داشته باشد و همچنین مضمون باید با قالب تطبیق کند .

۵- وحدت شکل باید با وحدت فکر مطابقت کند . تمام اجزاء یک اثر ادبی باید با نهایت هم آهنگی واحد کاملی را تشکیل بدهد .

بطوری که مشاهده می نمایم بلیسکی در قاعده اخیر باز هم اصل وحدت ارسطاطالیس را تکرار می نماید . این قواعد بقدری جامع ، عمیق و حقیقی است ، که میتواند اساس ترقی و تکامل تمام ادبیات جدید در خط مشی مرفعی آن باشد ، و تاکنون واقعا همینطور هم بوده است ، مخصوصا باید در نظر گرفت که در سده های اخیر راه های نوین تکامل ادبیات باین هدف منتهی میشده است :

ادبیات باید بصورت دموکراتیک جلوه گر شود ، با اجتماع ارتباط داشته باشد و در آن از موضوع های اجتماعی و شرکت عملی در زندگانی کشور بحث شود .

بلیسکی تنها تئوری راتلخیص و تنظیم ننموده بلکه بنحو درخشانی طرز عملی کردن آنرا هم نشان داده است .

تحقیق و تتبع او درباره نویسندگان و شعرای بزرگ نیمه اول سده نوزدهم از قبیل پوشکین ، لرمانتوف ، گوگول و دیگران معنی و مفهوم خلاصیت طبع آنان و اهمیت آنرا کاملا تشریح مینماید .

این آثار و فعالیت بلیسکی ، نمونه مشتمل نوع انتقاد سنجشی و تفسیری است ، که همانطور که خاطر نشان گردید ، همیشه متکی به انتقاد انتظامی میباشد .

تمام سیر تکاملی ادبیات روسیه تا امروز ، یعنی حتی ادبیات شوروی در مسیری که بلیسکی تعیین کرده بود ، جریان یافته است . چرنشفسکی دومین مرد نامدار بزرگ تاریخ انتقاد روسیه است ، نامبرده افکار اساسی بلیسکی را تعقیب و تکمیل نمود . در نتیجه فعالیت او که در سالهای ۱۸۵۰ تا سال ۱۸۷۰ بعد کمال خود رسیده است ، موضوع های ملی وارد ادبیات گردید و آن جنبه انقلابی و ملت پرستی در ادبیات وارد شد ، که تمام ترقی و تکامل هنرهای زیبای روسیه در نیمه دوم سده نوزدهم در تحت لوای آن انجام گرفت .

چریشفسکی با اصل مشهور خود که «کمال جمال همان عین زندگی است» استیک مادی را پی ریزی کرد. او ثابت کرد که زیبایی از خصائص خود زندگی است، و چیزی نیست که از خارج آمده باشد. تمام تئوری او زمینه تکامل مشعشع ره‌نالیسم ادبیرا فراهم کرد.

خدمت عظیم چریشفسکی اینست که او فقط بصویر واقعیت قانع نمی شد. او از هنر مند خواستار بود که زندگانی را درست تشخیص بدهد و درباره آن درست قضاوت نماید، باین ترتیب عالی‌ترین شکل ره‌نالیسم عبارت از اینست که تصویری واقعی با افکار مترقی توأم باشد، یعنی ره‌آلیسم جنبه انتقادی داشته باشد. چریشفسکی توجه مخصوصی به جنبه علمی و اجتماعی يك اثر ادبی مبذول میدارد.

۸ - وظائف انتقاد معاصر ایران

در خاتمه لازم است مختصری درباره وظائفی که بانتقاد معاصر ایران تعلق میگیرد صحبت کنیم. زیرا رئوس مطالب از آنچه تاکنون گفته شده، بغوی واضح و مشخص گردیده است.

ماهیت انتقاد، اعم از انتقاد انتظامی یا انتقاد سنجشی و تفسیری و کامل ترین شکل آن با ذکر مثال هائی از افکار و فعالیت بلینسکی و چریشفسکی تعریف شده.

فعالیت منقدین نامبرده بعد کافی نشان میدهد که چگونه انتقاد در ادبیات تأثیر مینماید، و چه طور ادبیات را هدایت میکند. تمام ماهیت ادبیات کنونی و سبک اساسی آن و سبک کلیه جریانات مترقی آن، یعنی ره‌نالیسم، در اظهارات آنها تصریح شده و به نتیجه کامل رسیده است.

بهین جهت است که مترقی ترین ادبیات معاصر، یعنی ادبیات شوروی هم، خود را پیرو اصول «ره‌نالیسم سوسیالیستی» دانسته و معرفی نموده است زیرا ره‌نالیسم سوسیالیستی مرحله نوین تکامل ره‌نالیسم سده نوزدهم اروپا است که در آثار نوابغ ادبیات جهان مانند گوته، بالزاک، فلوبر، دیکنس، تالستوی، داستایفسکی و دیگران، بطرز خیره کننده ای تظاهر کرده است.

بنابر این بانصراح و تعیین وظیفه قاطع انتقاد ما، باید تذکر بدهیم که اولین وظیفه اساسی آن، که شاید در عین حال نتیجه باقی وظایف آنهم باشد عبارتست از ایجاد وسیله بسط و توسعه ره‌نالیسم واقعی در ادبیات ایران که تمام اشکال و انواع آن بمنزله سبک اساسی ادبی شمرده میشود، و در درجه اول این عمل باید در شر بدیع، اعم از تألیفات بزرگ یعنی رومان، یا آثار کوچک یعنی داستان و ناول اجرا گردد.

موجب ترقی فوق العاده این اشکال و انواع در جدید ترین ادبیات باختری

مخصوصاً همین است که ره‌نالیسم با استفاده از موضوع های اجتماعی در تشریحی در رومان و داستان که از جامع ترین و عمیق ترین انواع آثار ادبی است بعد از اعلای کمال میرسد ، (باید توجه داشت که اصل تصویر زندگی واقعی همان منعکس کردن زندگی اجتماعی است) . ترقی تشریف بدیع ره‌نالیستی در ادبیات معاصر ایران ، از این حیث خیلی اهمیت دارد ، که این نوع ادبیات در ادبیات کلاسیک بسیار کم ترقی کرده است . زیرا ادبیات مادر آن سده ها که این نوع ادبیات در باختر ترقی میکرد (از آغاز سده هیجدهم تا کنون) دوچار بحران شدیدی بوده است . انتقاد ، مسلماً با مساعدت در استقرار ره‌نالیسم در ادبیات کنونی ، تکان عظیمی با ادبیات مادده و آثار بشاهراه ترقی سوق خواهد داد ، برفع عقب ماندگی آن کمک کافی خواهد نمود ، مجامع و افراد نمایندگان ادبیات ما را هدایت خواهد کرد که چه موضوعی را انتخاب کنند و چگونه بنگارش پردازند تا آثار آنان در ردیف ادبیات مترقی کنونی جهانی قرار بگیرد و نویسندگان جامعه را با وظایفی که نسبت به جامعه دارند ، هدایت نماید ، همانطور که ادبیات هریک از کشورهای مترقی دنیا این وظیفه را نسبت بسلمت خود انجام میدهد .

چون انتقاد ما قبل از اینکه استعداد و توانایی تأثیر در ادبیات را بیابد خود نیازمند منتظم و متشکل شدن میباشد ، لذا موظف است از متقدین عالی مقام غرب یعنی پایه گذاران ادبیات کنونی تعلیم بگیرد ، در آثار این نظیر نویسندگان با عظمت ادوار جدید مغرب زمین مطالعه دقیق بنماید ، تا قادر باجرا ارمانها و متود های آنان در ادبیات ما بشود . اگر تصور بشود که منظور ما از این تعلیم تقلید ساده است اشتباه محض خواهد بود .

هنر تقلید تحمل نمیکند ، و معنی تعلیم گرفتن از نوابغ بزرگ هم تقلید صرف از آنان نیست ، بلکه مفهوم آن فرا گرفتن این نکته است که چگونه باید در واقعیتی که بیان شده خواص اساسی آنرا درک کرد و چگونه باید آن را در اثر خویش بکار برد و در تعیین موضوع انتخابی و در قهرمانان خود حلول داد (نباید فراموش کرد که هر نویسنده ای این واقعیت را بنحو مختص به خود درک می کند و جامه می دهد ، نه به طرز اقتباسی از دیگران) . اگر انتقاد قادر بانجام این وظیفه خود بشود ، خواهد توانست بنویسندگان هم ارائه طریق بنماید که چگونه و از چه اشخاصی تعلیم بگیرند و نیز ماهیت سبک و اثران استادان راهم که باید مورد توجه و تعلم قرار گیرند تشریح خواهد نمود . در اینصورت انتقاد ما خواهد توانست نویسندگان را از تقلید رومانیتسم کهنه سبک هوگو و دو ما - پدر ، و سبک جلف رمانهای ماجراجویانه

پلیسی، که در روزگار ما رواج دارد، و متأسفانه ادبیات امروزی ما را مملو می‌نماید و مانع رشد صحیح آن میگردد، باز دارد، طرق واقعی ترقی ادبیات را که همان طرق خدمت به جامعه است نشان دهد، و در عین حال سطح ادبی آنرا بالا برد.

این نکته که، خدمت به جامعه، و زیبایی هنری يك اثر ادبی هیچ وجه متضاد دیگر نیست، بلکه مکمل و مساعد یکدیگر است، هیچ محل تردید نیست و ما باز هم میتوانیم برای اقناع نویسندگان به گفتار بلینسکی چنانکه در «سخنان راجع به انتقاد» چنین بیان نموده است متوسل شویم.

«آزادی در ایجاد آثار ادبی منافعی با خدمت خلق (در زمان معاصر) نیست.

هیچ لازم نیست که نویسندگان خود را مقید کنند و شکاش آنرا تصنعی پردازد و عنوان تخیل را بپندد.

فقط کافی است که انسان وظایف و حقوق اجتماعی خود را تشخیص بدهد و فرزند لایق جامعه خود و عصر خویش باشد، منافع جامعه خود را درک نماید و مقاصد خویش را با مقاصد آن توأم کند، برای نیل باین منظور نیز فقط علاقه محبت و ادراک صحیح حقایق لازمست، که معتقدات را از عمل و اثر ادبی را از زندگی جدا نکنند.»

بنابر این عالیت‌ترین وظیفه نویسندگان ما اینست که بوظایف و حقوق اجتماعی خود پی ببرند و نویسندگان عصر خود و کشور خویش باشند. همانطور که مهمترین وظیفه انتقاد ما هم اینست که در نیل باین منظور نویسندگان ما را یاری و راهنمایی کند.



در باره انتقاد و ماهیت هنر و زیبایی هنری

همان روز آقاي احسان طبری درباره موضوع فوق صحبت کردند

بانوان و آقایان محترم!

موافق برنامه کنکره نویسندگان وظیفه‌ای که برای اینجانب تعیین شده ادای توضیحی چند در باره فن انتقاد و ماهیت هنر و کیفیت زیبایی هنری است

این مبحثی است بسیار وسیع و حاوی مسائل گوناگون که هر يك از آنها درجای خود اهمیت فراوان دارد و برای حل آنها مسائل عمیق و تفکر لازم است. به علاوه عقائد و آراء گوناگونی در باره هر يك ذکر شده و هنوز در مورد غالب آنها نظر واحدی اتخاذ نگردیده است.

من میگویم تا با بیان روشنی مطالب را تشریح کنم. ناگفته نگذارم که مسائل مربوط به هنر را چنانکه من در محضر بانوان و آقایان تحلیل خواهم کرد از کتابی اقتباس نکرده‌ام بلکه شیوه استدلال و طریقه تحلیل در مورد غالب این مسائل نتیجه تعمق خود اینجانب است، زیرا آرائی در کتب و منابع مربوطه ابراز شده بود که با جهان بینی اینجانب مطابقت نداشت. لذا با کسب مواد اولیه از کتب و رسالات اهل فن مسائل را بشیوه خود مطرح ساخته‌ام. البته در بسیاری از منابع نظریه استدلال و تحلیل اینجانب وجود دارد که متأسفانه این قبیل کتب در دسترس من نبود.

چون می‌خواهم مطالب را روشن بیان کنم و از آن يك نتیجه کلی بگیرم لذا نمیتوانم بروش معققان تمام گوشه و کنار مطلب را آشکار کنم. برای احتراز از طول کلام و خود داری از خسته ساختن شنوندگان گرام ناگزیرم در بسیاری موارد تسامح و رزم و سهل انگاری کنم و بگویم تا حد اکثر مطلب را با حفظ انتظام منطقی مطرح نمایم:

در باره انتقاد خانم دانشمند دکتر فاطمه سیاح از روی صلاحیت کامل و معرفت تام صحبت فرمودند و من در این زمینه فقط نکاتی را که ایشان باجمال گذاردند یا برای مراعات اختصار تذکار آنها را لازم ندانستند متذکر میشوم. از بانوان و آقایان انتظار توجه و تمرکز فکر دارم تا مطالب باوجود پیچیدگی و اشکال آن بدرستی درك شود و از جلسات ممتد کنگره نتیجه ای عاید گردد. سخنرانی خود را به قسمت میکنم:

۱- توضیحی چند در باره انتقاد و شرایط انتقاد کننده.

۲- بعضی راجع به اهمیت هنر و زیبایی هنری.

۳- نتیجه کلی

۱- توضیحی چند در باره انتقاد در شرایط انتقاد کننده.

راجع به هنرنمایی و پیچیدگی مسائل مربوط به فن انتقاد همیشه باید به‌گویم که تا امروز اتحاد و توافق نظر کامل میان نقادان پیدا نشده، حتی راجع به تنظیم مطالب مورد بحث اختلاف نظرهایی موجود است و بهمین لحاظ چنانکه مجله «ادبیات شوروی» خبر میدهد در کشور شوروی بزودی کنگره‌ای از نویسندگان و نقادان و مورخین ادب و صنوف مختلفه هنری تشکیل خواهد شد تا راجع به قواعد

فن انتقاد و قوانین علم زیباشناسی (استتیک) توافق نظر حاصل گردد . حتی در باره تعریف انتقاد همین اواخر بحث هایی شد . یکی از نقادان شوروی تاریخ ادبیات و انتقاد را یکی دانسته . تاریخ را انتقاد گذشتگان و انتقاد را امر مربوط به معاصرین پنداشته و در این مسئله نیز گفتگو هایی شده . در ضمن تعریف های گوناگونی که برای انتقاد کرده اند از آنجمله گفته اند که انتقاد فن قضاوت در باره ارزش و صفت موضوعی است که حاوی زیبایی باشد خواه در ادبیات ، خواه در هنر های زیبا .

ماتیوارنولد Mathew Arnold نظر وسیع تری اتخاذ کرده و انتقاد را عبارت از یک کوشش بیطرفانه برای فرا گرفتن ، شناختن و شناساندن بهترین محصولات دانش و اندیشه دانسته است . ماتیوارنولد با این تعریف کلیه انواع نقد حتی نقد فلسفی و علمی را نیز در نظر گرفته است .

مختصات نقد هنری در زمان گذشته و عصر کنونی با یکدیگر تفاوت هایی دارد . سابقاً مقصدین بیشتر بتطبیق قواعد جامد هنری و کشف اشتباهات فنی میپرداختند . انتقاد آنها راجع بشکل هنری بود و جنبه فرمالیستی Formaliste داشت و حال آنکه منتقد امروزی میکوشد تا اثر هنر را از لحاظ ریشه اجتماعی و روحی آن تجزیه کند ، عواطف هنر مند را ادراک نماید و در نفسانیات او رسوخ کرده آنرا تشریح کند . برای آنکه این تحول عمیق رخ بدهد البته هنر مندان و نقادانی پیدا شدند که از مرز های قانونی قدم فرا تر گذاشتند و دیوار های قلعه صناعات خمس و معانی و بیان را شکستند و بجستجوی راز های روان بشر پرداختند . ولتر فیلسوف فرانسوی یکی از کسانیست که بنقادان دروغین تاخته است . وی مینویسد : « نقادان دروغین گنبد هایی از آبگینه بین آسمان ها و خودشان درست کرده اند . این گنبد ها را باید پیش از آنکه خود را تحویل کنند خرد ساخت . فرمولها در انتقاد نباید بعبارانی بدل شوند ، بلکه باید خدمه فرمانبرداری باشند . برای انتقاد درست وسعت معلومات ، تشخیص صحیح ، لطافت ذوق ، رقت طبع و بالاتر از همه همدردی با هنر مند لازم است »

در حقیقت پایه انتقاد هنری امروزی بر همین اصول قرار دارد و لذا کیفیت آن با کیفیت جامد و متعصبانه زمان گذشته تفاوت کامل پیدا کرده است . در باره اهمیت انتقاد نقش مؤثر آن در تحول و تکامل هنر اجازه بدهید مثل متداول و رائجی بزنم : همانطور که صیرفی در بازار سره را از ناسره تمیز میدهد و جدا میکند و بر اثر بودن صرافان کهنه کار و زبردست سکه های قلب را رواجی نیست ، بهمان ترتیب در بازار ادب وجود نقادانی که بفضیلت هنری بپزند و جای گاه والای آنرا بشناسند و زیبایی را ادراک کنند و مبتکر را از مقلد و درستکار

را از متقلب باز شناسند لازم است . امروز در کشور ما هنر دچار هرج و مرج اسف انگیز است . هر قافیه پرداری که در کلامش اثری از خلاقیت و ادراک جمال مشهود نیست و برای فهم معنای زندگی و احساس درد وجود (Weltschmerz) روانش نامستعد است نام شاعر بخود میگذارد . پاهر لفاظی که افکارش مبتذل و مکرراتی بیش نیست و آثارش حتی از قواعد معموله هنر عاریست خود را نویسنده میداند . باید نقادان چیره دست هنر دوستی ظهور کنند تا با تازیانه حکمت عالی و معرفت اصیل خود غوغاگران لفاظ و متعنعان قافیه پرداز را خاموش سازند و هنر مندان واقعی را بشناسانند . چنین صرافانی باید بیابند تا بر اثر اهمیت آنها تحول و تکامل هنر در کشور ما سر به سر انجام گیرد و افراد عاری از مفهوم درست شعر و مختصات دقیق هنرمند واقعی باغبان گردند .

تاریخ هنر به نشان میدهد که چگونه در اثر سخن سنجی نقادان معتبر و دانشمند مانند بلینسکی و دابرولیوف در روسیه و سن بوو - و لایبرتی - و فلو بردر فرانسه و پاتر در انگلستان و هانس لیک Hanslick و فیدلر Fiedler در آلمان و بولیوس لانگه Julius Lange در هلند تحولات عمیقی در سبک و موضوع هنر پیدا شد . در قرن نوزدهم و بیستم توجه هنرمندان به نفسانیات خود و حرکت زندگی و چگونگی جهان بیش از پیش شد زیرا نقادان هنرمندان بی خبر - یا باصطلاح فلسفی مرحوم فروغی ناخود آگاه Inconscient ایام کهن را مبدل به هنر مندانی هشیار و خود آگاه ساختند . در نتیجه تأثیر همین دسته از خدام فرهنگ بشری است که انقلاب عظیمی در هنر بوجود آمد .

نقادان هنرمندان را شناسانند ، آنها را ترقی دادند و یا از يك شهرت بیجا محروم ساختند . نقادان هنر را ایجاد کردند و گاه در ظرافت و رقت تحلیل و تجزیه و لطافت شیوه بیان مانند ویساریون بلینسکی Vissarion Belinsky بر تبه يك هنرمند واقعی رسیدند .

بسا اوقات آنچه يك نقاد از هنر مرد هنرمند در مییابد خود او ادراک نمیکند ، مطالعه نقادی آن سخن سنج برای خود او درسی است تا در راه درخشان هنر چنانچه تر پیش برود . این شعور خود آگاهی بر هنر که در دنیای هنر مندان امروزی وجود دارد از تأثیرات مستقیم نقد جدید است .

در ایام گذشته چنانکه گفته شد نقادی بكمك ابزارهای معین و محدود یکه قواعد و تدابیر هنر نام داشت انجام میگرفت . در این دوران انتقاد دارای دو صفت مشخصه بود :

اول ایجاد حدود و ثنور عبور ناپذیر برای هنر و دوم تعصب در مراعات این حدود . همانطور که امروز در کشور ما برخی از نویسندگان و شعرا دوچار

اشکالات بسیاری هستند تا بتوانند، فیود کهنه هنری را شکانده در پهنه تازه ای از تخیلات قدم بگذارند، همانطور در اروپا انقلابیون بیباکی در جهان هنریدید شدند تا نتوانستند پرده از پیش افق های تازه بردارند و جاده های نوینی را در ایجاد جمال هنری بنمایانند. همانطور که اریستکراسی و استبداد فرانسه در مقابل نهضت مردم مقاومت خونین کرد و شکست خورد، همان طور کلاسیسم به عنوان هنر اریستکراسی و فئودالیت در مقابل رمانتیسم مقاومت کرد و عقب نشست. ارسطو را معمولا مؤسس و پدر فن انتقاد میدانند ولی قبل از او افلاطون و ایسکراتس و اریستوفان در این زمینه تنبغانی کرده اند. کمیدی «وزغ» از اریستوفان برای مسخره کردن تئاترهای اوریپید نوشته شده بود. افلاطون در قواعد رتوریک (علم بیان) مطالعاتی نموده بود ولی رساله ارسطو در باره فن شعر که آنرا مؤلفین ما بویقیبا Poétique اصطلاح کرده اند و رساله دیگر در باره قواعد ادب که مجموعه ای از معانی و بیان است و مؤلفین ما ربطور یقیبا Rhétorique اصطلاح کرده اند نخستین تألیقات مدون و منظم و اساسی بشر در باره قواعد و حدود ادبی است.

مبادی انتقاد در اروپا و کشور های اسلامی بر اساس تفکرات ارسطو بوده و اصولا انتقاد به چیز تعلق می گرفته است.

۱- عدول از قواعد موضوعه در اثر جهل و بیدانشی.

۲- ابداع و وضع قواعد بیسابقه و آنچه در هنر امروز Originalité مینامیم.

۳- تکلیف در مراعات قواعد که آنرا در اصطلاح اروپایی Surlegislation یا Overlegislation مینامند.

توجه بروح هنری و معنی و مضمون در نقد قدیم کثر بوده است و البته بحث های مهم و تاریکی راجع بقریحه Ingenio و ذوق و سلیقه و طبع و قوه راسخه که لازمه فصاحت و بلاغت است می شده که در درجه دوم اهمیت قرار داشته.

قدما قواعد انتقاد و سخن سنجی را تحت عناوین معانی و بیان و عروض و قافیه و بدیع و قرض الشعر و سرقات شعریه و تاریخ ادب و صرف و نحو و لغت گرد می آوردند.

کلام فصیح را عبارت از کلامی میدانستند که عاری از ضعف تألیف و لفظی و معنوی و کثرت تکرار و تنافر حروف و غرائب استعمال و مخالفت باقیاسات و قواعد ادبی و کراهت در سمع باشد. و بلاغت را عبارت از تطبیق کلام با مقتضای حال میدانستند و برای آنکه هنرمند فصیح یا بلیغ باشد برای او قوه راسخه ای را

لازم میسرندند . بخصوص معتقد بودند که فصاحت تا اندازه ای کسبی است و بلاغت را نمیتوان کسب کرد . در علم معانی از الفاظ، از حیث افاده معانی، بحث میکردند و فصول این علم عبارت بود از خبر و انشاء و امر و نهی و استفهام و ندا و مسند و مستدالیه و اطناب و ابجاز و مساوات و موارد حصر و قصر و مواقع فصل و وصل و امثال آن . چنانکه ملاحظه میفرمائید مقداری از مسائل مربوط بصرف و نحو زبان را در بر میگرفته . در علم بیان از الفاظ، از حیث افاده معنای مجاز و کنایه و استعاره و تشبیه صحبت میکردند ، موضوع علم بدیع آرایشهای لفظی و معنوی بود . موضوع علم عروض و نند و سب و بحر و اوزان شعر بوده . در علم قافیه از قواعد روی و ردیف و قوافی گفتگو می نمودند و در همه جا شما با احکام لایزال روی روبرو میشدید که نفس آنها کلمه ادبی محسوب میشد . این طرز تفکر مدرسی و اسکولاستیک از مختصات محیط جامد و بیحرکت قرون وسطی بود که در اثر نبودن تحولات صنعتی و اقتصادی در حیات و وجدانیات بشری نیز جامد مانده بود . مدت ۷۰۰ سال ارسطو معلم اول و فعال مایشاء جهان دانش بود . جالب توجه اینجاست که ارسطو در زمان خودش چندان جلوه نکرد و پس از مرگ او مکاتب گوناگونی که از حکمت سقراط فیش گرفته بودند شهرت و قبول عامه داشتند . و پس از انتشار مسیحیت نخست افلاطون نام و مقامی یافت ولی چون استنتاجات فلسفی ارسطو با عقاید مسیحی الفت پذیر تر بود، ارسطو سلطان جهان فکر شد و گفتار این نابغه و این اعجوبه کم نظیر در همه رشته ها سندیت و قاطعیت یافت . در غوغای بحث و تنی دلبه ای میگفت : « استاد می گوید » و جمله ای از ارسطو میخواند همه اطاعت و سکوت میکردند .

فقط زمانی که در پایه اقتصادی جامعه تغییرات تازه ای رخ داد ، توپ قلاع استوار سنبلور هارا ویران ساخت و قطب نما رهنمون سفر های دور و دراز دریا شد و دیده جوینده بشر از پشت عدسی تلسکوپ در فضای بی پایان آغاز سیاحت گذاشت تجدید حیات علم و ادب شروع گردید و در پیکر اله هنر جان تازه ای دمیده شد .

ما که امروز می خواهیم نتایج تحول چهار قرن اخیر را در عرض مدت کوتاهی هضم و جذب کنیم ناچاریم که خود را با انقلابات هنری نیز تطبیق نمائیم این بهمان اندازه ناگزیر و احتراز ناپذیر است که تحول جامعه نوینی که دارای اقتصاد مرفقی و متناسب تری است احتراز ناپذیر میباشد . هنری که در دهلیز سرای امیران پرورش یافته ، ناچار باید جای خود را به هنر عصر الکتریک و آتم بدهد .

تقدان زمان ما همانطور که ولتر آرزو کرده باید دارای شرایط زیرین باشند:

۱- نقاد باید از تاریخ ادب اساطیر و فرهنگ توده (Folklore) و قواعد زبان و آثار ادبی آگاه باشد و غالب آنها را تحت بررسی قرار داده باشد. اساطیر شگفت و زیبایی یونانی و رومی که منبع فیض و الهام برای ادبیات کلاسیک اروپا بود و هنوز نفوذ غربی در هنر مندان دارد یکی از آثار غالی تخیل بشری است و آموختن آن برای هنرمندان مالازم است.

۲- نقاد باید مفهوم واقعی هنر را ادراک کند و از هنرهای گوناگون مانند موسیقی و نقاشی و مجسمه سازی و معماری آگاه باشد.

۳- نقاد باید ذوقی جامع الاطراف و یا بقبول ماتیو آر نولدت بیطرفانه داشته باشد.

درد شاعرانه حافظ، شور صوفیانه مولوی، حیرت فیلسوفانه خیام، شوق افتخار آمیز فردوسی، خیال نازک کار صائب و درک کند و بتواند آنرا تشریح نماید. نقاد باید بقول ولتر با روح هنرمند همدردی پیدا کند و بپاره قول Herder روح او در روح هنرمند رسوخ نماید و با او Empathie داشته باشد.

۴- نقاد باید از قواعد فنی هنر با خبر باشد، زیرا بخشی از این قواعد منطقی است و نتیجه ممارست ذوق سلیم است و عدم مراعات چنین قواعدی ابتکار نیست بلکه باید آنرا نوعی از خرابکاری دانست.

۵- نقاد باید از علم الاجتماع و روانشناسی و تاریخ فلسفه و مذاهب آگاهی کافی داشته باشد، تا بتواند اثر هنری را از لحاظ اجتماعی و روحی بدرستی تحلیل کند. در این اواخر مکاتب اجتماعی Sociologique و روحی Psychologique در فن نقادی رونق یافته است. بدین ترتیب وصول بر تبه ارجسته نقادی مطلب آسانی نیست و بهمین جهت در میان نقادان تقسیم کار شده و نقاد نقاشی از نقاد موسیقی جداست و حتی در هر یک از این دو فن تقسیم کار وجود دارد. مثلاً کار یک نقاد فقط بر رسی آثار رافائل و روبنس و رامبراند و یا بتهوفن و واگنر و چایکوسکی است.

اینک اجازه بدهید که قسمت اول را تمام کرده باصل موضوع سخنرانی که هنر و زیبایی هنر است بپردازم.

۲- بحثی راجع به اهمیت هنر و زیبایی هنری

در اینجا مطلب پیچیده، تعریفها غالباً غیر علمی و مبهم و شاعرانه است. با این وجود ما میکوشیم که از میان نظریات گوناگون که هر یک قسمتی از حقیقت را دربر دارد نظر جامعتری بیرون آوریم:

بشر پیش از آنکه دانشمند باشد هنرمند بوده است، حکومت خیال
مقدم بر حکومت عقل و تجربه است. مجسمه و نوس و یله و درف و چند نقش
ماهرانه گوزن و فیل بر روی عاج و استخوان که از دوران انسانهای گنگ و گرسنه
و حیران اورینگناسین و ماگدالنین باقیمانده نشان میدهد که بشر خیلی پیش از
آنکه در باره جهان بشکرت فلسفی و منطقی بپردازد آنرا تقلید میکرد است.
البته هدف انسان اولیه ایجاد يك قطعه هنری نبوده بلکه تصورات خرافی و
افسانه‌ای او را تحريك ميكرده است. مثلاً باین کار میخواست گوزن یا فیل را که
نقش کرده در اختیار خود در آورد و بدام اندازد. خرافات و ترس از مجهول یکی
از محرکین نخستین هنر های بشری بوده است.

وقتی بتاریخ هنر نگاه کنیم می بینیم که مفهوم هنر در جامعه اولیه بشر
بسیار مفهوم امروزی تفاوت کامل دارد. وزن یا ریتم Rhythme که بنیاد
موسیقی و شعر است در اثر آن پیدا شده که برای آسان کردن کار و متشکل و
منظم ساختن آن مفید بوده است. نقاشی گاهی برای رد و بدل کردن اطلاعات و
گاه نیز برای غلبه بر شکار بود. هنرمندان اولیه شکارچیان سرگردانی بودند
که طعمه خود را ترسیم میکردند. رقص غالباً حرکات مخصوص کار را نشان میدهد
رقص استرالیائی جریان کندن ریشه های گیاهان مأکول را نشان میدهد. سرخ
بوستان امریکا هرگاه مدتی شکار متداول خود را که نوعی از گوزن است نمی
یابند، رقصی میکنند که شبیه به حرکات این حیوان است. سرخ بوستان چنین تصور
میکند که با این رقص میتوانند گوزن را بطرف خود بکشند و اگر مدت مدیدی
بگذرد و گوزنی پیدا نشود رقص گوزنی سرخ بوستان ادامه خواهد یافت. همان
طور که بعضی از علوم تجربی و انتزاعی امروز از قنون زندگی منشعب شده
مثلاً هیئت از ستاره شناسی دریا نوردان و هندسه از مساحی زمین های
زراعتی بوجود آمده همین طور هنر امروزی (که از آن هدف های کاملاً
مادی خود بظاهر دور شده) نتیجه زندگی بشری است. لذا هنر بالاخره جنبه
انتفاعی دارد.

ایمانوئل کانت فیلسوف معروف آلمانی باین نظر مخالف است. او
میکوید هنر را از لحاظ سود زندگی نمیتوان درک کرد. او با نظریه Utilitariste
هادر هنر مخالف است و حتی میگوید که هنر لذتی خالی از فایده ایجاد می کند
و از آن غایتی جز خود آن مطلوب نیست و درک این لذت نیز بدون تفاهیم و
تصورات صورت میگیرد و ادراکی است کلی.

بیانات بعدی من نشان خواهد داد که نظریه کانت مطابق با واقع نیست
و هنر هسته زندگی و یکی از ابزار های زندگی است.

مفهوم هنر در جریان تاریخ بکلی تفاوت میکند. هنرمندی که مجسمه ونوس ویلندرف را با آن هیئت عجیب ساخته مانند ردن واپستین مجسمه سازان امروزی که تصور پیچیده ای از هنر دارند نمیاندیشیده. هر یک فردوسی در حماسه های خود میخواهند مفاخر اجداد را زنده کنند. محرك آنها يك عشق طایفه ای و نژادی است، ولی ولادیمیر مایاکوسکی شاعر متجدد روس میخواهد در وزن و معنای اشعار خود جنبش و تکاپوی يك اجتماع تازه ای را که در حال رشد و ترقی است مجسم سازد. محرك او در این کار عشق اجتماعی و پرستش تمدن و انسانیت است. مایاکوسکی در باره آهنگ شعر و تأثیر فونتیک کلمات و چگونگی وزن و بحر و کیفیت مضامین آن دقیقاً و عمیقاً فکر میکند و حال آنکه همرو فردوسی اشعار خود را مطابق قواعد مسلمه نو جاریه زمان خود میگفتند و تغیلات شاعرانه آنها بطور خود بخود و بدون خود آگاهی انجام میگرفت. رافائل میخواهد با کشیدن تصویر عذرا مریم مقدس را تجلیل کند ولی پیکاسو نقاش معروف و معاصر اسپانیولی که در فرانسه بسر میبرد با کشیدن تصویر انسان میخواهد تمام تخیلات و نظریات فلسفی خویش را در باره موجودیکه انسان نام دارد بیان نماید.

لئون توستوی نویسنده بزرگ روس عقیده دارد که هنر محصول تحريك احساسات و هدف آن نیز انتقال احوال نفسانی و عواطف انسانی است. وقتی فردوسی یا حافظ در مرگ فرزندان خود مینالند میخواهند اندوه خود را بروح شما منتقل سازند. بقول ولادیمیر مایاکوسکی، شاعر متجدد روس، انسان می کوشد تا بتأثرات خود شکل و معنی بدهد. شاعر حجاب احساسات خویش است و ناله ها و بانگ های خود را با کور مالی و گنجی بشکل سرود می تراشد.

این تعریف با آنکه در باره مفهوم بدوی هنر صدق نمیکند ولی درباره هنر بمعنای جدید آن صادق است.

در مکتب فروید هنر را بنحود یگری تعریف میکنند. مطابق این مکتب هنرمندان همه کسانی هستند که زجر محرومیت تناسلی را تحمل کرده اند و احساسات عقب زده ای دارند. هنرمند میخواهد آن احساسات را نشان بدهد تا زجر خود را جبران کند. هنرمند دوعالم خیالی هنر کام میگیرد و انتقام میکشد. پس هنر نتیجه میل هنرمند برای جبران عقب زدگی تناسلی Refoulement است. همچنین ممکن است که هنر وسیله ای برای عالیتر ساختن Sublimation احساسات هنرمند باشد زیرا بشر در نتیجه تکامل، تمام نتایج غرائز حیوانی خود را منتهی بصورت عالی تری حفظ میکند. با اینکه نظریات این مکتب اغراق آمیز است ولی با این وجود

نکات تاریکی را روشن میکند *

مطابق تعریف دیگری هنر فقط يك نمایش یا تجسم Representation نیست بلکه گزارشی است (Interpretation) که هنرمند از روح خود میکند. هنر از جایی شروع میشود که هنرمند از تقلید مطلق طبیعت دور شود و طبیعت را با روح خود موزون کند. مثلا سفونی شبانی بشهوفن فقط تقلیدی از آهنگهای طبیعت نیست بلکه چنانکه خود میگوید بیان عواطفی است که با آثار طبیعت ارتباط دارد. سانتایانا Santayana هنر را لذتی میداند که عینیت و موضوعیت یافته. (objectified pleasure) اگر بخواهیم این جمله را دقیق تر بیان کنیم باید بگوئیم که عواطف و احوال نفسانی که موضوع عینیت و مادیت یافته است هنر است *

عمل هنر ایجاد زیبایی است. مقصود از زیبایی در اینجا زیبایی هنریست که کشف ماهیت آن موضوع علم استیک است. برای آنکه زیبایی هنری را تشریح کنند نظریات مختلفی ای ابراز داشته اند *

در سابق شباهت منشأ، مهارت هنری بود (Verisimilitude) اگر نقاش یا مجاریا نویسنده میتواند عین طبیعت و زندگی را مجسم کند آنگاه او هنر واقعی را بوجود آورده بود ولی ایده آل زیبایی با نسلهها و عصرها فرق میکند زیبایی بمهارت در گزارش احساسات و انتقال عواطف بستگی دارد. اگر شما در اثر خواندن يك قطعه از آثار مخوف ادگار آلن پو نویسنده امریکائی تمام تشنجات نویسنده را حس کردید آنوقت میتوانید بگوئید آن قطعه زیبا نوشته شده. هر در Herder ادراک زیبایی هنری را به Einfühlung یا Empathie تعبیر میکند. یعنی آنکه اگر کسی با آن هنر آشنا شود در احساسات هنرمند رسوخ میکند و آنرا وجدان می نماید. از اینجا میتوان دریافت که زیبایی يك قطعه هنری بسیار نسبی است و نه فقط بزمان و مکان و هنرمند و موضوع هنر بستگی دارد بلکه بروحیات کسی که با آن هنر مواجه میشود نیز مربوط است

بکمرد با نشاط و مثبت و پرکار از خواندن مالبخولیا های فرانتز کافکا یا بوف کور صادق هدایت لذت نمیرد و حال آنکه همین آثار مردمی را که مانند این نویسنده گان دارای رویاهای تاریک و عجیب هستند میلر زاند. بکنفرد رویش و ارسته و حیران که سوز عشقی نیز در درون دارد بیشتر از خواندن غزلیات معجزه آسای حافظ لذت میبرد ورنج میکشد تا يك رئیس شرکت تجارتی. در کشور شوروی امروز تأثیر قندودور داستایوسکی باندازه ما کسیم گورگی نیست. ما کسیم گورگی عصبان و انقلاب و مبارزه و تجبری را وصف میکند لذا انسان سوشیک او را میفهمد و حال آنکه آن بیمارهای روحی که داستایوسکی نقاش

چیره دست و بی رقیب آنهاست برای انسان مثبت و مبارز و امیدوار امروزی شوروی مفهوم نیست. همین نویسنده در روح خوانندگان دنیای کهن که شاهد زوال و سقوطند اثر معجزه دارد.

خواستاران و مشتریان هنر بنسبت آرمان حیاتی و عواطف و مفهوماتی که دارند هنر را ادراک میکنند. اگر دستگاه روحی خواستار هنر بادستگاه روحی هنرمند هم آهنگ شود آنوقت توافق سلیقه پیدا میشود والا اختلاف سلیقه بروز میکند. پس باید گفت که سلیقه چیزی جز هم آهنگی روح خواستار هنر با روحی که در اثر هنری تجلی کرده است نیست. لذا سابقه چیز است که بنسبت معلومات و خصوصیات زندگی و آرمان حیاتی و وضع طبقاتی و شرایط زمانی و مکانی تغییر میکند. فقط آن آثار در فواصل بعیده زمان و مکان مورد قبول است که در مسائل کلی روح بشری صحبت کرده باشد. تا زمانی که روش و شیوه‌ای و دلیری و وفا و نیاز و امثال آن باقیست آثار نویسندگان کلاسیک جهان که این قبیل عواطف را وصف کرده‌اند مفهوم و مطبوع است.

من هنر را با زبان شاعرانه که در عین حال حاوی حقیقتی است این طور تعریف میکنیم: هنر نغمه طبیعت و زندگی است که بر تارهای عواطف و احساسات هنرمند نواخته میشود. همان اندازه که طبیعت رنگارنگ و زندگی گوناگون و عواطف و احساسات هنرمند در قرون و اعصار و طبقات و اجتماعات و نقاط مختلف، متفاوت است بهمان اندازه محصولات هنر نیز متنوع خواهد بود.

پس هنر محصول اجتماعی است، زیرا محصول دماغ کسی است که روحيات او را شرایط زندگی محیط ساخته. پس هنر تجربیدی و انتزاعی و مجزا از زندگی مادی غیر ممکن است. هنر بهمان ترتیب که يك محصول اجتماعی است يك عامل قوی اجتماعی نیز هست، یعنی در تغییرات و تحولات اجتماعی اثر دارد. چه کسی میتواند از اثر عمیق ادبیات عرفانی و صوفیانه ما که حافظ و مولوی و سعدی شاهکارهای آنها بوجود آورده‌اند در روح ایرانی غافل باشد و لثر و روسو و منتسکیو با هنر خود جا داده انقلاب را کوبیدند. نویسندگان و شمرای روس را باید جزء معماران نظم جدید این کشور دانست. ادبیات بشر دوستانه و نوع پرورانه این نویسندگان روح مردم را دقیق و لطیف کرد. گوگل رسوائی دستگاه راجسم ساخت. چه خوف زندگی مردم کوچک را توصیف کرد. تولاستوی عالترین احساسات انسانی را توصیف نمود. هنر تابع تکامل تاریخی و اجتماعی و بین روح زمان است. انحطاط هنر همیشه با انحطاط اجتماع موازیست. هنر جامعه‌ای که در حال زوال است از روی بدبینی است. طبیعت را

بصورت گورستان و زندگی را بصورت سایهٔ مرك مجسم میکند و در این جهان شکفت چیزی دلپسندی نمییابد و حال آنکه همزمان انقلابات اجتماع در هنر نیز انقلابی بروز میکند. در جهان امروز هنر انحطاطی و مایوس و هنر سرزنده و امیدوار هردو وجود دارد. کاپرلینک، آلدوس هکسلی، هربرت و لارنویسندگان شهر معاصر در دنیائی خالی از امید دست و پامیزند.

فلسفه Existencialisme اگرستانسیالیسمها بدگر Heidegger فیلسوف آلمانی که نتیجهٔ آن پیدایش مکاتب ادبی جدیدی در فرانسه است نمونهٔ تفکر انحطاطی و شکست خورده است که امثال آلبر کامو A. Camus و ژان پل سارتر Jean Paul Sartre نمایندگان برجسته آن هستند. کامو معتقد است که زندگی و جهان و تمقل همه باطل و بیپوده است و برای آن هدفی و غایتی نیست. عصبان نتیجه پی بردن باین یهودگی جهان و خودکشی چاره آنست. سارتر میگوید که انسان یکمشت عواطف بیپوده است و نفس دائماً میخواهد خود را بنا کند ولی دائماً این بنا فرو میریزد.

حقیقتی جز عدم نیست و زندگی رایگان و بیجاست. در آثار صادق هدایت این تضاد کامل مشهود است.

صادق هدایت در محیط یاس و ظلمت دیکناتور «بوف کور» را نوشته است. صادق هدایت در این کتاب مالیخولیائی مایوسی است که بشکفت ترین رؤیاهای باطنی خود پناه برده ولی پس از تحولات اجتماعی، جنگ در دنیا و دمکراسی در ایران صادق هدایت در «ولنگاری» و «حاجی آقا» بدل به نویسنده نقاد و مبارز و سرسختی می شود که هدفها و امیدهای معینی دارد. در مقابل آن هنر مایوس و با بقول یکی از جراید ادبی فرانسه «ادبیات سیاه» هنر انقلابی و پر هیجانی که برای ایجاد دنیای تازه ای میکوشد وجود دارد. این هنر متحد و انقلابی بنوبهٔ خود نوابهی ایجاد کرده.

لهمان یکی از نقادان ادبی در انگلستان در کتاب خود موسوم «بادیات جدید اروپا» توضیح میدهد که مکتب جدید ادبی انگلستان از زمانی نشأت کرده است که فیلمهای شوروی موسوم به «مصطفی پاپروانه زندگی» و «ملوفان در آسیا» در اینجا بمرض تماشا گذارده شده است.

گرگی و مایاکوسکی در روسیه و آراگن در فرانسه ژنیهای ادبیات جهان تازه هستند. تاریخ نشان میدهد که چگونه پس از محو قنودالسم جامعهٔ زنده و امیدوار هیجان عظیمی در هنر بوجود آورد. قرن ۱۸ و ۱۹ که قرن پیدایش صنایع و اقتصاد جدید است قرن رونق هنر است. الهامات هنری در این فاصله زمانی جهش شکفت و در خور تحسینی کرد. لذا مانباید هنر را یک

سنت جامد و لایتغیر تصور کنیم، بلکه باید آنرا مانند باقی آثار روح بشری تابع تحولات تاریخی بدانیم. بیانات آقای حکمت‌ود کتر خانلری نشان داد که چگونه با پیدایش مدنیت نوین و افکار متجدد در ایران هنر ایرانی نیز از قلمه‌های کهنه خود بیرون آمد و تکامل یافت. در ایران متأسفانه تمدن و هنر مواجهه با دیوار استعمار شد و الا همان ملت پراز نبوغی که بزرگترین حماسه سرایان و غزلگویان را بجهان ادب داده است میتواند امروز نیز نوابغ هنری بزرگی بوجود آورد تنها راه نجات هنر درهم شکستن این دیوار است. من اطمینان دارم که در عرض نیم قرن آینده ملت ما بترقیات شکفت نائل خواهد شد.

من بروح خلاق ملت ایران اعتماد دارم و مسلم میدانم که هرگاه این روح از قفس تنگ خود خلاص شود در آسمان علم و هنر بی اندازه اوج خواهد گرفت.

بطور کلی باید گفت که تحولات هنری تابع تحولات

زیرین است.

۱ — تحولات علمی و صنعتی - کسی نمیتواند از تأثیر غریب علوم اجتماعی و روانشناسی و مناظر و مرایا و اپتیک در هنر غافل باشد. رادیو و گرامافون و سینما و تله و یزیون اینک جزو صنایع هنری هستند. تأتدد بر تو پیشرفتهای علمی جدید ترقیات شکفتی کرد. رمانهای علمی مانند رمانهای ژول ورن و ولز و رمانهای فلسفی مانند رمانهای آنا تول فرانس نتیجه بسط معلومات بشر امروز است. پس از کشف قانون انتشار نور در نقاشی مکتب تازه‌ای بنام Chromo-luminisme پیدا شد که از برجستگان آن مکتب منه Mone و سرا Seurat نقاشان معروف فرانسوی هستند. این نقاشان بجای آنکه رنگ را روی شستی نقاشی پیامیزند و سپس بکار برند رنگهای شکسته‌ای Broken colours استعمال میکنند که ترکیب آن مطابق قوانین طبی نور اثر مطلوب را میدهد. مارکیسم در پیدایش مکتب جدید هنری که باید آنرا مکتب مبارزه و خوش بینی اجتماع نامید تأثیر داشت. فرویدیسم و کشفیات جدید روانشناسی راجع بنقش ناخود آگاه مکتب تازه‌ای در هنر بوجود آورد که منجر بپیدایش رمانهای ذهنی و دماغی یا Cerebral شده است.

۲ — محیط طبیعی و اجتماعی در محصولات هنری تأثیر دارد. شاعر نروژی و شاعر عرب هر دو یکسان سخن نمیگویند. تفکرات هنرمند چینی با امریکائی یکی نیست. محیط طبیعی و اجتماعی که از سرچشمه‌های مهم الهامات است در مضامین فکر هنرمند تأثیر قاطع دارد.

۳ — شرایط تاریخی یکی دیگر از عوامل مؤثر است. فرخی سیستانی

داغگاه امیر چنانیان را وصف میکنند ولی صادق هدایت در کتاب «وق و صاحب» از دنیای تاریک ساق پاهادرزیر میز کافه‌ها حرف میزند.

صادق چوبک عشق يك نفت فروش را با يك كلفت توصیف میکند. بهین جمت است که دنبال کردن روح اعصار گذشته در عصر کنونی دیوانگی است. بقول یکی از شاعران جوان دیگر گفتگوی کلبله را بادمنه‌نی‌توان تکرار کرد. زندگی نو سخن و مضمون نو میطلبد.

۴ — موقع طبقاتی هنرمند در محصولات فکری او تأثیر دارد. رود یارد کیپلینگ شاعر انگلیسی حکومت مستعمراتی انگلستان را میستاید و حماسه کلمن ولک را سروده است ولی جون کرنفرد سرباز مشهوری از این کشور اشعار خود را درباره انقلاب و کمونیسم گفته است.

کلودل نویسنده اشراف منش فرانسوی که بجهان کهنه دلبستگی دارد مداح کاتولیسیسم است ولی اثر آراگن شاعر طبقه رنجبر از عقایدی دفاع می‌کند که نقطه مقابل اوست.

۵ — مطلب دیگری که در دینامیک و حرکت هنر تأثیر دارد تکامل خود مفهومات هنریست که نتیجه تصادم افکار و سلیقه‌ها و قریح و اشکال مختلف هنری است. در زمان پترارک، مورخ معروف توجهی بوصف زیبایی طبیعت نشده این مورخ در شرح لشکر کشی کوهستانی فیلیپ مقدونی ده صفحه چیز مینویسد و از کلیه معابر گردنه‌ها حرف میزند ولی در میان نوشته‌های او کوچکترین توجهی بمنظائر طبیعی نیست. از زمان Giotto نقاشی مناظر کوه آغاز میگردد و توجه بمنظائر طبیعت شروع میشود. وسائل امروزی تمدن برای بخش هنردر جهان بسیار مفید است و همین باعث میشود که هنرمندان در هر کجا که هستند از نظریات یکدیگر واقف شده فن و هنر خود را تکامل دهند.

اینهاست بطور کلی عواملی که هنر را حرکت و تغییر میدهد. از اینجا بخوبی میتوان پی برد که هنر بشمار معنی محصول اجتماعی است و نمیتواند از اجتماع جدا شود. کوشش کسانی که میخواهند هنر مجرد و غیر مادی Immaterial درست کنند سعی طرفداران L'art pour l'art (هنر برای هنر) پیبوده است. خواهی نخواهی هنر با اجتماع مربوط است و مانند علم و مذهب و سیاست در سر نوشت اجتماع نقش خود را بازی میکند و حربه مبارزه طبقاتی قرار میگیرد. همانطور که امتیاز با معرومیت در نبرد است هنر طبقات ممتاز نیز با هنر طبقات معروم نبرد میکند. هنر تابع تضاد اجتماعی است و بهین جهت بهترین هدف هنر آنست که تکامل اجتماع را تسریع کند، معرفت را بیفزاید، تشخیص را بالا ببرد، فضیلت را بستاند، ریا را رسوا کند، تقاب زرین قبايح را بدرد،

عدالت را پشتیبان باشد، مفهوم صحیح زندگی را بیاموزد، امید و نشاط حرکت را تقویت کند.

البته هنرمند واقعی نمیتواند دستوری کار کند و بکوشد که در اطراف موضوعهای معینی هنر خود را ایجاد کند ولی اگر هنرمند پیرو يك فلسفه صحیح در زندگی خود بشود خود بخود قدرت خلاقه و الهامات او در داخل آن فلسفه و آن جهان بینی شکل و انتظام خواهد یافت. شما هنرمندان باید بکوشید و از يك فلسفه زنده و حقیقی و امیدوار پیروی کنید تا هنر شما نوشد اروئی بشود نه سم جانگزائی.

عناصر هنر.

اکنون وارد مبحث دیگری بشویم که بنحویه خود بزرگ و مهم است و ما باید آنرا تجزیه کرده روشن سازیم. در موضوع هنر چنانکه دیدیم گزارش هنرمند در باره نموده های زندگی و طبیعت است ولی هنرمندان هر يك آنرا با وسائل و ابزاری تعبیر میکنند، گنبد مسجد شیخ لطف الله، سه فونی بهوفن، نقاشی رامبراند مینیاتور بهزاد، فرسك ژبوتو، غزل حافظ، تذهیب جلد، مجسمه برنر Benin قالبچه کاشی، تراژدی شکسپیر، این همه از آثار گوناگون هنری هستند. بقول یکی از متفکرین باوجودیکه موضع حلول الهامات هنری گوناگون است ولی هنر یکی است.

حالا ببینیم که يك اثر هنری بطور کلی از چه عناصری تشکیل شده است. در اینجا علماء استتیک نظریات بکلی متفاوتی ابراز داشته اند. بعضی گفته اند که اجزاء متشکله هنر عبارتست از عواطف بشری (Emotion) تعبیر این عواطف (Expression) و وزن و آهنگی که باین تعبیر داده میشود. Rythme برخی گفته اند عناصر متشکله هنر عبارت است از وزن حرکت mouvement و تناسب (proportion) و تألیف (Composition) برخی دیگر گفته اند که عناصر متشکله هنر اندیشیدن ساختن و آرامستن است یعنی هنرمند درباره نمودی از نمود های زندگی و طبیعت می اندیشد و اندیشه های خود را بیکم افزار های هنر میسازد و آنرا با زیبایی های لفظی و معنوی میآراید.

نظریه متداولی نیز هست که هنر از دو عنصر تشکیل شده: شکل یا صورت و موضوع یا معنی.

تمام این تعاریف با آنکه نکاتی از حقیقت در بردارد ولی مبهم و درهم است و جامع و مانع نیست. این تجزیه ها با وجود صحت نسبی بخوبی نمیتواند عناصر هنر را که بطور بفرنجی درهم آمیخته از هم جدا کند. اینک با استفاده از این نظریه ها تحلیل تازه ای می کنیم:

برای ایجاد يك قطعه هنری در طبیعت موادی وجود دارد كه عبارتست از رنگ (در نقاشی) آهنگ (در موسیقی) و كلمات (در شعر و نثر) و خطوط (در رسم و معماری) و حرکت (در تئاتر و رقص). آنهايكه در مبحث علم الجمال تجربی كار کرده اند (Esthétique expérimentale) كوشیده اند تا مینای زیبایی را در رنگ و آهنگ و كلمه و خط كشف كنند. توجه یرخی از نظریات این گروه خالی از فایده نیست. بعضی از نویسندگان و علماء ادب نیز بر سهیل تفنن در این زمینه كار کرده اند: مثلاً گوته در كتاب خود موسوم به Farbenlehre رنگها را تحت مطالعه قرار داده یا Hogarth راجع بخطوط تبلیغاتی کرده است.

در مورد آهنگها معلوم است كه تركیب چند آهنگ ممكن است خوش آهنگی یا كج آهنگی Consonance یا Dissonance ایجاد كند. دانشمندی بنام Hornboste پس از بررسی باین نتیجه رسیده است كه خوش آهنگی مربوط بدواصل است. نخست تفاوت یا عرض بین فواصل صوتی Distance d'intervalle كه امریست كمی و دیگر، کیفیت توافق Qualité d'accord كه امریست كیفی دانشمندی بنام Rechner خطوط را مورد آزمایش قرار داده و باین نتیجه میرسد كه هر گاه تناسب $\frac{1}{2}$ و یا $\frac{1}{\sqrt{118}}$ وجود داشته باشد تأثیر آن خطوط در بیننده خوشایند است.

نامبرده این تناسب را golden section یا نسبت طلایی نامیده است. در مورد رنگها دانشمندی بنام Chevreul تحقیقاتی کرده است و باین نتیجه رسیده كه تركیب رنگهای متضاد و رنگهای مكملی كه از لحاظ طبیعی نزدیک يكدیگرند خوشایند است.

سیر بودن و باز بودن و طول مدت نمایش و چگونگی تلقین را مورد مطالعه قرار داد و سن و جنس و نژاد و طبقه بیننده را در نظر گرفت و استنتاجاتی از آن كرد كه بسیار نسبی و متغیر است. در مورد صدا و كلمات نیز دقتهایی شده است. يك نفر دانشمند آلمانی بنام Karl Stumpf در كتابی كه بنام Tonpsychologie در ۱۸۹۰ منتشر ساخته مینویسد سخن گفتن با آواز خواندن یکی است فقط تفاوت در اینجاست كه ما هنگام آواز خواندن كلمات مصوت را بیشتر می كشیم. كلمات خوش آهنگ كلماتی هستند كه باندازه كافی از حروف مصوته اشباع و حاوی حروفی كه تلفظ آن دشوار است نباشند و سیلابهای آن نیز از ۲ الی ۳ تجاوز نكند ولی در السنه خوش آهنگی كلمات تفاوت میكند و همین خوش آهنگی كلمات هستند كه عده ای از Styliste هارا بغود جلب کرده و توجه آن ها را از زیبایی كلام معطوف داشته است. از افراط در توجه بغوش آهنگی

کلمات لفاظی زائیده میشود. قسمتی از ادبیات ماخواه شعر خواه نثر دچار این افراط گردیده است و با آنکه در بعضی موارد نهو نههای خوبی از این نظر وجود دارد ولی غالباً کسل کننده و بی معنی است.

منظورم از ذکر این تحقیقات آنست که حضار محترم توجه کنند که علم جدید تا کجا برای پیدا کردن منشاء و زیبایی پیش رفته و بچه مطالعات خسته کننده و دقیقی پرداخته است.

باری رنگ و آهنگ و کلمه و خط و حرکت مواد پنجگانه هنرند. برای آنکه يك قطعه هنری بوجود بیاید نخست انواع رنگها و آهنگها و کلمات و خطوط و حرکات ترکیب میشود و این ترکیب تابع قواعدی است و یا بتدریج در طول تاریخ و در اثر ممارست و تمرین قواعدی کسب کرده که همان فن یا تدابیر هنر Technique خوانده میشود. مانند فن نقاشی و معانی و بیان و موسیقی که با هنر نقاشی و نویسندگی و آهنگ سازی تفاوت دارد. ولی در اینجا موضوع دقیقی است. این ترکیب درست است که تابع قواعد معینه است که از ممارست حاصل شده ولی هنر مند بهر جهت آشنایی از روح و احساسات خود در این ترکیب فنی باقی میگذارد. مثلاً تمام نویسندگان که بزبان فارسی نوشته اند از قواعد انشاء و املاء و صرف و نحو و معانی و بیان تبعیت کرده اند ولی با این وجود شیوه بیان آنها گوناگون است، زیرا از میان ترکیب های متنوع آنرا که می پسندیدند، بر میگزیدند و باین ترتیب در نگارش روشهای مختلف در پیش میگرفتند که همان سبك یا Style است. فن چیزست خالی از روح و جدا از احساسات ولی در سبك روح و احساسات وجود دارد. چون سبك مبین روح هنرمند است برای آن اهمیت بسیاری قائل شده اند.

برخی میگویند که آن از مهمترین عناصر هنر است. بوفن طبیعی دان و نویسنده فرانسوی میگوید، تصورات هنرمند سبك را بوجود می آورد.

Mascardi از علماء استیک در سال ۱۶۳۶ معتقد بود که سبك زائیده قواعد ادبی نیست بلکه زائیده قرائح است لذا بتعداد افراد سبك وجود دارد.

شوپنهاور فیلسوف ایده آلیست آلمانی میگوید «سبك سیمای روح است» فلور نویسند و نقاد فرانسوی میگوید «شکل و صورت هنری خود هنر است» باز این نویسنده میگوید: «هراندیشه، هر لطف، هر شگفتی که در جهان است کلمه یا جمله ای مخصوص بخود دارد و درك آن جز برای کسی که زیبا بین را میفهمد و روشن مینویسد ممکن نیست.» آنچه مسلم است سبك در نویسندگی بازبایی کلمات تناسبی دارد. کلمات دارای روح و صفاتی هستند. این روح و صفات را زندگی طولانی کلمات در تاریخ بآنها اعطا کرده است. هم

آهنك كردن روح و صفت كلمه يا جمله با روح و صفت اندیشه ای که هنرمند میخواهد بیان کند موجب سبك های نويسندگی است . لذا سبك يا سبيل يك صورت جامد و خشك و خالی نيست ولي دعوی Styliste ها كه نبايد جزبان بجزير ديگري توجه داشت صحت ندارد .

فلوير آثار خود را چنان نوشته كه در واقع همه اهميت و گويائي آن در شكل و سبك است .

مثلا كتاب او موسوم به Education sentimentale شرح حال جواني است در پاریس و اگر با آن انشاء درخشان و زیبایی فلوير نوشته نشود چيز عادی و مبتدلی است .

در اینجا، اندکی راجع به منطق هنر صحبت كنيم . اين یکی از مباحث بزرگی است كه از قدیم الايام در استتيك مورد مطالعه بوده . هنر با فلسفه فرق دارد . فلسفه تفكر منطقی درباره مقولات طبیعی است و حال آنكه هنر تخیلات نامنظمی است در باره این مقولات .

روش بیان در فلسفه تعلیلی است . در بیان تعلیلی یا Explication جمل منطقی یا apophantique بكار برده میشود كه مبنای آن حجت و دلیل است و حال آنكه روش هنر تفسیر بیانی است كه آنرا Hermeneutique مينامند و جمل آن جمل ادبی یا Sementique است كه مبنای آن نقل و گزارش است .

بدین ترتیب ماده، فن، سبك و روش بیان هنری یا منطق هنر صورت متشكل هنر را تشكيل میدهند ولی هنر تماماً شكل نیست و معنائی دارد . شكل و پيكر هنر را دانستيم كه چیست . اکنون بجان و معنای آن بپردازيم . معنی یا روح در هنر نتیجه ترکیب مواد هنری نیست بلکه نتیجه ترکیب تصورات و تخیلات هنرمند است . ترکیب این تصورات و تخیلات نیز قواعد و قسونی دارد و بطور کلی تخیلات هنرمند تابع روش مشاهده و نظاره در طبیعت و زندگی است، چیزیکه اروپائیان Vision اصطلاح کرده اند . تماشا یا Vision هنرمند با Observation دانشمند تفاوت دارد . دانشمند در مشاهده خود عواطف و احساسات شخصی را دخالت نمیدهد بلکه از آن میگریزد و میگوید كه طبیعت را فی نفسه و چنانكه هست درك كند، ولی هنرمند همیشه فنون های طبیعت و زندگی را با روح خود آمیخته و با احساسات خود مخلوط کرده بیان میکند . روزی بود كه تفاوتی بین علم و هنر وجود نداشت و بشر جهان و زندگی را از وراء حالات قلبی و احساسات و نفسانیات خود میدید ولی سرانجام این دو رشته از یکدیگر جدا شدند . تماشای هنرمند در طبیعت تابع احساسات درونی اوست . اگر سبك

Style مقدار شکیلی و مقداری روح است ، Vision یا تماشای هنرمند تماماً روح است . این مسئله در دنیای جدید هنر اهمیت فوق العاده یافته . در سابق هنرمند عکاس طبیعت و زندگی بود ولی امروز طبیعت و زندگی فقط اشکال خود را در آئینه های سحر انگیز روح هنرمند منعکس می سازند .
 در سابق مسئله شباهت نامه یا Verisimilitude اهمیت میدادند . می گفتند حسن هنر در مهارت و حسن مهارت در شباهت است . رافائل در نقاشی خود از طبیعت عکاسی میکند . در سال ۱۶۴۴ دانشمندی بنام Pallavicino با تئوری شباهت مخالفت کرد و گفت بایه هنر تصویری است که از راست و دروغ ترکیب شده نه شباهت نامه ، ولی در سبکهای Impressioniste و Surrealiste که توجه هنرمند فقط با احساسات درونی خودش معطوف است اثر هنری خیلی از طبیعت دور شده . دیگر هنرمند نمیگویند چه می بینم ، بلکه میگویند از آنچه می بینم چه میفهم . ایشین حجار معروف وقتی میخواهد انتخاب را حجاری کند دیگر بسبک پاراکستیس حجار یونانی کار نمیکند بلکه تصور او از انسان موجودی است دارای اسافل سطر و سنگین و حال آنکه قسمت فوقانی بدنش لاغر و کشیده است و دستها را مانند دو شاخه خشک و خزان زده بآسمان برداشته است . این حجار میخواهد تصور خود را از احساسات شموانی و ناسوتی و تفکرات لطیف و لاهوتی بشر بیان کند . در مینیاتور چینی و مینیاتور کشور ما توجه به شباهت نامه نشده ، علت آنرا نیاید تکامل Vision نقاشی در شرق دانست بلکه نتیجه عدم ترقی علم مناظر و مرایا و فن نقاشی است . با این وجود در يك مینیاتور چینی آنچه اهمیت دارد حرکت است نه جزئیات . درویش مینیاتور معاصر ما این نکته را دریافته و مینیاتور خود را بر اساس ریتم و حرکت تکامل داده است .
 او آنچه گفته ام نتیجه میگیرم : عناصر مشکله يك قطعه هنری عبارت است از ماده ، فن - سبك و تماشا یا Vision هنری . يك هنرمند باید در معرفت و بکار بردن هر يك از اینها شایستگی خود را نشان بدهد والا از هنر واقعی نصیبی ندارد . مثلاً شاعران و نویسندگان باید زبان خود را بدروستی بدانند ، از فن شاعری و نویسندگی باخبر باشید ، متناسب با روحیات و تخیلات خود سبکی برگزینید و بصیرت هنرمندانه ای داشته باشید تا در این جهان شگرف چیز های تازه ای بیابید . اگر فاقد این شرایط هستید آنرا واجد شوید . اگر مستعد نیستید این طریق را رها کنید که بطلان وقت و علت صداع و مایه شرمساری است .
 تمام این عناصر چهارگانه بنوبه خود تابع حرکت تاریخی است . می توان علل پیدایش فنون و سبکها و روش های مشاهده هنری را در شرائط محیط اجتماعی و تاریخی جستجو کرد . این حرکت تابع همان عواملی است که درباره

حرکت تکاملی هنر ذکر کرده‌ام .
 ریشه های آن بهیچوجه در مسائل خارج از جهان مادی نیست بلکه آنچه
 هست در شرایط مادی زندگست .

ایجاد هنری

اینك كه بهاهیت هنری بردیم و عناصر مشكله آنرا تشریح كردیم اجازه
 بدهید بکیفیت ایجاديك قطعه هنری بپردازم . این نیز بخشی است دلکش و گیرنده
 و شایان دقت و تتبع :

نخست ببینیم هنرمند کیست . آیا هنرمند مخلوقی استثنائی و غیر طبیعی
 است ؟ خواص روحی عجیبی دارد ؟ و چنانکه اجناب آقای حکمت فرمودند از سر
 چشه غیب فیض میگیرد ؟ هر گونه تصور خاصی در باره روحیات هنرمند مبتنی
 بر تخیلات شاعرانه و اغراق آمیز است . فقط میتوان گفت که تفاوت هنرمند با
 انسانهای عادی آنست که هنرمند دارای حساسیت عصبی بیشتری است . ولی
 برای آنکه کسی هنرمند بشود همان حساسیت کافی نیست . بلکه دوشروط دیگر
 نیز لازمست : نخست آنکه این انسان حساس با دنیای هنری تماس حاصل
 کند و به هنر متوجه شود . دوم آنکه فنون و آثار هنری را تحصیل کند
 تفاوت احوال هنرمندان باین سه عامل بستگی دارد . هر چه حساسیت هنرمند
 شدید تر و گنجینه دانش او غنی تر باشد محصولات هنری عالی تری
 ایجاد می کند . انباشته بودن گنجینه هنر مند اهمیت فوق العاده دارد .

مواضع هنر در دنیا محدود است . همه از عشق ورنج وعصیان وامید و
 مبارزه و بشردوستی و افتخار صحبت میکنند . ابتدال یا ابتکار مربوط باین است که
 تاجه اندازه دانش هنرمند و فلسفه او عمیق و پهن اور است . تکرار و تقلید که
 شیوه افراد پیهنر با هنر مندان کم مایه است نه فقط در خواستار هنر لدنی ایجاد
 نمیکند بلکه موجد نفرت است . آنروز که حافظ از بیخودیهای صوفیان خرابات
 و سیر وسلوك باطنی و وجد و نشاط درویشانه خود صحبت کرده ابتکار و اختراعی
 در میان بوده است . تکرار هفتصدساله این مضامین مارا خسته کرده و نیوغ
 حیرت آور حافظ جاوید را هم بیبها ساخته ، باری کلام خود را ادامه دهیم . يك
 حادثه خارجی هنرمند را تحریك میکند . نفسانیات او برای ایجاد يك قطعه هنر
 آماده میشود . فروید میگوید که ایجاد قطعات هنری عكس العمل عقب زدگی
 های تناسلی است . فروید یسم منبع الهامات هنری را درزندگی تناسلی هنرمند
 جستجو میکند . بدون شك این نظریه اغراق آمیز است . درست است که
 معرومیت های تناسلی عواطف و احساسات شدیدی بوجود میآورد ولی آن کافی

برای هنرمند بودن نیست و همچنین این تنها موضوع هنری نیست .
 فروید پستها برای آنکه همه چیز را از این نظریه تشریح کنند غلوهای
 کرده اند ولی در عین حال حقایق را نیز روشن ساخته اند . پس از آنکه روح
 هنرمند آماده ایجاد يك قطعه هنری شد برای آن تخیل میکند . تخیل چیست ؟
 برخی گفته اند فضایی است که هنرمند را احاطه کرده و هنرمند از وراء آن فضا
 جهان را می بیند . یکنفر مؤلف ایتالیائی موسوم به ویچو Vico در کتاب خود موسوم
 به Scienza Nuova می گوید منطق هنر غیر از منطق علم است . پایه منطق علم
 تعقل است و پایه منطق هنر تخیل . تخیل از Ratiocinnazion یا تصورات عقلی
 مبرا است و تصورات عقلی مغرب آنست .

بمقیده ویچو ، هر و دانته و شکسپر هنرمند بودند ولی تفکر دانه را
 علوم دینی خراب کرده بود . بانوم گارتن Baumgarten لیبنیز تخیل را يك نوع
 تفکر مبهم و نامنظم میدانند . تخیل در هنر همانند تفکر در فلسفه و علم است . در
 حقیقت تحریك خارجی در روح هنرمند هیجانی را برای ایجاد يك قطعه هنری
 بوجود می آورد . هنرمند برای خلق هنر از قوه خیال مدد میگیرد ، تا اشکال و
 صورتی را که و صاف احساسات او باشند بدست آورد . نوع این تخیل در کیفیت
 محصولات هنری تأثیر دارد . گاهی تخیل منظم و مرتبط و نزدیک بطبیعت و زندگی
 است . از قواعد معینه ای تبعیت می کند و راجع بمواضیع محدودی است و
 گاهی نیز خیال هنرمند هر جا که بخواهد میرود و زمانی غریب و نامأنوس و
 شگفت آور است .

از بسکه جاده های تخیلات عادی را هنرمندان کلاسیک کویده اند ،
 تخیلات غریب و نامأنوس یکی از میانی هنر جدید شده است . هنرمندان برای
 آنکه تکرار و یکنواختی را که دشمن هنر است از بین ببرند دامنه تخیلات را
 بهمه جا کشیده اند . در حقیقت آنچه نظرگاه جدید هنری را در اروپا ایجاد
 میکند همین فرار از تکرار و سعی در ابتکار است . صیادان مضمون بگردن ایران
 نیز فراوان بوده اند . سبك هنری در حقیقت کوششی بود برای یافتن راه نازه ای
 در تخیل شاعرانه . برای صائب این کوشش موفقیت آمیز است ، ولی سبك هنری
 چون نتوانست از بسیاری قیود دیگر شعر فارسی خلاص شود بزودی محدود و
 مبتذل شد .

علمای استتیک تخیل را بردو قسمت کرده اند ، تخیل نسبی که آت را
 Imagina tion egoistique و با Relative میخوانند و تخیل مطلق که آن
 را Imagination dramatique و با Absolue مینامند .
 مقصود از تخیل نسبی یا فردی تخیل هنرمندی است که در کلیه آثار نقاش

روح خود و وصاف احساسات شخصی است و اگر هزاران شخص را در صحنه های هنر خود جاوه گر سازد همه تمايلات و عواطف و احساسات او هستند. این نوع تخیل برای غالب هنرمندان ممکن است. هنر غنائی 'lyrique' اثر این قبیل هنر مندانت ولی تخیل دراماتیک یا مطلق تخیل هنرمند است که میتواند روح دیگران را چنانکه آنها هستند درك کند .

شکسپیر یکی از آن نوایفی است که صدها مخلوق دارد . این مخلوق ها هیچکدام شکسپیر نیستند و هیچکدام بهم شباهت ندارند. احساسات آنها احساسات عمومی و مبتذل و عکس العمل های آنها عکس العمل های معمولی نیست که بذهن هر کسی برسد . آنها خودشان هستند ، هم و اشیل راهم در این ردیف میآورند . تمپ لیکوس Tomblichus در باره این هنرمندان میگوید: خداوند دستشان را میگیرد و در جهان هنر راهنمایی میکند. اینها مانند بلبل عجیب و معجزه گنگرا gongra که باچندین زبان و چندین لحن میخواند ، میتواند العان گوناگون روح های مختلف را بخواند . چنین قدرت خلق و اختراعی برای هر هنرمند دست نمی دهد .

قدرت تخیل بکلی بهوامل مادی زندگی بستگی دارد . هنر مند باید گنجینه عظیم از حوادث ، تجارب و دانشها داشته باشد تاوقتی پرتو بکی از احساساتش از این انبار پهناور میگذرد بسیاری چیز ها را در سیر خود روشن سازد . يك اثر هنری که فاقد تخیل عالی و استثنائی است ارزشی ندارد . البته چگونگی تخیل بطریقه مشاهده و تماشای هنرمند مربوطست .

در اینجا مسئله الهام مطرح میشود . همین نکته است که موجب اشتباه شده و تعریف های غلطی را باعث گردیده . لفظ الهام شاید چیزی مرموز جلوه کند ولی منظور ما از آن چیزی مرموز و ماوراء طبیعی نیست . الهام یا Inspiration بطور کلی آمادگی روح هنرمند برای ایجاد يك قطعه هنری است . هنر مند يك انسان فنی نیست تا هر گاه لازم باشد چیزی را که میداند ایجاد کند . اگر در کشور ما شعراء مقرر می گیرند برای آنست که شعر نمی گویند بلکه نظم می سازند . بنای قوافی و معمار بهورواو زانند . حتی مضامین قالبی هم در دست رس آنهاست .

يك كمند زلف ، يك لعل لب ، يك لیموی پستان ، يك سرو قد ، يك زر گس چشم را در کنار هم میگذارند ، قافیه ها را ردیف میکنند و قالب هارا با زبردستی در کنار هم می چینند و يك غزل عاشقانه تحویل میدهند . عشق هم مصنوعی است . بقول آقای نیما ، شاعری که پدرش در قید حیات بود میگفت: برای اینکه دیوانم کامل باشد خوب است شعری در مرثیه پدرم بگویم . و حال آنکه

ایجاد يك هنرمند واقعی بسته بحساسیت و تخیل اوست . حساسیت و تخیل نیز چیزی نیست که بطور مصنوعی بوجود آید . باید شرایط وجودی آن ظهور کند . اینرا نیز باید دانست که الهام هر کس تابع زندگی اوست . نقاش طبیعت از منظره پرشکوه غروب ملهم میشود ، ولی يك نویسنده روانشناس فقط از دقت در حوادث زندگی و روحیات افراد جامعه الهام میگیرد . الهام بساختن روحی و طرز تفکر اجتماعی هنرمند بستگی دارد . الهامات هنری را میتوان باافزودن دانش و تجارب غنی کرد .

دردقرون وسطی ایجاد يك اثر هنری را حاصل قریحهٔ هنری میدانستند بعقیده آنها قریحه یا Ingegnolo چیزیست که بدون مفاهیم و تصورات و مقولات منطقی قضاوت میکند و سلیقه محصول آنست و از آنجا چنین نتیجه میگیرفتند که چیزی Nesico quid «نمی دانم چه» در هنر وجود دارد که مؤلف زیبایی آنست . در رسم منطق خطوط وجود دارد ولی در نقاشی معجزات رنگ نتیجه اسلوب لفاظی اسکولاستیک است که میگفتند پیخ یعنی ماعنجمه یا آنکه آب در لوله تهی بالا میرود برای آنکه طبیعت از خلاء بیم دارد و یا تریاک دارای خاصیت منومه Vertudormative است و نبات دارای نفس نامیه است !

از آنچه گفته ام نتیجه میگیرم . اثر يك هنرمند محصول بفرنجی است که تابع عوامل زیرین است .

۱- موقع اجتماعی ، تاریخی و طبقاتی ، تربیت اجتماعی و حوادث زندگی خصوصی هنرمند که در ایجاد و اشکال و مضامین آثار هنری تأثیر فوق العاده دارد .

۲- جهان بینی Weltanschauung یعنی تفکر کلی و قضاوت عمومی او در بارهٔ جهان و زندگی . در داخل این جهان بینی است که تخیلات و الهامات هنرمند شکل میگیرد . جهان بینی هنرمند بکلی تابع شرایط زمانی و مکانی و اجتماعی زندگی هنرمند است . لذا باتغییر این شرایط جهان بینی های تازه بوجود میآید و از آن مولودات هنری تازه ای زائیده میشود .

۳- زبانیکه با آن گفتگو میکند . زبان تأثیر فوق العاده در تخیلات هنری دارد . زبان یکی از عوامل مبین هنر دینامیک مانند شعر و درام و موسیقی است . يك هنرمند بانو در افریقا نمیتواند مانند يك هنرمند روسی یا فرانسوی دارای تخیل وسیع باشد . در روانشناسی نوین روشن شده است که تفکر همان گفتگوی نهانی و درونی انسانست . پس هرچه زبان تکامل پیدا کند تفکر دقیق تر و پیچیده تر میشود . محدودیت زبان ما اکنون خود سد شدیدی در مقابل توسعهٔ دامنه فکر و تخیل است . زبان گاهی نقش جباران مستبدی را

در هنری می‌کند و در نزد بیروان سبک یا Stylisme؟ ها فرمانروای مطلق است. گاهی بقدری احساسات هنرمند وسیع است که زبان برای ادای آن عاجز می‌ماند. ملاحظه کنید این شعر Elliot شاعر معروف انگلیسی در Spanish gipsy چه خوب این موضوع را می‌رساند:

«گفته‌ها نورهای شکسته و ناتوانی هستند که بر خاک عظیم ناگفته‌ها افتاده‌اند. وقتی این کلمات محبوب بر روی اقیانوس پهناور آواز مانند چیزهایی تیره و مبهم شناورند.»

۴ — تدابیر و قنون هنری یا تکنیک یکی دیگر از عوامل مؤثر است زبان محدود و قواعد منجمد و قشری ادبی و شعری در این‌ان بدون شك هنرمندان ما را از قدم گذاشتن در بسیاری از جاده‌های هنری باز داشته و قشر الهام شعری ما در آسمانهای بسیاری پرواز نکرده، زیرا قواعد آجازه نمیداده‌است. امروز با آنکه دینامیسم تخیلات هنرمند فن را تحت تأثیر گرفته با این وجود تأثیر فن در هنر هنوز فوق‌العاده زیاد است.

۵ — مطالبات تاریخی عامل مؤثر دیگری است. ایجاد منظومه‌های نادر و منظور و ویس و رامین در شرایط کنونی لزومی ندارد. بقول نکراسوف وقتی خانه می‌سوزد نمیتوان از غنچه لب و ماه عارض صحبت کرد. هنرمند باید مطالبات تاریخ را منعکس سازد و چنین نیز هست.

در قرون وسطی جامعه از هنرمند تملق و بادلقی می‌خواست ولی امروز هدایت و مبارزه می‌طلبد.

بعضی از علماء زیبا شناسی ایجاد هنری را وسیله‌ای میدانند که بدان وسیله هنرمند می‌خواهد بکشمکش‌های درونی خود Conflit mental پاسخ دهد.

محرومیتها، رنجها، ناکامیها و عبرتها یک هنرمند در زندگی می‌گیرد همیشه در روح او کشمکش ایجاد می‌کند، تضادهای زندگی اجتماعی در روح منعکس میشود و او میکوشد که باین تضاد پاسخ دهد. وینشفسکی می‌گوید هنرمند پاتر خود دادنامه‌ای درباره زندگی صادر میکند. این کشمکش روحی در هنرمند دردی ایجاد میکند که آنرا درد جهان یا Weltschmerz می‌نامند. این همان سوز و شوری است که باید در سخن هنرمند وجود داشته باشد. هنرمند پاتر هنری خود که مولود روح و فرزند تخیلات صمیمانه اوست علاقمند است و بسیار دوست میدارد که این فرزند را هر چه خوشتر و برازنده‌تر عرضه کند. این توجه و دلبستگی که آن را Kunstsorge می‌نامند یکی از مختصات هنرمند واقعی است.

در تحت چنین شرائطی اثر هنری ایجاد میشود . بتناسب تفاوتهاییکه در محیط زمانی و مکانی و شرائط زندگی فردی و مطالبات تاریخی و تکامل فن و کیفیت زبان وجود دارد مکاتب مختلفه هنری Ecole بوجود میآید .

در دوره معاصر که دوران صنایع عظیم علوم مشته است ترقیات علوم اجتماعی و روانشناسی همانطور که یکبار دیگر گفتم موجب پیدایش شعور هنری شد . در نتیجه انتقاد و بحث در اطراف مواضع علم استتیک ماهیت هنر برای هنرمند واضح گردید و هنرمند دانست که کیست و چه میکند و چه باید بکند . همین باعث شد که فرمالیسم کلاسیک بانواع و اقسام مکاتب تحلیلی جدید مبدل گردید . در مکتب کلاسیک شکل در درجه اول اهمیت بود . مضامین تنوعی نداشت . در دوران جدید تخیل هنری آغاز جهان گشایی گذاشت و بهمه جادست انداخت . هنر کلاسیک از لحاظ تخیل و احساسات ضعیف بود و ای از لحاظ روانی و سلاست غنی . رمانتیسم که قیامی بود بر ضد همه بدیها و نیکیهای کلاسیسم بنوبه خود دوامی نیاورد و ای میدان جدیدی برای جولان ایجاد کرد . فرمول رمانتیسم عبارت بود از « بیان مستقیم و بلا واسطه عواطف و احساسات بشری » . در کلاسیسم بیان عواطف غیر مستقیم و مع الواسطه است . بقول آقای دکتر خانلری وقتی حافظ باز نشد دعا میکرد « از جفای گل به بلبل سخن میسرود . هنرمند کلاسیک تمام عواطف بشری را میخواست در ضمن چند موضوع و چند داستان مکرر تشریح کند . بحث از زندگی روزانه افرادی عادی و حوادثی کوچک و امثال آن در ادبیات کلاسیک وجود نداشت . موضوع هنر کلیات بود نه جزئیات . از عشق کلی ، جنک کلی ، انسان کلی ، بهار کلی صحبت میکردند ، نه عشق فلان شخص معین و یا بهار فلان نقطه مخصوص . رمانتیسم هنر را میدان تجربه عواطف و روحیات افراد عادی قرار داد ، بعدها مکاتب گوناگونی مانند Verisme و Symbolisme و Réalisme و Sensualisme و Impressionisme و Imagisme و Futurisme و Expressionisme و Style artistique پیدا شد .

هر يك از این مکاتب مبنی بر Vision مخصوص و روش معینی از درك زیبایی هنر اسب .

این نکته را در اینجا ناگفته نگذارم ، که تفاوت کلاسیسم و مکاتب جدید در این نیز هست که در هنر کلاسیک اشیاء هنری و اشیاء غیر هنری *Objet non esthetique* و *Oejet esthetique* وجود داشت . هنرمند کلاسیک هرگز موضوعهای ساده زندگی را مورد توجه قرار نمیداد و حال آنکه مفهوم *Objet esthetique* در هنر جدید بسیار توسعه یافت و ثابت شد که تخیل هنرمند میتواند همه چیز را زیبا کند . در سابق مسئله مضون بکر یکی از مسائل

بسیار عمده بود؛ زیرا در واقع یافتن مضامین بکر در اطراف آن چند چیز محدود . دشوار بود ولی در هنر امروزی بقول ریلکه شاعر آلمانی باید پنجره را باز کرد و بکوچه نگر بست و مضامین تازه یافت .

ادراک هنری

هنرمند در تحت تأثیر هیجاناتی که تخیلات و الهامات او ایجاد میکنند هنر خود را بوجود میآورد . غالباً در موقع ایجاد، هنر هنرمند در چشم او زیباتر از آنچه هست جلوه میکند . چون بین روح او و محصول آن هم آهنگی بسیاری است برای او هنرش سکر آور است . ولی وقتی این شرایط خاص تغییر کرد غالباً هنرمند هنر خود را ناچیز میسند و از آن بیزاری میجوید . موفقیت و عدم موفقیت در ایجاد هنر امر بزرگیست . بعضی هنرمندان دروغین پیدا میشوند که ارزش هنر خود را درك نمیکنند و دچار جنون خود را بزرگ پنداشتن (مگالومانی) هستند . آنها اباطیل و مهملات خود را میستایند و چشم آفرین از دیگران دارند . نقش نقادان از لحاظ معین کردن میزان ارزش هنر بسیار مهم است ولی برخی هنرمندان نیز هستند که ارزش و اعتبار هنر خود را میداندند و چون باخبرند که برای رسیدن بسر حد کمال طی چه راه درازی لازم است هرگز فروتنی را از دست نمیدهند . هنرمند بعضی آنکه محصول هنری خود را ایجاد کرد دیگر از آن جدا میشود و محصول خود را در بازار احساسات دیگران بهعرض فروش میگذازد . نقش مشتریان هنر در باره هنر بسیار است آنها هستند که اثری را بالا میبرند یا پایین میآورند ، وارد میدان یا از میدان بدر میکنند . لذا هنردو بار محصول اجتماع است ، یکبار از لحاظ آفرینندگان و یکبار از لحاظ خواستاران هنر . قضاوت خواستار هنر در باره يك اثر هنری تابع سه چیز است : دانش و آرمان حیاتی و شرایط زندگی اجتماع او .

اگر دانش و آرمان حیاتی و زندگی اجتماعی کسی که هنر را طالب است با آفریننده هنر هم آهنگ باشد، هنر در نزد او ارزش خواهد یافت . يك نفر ماتریالیست از تخیلات عرفانی خوشش نمی آید . یکنفر پوزیتیویست که برای علم و هنر زندگی میکند هنر اکیستنسیالیست را در ردیف هنر های سیاه میداند . زمان نیز خود دارای روحی است ، یعنی می تواند معدل آرمان حیاتی طبقات اجتماعی را گرفت ، و آنرا صفت مشخصه روح زمان دانست . يك اثر هنری از یکجا بالا میرود و در جای دیگر بزمین میخورد . بسیاری از آثار هنری هستند که در آینده بزرگ میشوند ، زیرا از روح مردم آینده صحبت می کنند . با آنکه مواضع هنر بسیار گوناگون است ، ولی محرك اساسی هنرمند برای ایجاد قطعات هنر چند چیز است .

۱ - زیبایی و عشق که ادبیات غنائی از آن زائیده میشود .
 ۲ - رنج و محرومیت که بالنتیجه عصبان از آن زائیده میشود و محصولات آن ادبیات حزن آور و هزل آمیز است .

۳ - بشر دوستی و هر نوع ستایش فضایل که ادبیات و هنر اخلاقی از آن بوجود میآید . زیبایی و عشق یکی از بزرگترین و وسیع ترین موضوعات هنری است . شلی و شکسپیر آنرا از همه موضوعهای هنر بالاتر میدانند ، شلی میگوید از تمام مرمرهای مصفای کوهپائیکه مرکور در آنجا منزل دارد و هرگز قلم حجاری بآنها نرسیده است عشق مصفی تراست . همین پهناوری موضوع عشق است که بفرودبست ها تلقین کرده تا همه مسائل هنری را از لحاظ محرومیت های تناسلی مورد توجه قرار بدهند . فضایل و اخلاقیات نیز یکی از مواضع مهم و وسیع هنری است . میلتن میگوید «تقوی از بهترین سرودها خوش تر و از همه اوزان همه اشعار در همه زبانها و همه زمانها از عصر مدنیست پابلی گرفته تا دوران ماعالی تراست »

هنر در کشور شوروی بیشتر جنبه اجتماعی و مبارزه‌ای پیدا کرده . از مختصات ادبیات شوروی آنست که این یکی از عالی ترین ادبیات بشر دوستی و Philanthropique است . در اینکه هنر روز بروز بیشتر جنبه اجتماعی پیدا میکند در آن تردیدی نیست ، زیرا در اثر تحول جامعه‌ای که براساس تربیت فردی و خود پسنندی است به جامعه‌ایکه براساس تربیت اجتماعی و غیرخواهی Altruisme است جهان بینی هنرمند دیگر خواهد شد و هنر مجرای تازه‌ای پیدا میکند . در اینجا يك بحث پیش میآید که آیا با پیدایش يك جامعه خوشبخت که در آن فقر و رنج و محرومیت های تناسلی و اقتصادی و مظالم اجتماعی وجود نداشته باشد مهمترین محرکین هنری بشر از میان نمی رود . آیا نظام عادلانه آتیه خصم هنرست . باید پاسخ داد که هنر مخلوق تخیل بشر و هدف آن ایجاد لذت استتیک است و تا زمانی که بشری و جهانی هست باقی خواهد ماند . اگر محرومیت منبع الهامات نباشد کار و امید و نشاط منبع الهام خواهد بود . برای يك جامعه که از قبود ستم و تلخی و حرمان رسته ، درك مصائب روح ممکن نیست تالذیذ باشد . برای آن جامعه باید زندگی خود آن جامعه را وصف کرد هنرمند آینده نیز هنرمند است ولی همانطور که بین نقاشی ماتیس عصر ما و میکلا انزعصر رنسانس تفاوت بسیار است ، بین هنر امروزی و هنر آینده نیز تفاوت خواهد بود .

جامعه مترقی آینده مغرب هنر نیست ، بلکه برعکس چون تمام نروت خیره کننده هنر بشری را در اختیار مردم عادی میگذازد و زیباییهای گمنام را بر

انگیخته پایگاه هنر را باز هم بالاتر میبرد، هرگاه اصول بدو تکراری در دنیا بر افتد هنر دیگر خادم این و آن نیست بلکه یکباره بکار تکمیل و تزئین کاخ عالی تمدن خواهد پرداخت. دعوی کسانی که میگویند در يك جامعه بی طبقات که اصل ارزش و کار حکمفرماست هنر ذلیل خواهد شد، يك سفسطه بیبایه است. تمام تخیلات روح بشری در محیط فارغ فردا عالی تراز فضای تاریک امروز خواهد بود.

۳ - نتیجه کلی

با آنکه مطالب ناگفته بسیاری مانده برای مزاحات اختصار بسر نتیجه کلی میروم. برهه ما اعضاء این کنگره و نویسندگان و شعرایی که در این کنگره حضور ندارند فرض است که به اهیت هنر و وظایف هنرمند پی میرویم. در این کنگره بحثهایی شد که همه خام و بی سرانجام ماند. يك روزنامه نویس از روی بیبهری در مقاله خود نوشت که برخی افراد در کنگره نویسندگان پیشنهاد میکنند که وزن و قافیه را از شعر بردارید. اگر این قبیل مطالب را از روی اصرار در ایراد آهت ننوشته باشند بدون شك مطلب را بدفهمیده اند من که خود از هواخواهان تحول ادبی هستم از فرصت و تناسب موضوع استفاده میکنم، برای آنکه عقیده خود را در این مسئله شرح دهم. اگر در مطالبی که من عرض میکنم دقت فرموده باشید حتماً متوجه شده اید که تاجه اندازه هنر بعنوان يك محصول اجتماعی تابع تحولات اجتماع است. درست است که بقول آقای صورتگر هنوز همان خورشید که از پنجره خانقاه سعدی بدررفت تاییده از پنجره اطلاق ما مینابند و حتی پیش از سعدی نیز این چشمه درخشان بر آرامگاه عاد و ثمود نیز تاییده بود ولی انسانیکه این خورشید را می بیند تفاوت کرده است.

بعلاوه بیشتر موضوع هنر زندگی است. هنر باید نقش خود را در راه ایجاد سعادت بشری بازی کند. ما میگوئیم:

۱ - هنرمندان باید بزندگی متوجه باشند و مضامین هنری خود را در آنجا جستجو کنند. غزلهای مصنوعی و قصائد بیروح بتقلید اساتید بزرگ باستان کار هنری نیست. سعدی در زمان خود متجدد بوده و مانند ابو حقیق سغدی و یامعجیک ترمذی شعر نگفته که ماهم بر همان سنت رفتار کنیم! اگر آنرا که از زمان ابوالعباس مروزی و شهید بلخی تا زمان نظامی گنجوی و مولانا جلال الدین مولوی طی شده مابین زمان آنها و زمان ما طی شود خود ترقی شکفت انگیز است ولی آخر ما میخواهیم حتی از این هنرمندان عقب برویم.

آن نخستین کسی که از غالیه مووشگنج گیسو و محراب ابرو و چاه زنگدان صحبت کرد، خلاق مضمون و معنی بود. ما که مکرر میکنیم خلاق نیستیم مامیگوئیم که تقلید کافی است. بیش از يك میلیون غزل گفته شده و معشوق خیالی را با آن غزلیات ستوده اند. دیگر بسمان است. من از آن غزل چیزی حس نمیکنم آقای شهریار در اینجا صحنه عشق بازی کوهستانی را مجسم کردند. این شعر بود. در آن خلافت و آفرینش بود. آقای شهریار مضمون را از زندگی واقعی گرفتند.

۲- مامیگوئیم لجاجت کنید و اوزان و قوافی را بی هیچ علتی بدور اندازید ولی مامیگوئیم مضمون نوین را از زندگی اختیار کنید و اگر دیدید که برای بیان آنها اشکال جامد شعر معمولی بند پای شایستگی قیود را به مقتضای عقل و ذوق سلیم بردارید.

من در گفتار کوتاه خود پس از بیانات جناب آقای حکمت یکبار عرض کردم که شتاب زدگی و دیوانگی نباید کرد. نمیتوان یکمرتبه به صحنه پرید و گمت من میخواهم انقلاب ادبی کنم. انقلاب ادبی شرایط دارد. انقلاب باید متناسب با شرایط محیط باشد. جسارت و ابداع و ابتکار خوب است ولی ناشیکری و هرج و مرج خوب نیست. من با آنکه شعر های نوینی را که در این کنگره خوانده شده از لحاظ جسارتی که در گفتن آنها بکار رفته می پسندم و از لحاظ بسیاری از خامیها و نواقص آن نمی پسندم، ولی چه باید کرد، بالاخره هرابتکار و ابداعی بانقص و جسارت شروع میشود و بکمال مهارت ختم میگردد.

مطلبی که باید در نظر داشته باشیم این است که مقایسه شعر و شعر جدید با شعر و شعر قدیم، اکنون کمی ما را از شعر و شعر جدید زده می کند. علت دو چیز است.

۱- اول آن که شعر و شعر کهن ما نوسیم و بتازه عادت نکرده ایم
۲- شعر و شعر قدیم راه درازی را پیموده تا بکمال خود رسیده و شعر و شعر تازه هنوز طفل رضع بدون پرورشی است. روزی شعر فارسی «غملطان غملطان همی رود تابن گو» بود. سرانجام بآن ادبیات بلند و حیرت انگیز رسید که همه میدانیم.

امروز نیما یا دیگران فقط شروع میکنند. اگر فلسفه این شروع صحیح است پس باید از آن پشتیبانی کرد. فلسفه اینکار اینست: دنیای نو زندگی نو بهتر نو احتیاج دارد. در این حقیقت حرفی نیست. اگر صاحبان قریحه و آشنایان بادی اینرا درک کنند و آنها نیز در این راه قدم بگذارند کار زود تر انجام میگردد. هنوز شکل و زبان شعر نوین نهضت نکرده است. دهخدا و هدایت

و بهروز در اثر زبانی ایجاد کرده‌اند که رنگین و گیرنده و پرمعنی است. اینکار در شعر نشده و انجام آن نیز باین زودبها ممکن نیست. اگر همه ماهمت کنیم جریان تندتر میشود و نتیجه زودتر و بهتر بدست می‌آید.

۴ - مطلب دیگری که میخواستم بگویم اینست که شما هنرمندان باین قرایح سرشار احتیاج دارید گنجینه ذهن خودتانرا انباشته و پر کنید. هر قدر که شما دارای نبوغ ادبی باشید نمیتوانید خود را از اکتساب محصولات نبوغ بزرگان بی‌نیاز بدانید. باید شعرا و نویسندگان ما با شتاب و حرص و ولع بخوانند. این تحصیل بی‌پولای اولای نبوغ هنری شما صورتی میدهد که صورت کامل و جمیل است. باید شاهکار هارا ترجمه کرد ولی نه بآن نحو رسوا که تا کنون شد. باید تئاتر، نقاشی، حجاری و درام و این کشور پیشرفت کند تا الهامات شاعرانه فاضلتر و اصیلتر بشود. بانوان و آقایان که در این کنگره حضور دارند وادیات خارج آشنا هستند متوجه صحت عرایض من می باشند ما که طرفدار تحول ادبی هستیم سقوط و انحطاط آنها نمیخواهیم، ما میخواهیم که نوشته وادب از این زندان تاریک بیرون آمده در باغ دلگشا تری تنزه و تفرج کند. حالا اگر کسانی هستند که میخواهند از این مسئله نیز استفاده تبلیغاتی کنند امری است علیحده ولی بهر جهت این نکته در خور تعمق است آقایان بار دیگر میگویم: من اطمینان دارم که بزودی روزی خواهد رسید که ادبیات فارسی گوهر های گرانبهائی بخزانة پرفروغ ادبیات جهان نثار کند نبوغ و ذوق ایرانی در اجتماع آزاد و کشور آباد فردا تجدید خواهد شد و خورشید های خیره کننده‌ای در آسمان بیکرانه هنر خلق خواهد کرد.



تلگراف اتحادیه نویسندگان تاجیکستان

در آخرین ساعات روز سه شنبه یازدهم تیر پس از پایان سخن رانی آقای احسان طبری، آقای کریم کشاورز دو تلگرافی را که از طرف اتحادیه نویسندگان تاجیکستان و اتحادیه نویسندگان ازبکستان مخابره شده بود قرائت کردند.

هیئت رئیسه کنگره نویسندگان ایران

درد صمیمانه و دوستانه خود را بادیات ایران میفرستیم. نویسندگان و مردم تاجیکستان که بر اثر انقلاب کبیر اکبر زندگی از سر گرفته و در طریق آزادی و حیات نوین قدم نهاده اند، با خشنودی و با قلب عملیانه موفقیت آمیز و نیروهای مترقی فرهنگی ایران که بنفع دموکراسی و ترقی صورت میگیرد میباشند تاجیکان و ایرانیان بایکدیگر قرابت تاریخی دارند و سن فرهنگی و تاریخی آنان در گذشته یکی بوده است و بارها مشترکاً بر ضد نیروهای اهریمنی و مظلوم یگانگان مبارزه کرده اند.

ملتین ما که در گذشته آنهمه بایکدیگر نزدیک بودند در طی قرون متبادیه یکجا در زمینه دانش و فرهنگ با بداع پرداخته و نویسندگان و علمای مشترکی بجهان علم و ادب دادند. فردوسی و سعدی و ابوعلی سینا و حافظ و خیام و بسیاری از فضلاء بزرگ دیگر نه تنها مایه افتخار ایرانیان میباشند بلکه تاجیکان نیز از آنان برخود میبایند.

موجب کمال مسرت است که در طی سالهای اخیر و مبارزه با بربریت فاشیزم پر خاشخو نیز ملتین ما دوست بوده اند. فاشیزم آلمان نه تنها دشمن ملل اتحاد شوروی بود بلکه بامردم ایران نیز خصومت میورزید.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بار اصلی جنگ را بدوش کشید و در امر قلع و قمع امپریالیسم فاشیست آلمان و دست نشاندگان آن نقش قاطع را بازی کرد، مردم تاجیکستان بر خود میبایند که عضو متساوی الحقوق این اتحاد بزرگ بوده و در پیروزی مشترک کشور های آزاد بخواه و دموکرات سهمیم بوده اند.

ما از کامیابیهای نهضت دموکراسی در ایران که نویسندگان آت با فعالیت شرکت میجویند مسروریم و از توسعه روز افزون مودت بین اتحاد شوروی و ایران خشنود میباشیم. اطمینان داریم که روابط فرهنگی بین تاجیکستان

و ایران که شالوده آن در زمان حنك ريخته شده در عهد صلح و آرامش نیز با موفقیت نامی توسعه یابد .

آرزو مندیم که نویسندگان مرفی ایران در کار پرافتخار مبارزه به خاطر ترفی و خیر خلق و دموکراسی و پیکار با ارتجاع و بقایای فاشیزم موفق و کامیاب گردند .

امیدواریم کنگره شما با موفقیت پایان یابد .

رئیس اتحادیه نویسندگان تاجیکستان

الغ زاده

تلگراف اتحادیه نویسندگان ازبکستان

اتحادیه نویسندگان شوروی ازبکستان تبریکات صمیمانه خود را بکنگره نویسندگان ملت دوست ایران تقدیم میدارد .

فرهنگ ملتین ازبک و ایران از عهد باستان دارای مناسبات نزدیک و تأثیر متقابل بوده است .

مردم ازبکستان آثار جاویدان فردوسی و خیام و سعدی و حافظ را که از ذخایر بی نظیر ادبیات جهانی بشمار میرود دوست میدارند و ارزش مینهند دانشمندان بزرگ ازبک خدمات برجسته ای به عالم کرده و فرهنگ ازبکستان و ایران را غنی ساختند .

متفکرین و شاعرانی مانند علی شیر نوائی و عبدالرحمن جامی دوست صمیمی یکدیگر بودند و مشترکا فرهنگ مرفی را که خادم خلق بود بوجود آوردند .

سنن دوستی و خدمت خلق را ما حفظ کرده و اصل مبنای ترفی می شماریم .

بیانید در این عهد نیز از سنن هالیه متابعت کرده دست بدست داده و ادبیات و فرهنگ ملی که منادی آزادی و استقلال و دموکراسی بوده و بهترین ایده آلها و آرزوی پشتر تر قیخواه را منعکس نماید بوجود آوریم .

ما ایمان استوار داریم که کنگره در تحکیم مبنای دوستی دانشمندان و فرهنگیان ایران و اتحاد شوروی موثر خواهد بود .

موفقیت کامل کنگره را در کار پربرکتی که در پیش دارد آرزو مندیم رئیس اتحادیه نویسندگان شوروی ازبکستان

آکادمیسین آبیگ .

ادبیات شوروی

علاوه بر آن چه در برنامه پیش بینی شده بود، روز چهارشنبه ۱۲ تیرماه نیز به سخنرانی هائی درباره ادبیات شوروی اختصاص یافت.

پس از آنکه جناب آقای بهارچله را افتتاح کردند ابتدا آقای داداش زاده نماینده آذربایجان شوروی که شرح مختصر زندگانشان ذیلا درج میگردد، سخنرانی کردند.

« من در سال ۱۹۱۴ در شهر بافک که به درخانواده کارگر عادی بدینا آمدم. تحصیلات متوسطه و عالی را در دوره حکومت شوروی تسوده ام. دانشکده زبانهای شرقی دانشگاه دولتی آذربایجان را پایان رسانده ام. از سال ۱۹۳۲ تا کنون دانشیار ادبیات روسی و آذربایجانی دانشگاه هستم.

از سال ۱۹۲۹ بنویسندگی شروع کرده، اشعاری سروده و داستان هائی نوشته ام. از کلاسیک های روسی و اروپائی هم مقداری ترجمه نموده ام.

« دون کیشوت »

سرواتس، « جنگ و صلح »
ل. ن. تالستوی، داستانهای
چغوف و ماکسیم گورکی
را بزبان آذربایجانی ترجمه
کرده ام. در حال حاضر فقط
به تحقیق و تتبع در ادبیات و
انتقاد اشتغال دارم.

تا حال آناری درباره

مایا کورفسکی شاعر روس
شوروی، و تأثیر الهاماتهای
منظوم کریلوف در ادبیات
آذربایجان و ابداع او بشکار
ماکسیم گورکی و غلابف
ادبیات معاصر منتشر ساخته ام.
کتاب جدید من تحت عنوان
« ادبیات وزندگی » نیز در
چاپ است. چند کتاب درسی
کلاسی دارم و یکی ادبیات



برای کلاس دهم مدارس متوسط است .
 در روز گارچنگ میهنی با اتفاق کارمندان علمی انستیتوی ادبیات
 بنام نظامی وابسته بفرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی
 آذربایجان که خود من متصدی آن بودم دو جلد کتاب بزرگ درباره
 « تاریخ مختصر ادبیات آذربایجان » که حاوی تاریخ ادبیات این
 جمهوری از قدیمترین ازمه تا عصر حاضر است نوشته انتشار داده ام .
 حالاهم علاوه بر تصدی کارهای علمی و تحقیقاتی آن انستیتو شخصاً مشغول
 تحقیق مهمی راجع به طبیع خلاق بزرگترین نویسنده در امانتورک
 (نمایشنامه نویس) ما ، جعفر جبارلی که در سال ۱۹۳۶ در گذشته است
 می باشم ، در همانحال مدیر مجله ادبی « انقلاب و مدنیت » ارگان ماهیانه
 شورای اتحادیه نویسندگان آذربایجان هستم . در قبال فعالیت موفقیت آمیز
 ادبی خود بدریافت نشان و مدالهای سرافراز شده ام .
 عربیت من بتهران بانفساق سایر نمایندگانیکه در نخستین
 کنفره نویسندگان ایران شرکت کرده اند از وقایع مهم زندگی من
 شمرده میشود ، زیرا سعادت بامن یاری کرده است که از نزدیک باندن
 و فرهنگ ملت پرافتخار ایران آشنا شده و موقعیت هائیرا که این ملت
 در عالم ادب احراز کرده و من فقط در آن مطالعه از بعضی از آنها اطلاع
 داشته ام ، مشاهده کنم »

محمد عارف داداش زاده

سخن رانی آقای داداش زاده

بانوان و آقایان محترم

اجازه بدهید بنام نویسندگان و روشنفکران آذربایجان شوروی اولین
 کنفره نویسندگان ایران را تبریک گویم و سلام برادرانه ملت آذربایجان را
 بشما برسانم .

ملت ایران که دارای تمدن بزرگ و کهن است بتاریخ بشری استادان سخن ،
 شعرای جاویدان و حکما و هنرمندان عالی مقام بخشیده و واسطه ای برای پیشرفت
 ادبیات در عالم شده است .

از این منبع شعر و صنعت مردم آذربایجان نیز همیشه بهره مند بوده و
 آثار سخن وران ایرانرا مردم آذربایجان از حفظ داشته اند

روز جشن هزارمین سال تولد فردوسی در باکو واقعاً شکل عید بزرگ
 ملی و اجتماعی بخود گرفته بود .
 همه زیادی از شعرای بنام کشور ما بترجمه اشعار شاهنامه و رباعیات

خیام و بوستان سعدی و غزل‌های حافظ پرداخته‌اند.

زبان ملت ایران نیز بزبان مابسیار نزدیکست. بسیاری از گویندگان نایفه آذربایجان شوروی آثار خود را باین زبان نوشته‌اند. ارتباط مابین ادبیات آذربایجان شوروی و ملت ایران از زمانهای بسیار قدیم آغاز شده و متفکرین بزرگ و علماء و فضلاء هر دو ملت برای بیداری ملل شرق و پیشرفت فرهنگ آنها کوشش فراوان کرده و فکر انسان دوستی را انتشار داده‌اند.

اولین فیلسوف مانریالیست و نمایشنامه‌نویس آذربایجان شوروی میرزا فتحعلی آخوندوف تنها بملت آذربایجان تعلق ندارد، وی در راه ترقی ملل شرق و مردم ایران از هیچگونه فداکاری خودداری ننکرده است. منبع الهام میرزا فتحعلی آخوندوف ادبیات و تمدن ملت بزرگ روس بود و او برای نخستین بار سبک و شیوه ادبیات و تئاتر و در امنویسی اروپائی را در کشور ما رواج داد. اثر معروف وی با اسم «نامهای شهزاده هندی کمال الدوله بجلال الدوله شاهزاده ایران» اولین اثر مترقی است که در آن مبارزه قطعی با فئودالیسم و استبداد بیان شده است.

عباسقلی آقا باکیخانوف، میرزا فتحعلی، جلیل محمدقلی زاده اولین دسته ادبای انقلابی و دموکرات را تشکیل میدهند که در راه توده‌ای ساختن ادبیات کارهای مهمی انجام داده و بلاشک نداهای آنها در قلوب ترقیخواهان ایران تأثیر کرده است.

کنگره شما که هفت روز است شروع بکار نموده اهمیت تاریخی و اجتماعی بزرگی دارد. اقدام شما در قسمت توسعه و تکمیل ادبیات معاصر و اشاعه افکار بلند و دموکراتیک شایان تحسین و تمجید است.

سخنرانیهای پرمعنی که در این مجلس ایراد گردید و مضامین قیمتی و پرمعنی که اینجا گفته شد نشان میدهد که ملت ایران از تحصیل طرق و متودهای جدید ادبی لحظه‌ای هم باز نمانده بلکه میکوشد که از موفقیت‌های ادبی تمام دنیا و بویژه اروپا و روسیه شوروی حد اکثر بهره را حاصل نموده راههای جدیدی در عالم نویسندگی و تجدیدی که بدون آن توسعه و ترقی ادبیات غیرممکن است کشف کند.

نویسندگان و روشنفکران آذربایجان شوروی از ترقی ادبیات معاصر ایران بسیار خوشحال میشوند و در هر قدم آنها بدقت مطالعه میکنند. پس از برگشت بپاکو موقعیکه شنیده‌ها و اندوخته‌های این مجلس را خواهم گفت نویسندگان آنجا بیشتر شاد خواهند شد.

بانوان و آقایان محترم - ادبیات بیش از سایر شئون فرهنگی بین المللی است

بواسطه ادبیات ملتی میتواند روح و استعداد و ممنویات ملت دیگر را بفهمد. بواسطه ادبیات ملتی از کیفیت حیات و زندگی و مدنیت و عواطف و افکار ملت دیگر باخبر میشود.

بوسیله ادبیاتست که دل‌های مردم بهمدیگر راه پیدا نموده و یکدیگر را چنانکه لازمست میشناسند

رفیق استالین کاملاً درست گفته است که «نویسندگان مهندسين قلوب

مردمند» *

در سال‌های مبارزه بااھرین فاشیزم ما به قدرت بزرگ ادبیات بیشتر اعتقاد پیدا کردیم *

ادبیات ملت شوروی مبلغ بزرگی برای آزاد یخواهی و صلح‌جویی و دوستی بشریت بود و با ابراز اندیشه‌های بلند و ارجمند انسانیت افکار درون‌کی و ضد انسانی فاشیزم را از بین برد *

در سایه فرهنگ مترقی ملت روس امروز علم و ادبیات در آذربایجان شوروی به‌وقفیت عالی بزرگی نائل شده است و در نتیجه دوستی حقیقی بین ملت‌ها و احترام متقابل و حسن تفاهم، ادبیات آذربایجان در حقیقت تبدیل بادیات توده مردم شده و ترجمان عواطف و افکار ملت گردیده است.

ادبیات نیروی بزرگی است و روی پرچم بی‌آلایش و صاف آن کلمات هریت و انسانیت نوشته شده است و پرچم ادبیاتی که بنوع دوستی و دموکراسی خدمت میکند هر لحظه در فضای بلندتری باهتزاز درمی‌آید *

ادبیات ایران هم در حقیقت چنین است و آینده آن چون گذشته‌اش مقام بزرگی خواهد داشت. زیرا این پرچم در دست‌های توانا قرار گرفته. ما اطمینان داریم که ادبای آزاد یخواه ایران با علاقه فراوانی که بادیات معاصر دارند خواهند توانست که ادبیات امروز ایران را بسرحد کمال رسانند و در این کار مقدس و پرافتخار ملت دوست و همسایه قدیمی این کشور، مردم آذربایجان شوروی همیشه خیرخواه ایران بوده و خواهند بود *



سخنرانی آقای سورکف

سپس آقای الکساندر شورکف، نویسنده شوروی و مدیر مجله «گائیوک» و عضو هیئت تحریریه «روزنامه ادبی» (لیتراتور ناها گازتا) پشت تریبون آمدند و درباره ادبیات شوروی صحبت کردند. اینک شرح زندگانی الکساندر سورکف که توسط خود او نوشته شده است:

شرح حال الکسی سورکف بقلم خود او

من درست در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم متولد شده‌ام و جزو آن لسل مردم روسیه هستم، که شش جنگ بزرگ و کوچک و سه انقلاب عظیم برای آنها مقدر شده بود.

پسر بچه دوازده ساله روستائی بودم که احتیاج مرا خانه بدوش کرد و پشور یترز بورك آواره ساخت و وادارم نمود که مستقل زندگی کنم. من هم یاد و مفازه بوده‌ام، هم نجار، هم زینکو گراف بوده‌ام، هم ترازو دار بندر و هم زارع و دوچار جنگ سرباز بوده‌ام. من درس کمال، حرفه نویسندگی اختیار کرده‌ام. باز هم درس کمال، در موفیکه مولف کتاب منظومی بسودم،



تحصیلات عالی خود را در دانشکده استادی سرخ در شب تاریخی ادبیات روسیه پایان رساندم.

جوان هیجده ساله ای بودم که سرپا ز شدم ، و از همان زمان خود را موظف دانستم که مبارزه با جوروستم را در اشعار خود ستوده و سمادت و خشنودی مردم را در روی زمین موضوع اصلی اشعار خود قرار دهم . من چون از مردمی بودم که باز حتم طاقات فرسان خشکی بدست می آورند از جزئیات زندگی ، افکار ، آرزو و امیدهای آنان اطلاع دارم . من اشعار مرا برای آنها و زاجع به آنها میسروده ام و میسرایم اولین کتاب اشعار من در سال ۱۹۳۰ چاپ و نشر شده است . بعد از آن از راه دوا بر مختلف نشر کتب ۲۶ جلد مجموعه اشعار و دو مجموعه آثار منثور من بچاپ رسیده است . تعداد کل نسخ این کتاب ها از یک میلیون و نیم جلد تجاوز میکند .

من هیچوقت تنها با دبیات اشتغال نوزیده ام . بیش از پانزده سال است که بکارهای مدیری روزنامه ها ، مجلات ، ادارات نشر کتب اشتغال دارم . گذشته از اشعار ، مقالات انتقادی و تاریخی - ادبی ، گاهی هم ترمینوایسم (اغلب این آثار تشریح و تفسیر است) . برای اشعار من چند صد آهنگ موسیقی تصنیف کرده اند . بعضی از اشعار من بین مردم شایع شده و آنرا میخوانند . در زندگانی متشادی من در مقام مدیری روزنامه ، دو سال و نیم آن فراموش شدنی نیست ، آنهم سالها بیست که من در اداره مجله مخصوص ادبیان جوان موسوم به «درس ادبی» معاون ما کسیم - کور کی بودم . اکنون در روزنامه ادبی و مجله «آگاد نیوک» را اداره میکنم و عضو هیئت تحریریه مجله «دنیای نو» هستم .

برنده جایزه استالین

آلکسی - سورکف

۶/ ژوئیه/ ۱۹۴۶

سخن رانی آقای الکساندر سورکف

همکاران محترم :

وظیفه دشوار و پرافتخاری نصیب من شده است . وظیفه من اینست که باختصار در باره ادبیات کشور خود صحبت کنم . وظیفه من مشکل است ، زیرا در باره نویسندگان و کتبی صحبت خواهم کرد ، که بسیاری از آنها را شما بعلمت اینکه آثارمان بزبانهای یکدیگر ترجمه نشده ، نمی شناسید . وظیفه من مشکل است ، برای اینکه در باره ادبیاتی حرف خواهم زد ، که دارای سه هزار نفر ادیب است ، که بچهل زبان ملت های خود میگویند و مینویسند و هر یک از این ادبیات ملی دارای سنن خاص ، و تاریخ خاصی میباشد که اغلب بچندین صد سال و حتی هزاران سال میرسد .

وظیفه من مشکل است، زیرا درباره ادبیاتی سخن میگویم که تفاوت زیادی با ادبیات میهن شما و ادبیات باختر و خاور دارد.

با علم باین مشکلات، من هدف کوچکی در نظر میگیرم و باختصار حکایت میکنم که چگونه ادبیات ما بوجود آمده و چگونه رشد و ترقی کرده، زندگی اجتماعی ادیبان ما چگونه است و آنها در چه محیط اجتماعی زیست می کنند، و چگونه نویسندگان مادر فعالیت دلیرانه ملت شوروی که در مقابل حملات فاشیسم مردانه مقاومت کرد و جنگ برق آسارا متوقف ساخت و فرهنگ و مدنیت تمام جهانپانرا رهایی بخشید، شرکت میکنند.

طبق قانون توارث، ماسن عظیم ادبیات کلاسیک مللی خود و در درجه اول، گویندگان و نویسندگان روسرا که آثار آنان الی الابد وارد گنجینه بریهایی ادبیات جهانی شده است گرامی داشته و راهی را که آنها پیسوده اند ادامه می دهیم.

ما ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ را روز تولد ادبیات شوروی میدانیم و آن تاریخی است که زحمتکشان در امپراطوری سابق روسیه زمام مهام و سرنوشت مملکت را بدست گرفتند.

پایه گزار و مؤسس و جمع آورنده قوای ادبی و مشوق ادبیات ماما کسیم گورکی بود که تمام نویسندگان شوروی، بهر زبانیکه آثار خود را مینویسند نام او را محترم می شمارند.

ادبیات جوان ما با قبول سنن و تجربیات نویسندگان گذشته هم از قوای بهترین و شرافتمند ترین نویسندگان قبل از انقلاب بهره ور شده است و هم از نیروی جوانان با استعداد نسل جدید.

تغییر مبانی زندگی ملت طبق اصول سوسیالیستی امریست که بازندگی شخصی هریک از نویسندگان شوروی ارتباط دارد.

یوسف استالین رهبر بزرگ ملت ما، در یکی از مباحثه های خود با نویسندگان، ادبا را، «مهندسین روح انسانی» نامید.

ما با افتخار و توجه با اهمیت مسئولیت این لقب را پذیرفتیم و میدانیم این افتخار نویسنده را موظف میدارد در تربیت اراده و شخصیت و روح انسان شوروی که بانی جهان نوین است تمام استعداد خود را صرف کند.

هزاران کتاب شعر، حکایت، داستان و نمایشنامه در مدت ۲۸ سال که از عمر ادبیات شوروی میگذرد در کشور ما منتشر شده است هر کتابی عالم خاصی است. هر نویسنده - عامل سرنوشت خاصی است که تکرار شدنی نیست. من در ضمن

گفتگو درباره ترقی و تکامل ادبیات شوروی از میان کتابهای بیشمار و نویسنده‌گان زنده، آشنائی را انتخاب خواهم نمود که بوسیله آنها بتوانم بکاملترین وجهی کیفیت جریانهای کلی را که در این سنوات در ادبیات مأمور بوده است برای شما تشریح نمایم *

مبارزه مسلح ملت باقوای ارتجاع موجب طغیان احساسات میلیون‌ها مردم ساده دل شد و آنها را وادار ساخت که در مدح انقلاب استعداد خود را آزمایش کنند.

در نخستین گام هائیکه در راه تکامل ادبیات برداشته میشد، تسلط این قوای عظیم طبیعت انقلابی که قیدها را گسسته بود مشهود بود. در آزمائش هدفهای آینده نهضت ملی برای همه نویسندگانیکه شرافتمندانه نظم نوین را اصلاح ملت تشخیص داده بودند، مفهوم نبود.

آلکساندر - بلوک بهترین غزل‌سرای ادبیات روس در آغاز همین سده وقایع انقلاب را با دو اثر جالب استقبال نمود که یکی موسوم به «اسکیت‌ها» و دیگری منظومه «دوازده تن» است. در قطعه «اسکیت‌ها» جنبش دانسته و انقلابی ملت مانند هجوم اسکیت‌ها یعنی «آسیائی‌ها» که چشمان مورب و حریصی داشتند، جلوه گر شده است که میخواستند با خون وحشی و جوان خود خون فرتوت و فاسد تمدن محکوم به فناء غرب را تجدید و احیاء نمایند. در منظومه «دوازده تن» شاعر توفان تطهیرکننده را درود و تهنیت فرستاده و نمایندگان ملتی که بقیام و شورش متوسل شده‌اند بشکل «دوازده تن حواریون مسیح» یعنی سربازان گارد سرخ درآمده‌اند و عیسی مسیح «متوج به اکللی از گل‌های سرخ» بر بال‌های توفان نشسته و آنان را تقدیس میکند مضامینی نظیر آنچه در «اسکیت‌ها» پرورانده شده بود، در بعضی از آثار والدری بر بوسوف و شاعران دیگر مکتب قدیم نیز انعکاس یافت.

نویسنده‌گانی که کمی بیشتر بعق و اهمیت وقایع تاریخی پی برده بودند، در آن ایام انقلاب رامانند طغیان خود سران‌ای تصور و تصویر میکردند. حتی ولادیمیر - مایاکوفسکی شاعر، که بیش از هر کس با اهمیت تاریخی و قایم پی برده بود در این سالها منظومه معروف خود موسوم به «صد و پنجاه میلیون» را مینوشت و در آن ملتی که در برابر ارتجاع جهانی مقاومت و مبارزه مینمود بشکل سبولیک ایوان، پهلوان داستانی توده ملت مجسم گردید بود.

دو کتاب نفیس آلکساندر - سرافیموویچ موسوم به «سیل آهنین» که بلافاصله پس از جنگهای داخلی نوشته شده است، اردو کشی دلاورانه ارتش تامان و نبرد های مدهش آنها با افراد گارد سفید، و عبور از بیابانهای سوزان حاج

طرخان، قوی و مبالغه آمیز مانند سیل آهنین توده مردم جلوه گر شده و بر فراز آنها سایه های شخصیت های برجسته رهبران مشاهده میشود.

در کتاب بسیار عالی الکساندر - مالشکین موسوم «ب سقوط دائره» نیز سربازان سرخ ارتش فروزنه در حین یورش و حمله به یاره کوپ آخرین مواضع افراد گارد سفید را متصرف شده آنانرا بی مهابا با آبهای شور سیواش میریزند. ولی حتی این کتابها هم منادی رشد و ترقی بعدی ادبیات ما بودند. اندکی بعد کتاب دیبیتری فورمانوف بنام «چاپایف» که در تمام جهان شهرت یافت نشر گردید. (این کتاب ماخذ فیلم «چاپایف» شد، که مایه هباهات صنعت سینمایی ماست).

در این کتاب فورمانوف حکایت میکند که چگونه طبیعت انقلابی و بی نقشه و اسبلی چاپایف، سرکرده دسته ای از چریکها تحت تأثیر نیک و رهبری حزبی بمنظور هدف دانسته بشوینکی یکی از سرداران نامی تبدیل میگردد که شهرت افسانه ای کسب کرده است.

همین موضوع، یعنی تبدیل جنبش طبیعی توده های انقلابی بهضحتی که هدف آن بناوی ریزی تاریخ نوین باشد در کتاب بسیار عالی فاده یف موسوم به «انهدام» پرورنده شده است. این کتاب در سال ۱۹۲۷ منتشر شد و تأثیر عمیقی در تکامل نشر مداشت.

فاده یف در ضمن تشریح کار و روزگار يك دسته از چریکها، که با متجاوزین پیگانه و افراد سفید (ضد انقلابی) در جنگلهای تاریک و نیمه باطلاقی سواحل شرق اقصی مبارزه میکردند، مارا باحالات روحی و علل فدا کاریهای آنها آشنا میسازد.

نویسنده نیکالای - آستروفسکی که در جوانی در گذشت نیز کتاب خود را که مورد علاقه تمام مردم شوروی است وقف انجام این وظیفه نموده و روحیه این انسان نوین و بانی زندگانی جدید و موجبات و محرکات اعمال او را تصویر کرده و جانفشانی و دلیری و عشق و ایسان بی پایان او به زندگی و به مردم را مجسم می نماید.

کتابهای زیادی نظیر آنچه ذکر نمودم توسط ادبا و نشر نویسندگان نوشته شده است.

يك نسل مردم شوروی که در جنگ با تحمل مصائب غیر قابل تصور به پیروزی نائل شدند با این کتابها پرورش یافته بودند.

دهقان کشور ما در سالهای انقلاب راه پیچیده ای را طی کرده است. ابتدا مالک خصوصی تکه زمین کوچکی بود و بآن علاقه داشت و بعد این علاقه

تبدیل به شوق ایجاد مزارع اشتراکی گردید . جای تعجب نیست که بسیاری از بهترین نویسندگان ما کتابهای خود را بتصویر دهقانان زمان انقلاب اختصاص داده‌اند .

میخائیل - شولوخوف نویسنده نامی در صفحات رمان معروف « دون آرام » ، باتصویر گریگوری - مهله خوف نشان داده است که دهقانان مایه راه پر زحمت و پریچ و خمی را پیوده‌اند .

شولوخوف در رومان دیگر خود موسوم به « زمین آباد شده » نشان می‌دهد که چگونه همبازپهای مهله خوف قهرمان عمده کتاب « دون آرام » و فرزندان همسالان او در سالهاییکه دهقانان دست بکار اشتراکی کردن مزارع شده بودند بازمی‌راسخ گامهای بلندی بسوی زندگی جدید برمیداشتند .

بسیاری از تألیفات نویسندگان ما که در ده ساله دوم این سده برشته تحریر درآمده‌ما را بازندگانی روحی روشنفکران که در آن ایام روابط خود را با اوضاع و احوال جدید مشخص می‌باختند آشنا می‌سازد .

مهمترین اثر آلکسی - تالستوی بنام « سرگشتگی جانگذار » باینموضوع اختصاص دارد .

روشنفکران موضوع را باخود اینطور طرح میکردند : « من و انقلاب » ولی زندگانی با آنان تلقین میکرد : « من هم در انقلاب » . هنگامیکه روشنفکران جواب پرسشهای خویش را در زندگانی یافتند مسئله تعیین وضعیت آنان از بین رفت . در ادبیات و آثار ده ساله دوره سوم این سده روشن فکران قهرمان مقام خود را در ردیف سایر قهرمانان و بانیان اساس نوین احراز کردند .

در سنوات بعد از ختم جنگهای داخلی ، ملت ما برترمیم خرابیهای جنگ پرداخته ، در مدت بیش از ده سال اقتصادیات خود را تغییر میداد ، و کشور نیمه فلاحتی عقب مانده را مبدل به یکی از توانا ترین ممالک و دولتهای صنعتی دنیا مینمود .

این عمل در تاریخ بشریت سابقه و نظیر ندارد . کارخانههای عظیم و شهرهای جدید بوجود می‌آمد . اراضی بی برکت و ناچیز ذارعین بمزارع معظم اشتراکی تبدیل میگردد که بوسیله تراکتور هاشخم و شیار میشد . و درین ضمن شخصیت خود بانیان این اساس هم تغییر ماهیت میداد .

عادات چندین صد ساله ، اعتقادات ، آداب ، اصول اخلاقی مردم ازین عوض میشد . روحیه انسانی که مالک کشور خود و سازنده سر نوشت خویش بود ، انسانی که بر قانون دهشتناک دنیای کهنه که می‌گویند

« انسان برای انسان ، مانند گرسنگی است » فایده گردیده بود تغییر می کرد. فرمول جدید زندگانی مشترک که « انسان ، دوست انسان است » به وجود می آمد .

روابطی ایجاد میشد که با استقرار آن بشری که راه سعادت میبایست حائل آفتاب سایر مردم نمیشود .

در این سنوات آن مزایای اخلاقی مردم شوروی بوجود آمد ، که توانست در جنگ عظیم محال را ممکن و تحمل ناپذیر را تحمل پذیر نماید .

مردمیکه قادر بجایگزینی و از خود گذشتگی نباشند ، نمیتوانند مقام عظیمی که در خور ملل بزرگ است احراز نمایند .

کسانی که نتوانند منافع شخصی را فدای منافع عمومی نمایند ، نمی توانند کانون نیاکان خود را از تهاجم ستمگران برده پروم خارجی حفظ کنند . ملل اتحاد شوروی وحدت اخلاقی و سیاسی بینظیر و ایستادگی دلاورانه در مبارزه با فاشیسم بدینا نشان دادند . زیرا افراد شوروی در ضمن اینکه کار های بزرگی انجام می دادند این حس را در خود پرورانده بودند که فرد فرد آنها مسئول سرنوشت تمام کشور خود هستند . این افراد فدا کاری و از خود گذشتگی آموخته بودند و ایمان قطعی داشتند که امر آن ها بحق و قضا ناپذیر است .

کتابهای نویسندگان شوروی ، بهر زبانیکه نوشته شده باشد تاریخ زنده تغییر ماهیت انسان شوروی است .

خود زندگی نویسندگان شوروی را وادار میکرد برای تحصیل مواد و منابع جدید در جستجوی اشکال جدید بیان ، و طرق جدید درک زندگی ، و زبان تازه برآیند .

ما سنت ره تالیسم انتقادی را از متقدمین بارث برده بودیم . آن سنن در سالهایی بوجود آمده بود که هر فرد مترقی و طرفدار تکامل ممکن نبود بارزیم دولتی وقت مخالف نباشد ، ولی دیگر ما نمیتوانستیم کاملاً بدون نظر انتقادی آن سنن را بپذیریم .

رژیم اجتماعی جدیدی که در کشور ما استقرار یافته مبین منافع اکثریت ملت بوده و هست . جامعه ما بقصد وصول به هدف نهائی خود با بسیاری از بقایای خرافات سابق که هنوز در روحیه مردم باقی است مبارزه میکند و بر آن فایق میگردد . انتقاد از این خرافات ، طرد آنچه مانع پیشرفت باشد ، وظیفه حتمی و مقدس ادبیات است .

ولی وظیفه ای که ادبیات ما را گذار شده تا همینجا خاتمه نمیپذیرد و بهیچ وجه تضادی بین هدف اساسی آن و دور ترین آرزوهای بشریت درباره آزادی فردی و کمال سعادت وجود ندارد .

روش ما در ادبیات باید جنبه اثبات و تأیید داشته باشد نه جنبه انتقاد و این درسی است که ما از زندگانی گرفته ایم. مادرعین حالیکه در مقابل حقایق زندگی رئالیست های باایمانی هستیم ، آثاری بوجود می آوریم که در آفت سرود پیروزی آینده خوانده میشود . تفاوت ادبیات ما با سایر ادبیات معاصر دنیا همین است .

ما این خاصیت ادبیات را متود رئالیسم سوسیالیستی نامیده ایم ، و هر يك از نویسنده ها برای احاطه بر آن راهی را که خود پیدا کرده اند می پیمایند

منابع ابداع ادبیات شوروی

در باختر در محافل دشمنان کشور مامیکوشند افتراهایی بجامعه جدید ادبیات جوان مایزنند . انها میگویند که در کشور ما استبداد معنوی برقرار است و ما میخواهیم دیواری دور کشور خود بکشیم و احتیاجی بسنن و میراث معنوی سایر کشورهای جهان نداریم . این بهتان که سالهای زیادی است منظمآ تکرار میشود گاهی در افکار اشخاص بی اطلاع تأثیر میکند .

باین جهت ، در موقعیکه شما را با اوضاع ادبی کشور خود آشنا میکنم ، نمی توانم در باره مقام ادبیات کشورهای خارجی در زندگانی ملت ما ذکر کنم .

تعداد کتب ادبیات کلاسیک جهان که در این ۲۸ سال اخیر در روسیه چاپ شده بیش از آن تعدادیست که در تمام دورانیکه چاپ کتاب در روسیه معمول بوده بطبع رسیده است .

مجموعه های کامل آثار شکسپیر ، بایرون ، بالزاک ، هوگو ، زولا ، موباسان ، فرانس ، رولان ، استندال ، شیلر ، هاینه ، هوفمان ، لوتنگفلو ، هوپتمان ، مارک توئن ، جک لندن ، و سایر کلاسیکهای ادبیات جهانی را چاپ و نشر نموده ایم (اغلب اوقات هر يك از این مجموعه ها چندبار بچاپ رسیده است) . کتابهای بسیاری از آنها در کشور مادارای تیراژی بوده است که هرگز در وطن خود مؤلفین سابقه نداشته است .

حتی آثار نویسندگانیکه در ادبیات معاصر جهانی اندك اهمیتی داشته اند در سالهای اخیر در مملکت ما بچاپ رسیده است . من مفتخرم که میتوانم در کنفره بگویم ، که فقط در رژیم شوروی آثار مهمترین غرلیرایان کلاسیک

ایران کاملاً ترجمه و چاپ شده و در دسترس جامعه وسیع خوانندگان کشور ما قرار گرفته است. ملت ما ایامی را که بانام نویسندگان عظیم الشان جهان ارتباط دارد جشن میگیرد و این روز هارا در ردیف ایام جشن ادبیات میهنی خویش قرار داده است.

مادر ایام مخصوص کوته، هاینه، شیلر، شکسپیر و نیز روز مخصوص فردوسی خورشید درخشان ادبیات ایران، مانند اعیاد ملی جشن گرفته ایم. در این ایام تمام افراد ملت ما، اعم از دانشمندان، دانشجویان، مهندسين، کارگران، روستائیان در تالارهای پذیرائی مجامع ملی، در کتابخانهها، کلوبها، و قرائتخانههای دهات جمع میشوند تا بشعلاواران فرهنگ بشریت احترام کنند. در نتیجه هر چندی تعداد خوانندگان آثار استادان عالی مقام ادبیات صدها برابر افزوده میشده است.

ولادیمیر. لنین مؤسس دولت ما، بامردم شوروی من جمله بادبای ما تعلیم میداد، که فرهنگ و هنرهای زیبای جامعه جدید را بر اساس کلیه تجربیات سابق بشریت قرار بدهیم. استالین هم دائماً ببا همین درس را می دهد.

ما خود را وارث سنن عظیم ادبیات کلاسیک ملل شوروی و وارث کلیه ذخایر ادبی جهان میدانیم. مادر اولین مرحله حیات ادبیات جوان خود، تمام اشخاصی را که پیشنهاد میکردند کلاسیکها را از زندگی خود بیرون کنیم از سر راه خود خارج نمودیم. ما تمام ذخایر نفیسی را که نوابغ ادبی دنیا به وجود آورده اند در گنجینه ثروت معنوی خود گنجانده ایم. بدیهی است منظور ما این نیست که کور کورانه از سننی که در زمان دیگر، در اوضاع و احوال تاریخی دیگر بوجود آمده است پیروی نماییم. بلکه مقصود ما این است که بانار گرانهای گذشته از دریچه چشم مردم امروزی بنگریم و آنها را با ثروت معنوی دوران کنونی غنی تر کنیم و برای ایجاد هنر کامل تر و عالیتز از آنها بهره ور شویم. ما میدانیم که فقط کاخها ویران نمیشوند و فقط درختها و آدمها روبه نیستی نمیروند. ما میدانیم که بر اثر وزش باد خشک کننده تاریخ کلمات و حتی زبانها و تصاویری که بنظر معاصرین فنا ناپذیر بوده اند دوچار آسیب و انهدام شده اند.

همانطور که درخت جاودانی زندگانی در تحولات دائمی خود اتصالاً تغییر پذیر است، همانطور هم شاخه فنا ناپذیر ادبیات که زینت بخش آن درخت است در تغییر و تحول میباشد. ادبیات یعنی جنبش جاودانی، یعنی تلاش و پیشرفت در دریای امواج زندگانی. هر کس دقیقه ای متوقف شد و مجذوب جواب

درخشان تصویرهای گذشته گردید ، امواج زندگانی او را از دامن خود طرد خواهند کرد . در اینصورت از اخلاقیات دیگر اثری باقی نماند و يك چنین ادیبی فقط تقلید را پیشه خود ساخته است . مقلدها هم و او اینکه تقلید از سبکهای کلاسیک را بعد اعلای کمال رسانده باشند ، معذرا عوالم جدیدی در ادبیات کشف نکرده اند . ما کوشش میکنیم با نیرو های زنده ادبیات معاصر دنیا ارتباط داشته باشیم ، زیرا فقط بر اثر آشنائی با روح استادان و بحث های جدی ، ادبیات دنیا میتواند در شاهراه تکامل سیر نماید ، ما را متهم میکنند که ادبیات یکطرفی بوجود آورده ایم و افکار مشخصی در ادبیات منعکس شده است و دارای خط و مشی ثابتی هستیم ، ما این اتهامات را قبول میکنیم . همانطوری که جریان آب يك رودخانه سریع که از کوهستان خود را بدريا میرساند یکطرفی است ، قصد ما نیز برای تکامل یکطرفی است . کلیه نواخ عظیم ادبیات که در راه سعادتتند ساختن مردم و تکامل اخلاقی اجتماعی تلاش کرده اند ، نیز یکطرفی بوده اند و ما از آنها پیروی میکنیم . ما هنوز هم از اساتید معاصر ادبیات جهان خیلی چیزها باید بیاموزیم . ولی ۲۸ سال زندگی ما در رژیم اجتماعی که برای دنیا تازگی دارد ، در ادبیات ما هم خیلی چیزها بوجود آورده است ، که هم در ادبیات کلاسیک گذشته و هم در ادبیات معاصر باختر و خاور سابقه و نظیر ندارد .

ادبیات شوروی منحصر بادیات روسی نیست . سه هزار نویسنده به بیش از چهل زبان ملل اتحاد شوروی بنکارش و تألیف اشتغال میورزند . رژیم شوروی تساوی کامل سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی کلیه ملل امپراتوری سابق روسیه را اولین بار در دنیا عملی نمود . تمام ادبا حق دارند آثار خود را بزبان خودشان منتشر کنند .

در مدت ۲۸ سال حکومت شوروی ، مللی که سابقاً زیر یوغ بودند از مزایای فرهنگ ملی برخوردار شدند . در این کشورها در اثر تعلیمات اجباری عموم مردم باسواد شدند و عده زیادی روشنفکر که دارای تحصیلات عالی در قنون و علوم و هنرهای زیبا بودند پرورش یافتند .

ادبیات ملل اوکراین و بلورسی و گرجستان و ارمنستان که در دوره استبداد تزار از حق انتشار آثار خود بزبانهای ملی محروم بودند ، از نعمت آزادی برخوردار شدند و جوانهای با استعداد خود را تشویق کردند که بغفایت ادبی پردازند .

این نویسندگان با استفاده از سنن چند صد ساله ادبیات ملی خود و ادبیات روسی و ادبیات جهانی ، نه فقط اسلوبهای دیرین خود را تکمیل کردند بلکه حتی در رشته هاییکه در ادبیات آنها نمونه هائی وجود نداشت مانند

نمایشنامه نویسی بموقعیت های شایانی نائل شدند .
انقلاب اکثیر بده ها ملتهای کوچک کشور اولین بار خط و کتابت
آموخت . این ملتها هم ادبیات کتبی خود را توسعه دادند . تعلیم خط و سواد
بسرعت بین این ملتها بسط و توسعه یافت ، ادبیات جوان این ملتها هم باتکاء تعلیم
و تربیت وسیله نیرومندی برای پیوستگی میلیونها نفر مردم بفرهنگ شوروی و
جهانی گردید .

آثار بسیار دلنشین عاشق های ملی ، سخنوران ملی ، گویندگان ملی
مورد توجه جامعه ملل شوروی قرار گرفته است . چون آثار شعرای نامدار ملی
از قبیل جامبول سخنور قازاخستان یا عاشق سلیمان از آبادی آشاقا استال
داغستان بزبان روسی ترجمه و نشر گردید و سایر ملل شوروی نیز آنها را خواندند
تدریجاً مردم شوروی آنها را جزو شاعران محبوب خود شمردند . در جمهوری
هائیکه هنوز ادبیات شفاهی ملی زیاد رونق دارد مجالس مشاعره و مناظره
عمومی سخنوران ، عاشقها ، گویندگان ، شعراء تشکیل میشود . در این مجالس
ادبانی هم که آثار کتبی دارند حضور مییابند و باین ترتیب ادبیات شفاهی و کتبی
توأم و ممزوج میگردد .

در سال های بعد از انقلاب اکثیر در کشور ما بسیاری از
آثار نویسندگان ملل شوروی ترجمه شده و در اختیار عموم گذارده شده
است .

در این سالها آثار حماسی بسیاری از ملل بوسیله بهترین مترجمین به
زبانهای ملل دیگر شوروی ترجمه شده ، در دسترس عموم ملل شوروی قرار
گرفته است . منظومه با عظمت حماسی شوتا - روستاوه لی شاعر گرجستان بمناسبت
هفتصدمین سال تألیف آن بزبانهای متعدد ملل کشور ما ترجمه شده است . عالی
ترین یادگار ادبیات روسیه قدیم موسوم به «کلامی راجع بهنک ایکور» نیز
بده ها زبان ملل شوروی ترجمه شده است .

هر اثر نمایشانی که در نظم یا نثر ملی یکی از ملل شوروی بوجود آمده
است بزبان روسی ترجمه گردیده و بتعداد زیاد چاپ و نشر شده است . تمام مجلات
روسی آثار نویسندگان ملی را درج مینمایند .

برای نشر آثار تازه ادبیات ملی اتحادیه نویسندگان در مسکو مجله
مخصوصی بنام «دوستی ملل» منظمأ انتشار میدهد . آثار بسیار زیادی از ادبیات
ملل مختلف شوروی بزبان روسی به چاپ رسیده است . استادان بزرگ ادبیات
روسی مانند نیکالای تیخونوف ، باسترناک ، آنتو کولسکی ، اینبر ، براکوفیف
سلوینسکی و سایرین - اشعار شاعران ملل برادر را ترجمه میکنند . بر اثر ترجمه

های متعدد بزبان روسی آثار نویسندگان ادبیات مختلف در دسترس عموم ملل شوروی قرار میگردد. تجربیات، آزمایشها و موفقیتهای آنها هم متقابلاً مورد استفاده کلیه نویسندگان و ادیبان ما واقع میشود. حتی آثار نویسندگان ملل بسیار کوچک (از قبیل آبخازها، ملل ماریسکی، داغستان و قفقاز شمالی) که بزبان روسی ترجمه میشود میلیونها نفر خواننده دقیق پیدا میکنند.

ماوریتی که در مجامع عمومی اتحادیه نویسندگان بمناسبت طرح مسائل عمده ادبی جمع میشویم، باوقتی که برای دیدار یکدیگر سفر میکنیم، موفقیت های خود را بااطلاع یکدیگر میرسانیم، تجربیات خویش را مورد استفاده متقابل قرار میدهیم و باین وسیله ادبیات واحدی برای جامعه جدید شوروی به زبانهای مختلف بوجود میآوریم. نویسندگان مللی که دارای ذخایر پربرکتی از سنن فرهنگی و ادبی هستند تفوق سنن تاریخی ادبیات نفیس خود را برخ نویسندگان ادبیات جوان نمیکشند، بلکه دوستانه و برادرانه با آنها کمک میکنند و از استفاده از مزایاییکه بوسیله این ادبیات جوان بوجود آمده امتناع نمینمایند و این عمل را برای خود ننگ میدانند.

در روسیه قبل از انقلاب همانطوریکه امروز هم در بسیاری از کشور های جهان مرسوم است، مابین ادیبی که در اثر ادبی خود تصویری را جلوه گر میساخت که از درک آن روح خواننده محظوظ میشد و کسیکه این سخنان خطاب باو نوشته شده بود، موانع یشماری وجود داشت.

برای اینکه اثر تازه ای منتشر شود، شاعر یا نویسنده ناچار بود ذوق و تمایلات طایفین کتب و ناشرین جراید و مجلات را خیلی بیشتر از میل ملت رعایت نماید. آنها هم سابقه و نظریات خویش را بنویسندگان تحمیل میکردند و طبعاً نویسندگان و شاعران را از نظر اخلاقی و مادی در مضیقه قرار میدادند. شاعر جوان برای اینکه اولین میوه های استعداد و قریحه خود را بتواند چاپ و نشر نماید مجبور بود بهامیانی که صاحب نفوذ و سرمایه بودند متوسل شود. بی سوادی عمومی و سطح اطلاعات ساکنین روسیه تزاری مخصوصاً ساکنین کشور های تابعه، نیز تعداد خوانندگان را محدود می ساخت. حتی بزرگترین نویسندگان هم کتب خود را فقط در چند هزار نسخه میتوانستند چاپ و نشر کنند.

استقرار حکومت شوروی وضعیت مادی و حقوقی نویسندگان را در جامعه ما بکلی عوض کرد.

قدرت بدست ملت زحمتکش انتقال یافت. تمام وسایل طبع و نشر هم در اختیار ملت زحمتکش درآمد و در نتیجه نویسندگان از تهیت و هوی و هوس

ناشرین و یاحامیان علم و ادب رهائی یافت. تنها تراژومی که با آن اندازه گرفته میشد که آیا يك اثر ادبی قابل انتشار هست و یا نه، استعداد نویسنده و ارزش ادبی و معنوی خود اثر ادبی بود. و سائل فراوانی در اختیار نویسنده هست که آثار خود را بچاپ برساند. هر کس میتواند در روزنامهها و مجلات و در اداره های انتشارات دولتی آثار قلمی خود را منتشر کند، علاوه بر اتحادیه های نویسندگان نیز وسائل چاپ و نشر آثار ادبی و مجلات و روزنامهها در اختیار ادب است.

در تمام جمهوریهای متحده، مدارای دواير طبع کتب مخصوص بنویسندگان میباشد. عده کثیری مجلات ادبی داریم که بزرگانهای مختلف چاپ میشوند، ما دارای روزنامههایی در مرکز کشور و در جمهوریهایی دیگر هستیم که در آنها راجع بکتابها و مسائل مهم ادبی بحث میکنیم.

متصدیان دواير نشر آثار و هیئتهای تحریریه مجلات و روزنامهها و اعضاء شوراهای تحریریه را که ارزش نوشته ها و آثار را میسنجند ما از جامعه نویسنده گان خودمان انتخاب میکنیم. همه آنها مسئول هستند. ما بزرگترین استادان ادبیات را برای شرکت در شورا های دولتی چاپ و نشر آثار و هیئتهای تحریریه مجلات و سالنامههایی که از طرف آن ادارات تهیه و نشر میگردد انتخاب و معرفی میکنیم. نمایندگان مادر شورا های هنرهای زیبا، در ادارات دولتی و در صنایع سینما، توگرافی و رادیو شرکت دارند و دارای مقام نافذ و رأی قاطع می باشند.

تمام این مراتب ما را از هر گونه محدودیت و تبعیضی آزاد نموده و حاکم مستقل بر سر نوشت و آثار خویش کرده است. تعمیم سواد عمومی که در سالهای حکومت شوروی کاملاً عملی گردیده، رشد و ازدیاد فوق العاده شمارۀ روشن فکران که به میلیونها نفر بالغ میگردد، وجود چندین هزار تئاتر، صد ها هزار مدرسه و کتابخانه و کلوب در شهر ها و دهات، توسعه بسیار زیاد روز نامه و رادیو برای مانویسندگان عده ییشماري خواننده و شنونده تهیه کرده است.

اگر در سابق شاعر آوزو داشت که دیوان او دست بالا در پنج هزار نسخه منتشر شود، حالا هیچ کتابی کمتر از پنج هزار نسخه منتشر نمیشود. تعداد نسخ آثار بسیاری از ادیبان نامی و شاعران بزرگ از میلیون هم تجاوز میکنند. کتابهای ما کسبم گورگی - میخائیل شولوخوف - آلکسی تالستوی و بعضی نویسندگان محبوب ملت در ده ها میلیون نسخه منتشر شده است. ماهه روزه فرصت داریم بامیلیونها نفر از افراد بوسیله روزنامهها و رادیو ها گفتگو

کنیم. نویسنده در کشور ما مرد محترم و معززی است. در های خانهای کارگران و روستائیان، بنگاه ها و موسسات و لایراتوار های علمی و مدارس به روی مابانهایت مهمانوازی و صمیمیت باز میشود. بهر نقطه ای که برای تهیه مواد و منابع کتابها و آثار آینده خود برویم با مهربانی و مهمانوازی و عاطفه مواجه و استقبال میشود.

در مملکت مانویسنده در تنهایی و انزوا اثری بوجود نمیآورد، از مردم دور و جدا نیست و در شادی و غم یا کامرانی و ناکامی تنها نیست. مادر زندگانی پر جوش و خروش اجتماعی شرکت داریم. نویسندگان در پایتختها، در شهرها و مراکز استانها و شهرستانها هر روز در کنگر اسبهای خوانندگان و شب نشینی های ادبی با خوانندگان آثار خود ملاقات میکنند. در این قبیل نقاط نویسنده گان فرصت مییابند از فکر خوانندگان در باره کتابهای خود مطلع شوند و بداند آثار جدید آنها چگونه در جامعه تلقی میگردد. ما یعنی شرنویسان، شاعران، نمایشنامه نویسان یا همه مجتمعاً یا هر يك دسته دسته گرد هم میآئیم و در باره اشعار تازه و دومانها و پيس ها بحث میکنیم. آثار نویسندگان جوان را گوش میکنیم، از موقعیتهای ادبی رفقا با هم شادی مینماییم و در ناکامی آنان از اینکه افکاری جامه واقعت نبوشیده اند، شرکت میکنیم. برای جوانانیکه در بوستان ادبیات قدم مینهند در دفاتر مجلات ما مجالس مشاوره ادبی تشکیل مییابد و در آنجا جوانان همیشه میتوانند از اندرز های ادیبان آزموده بهره مند شوند.

مابا اشتیاق در زندگی فرهنگی و دولتی کشور شرکت داریم. مهمترین نویسندگان ما عضویت فرهنگستان علوم اتحاد شوروی و سایر جمهوریهای متحده انتخاب شده عملادر فعالیت علمی آن شرکت میکنند. بیش از سی نفر از نویسندگان امسال بنایندگی شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیستی انتخاب گردیده اند. چندین صد نفر از نویسندگان ست نمایندگی شورا های عالی جمهوریهای متحده و جمهوریهای مستقل و ایالات مستقل و نمایندگی شورا های ایالتی و ولایتی زحمتکشان را دارند.

بزرگترین رجال دولت و رئیس دولت ما یوسف - و سار یونوویچ استالین حساسترین و دقیق ترین خوانندگان آثار ما میباشند و در امور مهم ادبی مشاورین ما هستند. رهبران اتحادیه نویسندگان و نویسندگان دیگر همیشه این فرصت را دارند که در حل مسائل بزرگ ادبی با شخص استالین یا معاونین نزدیک او در اداره امور کشور مشاوره کنند. من چند بار در مصاحبه استالین با ادیبان حضور یافته ام. همیشه این موضوع مورد کمال تعجب ما بود که او با فرط اشتغال با امور داخلی کشور و امور بین المللی، اطلاعات بسیاری در باره زندگی

و احتیاجات مادارد و مقدار زیادی از کتابهای تراکه در مملکت نشر میشود با دقت مطالعه میکند .

جایزه استالین که همه ساله با افرادی از جامعه ادبی ما داده میشود اهمیت بسیار زیادی کسب کرده است . این جایزه حاصل جمع فعالیت ادبی سال گذشته را تعیین و تالیفاتی را که در ظرف یکسال بیشتر مورد توجه و علاقه خوانندگان قرار گرفته است انتخاب و مشخص مینماید .

مقام جدید نویسنده در جامعه شوروی در وضعیت مادی او هم مؤثر گردیده است . نسخ فراوان کتابهایی که هر بار چاپ و منتشر میشود حق التالیف مهمی برای نویسنده تأمین مینماید .

وجود سرمایه ذخیره ادبی برای نویسندگان همیشه در اوقات بسیاری با فقدان موقتی استعداد کار همه گونه مساوت را امکان پذیر کرده است . به اعتبار سرمایه ذخیره ادبی میتوان مساعدت طبیبی مجانی بنویسندگان و افراد خانواده های آنان مبذول داشت ، در آسایشگاهها و ییلاقها هم معالهای مخصوصی تهیه و اختیار آنان گذارده میشود . در عمارتهای مخصوص موسوم به «خانهای ابداع» نویسنده ای که مشغول تهیه اثری میباشد در کمال آسایش و آزادی می تواند کار خود را ادامه و خانه بدهد . در مواردی که نویسنده ای مدت زیادی مشغول تهیه اثر بزرگی میباشد و احتیاج بکسب مادی دارد ، میتواند باعتبار همین سرمایه ادبی تقاضای قرضه طویل البده کند .

جنگ عظیم میهنی باغاصبین آلمانی زمانی آغاز شد که ادبیات شوروی میبایستی در يك مرحله تاریخی از عهده يك امتحان معنوی برآید . جنگ تمام طبقات مردم را برای دفاع وطن آماده ساخت ، در زمانهای سابق بیست اهل ادب معمول بود میگفتند که «وقتی که توپها بغرش درمی آیند ، موزها ساکت میشوند» این ضرب المثل عمومی بنویسنده حق میداد که در دوران پدبختی و مصیبت عمومی از هر گونه فعالیت ادبی برکنار بماند . ادبیات جوان ما از همان ابتدا این اصل اخلاقی دروغین را رد کرد . قریب هزار نفر از نویسندگان شوروی در روزهای اول جنگ بسمت سربازی ، افسری ، خبرنگاری ، روزنامه نویسی در جبهه وارد صفوف ارتش شدند . در میان این عده استادان عالیمقام بودند که قاطبه ملت آنها را محترم میشمرد و در تمام دنیا هم شهرت داشتند مانند تیخونوف - ارنهوزک - بزیمنسکی - له به دف ، کوماچ ویشنسکی - گاربا توف - گروسمان - سیمونوف - پتروف - استافسکی - گابدار - کریموف و دیگران . وقتی که توپها صدا میکردند موزها ساکت ننشسته بودند . برعکس در ایام جنگ صدای رسای نویسندگان وطن پرست بیش از هر موقع دیگر به

گوش میرسید که بنام شرافت و آزادی و استقلال وطن ملت را بقدا کاری و دلاوری دعوت میکردند *

نویسندگان تمام مخاطرات و مصائب جنگ را باسربازان متساویاتحمل کرده مستقیماً در جنگ شرکت داشتند و همین شهامت آنان در نظر خوانندگان اهمیت خاصی بآثار آنها میداد. نویسندگان باعلم بشکلات جنگ، حقیقت را منظوم و منشور، شرافتمندانه و راست، بدون تخفیف، مصائب ورنجهائیکه ملت تحمل میکرد مینوشتند و آثار آنان تاریخ منظوم جنگ شمرده میشد. در این آثار تمام عواطف و احساسات قلبی ملت، چه در روزگار ناکامیهای موقتی و چه در دوران پیشروی فاتحانه ارتش سرخ بطرف باختر منعکس شده است.

مادر دوران جنگ ۲۴۲ نفر از نویسندگان خود را که دلیرانه شربت شهادت را چشیدند از دست دادیم *

یوگه نی پتروف، نویسنده ای که در تالیف رومانهای مشهور جهان موسوم «بدوازده صندلی» و «گوساله طلا» شرکت داشت یکی از آخرین افرادی بود که در سال ۱۹۴۲ سواستوپول را تخلیه کرد و بالاخره در اثر يك حادثه هوا پیمائی در گذشت *

یوری - کریموف نویسنده خوش قریحه جوان که مایه امیدواری عالم ادب و مولف رومان «کشتی نفت کش در بند» و داستان «مهندسین» بود در رأس عده ای از سربازان سرخ هنگامیکه میخواست محاصره دشمن رادرم شکند، دلیرانه در آخرین نبرد از پادشاه آمد. قبل از مرگ نامه ای بزانش نوشته بود و در آن تمام عواطف قلب نیرومند و مردانه و وطن پرست خود را شرح داده بود *

آرکادی - گایدار نویسنده محبوب جوانان شوروی که کتاب بسیار دلکش او موسوم به «تیمور و دسته او» موجب جنبش عمومی ملی بین جوانان ما گردید، جز و دسته ای از چریکها در حین نبرد تا آخرین فشنگ مسلسل خود را بدشمنان خالی کرده مردانه جان شیرین را فدا کرد *

ایوان - منشیکوف نویسنده جوان و با استعداد شوروی هنگامیکه عازم پشت جبهه دشمن نزد چریکها بود در هوا پیمای سوخت *

ولادیمیر استافسکی نویسنده و خبر نگار جنگی را رگبار گلوله های تفنگ خودکار سرباز آلمانی در میدان جنگ نابود نمود *

آلکسی - له بدهف افسر نیروی دریائی یکی از خوش قریحه ترین شاعران جوان مانا آخرین دقیقه در پست فرماندهی در ناو جنگی مقاومت کرده و در امواج خلیج فنلاند غرق گردید *

۲۴۲ نفر از ماجان دادند. هریک از آنها در میدان نبرد تادم‌مرك بنام وطن دلیرانه جنگیدند و باتاج افتخار ابدی شربت مرك را چشیدند. شرف نویسنده‌گان باخون‌قهرمانان منظومه‌ها و رومانهای آنان درهم آمیخته شده است رفقای هم قلم ما با جنگجویان فاتح ما برادر وار در گورستانهای عمومی در خاك خفته‌اند، خون مقدس آنان سرنوشت ادبیات ما را بیشتر باسرنوشت ملت بهم پیوسته است. اعتماد خوانندگان را بگفتار نویسندگان زیاده‌تر کرده است در بسیاری از کشورهاییکه بتصرف فاشیسم درآمده بود دسته‌های معینی از نویسندگان با دشمنان کشور خویش همکاری نموده بآنها پیوستند. حتی در ممالکی هم که مورد تهاجم قرارنگرفته بودند نویسندگانی بودند، که بوسیله قلم خود دشمن را در اعمال تبهکارانه‌اش یاری می‌نمودند. فقط ما نویسندگان شوروی بااعلام حاصل جمع دوران جنگ میتوانیم باافتخار و سربلندی درمقابل دنیا بگوئیم که باوجود اینکه در مراحل اولیه جنگ مقدار زیادی از اراضی ما موقتاً بتصرف غاصبین فاشیست درآمده بود، هیچیک از نویسندگان شوروی که کمترین ارزشی در جامعه داشته باشد بطرف دشمن نرفت و قلم خود را در اختیار فاشیسم نگذاشت.

نویسندگانیکه پشت جبهه دشمن مانده بودند بچنگلها رفته بچریکها پیوستند تا باتمام ملت در جنگ شرکت داشته باشند.

هرچه اوضاع ملت دشوار تر میشد، خدای نویسندگان رساتر و در تمام کشور بیشتر طنین انداز میگردد، آنها از صمیم قلب مردم را ببردانگی و مقاومت دعوت و تبلیغ میکردند. در سخت‌ترین ایام هم در آثار منشور و منظوم نویسندگان و شاعران شوروی ایمان پیروزی نهائی و موفقیت در نبرد های آینده محسوس بود و همین ایمان و اراده جنگجویان را تقویت مینمود و اکنون آن آثار را جزویادگارهای مقدس جنگ حفظ میکنند.

با وجود مشکلات زیاد نویسندگانی در دوران جنگ نویسندگان ماکه در سالهای جنگ در جبهه بوده‌اند بیش از سالهای صلح بتألیف و نشر آثار موفق شده‌اند و بهترین آثار دوران جنگ آنان از حیث ابتکار و ابداع بر آثار سابق رجحان دارد.

ادبیات‌زمان جنگ شوروی بنام اسلوبها نوشته شده است. طبیعی است که در بدو امر نگارشهای اجتماعی و خبرنگاری و یادداشت‌های عجولانه مبارزین و اشعار اجتماعی که دعوت به قیام ضد دشمن میکرد، غلبه داشت، ولی چند ماه پس از آغاز جنگ ابتدا نوول وبعد داستان و پس از آنهم رومان برشته تحریر درآمد.

بعض اینک شاعران اشعاری میسرودند، مردم آنها را باشوق و ذوق از بر میگردند. در وهله اول قطعات کوچک ساخته میشد، بعد منظومه های حماسی بزرگ سروده شد، از قبیل منظومه معروف آلکساندر تواردوفسکی شاعر جبهه ای موسوم به «واسیلی - ترکین» که در آن با کمال دقت یک سرباز پیروز مند را جلوه گر ساخته است. در سالهای جنگ اسلوب نگارش ادبی و اجتماعی خیلی بسط یافت. نماینده مشعشع این اسلوب در تمام این زمان ایلیا ارنورک بود. هر کلمه او، هر نکته شوخ او را میلیونها مردم شوروی تکرار میکردند. ارنورک با علم کامل بطبیعت سیمانه فاشیسم با استدلال و استناد به منابع بی پایان اسناد و استشهاد هاداماً نکات مضحک و زهر آگینی در باره خصم انتشار میداد و باین وسیله تحقیر و کینه ملت و انبیاست بدشمن سیمی که دست جارت بسوی فرهنگ و تمدن جهان و آزادی و حقوق ملل دراز کرده بود پرورش می داد.

الکسی - نالستوی یک سلسله مقالات اجتماعی عالی در سالهای سخت جنگ نوشته است. در این مقالات نویسنده قلوب را تهییج میکرد و با تذکار قهرمانیهای گذشته و کنونی ملت، موج نیرومندی از وطن پرستی در دلهای خوانندگان تولید مینمود.

نمونه بی نظیر نگارش ادبی اجتماعی شرح وقایع جبهه است که واسیلی گروسمان تحت عنوان «خط ضربت اصلی» (راجع به مدافعین استالینگراد) و «دوزخ تربلینسکی» (در باره اینکه چگونه فاشیستها مردم آرامش طلب را نابود میکردند) نوشته است. نویسنده نامبرده مؤلف داستان بسیار عالی «ملت فناناپذیر» میباشد.

اسلوب اجتماعی در آثار باریس - گارباتوف بانهایت استعداد و خوبی تظاهر نموده.

«نامهای برقآه اثر نیکلای - تیخونوف و «وقایع لنینگراد» نوشته کانستانتین سیونوف و بسیاری آثار نویسندگان دیگر نیز در همین حکم است.

نویسندگانی هم که در این سالها در پشت جبهه بودند، مانند نویسندگانیکه مستقیماً در جنگ شرکت داشتند زیاد بنگارش و تألیف پرداختند و آثار خوبی بوجود آوردند. اشعار دمیان بدنی، ایسا کوفسکی، مارشاک نیز مانند مقاله اجتماعی بسیار عالی شولوخوف تحت عنوان «علم کینه توزی» و فصول اول رمان او موسوم به «آنها برای وطن میجنگیدند» و رومان عالی فادهیف بنام «گارد جوان» و نیز کتابهای سایر نویسندگان بهمان اندازه آثاری که در

جبهه جنگ بوجود آمده برای نیل به پیروزی مفید بوده است .
 ادبیات مادر سالهای جنگ خشن و خشک بود . با مواجهه با خطر مهمی که
 بکشور ما رو آورده بود ما نویسندگان در دلهای خوانندگان خشم و کینه را
 بیدار و مشتعل میکردیم ، ماملت را دعوت میکردیم که دشمن را معدوم کند . ولی
 هرگز در اثر یا نظم یا اشعار جنگی این سالها کوچکترین اثری از میلیتاریسم
 یا شووی نیسم یا تحقیر دیده نشد . حتی تألیفات بسیار خصمانه این سنوات در
 حقیقت بشردوستانه است ، زیرا بنام عشق با آزادی و سعادت انسان در روی زمین
 دعوت بکینه توزی میکردیم ، و بنام بقا و حیات ملل دعوت بنابود ساختن دشمنان
 می نمودیم .

مادر دلهای مردم کشور خود امیال پست نابود کردن نوع بشر را بیدار
 نمیکردیم ، بلکه حس فداکاری و مردانگی را بنام سعادت مردم در روی زمین
 در دل هم میهنان خود تحریک و تهییج مینمودیم ، زیرا مردم کشور ما در راه
 پیروزی خویش دچار مصائب بیشماری شده ، آنقدر سیلابهای خون و اشک ریخته
 بودند که لطیفترین دلها را هم از سنگ سختتر میکرد .

این صفات ممتاز ادبیات زمان جنگ خود را مامهمترین خدمت و انجام
 وظیفه در مقابل ملت خویش و بشریت آزاد بخواه میدانیم . خانه پیروز مندان
 جنگ عظیم مسائل و وظایف ادبیات ما را ابداً محدود ننموده بلکه برونسخت آن
 افزوده است . آزمایشهای زمان جنگ خصائص تازه شخصیت انسان را که در
 رژیم شوروی تربیت شده است کاملاً کشف کرد . ما باید با تصویرهای زنده و
 جاندار ، در تألیفاتیکه از حیث ابداع نمونه کمال باشد بدنیا مردم تازه ای را
 نشان بدهیم که بر کابوس قرون وسطائی که بشریت را بجهل و تاریکی سوق
 میداد غلبه کرده اند . اگر جنگ سال ۱۸۱۲ در روسیه تاحد زیادی موجب ارتقاء
 سطح ادبیات شد و عصر طلایی آن ، یعنی عصر پوشکین ، نکراسوف ، گوگول
 ، تالستوی ، لرمونتوف و داستایفسکی را بوجود آورد و در اثر بینظیر «جنگ
 و صلح» تالستوی تظاهر و تجلی نمود ، پس جنگی که سال گذشته پایان یافته
 است جنگی که از حیث وسعت دایره عمل و حوادث و قدرت مبارزه خارق العاده
 ملی برای پیروزی سابقه و مثل نداشته است ، چه اثر عظیمی در ادبیات ما خواهد
 داشت ؟

ملت مادر همان سالهای جنگ شروع بالنیام جراحات مهیب اقتصادی که
 بر بیکر کشور وارد شده بود نمود . حالا که ملت نقشه پنجساله جدید عمران
 و آبادی را پذیرفته است ، تمام سکنه کشور از خردو کلان بتجدید بنای شهرها
 و دهات و کارخانه ها و معادن اشتغال دارند و به بنای دنیائی که بر اثر جنگ متوقف

شده بود ادامه میدهند . میلیونها سرباز بخانههای خود برگشته بفعالیت زمان صلح مشغولند .

در شور و هیجان فعالیتی که بر تمام کشور غلبه نموده هر لحظه ذخایر نفیس و جدید قلوب بشری کشف میگردد. ادبیات هم که هیچوقت ناظر بی طرف وقایع نبوده و از جریانات برکنار نمانده است ، در فعالیتهای قهرمانی ملت منافع بیکرانی از خصائل انسانی ، صفات و خصایص بشری برای ایجاد تصویرهای فنا ناپذیری که زندگی ابدی را میسناید و بر روی خاکسترهای آتش سوزی ها اساس زیبایی نوینی میگذارد خواهد یافت .

تا زمانی که اضطراب قلبی مردم برای صلحی که بقیت مصائب و خون بدست آورده اند بکلی رفع نشود ، ادبیات مأموریت و آمادگی برای دفاع میهن از هر گونه تجاوزی بحیثیت و آزادی و استقلال آنرا در قلوب هم میهنان ماییدار خواهد داشت .

در پایان شرحی که راجع بادبیات معاصر شوروی گفتم ، امیدوار هستم مقدار قلبی که توانستم در این شرح مختصر باطلاع شما برسانم موجب بشود که اندکی میل و رغبت و توجه شما به کتابهای ما ، بیه زندگی ادبی ما افزون گردد ، و باعث استقرار روابط بیشتری بین ادبیات ایران و ادبیات شوروی گردد .

در دنیا هنوز بسیارند اشخاصی که از خودخواهی و بواسطه اغراض و مطامع مخصوصی بین ملتها تولید نفاق میکنند . در اوضاع حاضر هر کوشش مفیدی که بمنظور تحکیم روابط فرهنگی بشود، مسلماً مساعدت گرانیهائی است برای غلبه صلح و آرامش و تکامل و تمدن در تمام کینی .

مردم سازه تمام کشور های عالم از بدبختیهاییکه در سالهای اخیر نصیبشان گردیده است دیگر خیلی خسته شده اند ، همان مردم بدون اعتنا و توجه به موجودین نفاق هر عملی را که بتحکیم روابط معنوی بین ملل یاری نماید درود و تهنیت میکنند .



سخن رانی بانو ورا اینبر

بانو ورا اینبر درباره ادبیات منظوم شوروی
صحبت کرد. اینک شرح زندگانی ایشان.

دیکسان دیگر سی و پنجین سال فعالیت ادبی من پایان مییابد
بنابر این مسلم است که من خیلی پیش از انقلاب شروع به نویسندگی
کرده ام.

پدر من تاهرو مادر من معلم بوده است: برای نویسنده آینده
از این بهتر تصادفی نیست.

من در شهر اودسا در

ساحل دریای سیاه بدلیا

آندام و اودسا شهری

است که محبة زیادی تر -

تویس و شاعرو موسیقی دان

بکشور اهداء نموده است.

من افتخار میکنم که حایة

ننگ شهر مولدم نبوده ام.

من خیلی زود، از زمانی

که در دبیرستان تحصیل می

کردم شاعری پیش گرفته ام

پس از ختم تحصیل

در دبیرستان در دانشکده

تاریخ و زبان شناسی بوقت

کلاسهای عالی زنانه وارد

شدم ولی قبل از اتمام تحصیل

شوهر کرده و با شوهرم



بار و پامر گزی رفتم. چند سالی در اروپا بسر بردم. دوسال هم در پاریس
اقامت داشتم و وقتی بروسبه برگشتم که جنگ اول جهانی در شرف وقوع
بود تا آنوقت دو مجموعه از اشعار من چاپ و نشر شده بود.

در سال ۱۹۲۲ بسکو نقل مکان کرده و فقط بشفلی نویسنده گمی
و سرودن اشعار اشتغال ورزیدم.

من علاوه بر سرودن اشعار اثر هم مینویسم همچنین دو بزرگترین
مجلات و روزنامه های کشور کار میکنم. گاهانی مقالات انتقادی

می نویسم.

از نظر من نویسنده نباید هم خود را مصروف بیک رشته خاص

ادبی نباید. هر قدر فعالیت نویسنده متنوع تر باشد، برای خواننده ها جذاب تر و برای خود او مفیدتر خواهد بود.

تاکنون چندین مجموعه آثار من بشعرو نثر چاپ و نشر شده و هر کدام از آنها چند بار تجدید طبع گردیده است.

در سال ۱۹۴۱ به لنینگراد نزد شوهرم که آنوقت مدیر دانشکده طب لنینگراد شده بود رفتم.

تمام مدت محاصره را در لنینگراد بسر بردم و در آنجا منظومه «مدار پولکوف» را برشته نظم در آوردم.

گذشته از آن در همان مدت بنوشتن دفتر خاطرات خود اشتغال داشتم که بعدها تحت عنوان «تقریباً سه سال» منتشر شد. در قبال این دوائر بدربافت جایزه استالین، یعنی بزرگترین جایزه ای که هر کدام از ما نویسنده گان شوروی آرزو مند دریافت آن هستیم، سرافراز شدم.

یک ساعت قبل از پرواز از مسکو بطرف تهران بوسیله رادیو اطلاع یافتیم که جرعه ای از نویسنده گان افتخار اخذ این جایزه نصیب من هم شده است.

همینقدر فرصت کردم که اولین تبریکات تلفونی دوستان مسکوی خود را شنیده اظهار امتنان نمایم. ولی من اطمینان دارم که در این جا، یعنی در تهران هم دوستان تازه ای تحصیل کرده ام، که از معرفت های ادبیات شوروی مسرور میشوند و بسازمان اجتهادی که آن را بوجود آورده است ایمان دارند.»

ادبیات منظوم شوروی

دوستان گرامی!

افتخار بزرگی نصیب من شده است که میتوانم در نخستین کنفرانس نویسندگان ایران در باره ادبیات منظوم شوروی سخنرانی کنم. خیلی مشغوفم که می توانم راجع به شعر و ادب در این جا، در این باغی، که فردوسی شما و پوشکین ما، گویی هر دو زنده شده در جلسات ما شرکت و حضور دارند صحبت کنم.

آنها حقیقتاً زنده و جاویدند، زیرا مرا که بر بزرگان ادب و هنر قدرت و تسلطی نیست. فواصل زمان و مکان هم بر آنها سلطه ای ندارد. اکنون که بالهای هواپیما با سهولتی عجیب فاصله بعید و قفار جبال بین تهران و مسکو را در اندک مدتی طی می نمایند، بدیهی است که بالهای شعر و ادب صدچندان زودتر این مسافت را طی میکنند.

بیانات آقای سورکوف را در باره ادبیات شوروی استماع فرمودید
من وظیفه دارم در باره قسمتی از آن ادبیات، یعنی شعر یا ادبیات منظوم
صحبت بکنم.

من سعی خواهم کرد نکاتی در باره ادبیات منظوم گوشتد نمایم، و
وظایف آن، و اسلوبهای آنرا تصریح کنم. در باره فعالیت شاعران ما در
دوران جنگ مطالبی بگویم، و ولو باختصار وباشتاب چند کلمه‌ای در باره بعضی
از شاعران، مخصوصاً زنان شاعر بعرض شما برسانم. موضوع اخیر را از این
نظر که خود منهم زن هستم با کمال میل انجام خواهم داد.

بطوریکه ملاحظه می فرمائید برنامه‌ای که در نظر گرفته‌ام خیلی
وسیع است و همین مسئله مرا وادار می کند که هر چه ممکن است باختصار بگویم.

شاعران قبل از انقلاب روسیه - سبولیست و آکمه‌یست بوده‌اند ولی
نه سبولیست‌ها باتوجهی که بموضوعهای ماوراء طبیعت داشتند، نه آکمه‌یست
هاباحرص وولمی که برای درک محسوسات مهیج عالم امکان داشتند، نمیتوانستند
از عهده تشریح انقلاب اکبر که مهترین واقعه اجتماعی تاریخ بشریت بشمار
میرود برآیند. انقلاب بگوینده دیگری احتیاج داشت.

اگر اکنون روزنامه‌ها و مجلات سالهای بعد از انقلاب نگاه کنید اسامی
بسیاری خواهید یافت که دیگر فراموش شده‌اند. حتی شخصی مانند دمیان
بدنی که آقای سورکوف قبلاً راجع باو در اینجا صحبت کرد تقریباً فراموش
شده است. بی مناسبت نیست که در باره نام مستعار دمیان- بدنی که معنی آن
«دمیان فقیر» است تذکری داده شود.

در آن زمان این قبیل نامهای مستعار زیاد بود. سرسلسله اشخصاصیکه
این قبیل نامهای مستعار را بخود گذاشته بودند ما کسیم - گورکی است که معنی
نام خود او «ماکسیم - تلخکام» است. بعد این قبیل نامهای مستعار فراوان
شد: میخائیل کالودنی یعنی «میخائیل - گرسنه» ایوان - پریلودنی یعنی
«ایوان - سرگشته»، آنتون پریشه لنس یعنی «آنتون غریب»، نیزاووی یعنی
«سغلی» لوگاوری یعنی «چمنی» و غیره. این نامهای مستعار ساده نبود. این
نامها حاکی معانی و مشخصات اجتماعی بود. گوئی هر نویسنده با انتخاب نام
خود تذکر میداد که چه هدف و منظوری را بر پرچم خویش نقش کرده است
بطوریکه قبلاً گفتیم اسامی همه شاعران سالهای انقلاب در ادبیات ماباقی نمانده
است. بسیاری از آثار ادبی در آن موقع سست بود.

گاهی بنظر میرسد که قاب در حرکت خود از خرد وامیماند. شاید به
همین علت در آن موقع غزل سرائی وجود نداشت. معیناً همان آثار ناقص هم

اهمیت دارد، زیرا آن آثار را باید مرحله ابتدائی ادبیات انقلاب دانست و قتیکه در راه جنگلی، زیر سایه درختان زیبا سبک و سهل قدم برمی دارید، خوب است آنها را بغاطر بیاورید که اولین بار از آن راه رفته و آنرا صاف و پاک کرده اند.

انقلاب در انتظار شاعر حقیقی خود بود. چنان شاعری که نامش در ادبیات شوروی جاویدان بماند، چنین شاعری هم ظهور کرد: این شاعر ولادیمیر - مایاکوفسکی بود.

مایاکوفسکی ذاتاً متجدد بود و توانست بهترین وجهی اوضاع زمان را درک کند و وضع اجتماعی را تجزیه و تحلیل نماید. (و میتوانست هر واقعه‌ای را که شاید بنظر مهم تلقی میشد از نظر منافع کشوری بررسی نماید).

گذشته از نازکی مضمون مایاکوفسکی شکل تازه‌ای هم بوجود آورد. اودانی را که قبل از او در نظم روسی معمول بود درهم شکست. ادبیات او دارای آن آهنگی که ما آهنگ شمری مینامیم نبود.

ادبیات اودارای لحن و بیان معمولی بود اصلاً طرز تنظیم آن غیر عادی

بود.

بعضی از ابیات مایاکوفسکی چنان بود که میشد بجای شعارهای معمولی روی پرچم نوشت. بهترین آثاریکه راجع بلنن بوجود آمده اثر مایاکوفسکی است. علاوه بر تمام مزایا مایاکوفسکی غزل سرهم بود.

منظومه اوموسوم به «در این خصوص» در وصف عشق سروده شده است عشقی هم که او توصیف میکند با عظمت است، شایسته قلب بزرگی است که در، سینه مایاکوفسکی تپش میکرد.

یکی از بزرگترین و پرجمعیت ترین میدانهای مسکو که سابقاً بنام میدان نصرت نامیده میشد، حالا بنام میدان مایاکوفسکی نامیده میشود و این تغییر نام بسیار طبیعی و بحق است.

آری، اشعار او در صفحات بی پایان تألیفاتش که مرتباً و کراراً تجدید چاپ میشود سیر پیروزمندانه داشته و دارد ولی آنهم مانند هر پیروزی دیگر غیر از گلهای موققت، خارهای مشکلاتی در باطن خود نهان دارد.

تمام ما شاعران شوروی پنحوی از انحاء کار مایاکوفسکی را تعقیب می کنیم و خود را از پیروان او میدانیم. ماغیر از مایاکوفسکی هستیم، معیناً تا باید بالا و پیوستگی ناگستنی داریم.

برای من ممکن نیست که بتفصیل تمام جریانات پیچیده‌ای را که در ادبیات ما در عرض سی سال تأثیر داشته، بیان کنم

فقط بشرح نکات عمده آن مبادرت میکنم که سرفصل تمام آن جریانات بفرنج بوده عبارت است از: تقسیم شاعران بدو دسته پروله تاریا و غیر پروله تاریا که در سالهای اول انقلاب در کشور ما بظهور رسیده بود، این تقسیم منحصر بشاعران هم نبود. ولی حالا دیگر چنین تقسیماتی وجود ندارد.

تمام ما نویسندگان شوروی بتناسب قوه و استعداد در يك جریات عظیم ادبیات شوروی وارد و متحد هستیم. در بین این عده شاعری مانند آلکسی سورکوف هم هست که فرزند یکنفر دهقان ایالت یارسلو می باشد و فقط بعد از انقلاب وارد ادبیات شده است و اشخاصی هم مانند من وجود دارند که نماینده روشنفکران قبل از انقلاب هستند.

پدر من ناشر کتاب بود: مادرم معلم بود. من مدتهاست وارد عالم شعر و ادب شده ام. یکی از روزنامه های شما خبر داده بود که من ۳۴ سال عمر دارم متأسفانه اینطور نیست. آن روزنامه اشتباه کرده است و عمر ادبی مرا بجای عمر طبیعی من بحساب آورده است.

ولی ماهه اعم از پیر یا جوان در زیر پرچم تمدن و فرهنگ سوسیالیستی بنام آزادی و دموکراسی حقیقی زحمت میکشیم. اگر هم گاهی بین ما اختلاف نظری پیدا شود منحصراً راجع باین است که «چطور باید نوشت؟» ولی این نکته که «چه باید نوشت» هیچوقت مورد بحث واقع نمیشود.

بطوریکه همه میدانند کشور ما فوق العاده وسیع است. در همان زمانی که در يك طرف آن درختهای مرکبات میوه میدهد، در طرف دیگر آن یخ آب نمیشود.

ولی در تمام پهنای این کشور بقول لیهوف - کوماچ، یکی از شاعران ما «آدم خود را صاحب این میهن وسیع میدانند و با این اطمینان در آن سیر و سیاحت میکنند». وظیفه ادبیات شوروی اینست که انسان را، یعنی انسان را که صاحب کشور خویش است، انسان را که بانی جامعه نوین است جلوه گر کند، تمام جوانب روحی و جسمی بسیار متنوع انسان را که دائماً در تلاش و کوشش است با تمام مشکلات و شادیه و غمها و موفقیت های او بنمایاند.

اما فقط آدمهای کشور ما تغییر وضعیت نداده اند، حتی مناظر طبیعی سر زمین ما هم بصورت تازه ای در آمده اند.

یکی از نویسندگان ما واقعه مسلمی را شرح میدهد (او شاعر نیست و نثر نویس است).

«غازهای وحشی که معمولاً در فصل تابستان از مناطق گرمسیر به موطن خود برگشته بودند مدتی مدید بر فراز زمینهای آشنا و مألوف پرواز میکردند

و آنجاها را نمی‌شناختند. این سرزمینهایی که سابقاً غیر مسکون و بایر بود چنان تغییر کرده بود که شناخته نمیشد.

نمایاندن تغییراتی که در صورت ظاهر وطن محبوب ماحصل میشود - نیز یکی از وظایف ادبیات است.

من سعی خواهم کرد در گزارش خود از نقل اشعار بعنوان شاهد گمنام خود داری کنم. شعر وقتی که بزبان دیگری ترجمه میشود فاقد لذت و زیبایی ادبی خود و گاهی هم فاقد مفهوم اصلی خویش میگردد.

هیچنین میل ندارم موجبات زحمت شما را فراهم کنم و اشخاصی را اسم ببرم که در هر صورت نخواهید توانست نام‌های آن‌ها را بخاطر بسپارید.

معهدا ذکر نام بعضی ضرورت دارد، مخصوصاً اسمی کسانی که در زمان جنگ صدای آنان با صراحت و وضوح شنیده میشد و چه در جبهه و چه در پشت جبهه منعکس میگردد.

يك ضرب المثل قدیمی لاتین میگوید: «وقتی توپها بفرش درمی‌آیند موزها سکوت اختیار میکنند»

اما در جریان وقایع جنگ عکس آن در کشورمانایت گردید. در جبهه او کراین، دیوان اشعار تاراس - شفتنکو شاعر کلاسیک عالی‌قام او کرایینی را که «کوبزار» نامیده میشود با دقت چسبانده بودند که اوراق نشود، فرمانده قسمت هر شب آنرا بر بازی میداد که روز رشادت‌شایانی کرده بود و جنگجویان با شجاعت نبرد میکردند تا موفق بدریافت این کتاب که بمنزله عالیترین جوایز بود نائل بشوند.

صدای موزها با صدای توپها هم آهنگی داشت، اشعار سربازان را وادار بچنگ میکرد.

اکثر سربازان و افسران ما کتابهای کوچکی از آثار پوشکین، مایاکوفسکی و شاعران دیگر در کوله پشتی خود داشتند، آثار من و سورکوف را هم که اکنون اینجا حضور داریم در جبهه‌ها در سنکرها، و کنار اجاق‌های صحرایی میخواندند.

در نامه‌هایی که از جبهه برای من فرستاده‌اند و من آنها را مانند نفیس‌ترین یادگارها حفظ میکنم، از این قبیل جملات خواننده میشود: «پیش از پورش اشعار شما را میخواندیم»، «قبل از شروع نبرد با خواندن اشعار شما سرگرم بودیم».

سورکوف در زمان جنگ آثار بسیار عالی بوجود آورده و در مجموعه‌ای

بنام «قلب سرباز» منتشر کرده است. خود عنوان بقدری بدیع انتخاب شده که محتاج توضیح بیشتری نیست.

اشعار سورکف که آهنگ سازان مابرای آن آهنگ ساخته اند در تمام نقاطیکه قلوب سربازان میتپد، شهرت کاملی دارد. مثل اینست که اکنون بسیاری از این اشعار را خود مردم ساخته اند. زیرا نام مؤلف آن را اغلب فراموش کرده اند و عالی ترین تعریف و بهترین تحسین شعر هم همین است چطور میتوانیم از ذکر نام ایساکوفسکی یکی دیگر از شاعران ما، خود داری کنیم.

در کشور ما کسی نیست که اشعار ایساکوفسکی را نخوانده و دوست نداشته باشد.

بسیاری از آثار شاعران ما در زمان جنگ حالا جزو ذخایر گرانبهای ادبیات شوروی شده است. این آثار شاهدگرشهای رعد آسای روزمها بوده و اکنون در زمان صلح معنی دیگری یافته اند.

منظومه الکساندر - تواردوفسکی موسوم به «واسیلی - ترکین» یکی از این آثار است.

«واسیلی - ترکین» - نام سربازی است «که از راههای خونین جنگ عبور کرده و پیروزی رسیده است»

پاول آنتوکولسکی شاعر دیگر ما در دوران جنگ منظومه ای بنام «فرزند» سروده است. این منظومه بمنزله مجسمه یادبودیست که برای جوانی که در سال ۱۹۴۱ در اطراف مسکو دلاورانه جان خود را فدا نموده بر پا شده است. شاعران مادر تمام جبهه ها دیده میشوند. کاستانتین - سیمونوف در اطراف استالینگراد بود. نیکالای تیغونوف که حالا رئیس اتحادیه نویسندگان ماست، در لنینگراد محصور کار میکرد، الیا، سلوینسکی شاعر - نزدیک کرج بود، آلکسی سورکوف نزدیک مسکو بود، در آن ایام دشوار ارتباط بین ادبیات ملل شوروی بانام عظمت جلوه گر شد.

هرگز آن روز را فراموش نخواهم کرد که در لنینگراد محصور ایانی از جامبول شاعر صد ساله قازاخستان را که به ما خطب کرده بود، میخواندیم. جامبول نوشته بود که: «اهالی لنینگراد فرزندان من هستند» و من مردم خشن و جنگ دیده لنینگراد را مشاهده میکردم که این ابیات را اشک ریزان میخواندند. اشک میریختند و فخر میکردند که يك چنین کشوری دارند، می بالیدند که اینگونه دوستی ما بین ملل آنها برقرار شده و مباحثات میکردند که

ادبیات آنها چنین مقامی را احراز کرده است . بسیاری از ادیبان مادر آن ایام شهید شدند .

در مسکو ، در خانه ای که من سکنی داشتم يك آلتائوژن شاعر هم كه منظومه «غیور بی سیل» را سابقاً سروده بود منزل داشت . ما غالباً روی پله هایكدیگر را میدیدیم وچشهای سیاه بانشاط و دندانهای شفاف او كه در هر تبسم نمایان میشد الانهم در نظرم مجسم است . آخرین بار يك آلتائوژن را روی دره تانك در نزدیکی شهر خارکوف دیده بوده اند . يك آلتائوژن بتمام معنی مانند يك وطن پرست غیوری جان خود را فدا كرد . او تنها و منحصر بفرد هم نبود .

در همان خانه مسكونی ما شاعر جوان هجده ساله ای بود كه اسمش فسه ولود با گریتسکی و فرزند ادوارد با گریتسکی نامدار ترین شاعر ما بود فسه ولود كه داوطلبانه وارد ارتش شده بود نزدیک شهر نووگورود در میدان چنك كشته شد .

اجازه میخوام قدری مفصلتر راجع بفعالیتهای نویسندگان درلنینگراد در ایام محاصره صحبت کنم ، كه دران خود منهم شركت داشته ام . وقتی سربازان دژ شلیسبورك را كه نزدیک لنینگراد قرار دارد از دشمن پس گرفتند ، جزو باقی غنائم جنگی مقدار زیادی مدال هم بدست آوردند كه از طرف فرماندهی ارتش آلمان مخصوصاً برای تصرف لنینگراد ساخته شده بود .

بطوریکه اطلاع دارید این مدالها مورد استعمال نیافت . برعكس مدافعین لنینگراد دارای مدالهایی برای دفاع شهر لنین میباشند . ما نویسنده هاهم كه در آن موقع در لنینگراد بودیم باخذ مدال مفتخر شده ایم . ما زنها هم بانویسنده کی وشاعری وظایف خود را انجام میدادیم . ادبیات ماهم در روزنامه های لنینگراد و روزنامه های جبهه ای نشر مییافت . صدای ماهم بوسیله رادیو در جبهه ها بگوش میرسید .

اولكا - برگگولتس بانوی شاعره لنینگراد در آن زمان ، منظومه «لنین گراد» و «دفتر خاطرات ماه فوریه» خود را سروده است و مردانه مصائب این شهر قهرمان ودلاوری مردم آنرا منعكس کرده است . من در آن ایام منظومه «مدار پولكوف» را بنام مدار رسدخانه معروف پولكوف كه آلمانها منهدم نموده بودند و حالا مشغول تجدید بنای آن هستند ساختم .

روزی كه لنینگراد شدیداً مورد تیراندازی توپخانه قرار گرفته بود ، در كاخ پشاهنكان مجلس مسابقه ای جهت آزمایش ذوق و قریحه اطفال تشكيل گردیده بود . در آن مسابقه ، اطفال عده قلیلی از مدارس كه قادر بمهاجرت

از شهر محصور نشده بودند شرکت داشتند. بعد از نواختن ارکستر بهیچگاه خواندن آواز و غیره دکلامسیون شروع شد. دختر کوچکی که در نتیجه غذای غیر مکفی رنگش پریده بود، با کیسوان بور روی صحنه آمد و شروع بخواندن فصل اول منظومه من نمود. این فصل «مابشر دوست هستیم» نامیده میشد. ابیات خود من که آنها را از دهان طفلی می شنیدم آنروز فوق العاده مرا متقلب کرد. من فکر کردم: «نه، بی جهت نیست که ما در این شهر مصیبت کش زندگی میکنیم. آثار ما هم بیجهت و بی نتیجه نیست.»

اجازه بدهید چند کلمه هم راجع بآثار زنهای شاعر و ادیب صحبت کنم. عده آنها زیاد است.

از شاعره های جوان ولی با استعداد ما که بدویافت جایزه استالین هم نایل گردیده اند مارگاریتا - آلیگر را نام ببرم که اشعاری در باره زویا - کاسا دمیا نسکایا دوشیزه چریک قهرمان سروده است. فعالیت زنان نویسنده شوروی نیز بسیار جالب توجه است

ما دارای اولگا - فورس نویسنده هم هستیم که رومانهای تاریخی می نویسد، مارییتا - شاهینیان یکی از دانشمند ترین زنان ماست که در سن کمال انستیتوی دولتی تهیه نقشه های دولتی را بیابان رسانده و در همان موقع رساله دکترای خود را درباره تاراس شفچنکو، شاعر اوکرائینی گذرانده است، لیدییا سیفولینا هم از زنانی است که نخستین بار راجع بانقلاب نوشته است. تاتیانا تس وقایع نگار ایزوستییا است که از بزرگترین روزنامه های کشور ماست، آگنییا - بارتو شاعر کودکان است.

اولین اشعاری که کودکان شوروی با زبان کودکان خود میخوانند از آگنییا - بارتو است.

یهله نا - اوسیهویچ، نقاد برجسته ای است. کاترینا - ویناگراسکایا نویسنده برجسته صحنه های سینمایی است. یوگه نیبا - کوالچیک مدبر دروزنامه ادبی است.

زنان در کلیه امور مخصوصاً در ادبیات فعالیت میکنند و در هر صورت زن بودن آنها مانعی برای اجرای این مشاغل نیست.

چنگ باشکست نازیسم پایان یافت. نویسندگان شوروی باز پشت میز های خود نشسته و افکار و نقشه های خود را که بر اثر سوت های آژیر و غرش نخستین بلب ها قطع شده بود دنبال میکنند. میل دارم توجه شما را بنوع اسلوبها و موضوعات ادبی کشور ما جلب کنم. دلاوری جنگجویان در میدانهای نبرد، کار های محجوبانه زنان آن دلاوران در پشت جبهه، مسرت عشق، تلخی

نهران، غرور مادری، شیرینی کودکی، پیچیده ترین افکار و احساسات انسانی
 تمام این موضوعها در ادبیات منظوم انعکاس یافته است. ادبیات منظوم ما
 ثابت کرده است که در حقیقت در دنیا چیز شاعرانه و غیر شاعرانه وجود ندارد.
 هر چیزی را میتوان بقالب شعر درآورد، بشرط آنکه شاعر استعداد
 داشته باشد، روحاً غنی باشد، و از آرمانهای عالی بشری پیروی نماید
 اکنون ثابت شده است، ادبیات اگر همه چیز را نتواند بالا ببرد خیلی
 چیز هارا بالا میبرد.

ادبیات مانند هواست. سابقاً خیال میکردند که هوا بزرگوار پرند را
 نگه میدارد، ولی بعد ثابت شده است که هوا میتواند هواپیماهای سنگین عظیم
 البته را هم نگه بدارد.

اما زاجع بانواع و اشکال ادبی باید گفت که ادبیات منظوم ما از این
 حیث بسیار غنی است. ادبیات ماهر دارای لطیفترین اشعار لیریک است (و بهمین جهت
 مجموعه اشعار استهپان شچی باچف را «ایات عشق» مینامند) و هم دارای
 نایبشنامه منظوم و داستانهای منظوم: مانند افسانههای منظوم سرگی میخالکوف
 که در کشور مشهور زیاد دارد.

مختصری هم در باره مترجمین خودمان بگویم. ماحق داریم که از هر
 حیث بوجود آنان مباحات کنیم. مهمترین مترجمین اشعار را نام میبرم: ساموئیل
 مارشاک، بنحو درخشانی آثار شعرای انگلیسی را ترجمه میکند. باریس—
 پاسترناک که خود او از شعرای بسیار بااستعداد است و آثار شکسپیر را چنان
 ترجمه میکند که انگلیسیها پاسترناک را اولین مترجم آثار نابغه ملی خود
 در دنیا میشمارند. اما در خصوص میخائیل لوزینسکی که «کمدی الهی» دانت
 را ترجمه نموده است، تصور میشود که اگر خود آن فلورانسى خشن هم زنده
 میشد از این ترجمه راضی میبود.

در خاتمه گزارش خود متوجه میشوم که برخلاف عهدی که کرده بودم
 رفتار کرده و اسامی شعرا را ذکر کرده‌ام. جز این چهارای نداشتم. من باعلاقه و
 افتخار اسامی رفقای خود را که بانی ادبیات شوروی هستند ذکر می‌کردم.

تمام ما ادیبان شوروی، هر چه بنویسیم و بسازیم، اعم از منظومه
 حماسی راجع باستالین یاغزل کوچکی راجع باولین عشق، فقط يك منظوم و يك
 وظیفه داریم: ما باید ادبیات خود را راهنمای آرمانهای عالی بشری که هدف
 آن سعادت بشریت مترقی است کنیم.

پرستلی نویسنده شمیر انگلیسی ادبیات مارا «وجدان دنیا» نامیده
 است. ولی همین فکر را ما کسیم گورکی نویسنده عظیم الشان روس عبقتر

بیان نموده و گفته است . هدف و معنای زنده گانی شخص در این است که معنای هیفتنر و بزرگتری برای توده های چندین ملیونی بشریت و حمتکش تهیه کند . این کلمات ضمناً حاوی جواپی است بآنهایکه اسرار دارند بگویند که در مملکت ما شخصیت افراد بنفع اجتماع معو میشود .
 یگانه آرمان جامعهٔ سوسیالیستی که باید بآن نائل گشت ، ایجاد اجتماع است که از افراد کاملاً مرفقی انسانی تشکیل یافته باشد .
 اینست آن هدف عظیمی که ما در ادبیات شوروی قلب و قلم خود را وقف آن کرده ایم .

تبرستان
 www.tabarestan.info

جواب تلگرافها

سپس آقای کشاورز تلگراف اتحادیه نویسندگان ارمنستان شوروی را خوانده و آنگاه جواب تلگرافها را که هیت ریه کنگره تهیه کرده بود ، قرائت نمودند و اعضای کنگره با کف زدن مستمعا برآنها را تصویب نمودند

تلگراف از ایروان

طهران کنگره نویسندگان ایران

هیت ریه اتحادیه نویسندگان شوروی ارمنستان نخستین کنگره نویسندگان ایران را تبریک میگوید . ادبیات ایران که از عهد قدیم بدرجهٔ کمال نایل و بهترین آثار آن جزو ادبیات جهانی محسوب میشود دارای سنن عالی بوده و مورد توجه عموم است .

مردم ارمنستان که قرنهایست پهلوی و پهلوی همسایهٔ تاریخی خود زندگی میکنند ارزش و مقام ادبیات ایران را بخوبی میدانند و همچنانکه نام شاعران و سرایندگان خود را شناخته و گرامی میدارند ، اسامی فردوسی و عمر خیام و سعدی و غیره را در صفحهٔ دل منقور داشته اند . نویسندگان ایران وارث و تعقیب کنندة سنن قدیم ادبیات ایران و وجههٔ عامه و دموکراتیزم آن میباشد . ملتین ما که با هلاقی دوستی بهم مربوطند از عهد قدیم در فرهنگ یک دیگر متقابلاً مونر بوده اند .

ریشه روابط فرهنگی دو قوم ما را باید در اعماق قرون گذشته جستجو کرد . ما اطمینان داریم که روابط فرهنگی بین ملتین ارمنی و ایران بیش از پیش استوار خواهد گشت .
آرزو میکنیم که کنگره شما کامیاب گردد و مقدمه ترقی و پیشرفت بیسابقه ادبیات ایران شود .

رئیس هیئت رئیسه اتحادیه نویسندگان شوروی ارمنستان
آوتیک ایساکیان

منشی مسئول اتحادیه نویسندگان
هراچیک کریگوزیان

اتحادیه نویسندگان تاجیکستان

از درود صمیمانه شما نویسندگان ملت تاجیک سپاسگزاریم .
رجای واثق داریم که نخستین کنگره روابط فرهنگی استواری را که از قرون
متمادیه بین ملتین ما وجود داشته است محکمتر نماید . و با کامیابی مشترک باغچه
فرهنگ و دموکراسی حقیقی کوشش نمائیم .

اتحادیه نویسندگان ازبکستان

از تبریک برادرانه شما صمیمانه متشکریم .
امیدواریم کنگره موجب توسعه روابط فرهنگی دیرینی را که بین دو ملت
ایران و ازبک موجود بود فراهم سازد .
موفقیت شما را در خدمت پیشرفت کشور زیبای شورویستان آرزو مند و
تحکیم دوستی ملتین را خواستاریم .

اتحادیه نویسندگان شوروی ارمنستان

از احساساتی که ابراز فرموده اید صمیمانه سپاسگزاریم و اطمینان
داریم که کنگره در مناسبات فرهنگی ملتین یک مرحله قطعی بشمار خواهد رفت .

بیانات رئیس کنگره

آنکه جناب آقای ملک الشعرای بهار رئیس کنگره نطق
زیرین را خطاب با آقایان اعضای کنگره ایراد کردند و
قطعه نامه کنگره را برای تصویب اعضا، قرائت فرمودند .

خانمها و آقایان :

پس از عرض تشکر از زحماتی که ادبای کشور ایران و شعرای دولت
دوست همجوار ما، اتحاد جماهیر شوروی، در تشکیل نخستین کنگره گویندگان
و نویسندگان ایران متحمل شده و در جلسات کنگره مرتب حضور بهم رسانیده‌اند
میخواهم چند کلمه در باب کنگره بگویم و سپس تصمیم کنگره را به سمع حضار
برسانم .

در اینجا بحث های طولانی بعمل آمد و در نظم و ترتیب خطابه ها خوانده
شد و انتقادات قابل توجهی در مورد مباحث مزبور نیز صورت گرفت. اما باید
اقرار کرد که هنوز این مباحث در بدو صباوت خویش می باشد و امید است تا کنگره
دیگر در جراید و مجلات نتیجه بارزتری از این مقدمات گرفته شود و باز هم در اطراف
سبکهای تازه گفتگو بعمل آید .

نباید انکار کرد که ادبیات کلاسیک ما بقدری وسیع و بلند پایه است و تا
آن اندازه در صنعت و زیبایی پیشرفته است که پیوسته یکی از منابع پرمایه نویسندگان
و شعرای ما خواهد بود .

وزن و قافیه در شعر فارسی و عربی و ترکی و هندی خود یک نوع تحول
و تطور کاملی بوده و بخلاف مشهور یک کار ابتکاری نبوده است. زیرا شعر در
ایران از شعر سیلابی (هجائی) و بی قافیه (شعر سفید) آغاز شد و سپس هجاها
(سیلابها) از بلند و کوتاه و وسط بدون قید و انتظام در لختهای شعر قرار گرفت
و بعد باز در نتیجه تطور دیگری هجا های بلند در برابر هجا های بلند و هجا های
کوتاه و وسط در برابر کوتاه و وسط گذاشته شد و این تطور از گروه تصنیفها
(ترانه ها) ی ملی و عامیانه هشت هجائی عهد ساسانی سرچشمه گرفت و شعر
عروضی پیدا شد و مبتکر شعر عروضی اعراب نبودند بلکه بموجب تحقیقات تازه
خود ایرانیان بوده اند .

در برابر شعر عروضی نوعی دیگر از شعر ، نثر و آزاد در ایران
بوجود آمد که ما آنرا نثر فنی می نامیم و بهترین نماینده آن حکایات سعدی است
و امروز نیز نثر ادبی که از زینت سجع و مترادفات مبرا است و در واقع شعر آزاد
است در ایران وجود دارد .

پس در بادی امر میتوان گفت که رجوع شعرای ما بشعر سیلابی یکنوع حرکت بقهقراست و شاید مطلوب عموم نیز واقع نشود. اینرا باید آینده مدلل بدارد. هم چنین اشعار سفید و بی قافیه رجوع از تکامل به قهقرای غیر متکاملی خواهد بود.

معمدا ما همانطور که نمیخواهیم شعرارا از پیروی کلاسیک منع کنیم نمی خواهیم آنانرا از پیروی شعر سفید (بی قافیه) و بی وزن هم منع نماییم. ما باید گویندگان را آزاد بگذاریم که هنر نمائی کنند.

مادر نثر و نظم باید پیش برویم و ابتکارات جدید را تقدیس کنیم و چون خریدار ادبیات در نتیجه بسط تعلیم و تربیت در جامعه ایرانی خود ملت خواهد بود و این بازار از دربارها و دولتها دیربست جدا شده است، خود ملت مصنوعات خویرا از بد تمیز میدهد و بالاخره آزادی زبان و فکر و نشر افکار در آینده خود راه را برای نویسندگان و گویندگان جوان باز خواهد کرد و مکتب ره آلیست خواه در لباس سنن شعری و خواه در کسوت طرز جدید بوجود خواهد آمد.

اینک تصمیم کنگره را بسمع خانمها و آقایان میرساندو اگر مغالفی نباشد مفاد آن بعنوان تصمیم قطعی کنگره انتشار خواهد یافت.



قطعنامه نخستین کنگره نویسندگان ایران

ادبیات ایران در طی قرون متدادیه هزاره از جنگ خیر و شر و پیکار یزدان و اهریمن سخن گفته، احساسات عالیه انسان دوستی و برابری انبای بشر را در دلها برانگیخته از این رهگذر نه تنها در اخلاق و فرهنگ مردم ایران بلکه در ادبیات و مدنیت جهانی تأثیری بسزا و عمیق داشته است.

ادبیات معاصر نیز کم و بیش این وظیفه بزرگ یعنی هدایت و تربیت مردم را انجام داده در جنبش آزادی ایران سهم بزرگی بعهده گرفته بخصوص عدهای از نویسندگان و شاعران در طی جنگ اخیر با اصولی که حریت و فضیلت و فرهنگ جهانی را مورد تهدید قرار داده بود بمبارزه برخاسته و خلق را آگاه ساختند.

معمدا میتوان گفت که نثر و نظم کنونی ایران چنانکه از سخنرانیها و

مباحثات کنگره برمیآید وظایف دیگری در مقابل مردم ایران و جهانیان بهمه دارد که باید در آینده انجام دهد. پلدر نظر گرفتن مراتب فوق:

۱- کنگره آرزو مند است که نویسندگان ایران در نظم و ثمر، سنت دیرین ادبیات فارسی یعنی طرفداری از حق و عدالت و مخالفت با استکبری و زشتی را پیروی نمایند و در آثار خود از آزادی و عدل و دانش و دفع خرافات هواخواهی نموده پیکار بر ضد اصول و بقایای فاشیزم را موضوع بحث و تراوش فکر خود قرار دهند و بحمايت صلح جهانی و افکار بشردوستی و دموکراسی حقیقی برای ترقی و تعالی ایران کوشش کنند.

۲- کنگره آرزو مند است که نویسندگان و شاعران بخلق روی آورند و بدون اینکه افراط روا دارند در جستجوی اسلوبها و سبکهای جدید یکملايم و منطبق با زندگی کنونی باشد بر آیند و انتقاد ادبی سالم و علمی را که شرط لازم پیدایش ادبیات بزرگ است ترویج کنند.

۳- کنگره آرزو مند است که مناسبات فرهنگی و ادبی موجود بین ملت ایران و تمام دموکراسیهای ترقیخواه جهان و بالاخص اتحاد شوروی بیش از پیش استوار گشته برفع صلح و بشریت توسعه یابد.

۴- کنگره از هیئت مدیره انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که انعقاد این کنگره از ابتکارات حسن آن بشمار میرود سپاسگزار است.

۵- کنگره تأسیس یک کمیسیون تشکیلات موقتی را که بنیاد اتحادیه گویندگان و نویسندگان ایران را پی ریزی کند ضروری میدانند و اجرای این منظور را بهیئت ریسه محول مینمایند.



بیانات جناب آقای مستشار الدوله صادق

در دنیا همه چیز خوب سریع الزوال است. یعنی چون چیز خوب لذت روحی می بخشد بالطبع دوايش مورد آرزو و اشتیاق و زوالش سریع و شاق بنظر میآید.

این چند روز که در محیط شعر و ادب بسر رفت طبعی است احساس شود که خیلی زود به پایان رسید، ولی مسلماً یادش در خاطره ها دوام خواهد داشت. در طی عمرها گاهی صدها بلکه هزاران روز میگذرد بدون اینکه کتر

اثری از خود باقی گذارد. گاهی هم روزها و ساعت‌هایی از عمر موثر اثرات بزرگ میباشند. این چند روز کنگره که امروز خانه آنرا اعلان میکنم از همان روزهای عمر است که بدون شبهه خاطره‌ها و اثرات بس گران بها باقی خواهد گذاشت. به طور کلی معاشرت یکی از مزایای برجسته انسانست. ارزش معاشرت با چگونگی معاشران تفاوت پیدا میکند. بین ادباء و شعراء که واقع شود و لدنی الاقتضاء، یکتایه و مغالزه انجامد بهترین نتایج را حاصل خواهد کرد، زیرا احساسات شاعرانه و تخیلات ادیبانه که بین سخن سنجان مبادله میشود چون از غر بال دقیق هم چشمی میگذرد آيانی از ادب و عرفان بوجود میآورد که گاهی در گنجینه ذخایر ادبی ارزش جهانی مییابد.

تاکنون در این کشور شعر و انشاء بعنوان و بمنظور بحث ادبی معلوم نیست مجامعی قابل ذکر فراهم شده باشد. اگر غلط نکنم افتتاح گشایش این باب و باولین کنگره انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جهاهیرشوروی عائد میشود و البته فرصتی که برای مباحثه و نظم و نشر فارسی در این کنگره بدست آمد در نزد ادبا مشکور و خاطرات خوشی از آن محفوظ خواهد ماند.

اما شکرانه حقیقی و قدر دانی واقعی زمانی بعمل میآید که نویسندگان و شعراء عالی مقام حاضر و غایب شوق و ذوق خود را بیشتر بکار انداخته ترشحات فنی قسمت فضل و کمال خود را بارهای دیگر که چنین مجالس انتقاد فراهم میکردد بقضاوت همکاران تسلیم نمایند.

اینگونه انتقادات و قضاوتهاست که برای جوانان بسا ذوق و استعداد سر مشق های گران بها تدارک میکند و بسود آتی فرهنگ کشور خدمات شایان اهمیت انجام میدهد.

امید است هم این انجمن و هم مراکز دیگر فرهنگی این نیت هنر پرور را با قدمهای جدی و محکم تعقیب کرده بایبیدار کردن عشق و شور سرشار شعر و نشر و خطابه و غیره يك نوع نهضت ادبی در سرتاسر کشور بوجود آورند بعدی که تاریخ این دوره را عصر ترقی عرفان نام نهد.

در خانه عرا بضم تشکرات انجمن مرکزی را خدمت بانوان و آقایان محترم که در این صحنه نظم و نشر در افشانی کردند تقدیم میدارم. اگر رحمتی را تحمل فرمودند فواید بسیار بر مستمعین رساندند از آن زبان که نغمی رسد بغیر چه باك.

بطوریکه در افتتاح کنگره عرض شد بار دیگر بیان تأسف میکنم که انجمن مرکزی موفق نشد همه ادباء و شعراء دور و نزدیک را دعوت کرده آثار و بیانات آنرا مورد استفاده حاضرین قرار دهد. گمان میکنم شایسته تر است که

اعتراض کنندگان بدوبار اعتراف و اعتذار انجمن اکتفا فرموده خود را از زحمت
تنقید در جراید مستغنی دانند •
افتخار دارم اعلان نمایم که کنگره نویسندگان پایان یافت •

